

کتاب مستطاب
 مالی نام الکتاب شاه فضل الخطاب سوم
 بر ریاض الانساب و مجمع الاعقاب و معروف ببحر الانساب
 فی نسب سادات سعادت آیات

چینی است ملو از ریاحین و گستانی است اکنده ضیمه ان با همین
 عباراتش مطبوع و شیرین و ادله اش برین و دلنشین قائم است
 نه او به انساب را و خورشید دایره اعقاب را و در حقیقت مشون
 از دراری و منفعت حلیت بر خزان دراری بکانه در قیست شاهوار
 ریاضیت پر از از بار آینه مجانیست که از بر تو او دیده میشود
 آثار آبیه کبار و اطوار احمد مختار و اندک اطوار علیهم السلام و
 صادرات افعال و واردات احوال و از ده امام و امام زادگان عالی
 مقام و مرآت مصفا نیست که در او منعکس شود و انساب و
 اعقاب سادات کرام که سروان چمن فتوت و آثار شجره نبوت
 و سرشته انار امامت و نوباوگان حرم سرای عفت و شمعان
 از دراری حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت و طهارت فرد
 دو وجه اسباط اعنی محمدی نبیان با شمی عقب فاطمی نژادان
 علوی حسب خستی خلقان حسینی مشرب موسوی سیرتانی
 لقب و گور و انما و نساء و رجالات اسلام بعد نسل تافتی شاد
 امام علیه السلام در هر خطه و مقام الی یوم قیام
 حسب الفرائش جناب خافض صاحب
 میرزا محمد ملک الکتاب سید
 معجونه علی در طبع و او دی نبوی
 قلم در آمد

۸
۸
۸
۸
۷





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق البرایه و اشکر لواء العطايا و الصلوة والسلام علی
النبی و الوصی و التبیین و السجود و الباق و الصادق و الکامل و
الرضا و التقی و النقی و العسکری و الهادی صاحب العصر الزمان
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین جامع ترین کلامیکه از
رشتی اعلام اعلام عوالم ریاض قدس نقش پذیر تقدیر توانمند
کلمه جامع حمد و ثنای یکتای همتا می است که ذات عظیم المثال و
مضمون صدق مقرون ای کریمه لا اله الا الله و حده لا شریک له
که از لوث حس و نسب مبرا است و زلال مقالیکه از چشمه سار
دل بیدول بان جاری بوستان جانفزای دین و ایمان با آبیار
توان کرد تسبیح و تقدیس یگانگی مثل و مانند است که مثال مثالش
در آئینه امکان نظر بایسته شریفه لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفو احد ناسد است و لطیف ترین نکته که دیباچه طرازان مجتبی
بنده کی عبارات حقیقت آیاتش را طغرای غیر امثال حق شناسی
دانند سپاس و ستایش صانعی است که چمن آرای صانع جمیالش
بلند و پست قطعات طبقات ارض و سما را در سوا و عرصه
امکان طرح فرموده و تبلیغ شکر که عذر عذرای بیان و غافله

عارض

عارض زیبای سخن را زبید به زیادت واجب الوجودی است
که از کمال احسان خلعت خلقت فی احسن التقویم بمودای
آیه وانی به ایه و لکن خلقنا الانسان من شلاله من طین
ثم جعلناه نطفه فی قرار مکیه از زلال چشمه سار قدرت کامله
حکمت شامله طرار نوع بشر ساخته و اضداد عناصر را لباس قوافی
پوشانیده و مهال موجودات را در باغ وجود مثمر و بارور نموده و
خراط عطف را با حین ممکنات را در ریاض هستی سرسبز و زیان
فرموده گریه که از عین کرمست وجود بنی آدم را با بچیدن هزار
کلمای صوری معنوی زینت و زینت بخشیده و چندین هزار
از بار فطرت را از اشجار لوانج حکمت در روضه غیب شهادت
اشکار گردانیده و جمیع از غایت مرحمت شجره وجود انسان را
از ریاض امکان گزیده با ثمار امانت و خلافت مثمر و بارور ساخته
و آبیار ری و قلقد کرمتا بنی آدم در ره فطرت او را در کاشن
ایجاد و برافراخته و این جنس عالی را بطراز حکیم خلق من الماء بکثرا
فجعلناه نسیا و جهر اکرم و معطر ساخته و با قراق فرق از یکانه
خود میکانه نموده و بهر یک امتی تازه و لبانی جدا گانه عطا
فرموده و بجهت استقرار سر رشته اصالت اصولی نهاده تا
تفریق اصول از فروع دانند و هر چه که از غیر چه که تباین کلی
داده تا از آنیر شش غیر کفو باز مانند و زکات اشجاد و مویلات
چنان بدلهار ساخته که یکی با دیگری چون شیر و شکر آمیخته نظام
عالم را جوهر یگانگی در عرض دلهار نهاده و از او بشیر را چون لفظ نامی
پیوند روحانی داد و با این همه رنگی بنوعی نریخت ریخته که نامی

موجودات

موجودات را با این همه اختلاف در آفرینش از خود راضی ساخته عید را
 به بندگی و عنید را بشیر منگی کل جزب بما لکیم فرعون بیاتندی
 که طایران بوستان ادراک در هوای معرفش بال طیران بسته که
 مانع فناء حق معرفتک - بیت
 سبحان خالق که صفاتش ز کبریا به رخاک عجز میفکند عقل انبیا
 فیاضیک مشت خاک را ذات کامل الصفات نموده اسم او را انسان
 نهاد و عقل بهما و لطف خوش ادا و اگر امت فرمود و لوی عز و علای او را
 در فضای کون و مکان برافراشت و باری که از تحمل آن زمین آسان
 و جلا افلاکیان بالا و افغان آمد بر پشت انسان نهاد ذلک فضل
 الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم ای خوشا حال بنده
 که در ستایش آن آفریننده برهنگان تقدیم جوید و راه و رسم هدی
 پوید و بیاسن نعمت آفرینش حمد و ثنای بیستهای الهی را با زبان
 معذرت گوید بقدر از آبیاری کاشن مقال از ابر مدار حمد و ثنای ذو
 الجلال عطر بریزی نسیم سخن از رایج درود نکست نمود چمن سبزی
 رسالت است که عند لیب نعت برای وحی بگلیانگت تو لا اله الا
 الله خلقنا لا فلاک نعال وجودش را باز بار مژه گرامت ابدی که
 مشهور خاتم النبیین باشد برومند گردانیده و فاتحه جریان احکام
 او امر و نواهی برزدانی خاتم رسالت و نبوت او قرار داده و ثنای
 که اوراق صحیفه کار معرفت سبق آموزان دارالارشاد عبودیت
 از شیرازه هدایت و دلائلش مضبوط و سلسله قوانین صلاح
 و سداد و مصنفات نوره توفیق و سعادت از سیرایه و اسباب سوس
 محبت و عقیدتش منتظم و مربوط ناموری که اگر آفتاب عالم تاب
 وجودش مشرق آرای پسر هستی نبیند ضابطه و استحکام در ارکان

دشگاه آفرینش هم نرسید و اگر صادق جاه و جلال نبوتش در ساحت
 سروری و تقوی نمی افراخت کارخانه قواعد امر و نهی صورت انتظام نمیداد
 که وجود او نبی شد واسطه به تا ابد بودی جهان بی ضابطه
 اعنی اورنگ آرای و ما أرسلناک الا رحمة للعالمین زمیده
 تشریف و لکن رسول الله و خاتم النبیین صدر نشین ابریکه فی
 مع الله مخاطب بخطاب قائم عبد الله که تا از عرصه لیل الاسری
 مقرب بمقام ذی فکرتی اولین گوهر خزانة وجود و آخرین وضه
 ریاض جود و مظهر بود نبود - بیت
 یا مشر خدا انس و جان آفرید
 محمد که نورش جهان آفرید
 از او یافته آفرینش وجود
 چه بر بست رحمت از جهان خراب
 کند هر که این هر دو از هم جدا
 نه از دین بر دهره نه از خدا
 ان الله و ملا فکنته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا
 صلوا علیه و سلموا تسلیما پس از صفیر انگیزی عند لیب
 دستان سرای مستلم در لاله زار فخر بنی آدم -
 زنگ آمیزی چمن مضامین تازه نگارش حاج مقتدا نیست که از
 پیشگاه محمده علیای نبوت منشور گرامت من کنت مولاه
 فهدنا علی مولاه بر وجوب ولایت و فرائض اطاعتش رقم
 پذیر گشته و زیبائی صفی رقم از نقش طرازی مناقب کمال
 سر بر آرای ولایتی است که کلک زبان حق ترجمان رسالت
 بحکم انما یدبیر العیال علی بابها شرافت دانش پیش
 بنام نامیش پوششند و روانی سواد قلم فصاحت رقم از زبان
 مفاخر فصیحی است که کلام معجز نظامش سرایه انس و جان است

و زبان انی فامد بلاغت شامد در طی منافق بلینی است که معانی مدح و بدیع معانی از بیان اوصاف اعجاز بیانش عیان فقره منطاعتی که بارشاد انا و علی من نور و احید اعتقاد و لایش و کن که این اسلام و واجب الاتباعی که نص ایما و لیکم الله انقیاد امر و نبیش با تصدیق توحید و نبوت و ربیک مقام مصدر الغرایی که ارکان این ولیقین از ولایش مضبوط مظهر العجایی که قواعد علم و دین بهر شمر بوط اعنی -

ابن عسّم مصطفی زوج رسول	بایب برحق و داماد رسول
واقف اسرار رب العالمین	ناظم احکام خیر المرسلین
حیدر صفدر امیر المؤمنین	رهبنای سالکان اهل دین
هست او بایزده مهر ذکر	نور بخش مطلع اشعی عشر
هر که باشد طالب لطف خدا	روگرداند ز مهر مرخصه
هر که اهر دو عالم ارزوست	مصدرش مهر علی و آل است

و معطر غنچه که در کاشن نطق و بیان از شاخسار زبان بشکفته سلا و صلوات بر تازده کل کاشن عصمت که درج رسالت بتول غذا صدیقه گبری فاطمه الزهراء ام الائمة النقباء النجباء واسطه عقد جلالت یک حجت یزدانی بایزده برهان یک مظهر لاهوتی با یازده حالت و نیکوتر گوهر آبدار صدف تکلیف و اهل بیت که نظام شیراز و اوراق پر بهیز کاری انتظام سلسله دینداری و دریافت سعادت دو جهانی و اطاعت و امر مشرعه حضرت باری است محبت بی روی حضرات مقدسات ائمه معصومین صلووات الله علیه جمیعین است که کلهای الوان قطعات دوازده گانه فردوس است و کل حیثینان حدیقا نیقه بر دمنده ولایت

و شفاعت و راه نمایان عالم ملکوت و مقتدا یان عرض جبر و تذکره آیات انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا بر طهارت ایشان گواید و آیه قل لا استلکم علیه اجر الا الا المودة فی القربی بر مودت ایشان دلیل مدعاست قطعه

نجیسه اسرار الهی هر یک	سحر و زناست نمای هر یک
بنشست تحت پاوشای هر یک	نگرفته زناه تا بمای هر یک

قسم الکواکب العلویة والافوار العلویة المشرقیة من شمس العصمة الفاطمیة فی سماء العظمة المحمدیة الاغصان النبویة فی دوحه الایمة حصوات سیر الله المکرمه و باب الله العلومیة فیه انقضاء کسور هکسته و حکم ان ملک خداوندی فی خالق اکبر این حضرت داور الایات العظمی و التجهیه فی جلال الله المتین و حجة علی اهل السموات والارضین

شرف خاتم الوصیت سین	بیت
شمس ازل چراغ ابد سر مملکت	ایمینه واردات قدم مظهر صفات

المظهر المنصور وارث التوریه والانجیل والزبور الامام بنی الصادق المصدق التجنّب الحسن صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه اقا بعدل باق کلک سخن گذار که ندانسته ر وایات صحیح است سرور سخن را چنین بگویش ارباب عقل و هوش میرساند که اهل سیر و دانش انار و احوال باضی را چنانکه سزاوار بوده بلسان ترجمه مستقبل و حال خبر داده اند و افعال گذشته کسان افتتاح فتوح آیندگان فرار داد نموده اند و به فخر و صحایف قلوب و روزگار نگاشته اند لکن بیچیک احوالات نام ز اوگان واجب التعظیم و سلسله نسب سادات لارزم التکریم که منشعب از ذریت ائمه معصومین متصل بسلسل اسباط حسنی حسینی و موسوی و

رضوی هستند بطور تسلسل و نظم و ترتیب رشته تحریر و ترجمه
منسلک و مندرج نفرموده اند و در بیان این معمول طریق اختصار
پیش گرفته اند بناءً علی هذا اکثر بنده خداوند ماه و مهر ذی
ذاری حبيب پور مظهر داصف ال محمد را بخاطر گذشت که
در این مقصد مجبور به طریق استقصاء بر پنج صواب ترتیب
که در بیان مطالب مذکوره وافی و نقل مقاصد ضروریه کافی
باشد ولی با خاطر خسته و دل شکسته نتوانم مقصود مدتهای پدید
در پرده حجاب بود تا شبی سرخروم در مقام پند کلمات چند
بر زبان رانم که از گذشته دل افکار بنیاد بود و از آینده امید
بناید شد قلم بر سر در قلم تقدیر خطا کند باید رضا بقضاء و اوقات خدا
چه عطا کند تا کی غم باید خورد همان بهتر که با لفت از کلفت اصحاب
ربانی جست -

اختراجه بر باری پاشی بوق | گوهر از بحر برون آری بر بزمی
گفتش در این زمان مطاع بقیض فاسد است و باز اردانش
کاسد و مشتکی کالای فضیلت معدوم این جوابم پسندند
به تلی زبان کشاد و بزمی سرود که کمال آموختن به از مال
اند و خن است اگر آت دست تهی است از اینت رو بر
بیودی است چه بهتر در از یاد کاری که بعد از وی ماند و نگا

نظم چنین گفت پر خندان
در این روحه پاک غیو نشان
که هر کو خور و میوه زان دست
درین باغ خوش میوهای تر است
چون جوابی مقرون بصواب ندانستم بجز اطاعت چاره ندیده

سفر نغمان

پس نغمان خردمند اندیشه شیر کام را بتا زبانه توفیق ملک علام بر جهان
و از عقب شکار این مرام دو آئیده و بتا بدام عصر عجل الله فرجه
بر حصول مطلب موفق گشته به توفیق این صفای سر و احت
یکی حکایات و تمامی روایات را از دو دست جلد کتب تواریخ
معتبره عتیقه و جدیده که اسامی آنها در خاتمه مندرج است بدست
طلب بر آورده و در تصحیح روایات و تتبع انساب سادات بقدر
امکان اهتمام بجای آورده تا سپس بوستانی برای دوستان
بقلم و زبان در صحای معانی طرح داده و خیابان انرا از کلمات حد
سات حقایق شناسان راست کرده و سرودانش و نهال سنش
و گل حکمت و سنبل معرفت در آن خیابان بطرز رغنا و قسم نیا
غرس نموده و اشجار نهال آرا ده سروان چمن قنوت که انمار شجر بنومند
و انمار حشر ثمة نامت و باغبانان کاشن و بیند و میر آبان جو بارین
در آن خیابان بطور دلکش نشاند و از حسن و خارا علق کذب
و نفاق پاک و مصفا نموده و قصری مشید از عده اخبار و آثار
اهل بیت اختیار سید ابرار که متعلق به سیر و نام و نسب و تائیر
بشت و رحلت انبیای مسلمین و برگزیده کان حضرت رب
العالمین بنیاد کرده و جدار انرا از سلسل انساب عالمی مقام که زادگاه
و نو بایو کان ائمه کرام و ذریه حضرت خیر الانام اند محکم و استوار
ساخته و آب باغنت از جو بیار فصاحت بدان روضه نزهت
افزار و ان کرده و باب دو مصرعی از مقالات اهل سیر و دانش
و کلمات اصحاب خبر و پیش ترتیب پسندیده و تالیف سنجیده
بر آن قرار داده تا موجب صرف قلوب و استماع اکثر خلق از
مقصود باطله و اساطیر کاذبه که قلوب عامه اهل جهان را تیره نموده کرد

و از تفکات ریاض مضامینش شام جانرا شک روزه ارم و حوزه صوم
نماند و سادات عالی درجات در معرفت حسب نسب خود سندی
نیکو بدست رند چون این صحیفه جهان نما از کمن غیب بوضع مرغوب
جلوه گزیده چنانکه شاعر گفته -

نه چرخ بگلچینی هر گلشن این باغ	قامت خم و دامن بکمر سجود
گلزار ارم بارخ خوبان که جیش	ماه شب عید است خشن
بر ساحت هر صفی ز کوشن سین	چشم بوی است روان شد شود
در هر ورق ز درج که حیده بساطی	هر کج دی از کج دو صد بایه بود

لاجرم موسوم بریاض الانساب و مجمع الاعقاب و معروف به بحر
الانساب نموده مرتب داشت بمقدمه و چهارچمن و دوازده
کتابش و خاتمه و الاعانة من الله و التوفیق
الائمة علیم السلام

مقدمه در معرفت خود شناسی حقیقت ایمان

چون نخستین بادانش جهانیان خود شناسی است که فرمود من
عزمت نفسي فقد عرفت ذنبا انسان باید بنای خلقت خود و دیگر
بداند در صورتیکه بوجود و عدم ترجیح بر سایر ناس نداشته باشد باید
مخبر و غرور را کنار گذارد و خود نمایی ننماید و دست تقدیر نگشاید
زیرا که لباس و اساس معوی برتری زمینده نیست مگر کسی را سرور
تو که و توفی فرقی با عموم ناس داشته باشد و این مطلب منحصر است
بوجود ائمه اطهار علیهم السلام لا غیر بدلیل آنکه تمام انبیاء و اولیای
عیان و ننان با آنجا اقتضای او تاد و ابدال در سلسله اولاد آدم
به هم رسیده اند تا نامدار که بر سر قایل توجه و عنایت پروردگار شده اند

مگر چهارده معصوم پاک که موافق آثار و اخبار در هر عهد و اوان انسان
کمال و برتری زکرو در باطل بوده اند با وصف اینحال از کز در او اعمال
پوشیده نیست که مادام العمر بخود نمایی و آرایش دنیوی نپرداخته
و بجز زلفت با خلق و عبادت خلاق عالم کاری نداشته اند پس هر کس
که پیروی آئمان منظور است باید سجاده دیگر قدم گذارد و عقیده
پاک خود را با آرایش دنیوی بمشغلی باخارج و ارباب مذاهب
مختلف نماند که سازد قاتل قتلکم قاتلکم قاتلکم در حد بلوغ بخارند
خیال و اد است که انسان نباید مذنب تقلیدی پیش نماید بدلیل آنکه
هقل در صغر سن آنچه را مذموم شنود بدیده اند و آنچه را حمود و سزاوار
خوب می شناسد چون معاشرت باید و باید عموم دارد بقیه طایفه
و کردار والدین را حمود و سزاوار و خست یا نماید خواه بروی کفار خواه
ببقیده اسلام لهذا بفرمودن دقیق افتاده در جستجو و جد شدم که بدین
نجات در هر طریقه وجه مذنب است تا پس از یقین از اختیار
کم سخت رجوع بعقل کردم که پسینم آفرید کار مرا از جهت
و برای چه خلق فرموده و خلقت سایر مردمان از چه و برای چیست
بعد از رسیدگی و تفکر بسیار دیدم هیچ تقوی بر سایر مردم هیچ
حیث ندارم فروتنی خست یا نموده بخود نمایی نپرداختم و رو پیشوایان
مذاهب مختلفه را تحقیق کردم و بنکات دقیقه آنان بی بردم دیدم
همو در معالجه خود شناسی میل نشده دست بعالم بالا زده اند
و نواقصی در امر و نهی آنها ظاهر است که عقل تصدیق ندارد و مشاهدات
مختصر طریقه دهری منکر خلاق عالم و مختصر طریقه غنا صری تمام
ممکنات را از غنا صرا بعباده می اند و حال آنکه خلقت غنا صری را بعباده
بقدرت کامل حق است بیود عزیز را این اعدا نمیده اند و نصاری

عیسی اخذ گویند و بکنند تا سنجی و زمانه و غیره تمام از روحانین و پیشوایان
 مذهبی که دارند دستور العمل و قانونی پیشه است که بسیاری آنان و
 از موالات و شرط تمدن است الا قواعد و قانونی که در قرآن مجید
 و شریعت قرآنی محمدی صلی الله علیه و آله و امر و نبی آمده علیه السلام
 جاری است نقص و ایرادی ندارد و آثار علام اعمال و کردار و رفتار
 هر یک از آن بزرگواران دلیل نجات و الطاف الهی است
 پس وظیفه شخص عاقل آنست که در این دنیا تحصیل نجات
 ابدی کند و کوشش جهت چیزی بکند که باعث نجات و رستگاری
 و ایمنی از عذاب باشد و حاصل سرچشمه و معدن چیزها نیکو باعث
 نجات و رستگاری است ایمان است و حقیقت ایمان
 نزد اهل شریعت آنست که بدین اعتقاد کند و بزبان قرار
 نماید باصولی چند که اول آنها معرفت خداوند عالم است
 که مقصود از ایجاد کاینات و آفرینش مخلوقات حصول این
 اصل است چنانچه خدای عز و جل فرموده **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ**
سُفُوفَاتٍ وَمِنْ أَلَدُضٍ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا لیکن این اصل را نهایت نیست و هیچ کس
 بمنتهای سرچشمه معرفت الهی نرسیده و کسی که ذات
 حقیقت واجب متعال را نفهمیده و هر کس بیایه و انداز فهم
 و دانش خود سخنی رانده و بقدر مجاهده که نموده آتش شناخت
 و معرفت چیزی تحصیل کرده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 که فضل مجاهدین عالمیان و بهترین مخلوقات هر دو جهان است
 میفرماید **مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ لَكُنْ دَرِشْنَا خُصْرَ خَدَايَ**

عز و جل

عز و جل چنان باید اعتقاد کرد که از قرآن و احادیث از اصحاب عصمت
 بروایت صحیحی مأثور شده که **إِنَّمَا تَوَلَّوْا قِسْطَ وَجْهِ اللَّهِ** زیرا که معرفت
 دو قسم است بالکمال و بالوجه معرفت بالکمال که بیشتر ممکن هیچ کس
 شده اما معرفت بالوجه بیشتر است چنانچه از اهل بیت عصمت
 مأثور است که سخن اصل الوجود و علانیه المعبود پس علانیه حق تبارک
 و تعالی و جداست و در این مقام معرفت باید بوجه الذات
 تنگ جست و چنان باید اعتقاد داشت که خدای تعالی
 واجب الوجود است و آفریننده این جهان است و بغیر از او
 آفریننده نیست یگانه است که او را شریکی نیست فردیت
 که او را مثل نیست و یگانه است که او را ضد نیست و کسی را با او
 حد معارضه و مقابله نیست و او را بر هر چه ممکن است
 قدرت و توانائی است و عالم را بار آورده و خستیار آفریده و
 سبب و اضطرار و بهمه چیز عالم است جسم و جوهر و عرض نیست و
 دیدنی نیست و در مکان نیست ازلی و قدیم است ابدی و علیم است
 منزله از اولیت و مقدس از آخریت است مبداء و منتی او را
 نیست بنیاست و شنو است حکیم است و خیر عادل است
 و بکل شیء بصیر بذات خود قائم است و بعلم خود حاکم از بندگان
 طاعت و عبادت خواسته و در اصل دیگر که عمل است چنین
 باید اعتقاد کرد که خدای عادل است و ظالم نیست و باطل
 ظلم نموده و نیکو نخواهد کرد و راضی بظلم و ستم نیست و قائم
 فعلیای او بعدل و عین مصلحت عباد است و صبور نشده
 و غمی نشود و نخواهد شد از او مکر فعل نیکو و کثیر الفواید مخلوقات را
 و فعل خدا جبر نیست و بهر افسال خدا یعنی بر مصلحتهای متکثره

متکثره

متعدد است که عاید میشود بر بندگان و مصالح تمام راجع به بندگان
 نیز خدای تعالی زیرا که خدا محکام بصلاح و فساد نیست و غنی بالذات
 است و افعال او بر وفق حکمت و مصلحت است لغو و عبث
 در افعال خدا نیست و اصل دیگر نبوت است چنین باید اعتقاد
 کرد که حکمت خدای عزوجل مقتضی آنست که پیغمبران بخلق
 مبعوث سازد که از جانب او احکام بخلق برسانند و آنچه
 باعث مصلحت دنیا و آخرت خلق باشد بایشان تعلیم کنند
 زیرا که خلق ممکنات از واجب مطلق بالذات بواسطه کمالی
 قبول فیض نتوانند نمود پس حقیقتی از شرط عنایت در بر عرصی
 و زمان وجود پیغمبری را موجود و بخلق خود مبعوث فرمود تا از
 پیغمبر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که افضل و اکمل
 پیغمبران سابق است بخلق فرستاد که هدایت فرماید تمام
 اعم و کلیه عالم را پس بقراین واضح و دلالت لایحه و آثار
 محکم و آیات فقه و کتاب مبیین و معلوم گردید که آنحضرت
 پیغمبر حق است از جانب خدا بخلق آمده تا احکام الهی را
 بخلق برساند و آنحضرت چنانکه مبعوث و برانگیخته شده
 بود احکام خدا را بخلق رسانیده و تفسیر و ابلاغ امر فرمود
 و در راه دین کوششها و جهد و سعیهای بلیغ نمود پس آن
 حضرت معصوم است از جمیع گناهان و ایمان بدون نقصه
 نبوت آنحضرت صحیح نیست و اصل دیگر امامت است
 باید اعتقاد کرد که بعد از رحلت حضرت رسالت پیاپی از وار
 دنیا خلافت و امامت حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 بنص رسول و حق از جانب خدای عزوجل در یوم غدیر خمتم

یا ایها

یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک و ان لم یفعل فما بلغ
 و سالتک پس از آنکه حضرت در آن وادی امر بنزل فرمود
 بر منبری که از جهاز شتران ساخته بودند برآمد و حالتیکه دست
 امیر المؤمنین علی در دست مبارک آنحضرت بود پس بلند کرد
 آنحضرت را و با امر الله ببلغ امر فرمود که من گفتم مؤلفان
 علی مؤلفان که پس از آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم و
 انتم علیکم فیما و رضیت لکم الاسلام دنیا نازل شده
 پس برین آیات مبارکات واضح صریح و نص خود آنحضرت است
 حضرت امیر المؤمنین علی واضح و لایح است لهذا آنحضرت امام
 اول از ائمه اثنی عشر است و در اصل و یکرم معاد است باید
 اعتقاد کرد که قیامت حق است و در روز قیامت خدای عز
 و جل مردگان را زنده میگرداند و آنچه پیغمبران خبر داده از حساب
 و کتاب و میزان و اعمال و صراط و غیره را اعتقاد بحقیقت این
 میباشد لکن چگونگی هر یک علی تفصیل لازم نیست و همچنین باید
 اعتقاد کرد بعد از قیامت و سؤال منکر و منکر و همچنین باید اعتقاد کرد
 و اقرار بر سایر ضروریات دین و اقرار بقراین صریح خدای عز
 و جل در قرآن مجید فرض گردانیده چون نماز و روزه و زکوة
 و حج و غیره این است عقاید شیعه امامیه اثنی عشریه و عقاید
 مؤلف پس سزاوارحال هر مومن آنست که کتب اخبار و
 و احادیث متعلقه با نسب و سیر و سیرت و رفتار و دستور
 العمل نقلی و قوانین مذهبی را از ائمه طاهرین را مطالعه نماید
 احکام تصدیق بر صحت و درستی این طریقهای خواهد نمود و از روی
 معرفت از عمده متابعت چنانکه شرط است بیرون تواند آمد

و هرگاه

و هرگاه کسی بجا جت ترک این آیین مذکور و پیروی بر غیر آن نماید
بنفس خود ظلم کرده و الا بر او من جبرئیل کشیده گردی پس
چون حقیقت ایمان دانسته شد و مقربان درگاه حضرت انجمن
معلوم شد اکنون شمره سبب آمدن آدمی را باین جهان مرقوم
نمائی نماید که خدای عزوجل دو جهان فرید یکی جهان حیات و
آن نشاء آخرت و یکی دیگر جهان ممات که مراد از این جهان
عاقبت هر حیاتی مرگست و هر کسی را در این جهان حیات ایما
نست و همه چیز این جهان در معرض تغییر و زوال است و غرض
از آمدن آدمی باین جهان آنست که تحصیل زاد آخرت نماید و توشه
انجمن را از این جهان بردارد چنان جهان را خدای عزوجل جت
آن آفرید که بنده کان در این جهان شریک بنده کی بجا آورند و بنده
فرمان الهی کنند و پیروی نفس را نهند و از لذات دنیا بیش از
آنقدر که خدا احلال کرده اند تحصیل نمایند تا مستحق رحمت الهی شوند
و بنابر نعمت و حیات ابدی و حاصل گردد و چندین هزار پیغمبر
از جانب خدا مبعوث شده اند و همه باین خبر داده اند پس انجمن
مکان و ماوای و محل آرام نیست و چون بازار چایست که در
سرایه بادی ساخته اند که مسافران از آنجا داد و توشه راه بردارند
و هر که در این جهان است مسافر است و این سفر را منزلت
مرحلهاست منزل اول صلب بدو منزل دوم رحم و در منزل
سوم خفا و عرصه دنیا منزل چهارم قبر و منزل پنجم موقف
قیامت و منزل ششم بهشت یا دوزخ و آن آخرین منزل
است که محل قرارگاه است و از آنجا سفر بجای دیگر واقع می
شود الا طی درجات یا درکات زیرا که وقوف در هر یک است

و عالمی

و عالمی از برای آدمی نباشد چنانکه آن داربغا و فلو است فلو و فلو
جهانم دیگر از آن عالم نیست لکن مقامات و درجات عالم است
لایستناهی است لهذا در هر منزلی از دوزخ منزل مذکور که قرارگاه است
خلو یافت در همان منزل طی مراتب و درجات و درکات خواهد
نمود پس آدمی همیشه در سفر و سیر است و مرکب عمر در این منزل
دنیا پیوسته در سیر است و قرار ندارد و شب و روز قاطعان
رشته عمر آدمی را هر نفسی بشاید قدمی است و هر روزی چون
و هر ماهی چون میلی و هر سالی چون فرسخی مجرای هر نفسی که آدمی میزند
خشی از خانه عمر او ویران شود و قدمی با آخرت نزدیک شود
و از دنیا دور میگردد پس بحقیقت دنیا پل است بر هر کس را آخرت
و رباطی است بر سر بادی قیامت نهاده تا عقل الهی که بر سر
پل بنهارت مشغول نشود و دل در آن نبسندد و از راه دنیا
داد بادی قیامت و منزلگاه آخرت بردارد و نعمت نیست
دنیا که فانی است مشغول نشود و از حال مردمان گذشته
و یادشان رفته عبرت گیرد که چون دل باین دنیا بسته و
سألهای باز و لغیم دنیا خود گشتند و پشت بر افاضات علمی و
مجاهدات علمی گردانند و قطع نظر از تعلقات دنیوی و آرزوی
نفسانی بخردند در ساعت آخر که ایشان اول از همه بایستی
داشت ایشان را چه حسرت و اندوه بود پس عاقل باید که
گذاورد که تدبر و تعقل در مقامات و عوالم وجودیه خود نماید
که خدای عزوجل او را بچه لطف و مهربانی محض تفضل وجود
از هر چه که نطفه بوده او را درجه بدرجه و پایه بلند کرده اند تا به
درسانند و او را برتری و فضیلت داد بر سایر اشیاء تمام

عالم از جهت عبادت و پرستش و معرفت آيا سزاوارست که آدمی
خلاف فرمان پروردگار خود نماید و سر از اطاعت و فرمان برداری
او بچند و خود را مشغول بیا و لهو و لعب هواهای نفسانی نماید
این خود ناشکری و کفران عظیم است قدر شناسن نعمت سبب
بعد و حرمان از حق است و دوری از حق تعالی عذاب الیم است
در اینجا ختم نمودم مقدر را اکنون بطلب میگردم و از مقصد و مقصود
می سرایم و بتا شرح می دهم و نیز می گویم که این علم
عقده من لسانی مخفی نماند که بهترین خبری که عمر کرمانیایان
مصرف شود علوم دینی و معارف یقینیه است چه بقرآن
که علم سبب حیات قلوب و سبب معرفت حضرت علامه العزیز
است و موجب رفع درجات و شرف تبارک خیر و سعادت است
و کلام ربانی و پیام سبحانی از فضیلت و نیایح آن خبر میدهد
که یرفع الله الذین آمنوا و الذین آمنوا و انفقوا العلم درجات و همین علم
مرتب اهل علم را کافی است که خداوند عالم در اثبات و حدیث
و شهادت بر آن تفسیر ایشان آفریند و ذات عالی صفات خود
علامه ملکوت گردانده چنانکه آیه کریمه لا اله الا هو و الملک
و اولو العلم قائما بالسطوتی او این معنی است و علم نیز
انواع است و اتم آن علم انساب سیر و صفات و نام و نسب
و تاریخ بهشت و رحلت انبیاء و مرسلین و ائمه طاهیرین و برگزیدگان
حضرت ائمه العالمین است پس سزاوار بحال هر مؤمن است
که علم انساب و سیرت آن بزرگوارانرا بنیکو ضبط نماید تا از عمده
مناجعت چنانکه شرط است بیرون تواند آمد پس علم انساب علیقت
عظیم النفع و جلیل القدر و آن عبارت از شناختن اصول و فروع

اهل عالم عموما و تحقیق شعب و کثر سادات عالی درجات خصوصا
و علماء این فن انساب را ده طبقه نموده اند اول جزم که قطع است
نسبت بجائی رسد که از آنجا تجاوز متعذر بود بسبب کثرت
اختلاف در آبا و اجداد و اسما ایشان این نسبت بحضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله تا بعد از آن است یا بطحان و عاتقه اهل علم آنجا
اتفاق دارند و از عدنان تا آدم اختلاف است بقول است
و قتی که حضرت رسالت هم نسب شریف خویش را ذکر نمودی چون
بعد از آن رسیدی عثمان باز کشیدی و قوم جمهور یعنی اجتماع و کثرت
شعب قال الله تعالی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا یفهم
عبارت و جمیع بر عمار کنند ششم طبقه هفتم طبقه هشتم طبقه و آن قومی را
گویند که در چهارم ایشان یکی باشد از هم رهط دهم فطریه و آن اهل
خاصه شخصی گویند و جمیع بر فضایل کنند قوله تعالی و فی قبیلک التي
تؤیدر مثله نسبت با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از هم
بنوعدان باشند و جمهور بنو نزار و شعب بنی مضر و قبیل خندوف
و عماره اولاد الیاس بن مضر و بنی کنانه و فخذ قریش و عیشره بنی قضی
و رهط عید مناف و فضیل بنو لاسم و صلی الله

علی محبت و آله جمیعین الی یوم الدین

چین اقل که از این قبیل کانیان است انفسی

اقل

حق سبحانه و تعالی در مبداء فطرت از کمال قدرت خالقیت و سرادق
و حیات الیه از کمال لفظ و عالم آفریدگی عالم امر که از جسم و جان
سزاوارست و دوم عالم خلق که از اجسام و جان است یعنی این برود

[illegible]

سبب نقل مرکز یافتن آب و اسطوری روان شد میل اسفل کرد
و دریا گشت و حرکت کرد بر خاک آستان حرکت کوهمها حاصل شد
قوای اب و اقیانها با هم امتزاج گرفتند روح نامیه نام یافت
و الیه کان و نبات و حیوان اذان پیدا گشت هر چند این فرایض
هر یک در حد خود کمال دارند اما از کمال کلی ندارند و قاصد که در تفریح
تحقیق مباحث وحدت دانسته است انرا سیراید و در تفریق معالمت
الدوت دانسته است انرا برای که در میدان کونین شسوار میباشند
تا گوی بخت باز در روان تعلیق شیرایه نگاری که کلمات بد
نارز حکم قدرت الهی حکم حکمت انسانی جان انقضا کرده اند
روح نهانی صورت عالم جسمانی بیان کرده و این ستر بر جمیع
اکالیات از پر تو نور خود چون خورشید روشن گردانند پس خلایق
عالم حضرت ابوالشیر آدم صلی الله علیه و آله و انبیت در عرض
بشریت ظهور رسانند و قوه افریش فعل انصال روح و جسم
و اتفاق فکر و قلم و عقل و تفکر و احصا آن تمام گردانند و او را
بیواسطه نامست اسما بیا سوخت و ملا که بعلوم و مقیسات
و اجرام حق تعالی او را سجده گردانند الا الحس و او از گروه جسمانی
اما سبب بسیاری طاعت مرتبلا گفته بود لکن سبب
ذوقی ملعون شد کسرا بر ذوق تعالی آدم را در بهشت جای داد
مستثنوی در بر جهان بزرگ نیست
کردی مردم بمانگست
بر خواستی اندیش چو با تو هست
یا هر نفسی نرود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لیکن زیار آشنائی	بدرد دل او غم جداست
خواطر شریفش بایل مجلس مبدم و اینس محرم بود ملک منان	اینکال امتنان سلطان منام را بشهرستان وجودش مستولی کرد
لفظ از لیس نیک جوخت	خویش قرین همزمان ساخت
چون دیده وی برآمد از خواب	رخشان کهری بدید نمایاب
در پهلوی وی کلی بر بسته	پهلوی وی از وفا تشنه
پس بوالبشرش بگش و گفتار	پرسید که از کجائی ای یار
گاید تو بوی آشنائی	بر کو خستنا توئی کجائی
خویش بخوشتن ادائی	از مرده وصل ز وصلائی
کز بد دل تو پاکت یزدان	از بهر تو آفریدم این سان
شد بوالبشر از وصال او شاد	کردید ز بند سجده آزاد
پس آدم سجده شکر بقدیم رسانید و بامر پروردگار عفت	مناکحت سینها منعقد شد پس
انگاه خطاب عالم پاک	آدم سوی او که خوش فرخاک
ساکن بهشت باش با جفت	با جفت بکام دل خور و جفت
نوشید و خورید حیث و شکم	زین باغ جز از درخت کندم
کا ورا تشوید هیچ نزدیک	بر خود ننگید روز تار یک
تا آنکه ز طلمان بناسید	همچو ز بوستان بناسید
پس حضرت آدم و حوا در فضای جهان وساحت روح و ریختن	فراز و مطلق العنان شدند
ابلیس که بود خصم آدم	ز اقل زده در خصومتش دم
زنان نمی صریح شد چو آگاه	شد عازم آنکه تا زنده راه
را همش چو باد بهشت تعلق	بود او ز دخل سخت مملوع

رو کرد سخت سوی طاوس	در دوستیش کوفت پس کوس
چند آنکه شدش بار رهبر	تا مار برود به جنتش در
شد در دهنش نهفته چون هر	ز آن زهر یاد هم بد و بهر
در سبب بهشت او صفائی	لیکن بهشت جاودائی
ابلیس بهت خود را تغییر داده بآدم و حوا ملاقات کرد و بوسه	لفظانی و تحلیلات شیطانی مژده منید را در نظر ایشان جلوه داد
رو کرد سخت سوی حوا	در سوسه اش فشرد پس پا
پس کرد ز کمر بس مسم یار	سوگند دروغ را شد استاد
کز من شنوید اگر که این بند	ز آن دو و حورید میوه چند
در ناز و نعیم خوش مؤتد	مانید در این جستان مقلد
ز آنجا که زمان فریب خوانند	با کرد فریب سخت یارند
باور نمود آن دروغش	افروخت چراغی بر فروغش
ز آن میوه سخت خورد حوا	پس بوالبشرش کزیده را غوا
هنوز آن مژده در سده ایشان قرار نیافته بود که کلماتی بهشتی	بدن ایشان فرو ریخت و از دربار جلال فرمان قلنا اهبطوا
مینها جعقا مثال یافت آدم بهند وستان افتاد بکوه سرانید	و حوا بجده و مار بکوهستان صفیان ابلیس در میان ایشان
آدم در کوه سرانید صد سال ناری و طاعت کرد و در سجده	میکرست و بعد از صد سال توبه او قبول شد پس حوا آدم بیت
معمور را از بهشت آوردند و آتخانه بود از یک پاره یا قوت و بر	اتجا که حرم کعبه است قرار دادند و آدم بسج و طواف آن امر آمد
آدم بوقت حج در عفات حوا را یافت جبرئیل مناسکت تعلیم	آدم کرد آدم و حوا طواف نما کردند پس جبرئیل با آدم گفت

که حلال شد بر تو ز جاتو او را در بر گیر پس آدم حوّا را در بر گرفت و مبر
انديب فستند و گاهي آمده بزمين که اقامت يفتووند و غير ايشان
متمني درو درو ياد باري نبود تا زنايک حق تعالي آن دو نفس گريم را
اولا ذکر است فرمود بتجريب مواضع و بقلع اشتغال نمودند و بهمت
بر غرس و حرث کاشتنه مقداري گندم آدم بر گرفت و قبضه حوّا
آخذ نمود پس از انجا هم حرث و ذرع چون بهنگام حصار درسيده
حاصل آدم گند و محصول حوّا جو بود پس اسباب معيشت آماده
گشت ساز قواله و تناسل آغاز شد اوّل فرزند آدم در بطن حوّا بيل
و جو ابرشرا قليما بود که بیک شکم توأم آمده و دوّم قاييل و خوابيل
لوزا و ريكيت شکم متولد شدند چون زمان بلوغ بيايد فستند خدای
تعالي بآدم و حوّا فرستاد که وصيت همام الله الاعظم يا ابا بيل کنان و
چهلجاين داستان بقاييل پيوست شما که کرده گشت بر کجاست
وصيت اولي پيوست بر حضرت آدم از روی آفوي که خدا بدو فرستاد
ايشان ز بقره يني فرمان کرده و ايشان بقرمان بقره يني پيش آورده
و خدای تعالي قرباني ابا بيل را قبول فرمود و از اين روی قاييل بر
ابا بيل حيدر و پيوسته و سکين آورده می خواند در خلوتها از بي او
ميرفت نارزدی او را تنبايافت بقتل رسانيد چون قتل ابا بيل
با دم رود ستر گشت آدم چهل شبانه روز بيل بزايد و چون
بر مصيبت او سخت در دناّت شد از اين حال حضرت ذوالجلال
عرض شکايت و دلال نمود خدای بدو و حوّا فرستاد که من فرزندى
با تو عطا فرمايم که از ابا بيل خلعت باشد پس از پنج سال از قتل
ابا بيل از حوّا پسرى بگزيه و مبارک و فرخنده متولد گشت
خدای بآدم و حوّا فرستاد که اين پسر از جانب من پيوسته

از بهر توسل اورا بجهت الله نام کن آدم اورا بجهت الله نامید و ملقب
بشیت نمود و بعد از شیت یافت بوجود آمد چون مجد بلوغ رسیدند
و خداوند خواست که نسل را برساند با اینکه در کمی مبنی بعد از عصر
روز چیشنه حوریه از شبست فرستاد که احم او عزله بود و امر
فرمود که اورا بجهت الله ملقب بشیت تزویج کند و بعد از عصر فردا
آمروز حوریه دیگر از شبست فرستاد و امر فرمود که اورا بیافت
تزویج نماید خداوند پسری بشیت داد و دختر می بیافت و بعد
بلوغ این دو تا عمر راده خدا امر کرد آدم را که دختریافت را برپرس
بشیت چه پرسش نمیده صفوة و بنین و بنتین و من سلین
از نسل این دو تا و معاذ الله از اینکه باشد یا بطریق که عامه میکنند
و در بعضی کتب نوشته اند که خواهران را بایزاد آن نکاح میکردند
چون عمر آدم در دنیا به صد و سی سال رسید خدای با دم
روح فرستاد که من ترا از دار دنیا بخارج رحمت خود می برم و تو
وحییت خویش را با بهترین فرقه ذات که او بخششی است که
با تو بخشیدم بگذارد و آنچه را از اسامی تو تعلیم کرده ام بدو تسلیم
کن ای وقت آدم فرزندان خود را از زن و مرد انجن فرمود و به
ایشان گفت همان خدای تعالی مرا وحی فرمود که تو را از این جهان
میبرم و مرا فرمان کرده است وحییت خویش را با بهترین فرقه ذات
چه الله ملقب بشیت که خدایش پسندیده و اختیار فرموده است
برای من و شما بعد از من بگذارم امر اورا اطاعت نمایند که او می
و خلق من است بر شما فرزندان آدم چه گفتندی شنویم
و اطاعت و فرمان اورا مخالفت نکنیم پس آدم بغیر خود فرزندان
بیاض شد و علی خود را و اسما را و ه حبیث نامید خود را و لوط را داشت

و بهتدای فرمود نگران باش چون من بپریم مرا غسل ده و کفن کن و بر
من نماز بگذار و مرا در قبر بگذار و چون وفات تو نزدیک شود از
فرزندان خود هر کس که نیکو دانی همان وصیت را که با تو کردم با
او بگذار و زمین را بی عالمی از ما اهل بیت خالی نگذاری همانا خدای
تعالی مرا بر زمین فرستاد و خلیفه خود گردانید در زمین و حجت خود
فرمود بر خلق خود و من تو را حجت خود گردانیدم بعد از خود در زمین
و تو نباید بدونی آنکه حجتی از خدا بر خلق و وصی بعد از خود مقرر داری
از دنیا بدونی شوی و آنچه در این تابوت هست بدو تسلیم کن چنانکه
من با تو تسلیم کردم و او را اعلام کن که بزودی از فرزندان من کسی
پدید گردد که نامش نوح باشد و قوم او بطوفان غرق شوند هر کس
در کشتی او بنشیند از بلای طوفان نجات یابد و هر کس تخلف
جوید در بحر بلا گشت غرق گردد آنگاه فرمود از قابیل و فرزندان او
حذر کنید همانا نوحان شدید که چگونه برادر شما بائیل را بکشت مرگ
وی و فرزندان او بر حذر باشید و با ایشان مخالفت و موافقت
نخواهید و تو را برادران خود بالای کوه جای گیرید و آن ملعون و فرزند
را در اسفل جبل گذارید و از وی برکنار شوید چون روز وفات آدم
رسید بهتدای الله بمعاونت جبرئیل آدم را غسل داده و کفن و
حنوط گردانید و جبرئیل با همت الله گفت بشما بیست و بر پدر
نماز بگذار و بیست و پنج سجده بروی بجوی و ملائکه قبر آدم را حفر کردند
و آدم را بقبر در آوردند و عمر آدم نهصد و سی سال بود در کوه
مدفون شد و حواء بعد از یکسال بدرد جهان گردید بهتدای الله او را
در کوه بوقیس در نزد آدم دفن کرد و آنجا بهتدای الله لقب بشیث
بعد از آدم او را وحی آمد در زمان اوبی آدم دو گروه شدند بعضی

مناجعت

مناجعت او کردند و بعضی تیغ فرزندان قابیل شدند و آتش پرستی
کردند شیث هر چند ایشان را منع کردی و دیدی حضرت آدم خوابید
بیشتر ایشان مخالفت کردند و بعد از آدم بیت المعمور را باسان
بردند شیث خانه کعبه را بسنگ و کل باخت پس سلسله
بنی آدم بشیث منتی میشود شیث نهصد و دوازده سال
زندگی کرد و در گذشت بعد از شیث پسرش انوش وصی او بود
انوش نیز نهصد و شصت سال عمر یافت بعد از انوش پسر
قیان وصی او بود نهصد و بیست سال عمر یافت آغا عمارت
شهر بابل کرد پس از او پسرش هملائیل وصی او بود هشتصد
نود و پنج سال عمر کرد پس از او پسر وصی او بود نهصد و شصت
و دو سال زندگانی یافت و اینجاست در حال
حیات آدم متولد شده بودند آناه دریس نام او اخنوخ است
ادریس نامیده شد بجهت تدريس او کتاب خدا را و المثلث النعمه
و الحکمه نیز گویند چنانکه هم پیغمبر بود و هم حکیم و هم پادشاه
و علم نجوم معجزه است صنعت ریاضت و بافتن و بریدن و دوزخ
او نهاد و احرام مصر ساخت و بر آنجا اشکال هر صنعتی باز نمود
و از طوفان خبر داد بعد از سیصد و پنجاه و شش سال باسان
بلا رفت قول خدای تعالی و رفقا همگاماً تعالیاً ابتدای رسم
بیت پرستی در جهان چون از این خاکدان محنت بقضای جنت
خرامید و از این خارستان خاک بیکارستان افلاک برآمد جمعی
از ملازمان خدمت که بجادورت و موافقت داشتند چون از صحبت
آنحضرت بازماندند شب و روز از مهاجرت آن پیغمبر مانند ابر بهار
میخروشیدند در کرب و زاری میکوشیدند در این اثنا ابلیس خود را

بصورت

بصورت استادی با هم با ایشان نموده گفت چون اینده محنت شما
 بواسطه ادریس است اگر فرمایند من از سنگ صورتی پروازم مانند
 ویریس چنانچه میخیزد در کمان افتد که مگر از عالم بالا معاودت
 نموده است و شما بدیدار انصورت موانست جویید ایشان را و را
 استخوان نموده و ابلیس چند صورت تراشیده آنجا است آن چهار
 در محراب عبادت خود نمادند و چون دور آنجا رفت بگذشت نوبت
 با واد ایشان رسید در تقسیم آنها افزودند چون چند بطن که داشت
 ابلیس ایشان را و سوسه نمود که این میان سجود و معبود آگاه اجداد
 شما بوده اند آنجا است بجای آن تماثل اشتغال نموده رسم
 مذموم بت پرستی در جهان شیوع یافت اما حضرت نوح بن ملک
 بن متوشلح بن ادریس بن یردین همایلی بن یحقیان بن انوش
 بنه الله شصت بن آدم علیه السلام بعد از دو بیست و پنجاه سال
 وحی بدو منزل شده و او تصدیق پنجاه سال قوم را دعوت کرد
 و ششاد و تن از دین و مردود ایمان آوردند و از قوم او نیکو گشتند
 که در حق گفتار نقرین کرد حق تعالی نوح را فرمان داد تا درخت ساج
 بنشاند چون بر رسید از آن چوب کشتی ساخت طولش سیصد
 کز از تعالی بی گزسته طبق داشت یکی جهت حیوانات و دیگر
 جهت آدمیان و سیتم جهت انواع طیور پس حق تعالی طوفان آب
 بفرستاد و غنیمت آنرا نمود برای نوح که بوفه سر بر آورد که اکنون نخل
 مسجد جامع کوفه است شش ماه آب از زمین بر می آمد و از هوا
 میبارید نوح با این ششاد و تن در راه رجب در کشتی نشست
 طوفان آب تمامست ربع مسکون را بگرفت و از سر همه کوهها
 جهان را گشت بفرمان خدای کشتی نوح و دو نوبت از کشتی

بفرست

بفرست نوح پس بر سر کوه جودی بجد و موصل قرار گرفت نوح در
 دهم محرم از کشتی بیرون آمد و آنجا وی ساخت معروف ثانیین
 چون عمرش به یکهزار و ششصد سال رسید از جهان در گذشت
 در دیوانه انقباض مطهر است که انتساب بنی آدم بعد از طوفان
 بنوح است و بدین سبب او را آدم ثانی خوانند و حضرت
 نوح را چهار پسر بود سام و حام و یافث که این سه تن به
 نوح ایمان داشتند و کنعان کافر بود و وقت طوفان نوح
 او را دعوت کردند پذیرفت و گفت سنا و بی الی جبل قبیله
 من المآه چون طوفان شایع شد و از کوهها در گذشت کنعان را
 غرق کرد سام بن نوح بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است اکثر
 انبیاء و جمیع اهل ایران از نسل اویند و او را شش پسر بود اول
 ارخش و از نسل او چهار پست بطحطان و قانع رسید قوم عجم از
 از نسل قانع اند و تحطان را نام تحطان بود بسبب آنکه در سالها
 قحطی کردی و مردم را از قحطی بر مایندی از حق او گفتند و قحط
 القحط و بطرد ها بسخاید این اسم بر او علم شد از عرب قحط نیانند
 و زبان عربی از یعرب بن تحطانت و از تحطان سوم پست بسا
 شد اعراب حمیری و لخمی و عسائی که حکام اعراب بودند از نسل
 سبانه دوم پسر سام بن نوح عالم بود و خراسان و قباک
 پسران عالم اند عراق پسر خراسان کرمان و کمران پسر قباک
 سوم پسر سام بن نوح اسود بود و اسود پسران اسودند
 و فارس پسر اسود است چهارم پسر سام بن نوح یزد بود و اندر یاد
 و آران و آرسن و موغان پسران یزدند پنجم پسر سام بن نوح ارم
 بود قوم عاد و تمود از نسل ارم اند ششم پسر سام بن نوح غیلان

ششم و دوم پسران غیلان اما حام بن فوح را نیز شش پسر بود
از این قرار زنجی دگوستس و هند و تبر و قبط و حبش اما نویسیز
حبش است اما یافتن بن لوح را هشت پسر بود ترک و قز
و سقلاب و روس و مقلان و ختن و یونان و یاجوج و
ماجوج اما چین و ماچین پسران ختن اند بلغاریان و
باسقردیان و برطرا از نسل اویند - بعد از حضرت فوح
علیه السلام این جماعت سالها در شهر بابل مقیم بودند و قتی
باین خیال افتادند که در زمان جدنا فوح طوفان آمده بود
و تمام عالم را خراب کرد پس باید ما کاری کنیم که از ضرر طوفان
سالم مانیم پس از مشورت با اتفاق یکدیگر بمرجی بسیار
وسیع بنده ساختند که هرگاه طوفان آید بالای آن رفته
از ضرر طوفان سالم مانند از انجا نیکه اراده خلاق عالم بود
که اینها متفرق شوند شبی بادی آمد و آن برج را خراب
کرد و همه ترسیدند و هر شعبه را زبان و در کون شد چنانکه
همسایک سخن یکدیگر را فهم نیکه و دنا چار برانگنده شدند
و هر یکت موضعی رفتند و در انجا نسل ایشان زیاده شد -

چسن دی قومی محمد ابداء علیہم السلام
اصناف ایشان

[illegible]

سیزده نفر پرسید که چند کتاب فرستاده است فرمود یکصد و چهار
کتاب بر حضرت ثلث پنجاه صحیفه و بر حضرت ادریس سی صحیفه و بر
حضرت ابراهیم بیست صحیفه و چهار کتاب توره و انجیل و زبور و
فرقان پس فرمود که ای ابوذر چهار کس از پیغمبران سربانی بودند
آدم و شیت و ادریس و نوح و چهار نفر از پیغمبران عرب بودند
هود و صالح و شعیب و محمد صلی الله علیه و آله اول پیغمبران
بنی اسرائیل موسی و آخر ایشان عیسی بودند و شصت پیغمبر در میان
ایشان و پنج نفر اولو العزم اند از پیغمبران نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد پس رسید که معنی اولو العزم چیست
فرمود که یعنی مبعوث گردیده بودند بشرق و مغرب زمین و بر همه
جن و انس و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر منقول است
که اولو العزم را از این جهت گفته اند که عهد کردند با ایشان در باب
محمد و اوصیای او بعد از او حضرت قائم و حضرت آدم این عزم
و اهتمام که ایشان کردند نکرد و لهذا خدا فرمود و لقد عهدنا لآل
آدم من قبل فتنی و لکن تجدوا معنا و در حدیث منقول است
که زواره از حضرت امام محمد باقر پرسید از معنی رسول نبی فرمود
نبی است که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را
نبی بیند و رسول آنست که جبرئیل بر او نازل میشود و او را می بیند
و سخن او را می شنود و وحی بر او نازل میشود پس رسید که منزلت
امام چیست فرمود که امام صدای ملک را می شنود و ملک را
نبی بیند پس صحیح از امام محمد باقر منقول است که پیغمبران بر
سجده عند که بعضی صدائی میشوند مانند صدای زنجیر پس مقصود و وحی
از آن می آیند و بعضی در جواب وحی بر ایشان ظاهر میشود

چنانچه یوسف و ابراهیم در خواب دیدند و بعضی ملک را می بینند
و بعضی در دوشان نقش بشود و صدای گوسفندان می رسد و ملک را
نمی بینند و در حدیث دیگر منقول است که زراره از حضرت
امام محمد باقر سؤال نمود از معنی رسول و نبی و محدث فرمود
که رسول آنست که جبرئیل بفرستد و نبی و محدث میگوید و
اورا می بینند و آنانی پس او در خواب می بیند چنانچه از کتاب
توحید کردن فرزند خود را در خواب دید و مثل آنی رسول خدا
از سایر پیغمبران پیش از نزول وحی میدید جبرئیل از جانب
حق تعالی رسالت را برای او آورد و بعد از آنکه نبوت و رسالت
بر او از برای او جمع شد جبرئیل نازل آمد و با او سخن میگفت و
بعضی از پیغمبران هستند که هیچ شده است برای ایشان شرایط
پیغمبری و در خواب می بینند و روح می آید و با ایشان سخن
و حدیث میگوید بی آنکه او را دریداری ببیند و آن محدث
آن است که ملک با او حدیث میکند و او را نمی بیند و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که آن پیامبر سلون بر چهار طبقه اندیش میبری
بهست که خبر داده میشود در امر نفس خودش و بدیگری تعهدی
نمیکند و پیغمبری هست که در خواب می بیند و صدای ملک را
میشود و در بیداری ملک را نمی بینند و با حدیث مبعوث نموده اند
و بر او امامی هست که می باید او را اطاعت نماید چنانچه ابراهیم
بر لوط امام بود و پیغمبری هست که در خواب می بیند و صدای
می شود و ملک را نمی بیند و فرستاده شده است بسوی کروی
که با سایر چنانچه حق تعالی در قصه یونس فرموده است
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ الْمُهْتَدُونَ

خواب می بینند و صدای شود و ملک را دریداری می بیند و امام و
پیغمبری پیغمبران دیگر است مثل اولوا العزم و تحقیق ابراهیم نبی بود
و امام نبود تا آنکه حق تعالی باو گفت که ابی جعفر عجلت الیک ناس
امامان در ستم که من گردانیده ام تو را برای مردم امام پس او گفت
و من ذریه یقی یعنی ذریه من امام قرار داده و غرضش آن بود
که همه ذریه اش امام باشند حق تعالی فرمود که لا ینال عهدی

الظالمین

چنین سیم که میان تجلی نور محمد صلی
الله علیه و آله از چپین ظهور یافت قال ان
اصلا بشا محمدا با حرام مطهره از او مرثا خانی
ذکر او ای و خطا انحضرت ذکر قبایل
که با انحضرت پیوسته اند

چون حق سبحانه و تعالی در مبدء حضرت ارادت گشت کثرت
حقیقتا تا خدایت آن اعرف خلقت الخلق لا اعرف با عت
افرنیش خلقتی که بالاتر از آن ممکن نباشد واجب گشت
بترین مخلوقات و خلاصه کاینات و زنده موجودات یعنی نور
خاتم انبیا محمد و آل محمد را با فرید چنانچه لفظ در بار حضرت نبوی
حالی این حکمت است که اقل ما خلقت الله نور نبی و از
غایت قابلیت محل دوستی مرتبه نیست و او اگر نبی دوستی
او بودی لاشک کنونات از کف عدم بحیر و وجود سیاه می نور تعالی
تو لا اله الا الله خلقت الا فلا اله و مقصودی از ابداع این حکمت

مستی بعام بود انتقال نمود مدرك را از اینجا که در کفایت که قتی
عقب خروشی و دیدار بحرف بنی دین اندر که اندر محمدی از مدرك
بخزیه منتقل شد و خبر را فرزند آن بود بنی اسد از نسل خزیمه اند
نور محمدی از خزیمه بود که از انتقال یافت و گمانه کنی باو
النضر بود بنی قحطاع و بنی لیس از نسل کنانه اند نور محمد از کنانه
بودلش نضر رسید و قریش عبارت از اوست و قریش در لغت
اسم دایه است از دواب دریا چون آن دایه بزرگترین دواب
دریا است و نضر بزرگترین قبایل عرب بود لهذا لقب بالقب
شد و بعضی گویند که لفظ قریش مأخوذ است از قرش که بعضی
کس است و چون فرزندان خود را جیده کتاب تجارت میفرستاد
لاجرم بقریش میبکشت و بعد از او اولادش را قریش
گفتند و نیز گویند قریش جمع است بعد از تفرق چون ایشان
بعد از آنکه متفرق بودند جمع شدند ایشان را قریش گویند و قوم
قریش از نضر اند نور محمدی از نضر به پسرش لک آمد و از او به
پسرش فزادی فزاد و منوبند و فزاد چهار پسر بود غالب مجارب
عمر و حارث نور محمدی از فزاد غالب آمد و غالب را دو پسر بود
تیم و لوی نور محمدی از غالب بلوی آمد و لوی را هشت پسر بود
کعب سائب عامر خزیمه سعد حارث عوف حشم نور محمدی
از لوی کعب آمد و کعب را سه پسر بود مره عدی حصیص عمر
خطاب از نسل عدی بود و نور محمدی از کعب به پسرش مره آمد
و مره را سه پسر بود کلاب تیم یقظه نور محمدی از مره کلاب
آمد بنی تیم که ابی بکر از ایشان بود و بنی خزوم که خالد و ولید و جهم
که از ایشانند از نسل مره اند و کلاب را دو پسر بود قحطی بنهر

نور محمدی

نور محمدی از کلاب بنی قحطی بنهر و مادر رسول خدا و سعد و قحطی از
نسل کلاب بنی قحطی اهل قریش را بلکه جمع کرد و بر آنجا امیر شد و در اندک
دیوان جده ایشان ساخت و قحطی را چهار پسر بود عبد مناف و عبد
قحطی و عبد العزی و عبد الدار نور محمدی از قحطی به پسرش عبد مناف
آمد بنی عبد الدار و خدیجه زوجه رسول خدا نیز از نسل قحطی اند و عبد مناف
چهار پسر بود بیک بن و پسر آمد هر دو را هشت پسر بود عبد مناف
ایشان از هم پسرید لاجرم عداوت در نسل ایشان بماند و از آن
میدان یکی اسلم است که بنور محمدی مشرف بود و دیگری عبد
الشمس و دیگری امیه و مطلب عثمان از نسل امیه بود و شافعی از
نسل مطلب اما نسب بنی امیه که خود را منسوب بامیه بن عبد مناف
میدادند از صلب امیه بن عبد مناف نبوده بلکه امیه غلامی
رومی پیش امیه بن عبد مناف امیه او را ازادر چون پیشتر
رسم بود غلامی را که از او میگردند نسبت او را بولای او میدادند
لذا او را پسر امیه بن عبد مناف میخواندند و دلیل بر اینکه بنی امیه
از صلب قریش نیستند و ملحق اند آنکه معاویه در بعضی از کتابها
خود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نوشته بود که انما نحن
و انتم بنو عبد مناف حضرت در جواب او مرقوم فرمود که انما نحن
کالظلمین و لیس القیم کالظلمین معاویه انکار او نتوانست
بالجمله باشم را پنج پسر بود عبد المطلب فضیل ابو صفی اسد ابوسه
نور محمدی از باشم عبد المطلب آمد و عبد المطلب چهارده پسر
بود عبد الله ابو طالب حمزه عباس عوام ابو کعب عبد العزی
عبد الکعب قثم حارث زبیر صدیق مقوم خضار و عبد المطلب را
نیز شش دختر بود صفیه عاتقه صفیاء امیه و اولاد و کوردها

نور محمدی

از حواصین محققه بودند من جمله عبداللہ و ابوطالب و زبیر عبدالکعب
و بضا و از وی و امیر و بره و عاکله از یک مادر بودند و عبداللہ
بغایت صاحب حال بود آمنه بنت وهب بن عبد مناف و عبد
خود در آورد از مطلب نور محمدی بعد از عبداللہ آمنه و از آن
مستقر خود خاتم النبیین و سید المرسلین حبیب عالمین
محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ بر سید و از پر تو آن عالم صورت
بر بعضی شذرات دین اسلام افزاشه گشت و عادات کفر
برداشتند شتر مقصود آفرینش از کمالات ذات مبارکش
که مجموع کلی کمالات با ظهور رسید صلی اللہ علیہ و آلہ
و لذت مسعود آنحضرت با صبح روایات میان امامیه روز
جمعه هفدهم شریع الاول نزد طلوع آفتاب بود بعد از پنجاه
و هفت روز از وصول اصحاب قبل مکه معظمه آن آنسب
مبارک آنحضرت اگر چه ذکر شد لکن سببه تسهیل خوانندگان
میرود حضرت محمد بن عبداللہ بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد
مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کوی بن غالب بن فہر بن
مالک بن بن نصر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن نزار بن معد بن
عدنان بن ہود بن اود بن یسع بن الیسع بن سلام بن نمیر بن
محل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناحور بن شوش
بن ارعوب بن قالم بن عابر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح
بن لوط بن شالخ بن اخنوخ بن یارد بن مہلائیل بن قینان بن
انوش بن شیت بن آدم ابی البشر علی نبینا و علیہ السلام
ہم خدا پرست بودند و مادر آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد
مناف و جدہ آنحضرت فاطمہ بنت عمرو بن عامر بن عمران بن

و لا بد است
میکند و از آن

مخروم

مخروم و مادر عبدالمطلب سلمی بنت عمار بنی نجار و مادر ہاشم عاکله
بنت مرہ بن کلاب ہنوز متولد نشده بود که پدرش عبدلہ در مدینہ
پرد و جهان نمود چون متولد شد اول سرج بعد از آن حلیمہ از بنی
سعد او را دایگی کردند چون سبب رشد حلیمہ او را پیش مادرش آورد
و مادرش او را با خود بہدین برد پیش خالان خود و یک سال نجاب بود
و بوقت مراجعت مادرش آمنت در او بر حلت کرد پس دایہ اش
اتم ایمن کہ بر کہ نام داشت پیغمبر را بیکہ آورد چون سن مبارکش
ہشت سال و دو ماه و دو روز شد حدیث عبدالمطلب در بیت
دویم چادری الاوّل سال نهم از عامل الفیل در گذشت و آنحضرت
با ابوطالب سپرد چون سن دوازده سالگی رسید ابوطالب
او را بولایت شام برد و بعد از استماع بشارت از راهب ابوطالب
آنحضرت را بیکہ آورد و در پانزده سالگی خرج خود را از نعم خود
برداشت و بر ذمت ہمت خود گذاشت و در ہفده سالگی
زبیر بن عبدالمطلب آنحضرت را ہمراہ خود بملکت یمن آورد و در
اثنای راه از آن حبیب اللہ خوارق عادات بسیار مشاهده نمود
و در بیت ساکی با انعام خود بحسب الفجار رفتہ از برکت وجود
آنحضرت بر قبیلہ فہر ظفر یافتند و در بیت و چار سالگی ہم
اتفاق میرہ غلام خدیجہ بشارت تشریف برد و نفع بسیار
آورد و در این سفر را ہی منظور نام آنحضرت را بشارت رست
داد و در بیت و پنج سالگی با خدیجہ وصلت اتفاق افتاد
و در سی سالگی امیر المؤمنین علیؑ در وجود آمد در پس پردہ ہر چه
بود آمد و در سی و پنج سالگی قریش خانہ کعبہ را عمارت کردند
و آنحضرت را در آن کار حکم نمودند و حجر الاسود را بدست بردند

و لا بد است
میکند و از آن

مخروم

خود بزرگ عراقی نشاند گویند در این سال زینب دختر خوانده خدیجه بود
 زوجه ابی العاص بن ربیع گردانید بعضی گویند زینب دختر خدیجه
 بود اما از شوهر دیگر بود و در چهل سالگی بشرف و خج مشرف
 گردید و در سال دوم از وحی حضرت فاطمه در وجود آمد و در
 سال سیم از وحی آنحضرت بدعوت عام مأمور گشت و اول
 سیم از زمان جمال حالش بزیورایان زینب یافت
 خدیجه گری بود و از مردان حضرت امیر المؤمنین علی بدعوت
 آنحضرت را قبول نمود آنگاه زید بن حارثه که غلام آنحضرت بود
 و هم در آن و آن جعفر بن ابوطالب ابو عبیده بن الحارث
 بن عبدالمطلب و زبیر بن العوام و طلحه و سعد بن وقاص و عبد
 الرحمن بن عوف مسلمان شدند و بعد از ایشان ابو عبیده بن
 الجراح و مسلم بن عبد الله بن الحنفی و عثمان بن مطعون و
 آرم بن الارقم بن ابی ربه اسلام در آمدند آنگاه عمار بن یاسر و
 داورش سمیه و ام سلمه بنت امیه بن مغیره و خولیده بنت
 حکیم و سعد بن زید و بلال حبشی و صهیب رومی و جناب بن
 ارض و عبد الله بن مسعود و عامر بن مویزه و خنس بن خذافه
 و جمعی دیگر از انماث و ذکور بتدریج ایمان آوردند و هم در آن
 اثنی آیه و اندو عشرتک الاقران نازل گشت و حبیب
 امر الهی چل نفر از اقربا و خویشان حاضر نمود و بخیل آن
 جمع کثیر را سیر نمود احکام الهی را بر ایشان رسانید
 آن گروه گروه حرام نمایی نموده ترک احکام آنحضرت واجب
 دانسته سر از گریبان امانت بر آورده و از آنان شدند
 ابرار راست خویش گردیدند کاهی نشاء بیت القصیده بنویشت

تسبیح حضرت زینب

شاعر

شاعر گفتند و کاهی آن مرکز عقل را بخون منسوب ساختند و کاهی آن مظهر عباد را
 ساحر خوانند و کاهی آنشور صدق و صفار اکذب منسوب داشتند و کاهی
 حل و نادی را برافراشتند و در سال پنجم در شهر رجب بعضی از اصحاب
 آنحضرت بدیاری حشته هجرت نمودند و هم در این سال کفار قریش از
 آنحضرت و بنی ماضی و از اهل میان جدلی کردند و در سال ششم از بعثت حمزه
 در سلک اهل میان انتظام یافت و معجزة شق القمر در این سال
 و او مدت سه سال از جو ر اهل ضلال ر شب ابوطالب تغلیف
 داشت و در سال نهم بعضی از قبایل عرب مسلمان شدند و در سال
 دهم ابوطالب علم غنیمت بصوب آخرت برافراشت و بعد از
 سه روز خدیجه حرم آنحضرت جامه بکشد و در سال یازدهم عایشه
 خطبه فرمود و سوده بنت ذمیر انکاح نمود آنگاه بطالین تشریف
 برد و بعد از دو ماه و دو روز از آنجا روی توجیه بکشد آورد آنحضرت بکشد
 مطهر بن عدی بن نوفل بن عبد مناف داخل مکه شد و هم در آن سال
 بیاه رجب از خانه ام سلمه بنی قتیبه غریبه معراج روی داد و آن قضیه
 در شب بود و روح مطهر آنحضرت بمقامت آن جسد مطهر از مکه به بیت
 المقدس و از آنجا عروج بر طبقات سموات نمود و آیه کریمه نزل گشت
 فقل لی فکان قاب قوسین یا اذنی مؤکد این حال است و
 آن شب که بستر از روز دلفر و بود هفت آسمان عرش و کرسی و سدة
 المنستی را طی نمود و دید آنچه دید ما کذب القواد ما را می و چشم از حق گردانید
 ما ناع الضم و ما طعی و طرقت فی مشاهد نمود و گفت زانی من
 آیات و بکه الکبری و از غائب کرد کار بسیار و و لقتل زانی
 غلظت آخری عند سدة المنستی عند هاجنة الماوی
 و گفته اند که ارواح زمره انبیاء عظام را مشاهده کرد و در هر یک از

و کاهی

و کاهی

استان

از آسمان یکی از انبیاء را بنظر آورد و مرویست که رفتن و باز آمدن حضرت
رسول بحراج در عرض یک ساعت از شب و قیام یافت و هم در این سال
نیز پنج وقت فرض شد و در سال نایز هم در یک شب از اهل مدینه با حضرت
ایمان آوردند بدین سالی اسعد بن زراره و عوف بن حارث و رافع
بن مالک و جابر بن عبد الله و فضیل بن عامر بن حدیده و چون این شش نفر
بمدینه مراجعت نمودند خبر بعثت آنحضرت را با سکنه یثرب در
میان آوردند و ذکر آنحضرت در آن ولایت اشتها یافت و فور
اسلام بر جنات احوال بسیاری از ساکنان آن دیار یافت و در
سال و از هم بعثت و از ده کس از اهل مدینه بکشتافتند و در
عقیقه طاعت آنحضرت دریافتند و بشرف سلام مشرف شدند
و در سلک انصار قطع گشتند و از دین پدران خود گذشتند و در
حضور عباس عم پیغمبر شایق بستند که پیغمبر چون بشهر ایشان درآید
از جاع مال در راه او دروغ ندارند پس حضرت ایشان را از هجرت
خود اطمینان داده رخصت معاودت فرمود و چون دانست اگر
بسیات اجتماع با اصحاب خود از یک بیرون آید مشرکان قریش راه
بر آنحضرت خواهند گرفت پس آنحضرت اصحاب خود را یک کت
دو و نه نصیب مدینه فرمود و در نیمه شب خود آنحضرت از یک پیاده
تنهایی که بیرون مدینه در خارج مکه با یک راه یافت نمود چون با یک از
اراده آنحضرت بعزمیت مدینه آگاه شد در همان ساعت شتران
سواری حاضر ساخته و توشه راه برداشته با دو تن از ملازمان حاضر
خدمت بایستاد آنحضرت فرمود مصالحت است که تا سه روز
در معاره کوچی دور آبادی پنهان شویم که وحشیان قریش و طلب
سر بصر خواهند نهاد پس با یک در خدمت آنحضرت پیاده بخار نور

که مسافتی

که مسافتی داشت رفته پنهان شدند و در شب سیم ملازمان شتران سواری
حاضر ساخته بجانب مقصد روان شدند و حشیان قریش در آن شب اجتماع
کردند و بجای آنحضرت آمده او را نیافتند دانستند که بجانب مدینه
نصبت فرموده هر چه جمعیت بدینال آنحضرت فرستادند اثری
ظاهر نشد اما در سه منزلی مدینه بریده بن خضیب اسلمی که یکی از
رومساء طایفه عرب بود و بسبع آورسیده بود که پیغمبر بجانب مدینه
شتافتند و ابوسفیان بدیده او التزام صد شتر کرده است
بطبع مال حقتا و فقر قبیل خود را داشته و برای مدینه روان بود با حضرت
در رسید در این مقام اعجاز کلام آنحضرت پیدا است که بچند کلمه
جواب و سؤال هر خود را چنان در دل بریده جای داد که فوراً پیاده شد
رکاب آنحضرت را بوسید و بیعت اندر آمد و آن هفتاد تن نیز
بیعت نمودند و در رکاب آنحضرت روان شدند چون وصول مدینه
نزدیک افتاد بریده را حالت شوق و اخلاص داعی شد که از بر اسه
شوکت جمعی که در رکاب آنحضرتند لوائی تریب دهد از روی شوق دستا
خود را باز کرده بر سر نیزه کرد و پیش روی آنحضرت روان شد مردم
مدینه را در آن ایام شوق وصول پیغمبر چنان بی آرام کرده بود که روزی
از مدینه بیرون آمده در کنار راه بانظار وصول پیغمبر می نشستند
در این روز جمعی که در بلندی بودند از دور لوائی دیدند و در تحت لوائی
بالاسمائی سفید بیکبار مله کشیدند که پیغمبر در رسید مردم
خبر یافتند بهیات اجتماع با زمان و کوکان باستقبال آنحضرت
شتافتند چون مدینه رسیدند در خانه ابویوب انصاری نزول
فرمودند و جناب علی بن ابیطالب نیز بعد از چند روز در رسید
از چندی یکبار زمانه کان اصحاب نیز جمع شد پیغمبر چون اصحاب و یاران

خود را

خود را در بدنه جمع دهد و از رحمت و جنتش انزاعی حاصل
فرمود بدین علم را در یکجوش و جناب علی بن ابیطالب که خلیفه او بود
باساین بدینتر قرار داد و با اجرای قانون و این دین مبین اقام
نمودن کارنده آن قوانین را که این دین مختصرت است در این دین
بجهت سهولت او را که در چهار اصل ترتیب داده و در هر صلی و گنی از
ارکان را بعد نظام عالم اسباین مینام اصل اول در بیان کن اول
و آن طبیعتان است از برای بنی نوع انسان و مصالح و قوایان
و مفاسدی که از عدم این طبیعتان روی دهد و قانون حسن و غیره
در حصول این طبیعتان است و طبیعتان بر دو نوع است طبیعتان جانی
و طبیعتان مالی اما طبیعتان جانی آنست که شخص طبیعتان داشته باشد
که کسی بغرض خصومت خود نتواند او را کشت تا با طبیعتان
خاطر امور معاش و معاد خود تواند مشغول شد مکارنده مصالح وجود
و مفاسد عدم این طبیعتان قانون حصول تراست آنکه اگر چه از قرآن
اقتضای میدهد خداوند عالم میفرماید من قتل نفسا بغیر نفس او
فنادی فی الآرض حکما قتل الثامین جمیعاً و من احکما
فکما احکما الثامین جمیعاً هرگز نیست که نظام عالم و آباد
عمارت این کره ارض بدست یاری بنی نوع انسان است عقول ایشان
معار و ابدان ایشان علمه این عمارت پس هر چه در تحت عدد سنی
آدم اتمام رود در آبادی و عمارت این کره اتمام رفته است
پس در سیاست مدن اولاً از برای محافظت و تحکیم عدد لازم است
اگر نفسی نفس دیگر را جز بقصاص قتل مقول سازد باب قتل منقوح
میشود و دیگر که با دیگری خصومت دارد جرئت بر آن خواهد کرد و
این قتل و قاتلانی در درجه جرئت قاتل ثالث خواهد افزود و

جرئت

جرئت قاتل رابع سه درجه و شش علی هذا جمیع مردم که یکدیگر
خصومت دارند شروع بقتل یکدیگر نمایند و با نجا خواهد رسید
که مردم از وحشت یکدیگر دست از همه کار دنیا کشیده بکوه و صحرا
بگریزند پس اول یکدیگر مباشر قتل شده بود سبب از برای قتل
جمع شده ازین روست که خداوند عالم میفرماید یکدیگر نفسی را
بنی آنکه نفسی را کشته باشد چنان است که همه مردم را کشته باشد
و در این عبارت بغیر نفس حکم قتل قاتل صریح است یعنی کشته
باید کشت زیرا که این قصاص سبب حیات دیگران خواهد بود و خداوند
خدا در این آیه فرموده و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الاالباب
و مراد ازین قتل قتل عد است چه قتل خطا را حکم دیگر فرموده و هر چه
موجب تقبیل حد شود در حکم قتل مقرر است مانند لواط و عدم
از دو واج سبب انقطاع نسل خواهد شد ازین روست که خداوند
حد لاطی را قتل مقرر فرمود و نیز ازین روست که حد زانی محسن را
رجم مقرر داشت چنان عمل شیع چون دایر شود همه کس در حق
او و خود شبیه خواهد افتاد و از کفایت و تربیت او خود را
خواهد کرد و اغلب تلف خواهند شد جمیع مردم شهر در دفع آن حق
دارند از این روی است که میفرماید یکی جمیع شده او را سنگسار
کنند و از سایر سببانی که بالمال موجب قتل و تقبیل عدد خواهد
نی کامل فرمود مانند فرشته و فساد و نهمی و غیبت که اسباب
خصومت اند و بخر قتل میشود و نیز از برای حفظ و تحکیم نفوس است
که میفرماید من احکما قتل الثامین جمیعاً
تفسیر این کلام نیز مانند کلام مجز نظام سابق است از غرق و حرق
و حرق و سایر مملکات و اجای نفس را بکشد و جدا نشاند

فرموده

فرموده منع ظلم و امر با طعام و اتفاق بفقرا و سبک دوشانیدن
 عریان و پرستاری بریض و حرمت رد سؤاکی مستحقین و تا کید در
 ازدواج پس نگارنده بدین بیان مختصر که قلیلی از مصالح و مفاسد ذکر کرد
 بر عاقل متاقل میرهن خواهد شد که طمینان جانی در نظام این عالم
 و عدم طمینان آن در تحریک این عالم چه قدر غلیظت دارد پس
 خداوند عالم با اجرای حکم قتل قاتل طمینان کامل داده در این آیه
 وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا أَكْرَهًا قَاتِلِ
 امیر و مقتول فقیه باشد و اجرای این حد را بر وضع و شریف امیر
 و فقیر حکم مساوات مقرر داشت تا احدی جرئت قتل احدی
 ننماید و این طمینان از برای همه حاصل شود اما طمینان مالی
 نیست که جمیع مالی را که بحق در تصرف دارند اطمینان داشته باشند
 که احدی از روی باطل و رویاری از آن تصرف نمیتواند کرد
 خداوند عالم از روی نبی کامل در این آیه شریف میفرماید یا ایها
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلَاقُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ بَعْضُ
 کسانی که اقرار باین من کرده اید این من این است که اموال
 شما را که در میان شماست بیاطل مخورید و این کلام با این ایجاب
 و اقتضای دار است جمیع آنچه مفسدا در طریقت عقلاء و در
 شریعت انبیاء و تصرف در آن مال را حرام دانسته اند از تصرف
 بعتف و دزدی و کم فروشی و قمار بازی و فریب دادن و غیر اینها
 همه را شامل است اما مفاسد این طمینان بر عقلاء روشن است
 که اگر مردم در ملک و مال خود طمینان نداشته باشند در
 طلب آن هیچ رنجی بخود روا نخواهند داشت و حساب
 میریشت که اوصاف نظام عالم است محفل و نسل بنی آدم
 اگر محتاج

که محتاج بند او لباس و مکانند منقرض خواهند شد پس اطمینان کامل چون
 امتدادی در زمان بهر سبب و سهولت معاش در آن کمال رسد و این عالم
 نوع از بهشت شود پس از عدم طمینان کامل امتدادی پیدا کنند این
 عالم بالمره خراب و نسل بنی آدم منقرض خواهد شد و از جمله قوانین این عالم
 از برای حصول این طمینان حدیست که از برای سارق معین نموده
 و آن قطع دست است که هر کس مال مردم چیزی بدزد دست او را قطع
 کنند تا دست تصرف مردم از مال یکدیگر کوتاه شود و این حکم را
 در حق هر کس مساوات مقرر فرموده است تا در حق احدی عفو و
 اغماض نشود و اصل دوم در بیان رکن دوم و آن اختیار است از برای
 نوع انسان این اختیاری که منظور است اختیار محدود است نه
 اختیار مطلق زیرا که اختیار مطلق سبب اختلال در قانون بنمیشد
 و بنای نظام عالم بر آن است منافی مقصود ما است و اختیار محدود
 بر شش نوع است اول اختیار بدنی یعنی هر نفسی اختیار بدنی خود را و آن
 باشد که در هر بلدی مادر بر مکانی تواند بود تا اگر از مکانی و یا از بلدی فرسوده
 شود مجبور شود ماند و کالات و کسالت و از بروز بهتری که در قوه او
 مانع نشود و کم وقتیکه خود را جبر دیگری کرده باشد مادامیکه خلاف
 قانون از او بروز نگردد کسی قادر بر جبر و یا زدن او نباشد و اختیار
 شخصی خود را داشته باشد دوم اختیار زبان است یعنی شخصی اگر
 خلاف قانون در حق خود یا برادران نوعی خود بگوید بگوید و در
 خدمت رؤسای خود بخواهد شکایت کند و نیز بتواند آنچه مطابق قانون
 از برای خیر اندیشی خود و برادران نوعی خود بگوید و آنچه مخالف است نمی
 کند و این یعنی در شریعت و قانون جبر عاریست از امر معروف و نهی
 از منکر است سیستم اختیار و قلم است و آن نیز مانند اختیار زبان است

اصلاح

مصالح این اختیار است که قانون نظم جاری میشود و اگر متعدي بخلاف
قانون کند از اندیشه آنکه خواهند گفت و در اخبارات روزنامه جاست
خواهند نوشت و در محاکم اعلان انتشار خواهند داد اقدام برخلاف
نخواهند کرد چهارم اختیار خیال است یعنی هر شخصی اقتدار خیال خود را
داشته باشد در هر مذهبی که هست کسی تعرض او نشود اگر خیال او موافق
قانون نظام است فیهما الماد و اگر نیست مادامیکه بفعلیت نیامده
مورد بحثی نباشد و پیغمبر خدای فرمود من با مردم که حکم کنم بظاهر شما و با مردم
غیبه بباطن شما مصالح این اختیار آنکه مردم در خیالات خود مجبوس
نخواهند ماند خیال خود را در هر طریق جولان میدهند اگر مطالب این است
باجتهای عقلی خود از دریافت خواهند نمود و اگر مطالب غیبی است
بجولان خیال مطالب غیبی دریافت خواهند کرد و مقاصد عدم این
اختیار ضد مقصود است پنجم اختیار کسب است یعنی
شخصی هر کس که طمع او مایل باشد اختیار داشته باشد و مورد منع و ملامت
نشود و مصالح این اختیار آنست که افعال بدنی تابع اراده افشاء
و محرک اراده نفسانی شوق و رغبت بآن فعل است پس در هر چه
شوق و رغبت بیشترست قوه محرک را دهنده آن بیشتر و فعل او قوی تر
است و مفاسد آن در عکس آن مذکور است و نیز مقصود بزرگ
آنست که بعضی اغشیا و اعزّه که بعضی جهات فقیر و ذلیل میشوند اگر متوجه
و علامتی نباشد میتوانند یکسبهای است یا نوکری مردم بقدر ضرورت
خود و خیال خود اقتساب معیشت کنند چنانکه پیغمبر در ترغیب ثنوی
این اختیار فرموده انکاسب حبیب الله و حضرت امیر المؤمنین علی
از برای یهودی مزدوری میکرد و اجرت میکرد و قوت عیال خود
میزمود این معنی برای آن بود که مردم در وقت ضرورت این نوع اقتساب

معیشت را بسوز

معیشت را بر خود تنگ و عازند انداخته ششم اختیار جماعت است یعنی مردم
چندین را آزاد استند باشند که از برای مزید الفت یا مشاودت در امور
انجام امور یکدیگر و قطع الفت و محکمت است در محلی جمع شوند مصالح این
جماعت خوف حدیاست بر هر میزبانی خواهد و مصالح این جماعت پیداست
که جماعت هم سبب الفت و محبت مردم با یکدیگر است و هم عقول از
مشاورت یکدیگر قوت میگیرد و طریق حسن را در امور بدست میآورند
و هم امور بدست یاری جماعت فیصل پذیر و عقلانی که غرض نوعی دارند
اگر ایشان را اختیار داده نظام محکمت نامور دارند بعقل و در عین خیر
اندیش محکمت مردم را عیون اندازند و در چنانکه در بعضی محاکم کرده اند
و پیغمبر خدای در فضیلت جماعت میفرمود از حد گذرانید چنانکه فرمود
لا خیر الا فی الجماعة و فرمود یأتمتع الجماعة شخص عاقل چون در
محکمت این دو عبارت عموم کند فضیلت جماعت را دریافت خواهد
نمود از برای ترغیب بجماعت نماز جماعت را در هر روز و شب پنج
بار است بخو که فرمود و از برای تحقیق جماعت نماز جمعه را در هر
هفته واجب قرار داد که اگر بسبب مشغول شدن ترک
واجب تواند کرد و از برای اجتماع اهل شهر و فراموشی اطراف آن نماز
عیدین در سالی دو بار در بیرون شهر و صحرا مقرر داشت که اهل دست
جمع شوند آشنایان تجدید الفت کنند و یکایک را از ملاقات
یکدیگر اسباب الفت و محبت پیدا شود و اهل شهر را از دردت
عمر بکار در موضعی اسباب اجتماع مقرر فرمود که آن که باشد و از
برای تسهیل این کار این امر را موقوف بسلطاعت داشت
تا تکلفی وارد نیاید و آن بزرگوار در جمع امور و مواد جماعت را
میش نهاد خاطر فرمود حتی در مقام مشاورت با آنکه عقل کل بود

بی

بی مشاورت اصحاب بر امری اقدام نمیفرمود و اگر رای اصحاب را مطابق رای قوم خود نمیدید یا بود که محض حفظ جماعت قرار بر آن اصحاب میداد اصل ستم در بیان کن ستم و آن مساوات است در بنی نوع انسان مساوات برادری است یکی مساوات در نفوس یکی مساوات در حقوق و حدود اما مساوات در نفوس باین معنی که جمیع مردم از فقر و غنی یکی از فرزندان آدم برادران یکدیگر و در مرتبه واحد اندی باید که از برای ازدیاد الفت محبت در رتبه واحد حرکت کنند و اغنا و اعزّه را باین نیست که بغرور مال و عزت بر فقر و ضعف بخیر و رزق چاین معنی برایشان محسوس است که این مورد بسیار را هیچ اعتباری نیست و در هر سالی چندین غنی فقیر میشوند و نیز بالعکس و قیامت افتخار بنسبت بیشتر از افتخار مال است زیرا که آن مفتخر مال و جاه خود افتخار میکند و این افتخار مال و جاه دیگری مساوات باین معنی که معنی انصاف است اگر چه از باب تهذیب اخلاق است ولی بدخلیلت آید و در سیاست مدن دارد فواید و منافع آن آنست که سبب جذب قلوب و الفت و محبت است و محبت سبب ظهور وحدت خواهد بود که مقصد علی است و انتفاع مردم از یکدیگر و نظام و قوام عالم از آن است و نقص آن آنست بخیر که سبب نفرت و عداوت و عدم انتفاع مردم از یکدیگر و مورث خراب عالم است پیغمبر صلی الله علیه و اله بعد از فتح که و اطاعت قریش بر منبر برآمده اقول کلامی که فرمود این بود که ای جماعت قریش اقول خواهش من بفرمان خدای تعالی از شما آنست که تفاخر جاهلیت را از خود سلب کنید بمال و عیشرت و نسب بر یکدیگر تفوق نه

جوید

بخویند چه فقر او و ضعف او خود پاس حشمت عنیا و اقبال او دارند و بگویند برایشان بخیر کردن ظلم است و خود آنجناب با خلق خداست بمواسات نیز نیست که در سواری هرگز پیاده را در رکاب خود نیکند داشت اما مساوات در حقوق و حدود آنست که اشخاص در متابعت دین و آئین که عبارت از این قانون پیغمبر است و عبارت دیگر خدمتگذاری در نظام عالم است مستحق اجر و جزا میشود و از برای هر زحمتی و خدمتی اجری و جزائی معسر فرموده و همچنین از مخالفت دین و آئین مستوجب عجز و سزا می شوند و از برای هر تقصیری و مخالفتی حدی از جز و سزا معین فرموده باید این اجر و جزا و جز و سزا مقرر داشته شود حق جمیع اشخاص مساوات باشد آنکه بدلا حطّات و غراض زجر و سزا در حق اعزّه و اغنا و عفو و اغناض کنند و اجر و جزا فقر او از آنکه کسر و نقصان دهند و مساوات را معنی عملی است که علم بر آن و عمل در آن بعد از انبساط مخصوص ممکن است و نکات رانده بر بعضی اشاره کرده میگوید که لفظ مساوات از روی دلالیت مشعر بر عدالت است و عدالت از توسط بین الافراط و التفریط و حاکمی معنی وحدت پس مساوات را که عدل است داننده و گفته اند از عادل خوانند و این تعبیر و سیاست ناموس الهی انداز سطا طالیس میگوید عادل اقول خداوند عالم است که در خلقت جمیع اشیاء میزان مساوات نهاده و عدل خود را آشکار فرموده و عادل ثانی صاحب ناموس است و ما او را پیغمبر خدا میدانیم اصل چهارم در بیان زکین چهارم و آن آنست که فضیلت از برای بنی نوع بشر

خداوند در این آیه شریفه فرموده است انما اگر ما که عین الله
 اتقوا الله این است و بجز این نیست که عزیزترین نشان خداوند
 عالم بر همه کارترین شاست و مراد از پرستش کسی است که
 بقانون عقل کل و حکم رسول صلی الله علیه و آله در علم ابدان و علم
 ابدان عمل کند پس هر کس که متابعت قانون او را بشیرت میکرد
 امتیاز او از دیگران بیشتر بود و او را عزیزتر میداشتند و بر
 عزت او اعتبار او می افزودند مثلاً هرگاه در جنگ بود که در جهاد
 دلیر تر و با دوش تر حرکت میکرد و او را سرور و قوی میفرمود و اگر
 کسی با کمال خلوص اگر چه بعد از آن در جنگ حاضر نشده بود
 کسی که در جنگ حاضر شده بود تقضیل میداد بجهان بخداوند
 در این آیه شریفه میفرماید فضل الله الخا صیدین علی القاعین
 در جنت و نیز در این آیه میفرماید یومئذ کل ذی فضل فضله
 یعنی در این روز مقرر است که داده میشود بهر صاحب فضل قیام
 فضل او اما مصالح و منافع این امتیاز فضل آنست که چون هر
 کس در هر صنفی اعم از خدم و حشم و ارباب حرف و صنایع و
 اصحاب گشت و ذرع همت بر کتاب فضل و افزونی همت
 خواهند گذاشت تا مستحق امتیاز شود و چون این امتیاز داده
 شود بر شوق دیگران در کتاب همت خواهند افزود و امتیاز اهل
 همت را بر او احادی خواهد بود و بدین واسطه در آبادی کشور و
 قوت مملکت و شوکت لشکر و کثرت صنایع و شملت پادشاه
 یونانی و افزایش پیدا میکند بعضی از ممالک خارج خصوص
 دولت برطانیه رعایت این امتیاز را کرده اند و منافع آنرا برده اند

و چنان

و چنان در این امور مراقب و مواظبند که حق هیچکس فراموش نشود
 شود و اگر در صورت تحقق امتیاز فضل کسی کتاب همت کند و
 و فقر افتد بر او لازمست که بر خود شامت کند و اگر کتاب همت
 کرده امتیاز فضل نداده اند رؤساء مملکت مقصود اند اما مفاسد
 عدم امتیاز فضل آنست که هیچکس تن زحمت کتاب همت نخواهد
 داد و زحمت بیاید و رایج و نوانه نخواهد شد و بدین سبب در
 جمیع اجراء و اشخاص مملکت خلل و نقص روی خواهد داد و پیغمبر صلی
 علیه و آله از هر چه مانع کتاب همت است منع فرمود مانند
 نمودن لعب بطالت و کمالی و غیر ذلک و شرب خمر را در صورت
 که سبب مفاسد دیگر نشود چون سبب تقصیر اوقات و غیره
 با کتاب همت خواهد شد حرام فرمود در صورتیکه مورث
 تقصیری در قانون نظام شود از برای هر تقصیری حدی که معین
 فرموده جاری خواهد شد و سوال غیر مستحقین را با وجود صحت
 احصا نموده و سوال روزگار میکند حرام فرمود تا با کتاب
 روزی و همت مشغول شود و وجود شریف خود را بیکاری بیکار
 نگذرانند چون عاقل و سبب در اصول این چهار ارکان خان
 نظام عالم بیاض نظر کند خواهد دانست که جمیع امور متعلقه بنظام
 عالم را جمیع این ارکان است و او امر و نواهی پیغمبر خدای را آنچه
 بیکمته مختص در این اصول ایراد نکند و جمیع این چهار ارکان خواهند
 دید خلاصه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله قانون نظم عالم را بنمود
 و در اصول را برعه ذکر شد و توضیح و شریفان اعلام و ابلاغ فرمود
 احکام خداوند آوازه آنرا بپای بالشفاد و در این در مدت دو
 سال که اعمار نبوت کردم جز خبر و صلاح مردم چیزی ننختم و نگویم

و در این

و در این مدت در تبلیغ رسالت و حسن خلق و فروتنی چندی مسرور
نگذارد پس هر کس تا اکنون از راه عباد و بجا بزم گشته از زمره
وحشیان و درندگان است و آتش فتنه و راجز بشیر بخیتوان
نشانید اکنون برای او پیغمبر بشیرم و این زمان که از ورود مدینه دو
سال گذشته بود علی التوالی از که خبر رسید که مشرکان قریش بر عثمان
و بجاج خود افزوده بعضی از مسلمانان را محبوس ساخته در شکنجه
عذاب دارند و بهر کس در مکاتبات کنند و بهر جا از دایر شام
و طوایف اعراب سفر کنند زبان قبح و مذمت پیغمبر خدا گشوده
مردم را اغوای و اضلال مینمایند از این بیان عثمان اخضر خنجر
و قتال حضرت منقطع میشود و نیز خبر رسید که شتران مهاجرین
کاروان قریش در حین عبور بتاراج برده اند پیغمبر از استماع این
اخبار و حرکات ناخواران القوم را که در مکه دیده بود بیاد آورد
و تبسّم القوم را واجب دید پس صد و چهارده تن از مردمان
مبارز مهاجر و انصار را برداشته متوجه کاروان قریش شد که بجانب
شام میرفتند چون نزد مکّه رسید معلوم شد که کاروان گذشته
پس در محلی دور از معبر انتظار معاودت ایشان نزول فرمود این خبر
دیار شام بانی سفیان که بزرگ آن کاروان بود رسید مسری با شتاب
تمام مکّه فرستاد و قریش را آگاهی داد و ولولہ در تمام قبیل قریش
افتاده از وضع و شریف اجتماع کرده به تهنیه اسباب خروج و استقبال
نمودند و احدی را در خروج معذورند اشتد چون یک منزل از مکّه
دور شدند ابوسفیان علام داشت که معاودت کرده کاروان را از
سیرا به گذرانیده و بمحلی امن رسیده ام شما که مراجعت نمائید قریش
چون خود را بشکر آراسته دیدند کینه و عداوت ایشان را بر این داشت

که بمقابل

که بمقابل پیغمبر در آمده قتال کنند پس در منزلی که مسی بجبر بود نزول کردند
و حضرت چون از لشکر قریش عداوت و جمعیت ایشان آگاهی یافت
با همان سیصد و چهارده تن دل بر چهار بقوم نهاد و فرمود که فتنه
قلیل گشت غلبت فتنه کثیره آبر ایشان معلوم شود که مصیبت آن
حضرت از او اذیت القوم را در مکّه از جبهه قتل عد نبود بلکه با احترام
خانه خدای در رفیع و مدارای با قبیل و عشیرت بود پس بجانب مدینه
فرمود لشکر قریش جاسوسان فرستادند تا از محل نزول پیغمبر آگاه شده
بمقابل ایشان در آمند پس جاسوسان آمده از تو پیغمبر ایشان را آگاهی داد
بازل قوی بمقابل لشکر پیغمبر در آمده حضرت سواد لشکر قریش را دید
که شایسته میدانست اقیاناز او در صفوف لشکر را بنوعیکه شایسته
بود آرایش داد و یکت سبک را مژده فتح میداد مخالفین نیز در مقابل
صف راست کردند جنگ در گرفت تیغ آشبار علی بن ابیطالب
سرفشانی آغاز کرد و حمزه در قلب لشکر قریش را افتاده از کشته شد
میاست سایر مهاجر و انصار نیز از زمین و آب را کشش و کوشش
مینمودند تا محاق و تن که از بزرگان و شجاعان قریش بودند کشته شدند
و ابو جهل نیز از جای که شکان بود لشکر قریش را پای محطبار از جای
رفته راه فرار در پیش گرفتند و لشکر حضرت بمقابل ایشان در آمده
میکشیدند تا محاق و تن دیگر نیز که اغلب از بزرگان و ضنادیه بودند بقیه
اسیری در آمده گرفتار شدند باقی قریش از برق و باد سرعت سیر
عاریت کرده بجانب مکّه گریختند و عایم بسیار بدست مهاجر و انصار
آمد و هم در این روز ابولهب بدو رخ پیوست و هم در این سال روزه
ماه رمضان فرض شد و صدقه فطر واجب آمد و قبل از طرف میت
المقدس بطرف کعبه تحویل یافت و ترویج سرور اولیا و سیده النساء

ترویج

بوقوع پیوست و هم در سال مسمی فیصل یافت و در سال سوم
از هجرت غزوه ذی القعدة روی داد و هم در این سال ولادت حضرت
امام حسن و محمد باحد و شهادت دندان مبارک آنحضرت و شهادت
حمزه واقع شد و عبد الله بن جحش اسدی و صعب بن عروه و ذر انصاری
و حنظل بن ابیعام و چند نفر دیگر از صحابه کرام در جنگ احد شهید شدند
و در سال چهارم از هجرت حضرت امام حسین که کشت و اقم
سلفیت امیر را آنحضرت نکاح فرمود و زینب بنت خزيمة را عقد
نمود و هم در این سال قلعه بنی نضیر را فتح کرد و آنجا الحکم و المیسر
و الاکتساب و الاذن لایم رجس من عمل الشیطان قاجانند و
لعلکم یقفلون نازل گردید و در سال پنجم از هجرت غزوه ذات الرقاع
و دو مرتبه الجندل و غزوه بنی مصطلق و غزوه خندق و کشته شدن
عمر بن عبدود و دست امیر المؤمنین جده و غزوه بنی قریظه واقع شد و
در سال ششم غزوه بنی لحيان و غزوه بنی عروه و صلح حدیبیه اول
و دعوت پادشاهان دین اسلام و انکسار غایبه و نزول آیه برائی او
اتفاق افتاده و در سال هفتم از هجرت فتح خیبر و بعد فتنه و انکسار
وادی القری روی داد و در سال هشتم از هجرت اسلام خالد بن
ولید و عمرو بن العاص و غزوات اعراب روی نمود و غزوه موتیه
و فتح طایف و بنی طی و تولد ابراهیم بن رسول الله و قیام یافت و قیام
که هم در این سال واقع شد و در سال نهم از هجرت نزول آیه حجاب
نزول آیه براءت و تحریب بنی نضیر و مردن عبد الله بن مسعود منافق
واقع شد و در سال دهم رحلت ابراهیم بن رسول الله و کذا اردن حجه
الوداع و مقدر نمودن خلافت ابی بن ابی طالب علیه السلام بکمالی
چون سول خدا بعد از حجه الوداع آنست مدینه فرمود و جبرئیل فرود آمد
و فرمان

و فرمان بیاورد که ای محمد تبلیغ رسالت برو و کمال بیای بروی و اکنون
وقت است که سفر آن جهان کنی بیایه اسرار ربوبیت و و ادعای الوهیت
را با علی که نفس نفس است تسلیم داری و عهد و بیعت او را بر دشت
تمامت مسلمین واجب داری لاجرم بفرموده علی را حاضر ساخته مجلس را از
سیکانه برداشت و او را از خزانة الکی الکی داد و کشف این معنی کرد
تا خیر میکرد و جدا نشده بود این کار بر منافقین دشوار آمد لاجرم بجانب
مدینه شتاب گرفت چون بموضع غدیر خم رسید دیگر باره جبرئیل بیاید
و در ابلاغ این حکم این بیت بیاورد یا ایها الرسول تبلیغ ما انزل
الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لا یقفل فیما
بلغت رسالتک و الله یتصنک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین چون این آیت بیامد و در ابلاغ این حکم چندین کس
یافت رسول خدا ای این حکام که نیامدند تا نزول آیه فتاب مانده بود
در سورت که با وحدت حرارت هوا با اینکه غدیر خم جای خرو شدن و منزه گاه
ساختن نبود از راه حل سپاده شد و فرمان کرد تا هر کس از پیش رفته بود حضرت
و ادعای و هر کس در بنال بود حکم فرمود تا بعلجل و شتاب حاضر گردند
و چنانچه اختیار فرموده و چهار شتر بر زمین نهادند و منبری بگرفتند و رسول خدا
بر منبر صعود داده و خطبه قرائت فرمود و امامت و خلافت علی بن
ابیطالب علیه السلام را منصوب داشت و فرمان کرد که حاضرین بایست
برسانند و پدر پسر را بیا که با من چند انگه این ابلاغ تا قیامت برود و مردمان
باز دانند که هر کس خلافت علی را بواسطه نظریه یا از آتش و دوزخ
ترسد در این حکام که اجتماعت که یکصد و بیست هزار تن بودند یکجا
عرض کردند ای پیغمبر خدا شنیدیم امر خدا و فرمان رسول او را
بدان زبان و دست اطاعت کردیم این سخن بر سر هر کس که آمدند

حضرت ابی تراب علیه السلام
جایگاه حضرت ابی تراب علیه السلام
در غدیر خم

و بدین فرمان بر داری بیعت کردند و خبرش فرود آمد و آیت مبارک میآورد
 که الیوم اکملت لکم دینکم و ما تمسکت علیکم فی شیء من نعمتی و در حدیث
 لکم الایمان سلام دنیا پس پیغمبر خدا از منبر برآمد و فرمود که در این روز
 خدیجه را فرستاد و فرمود که از آنجا که او را با حضرت ششادیه جنابش را
 بیعت و تنبیل سلام دهند و با او بکلیت بیعت کنند پس مردمان
 فوج فوج بر آنحضرت درآمدند و بدینگونه سلام دادند و گفتند السلام
 علیک یا امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بر این تنبیل سخن خدیجه را فرمود
 و گفت ای خدیجه ای که بیعت تو را می فرستد و تو را می فرستد و تو را می فرستد
 کلمات عرب وقت رضا و هنگام شگفتی بر زبان میآورد و هر چه
 که با علی بیعت میکردند رسول خدا میفرمود الحمد لله الذی جعلنا
 علی جمیع العالمین تاسر روز کار بدینوال میرفت در سال یازدهم
 از هجرت آنحضرت مریض شد و در بیست و نهم ماه صفر بعالم جاوید
 خرامید و در مدینه در جبهه خویش مدفون گردید و پاهای ریح مبارکش
 در ایشان غنچه لیک مقدر منزل کرده و عمر شریف آنحضرت شصت
 و سه سال بود و چهل سال در مکه معطر بود تا آنکه وحی با حضرت نازل شد
 بعد از آن سیزده سال در مکه اوقات گذرانید و ده سال دیگر در مدینه
 متوجه توفیق فرمود و تمایل منور آنحضرت چهره مبارک نورانی بود
 بدر در شان کوه هموار موی مبارک زبهار سجده و نه افتاده
 پیشانی کشاده ابرو پیوسته و باریک موی سیاه چون مشک
 از فراز فرق تابان گوشش بی کشیده و باریک و میان اندکی برآمده
 ریش مبارک انبوه دهان حد وسط چون عنق کل و دندانها سفید چون
 مروارید نازک و کشاده گردن چون خواره از فقر و خام و عضای
 بدن مقدس همه معتدل قوی و خوش اندام سینه و شکم برابر یکدیگر
 موی نازکی

در حدیث
 که در این روز
 خدیجه را فرستاد

موی از یکی از میان سینه تا ناف کشیده میان دو کتف پس نشان
 مهر نبوت مفصل قوی پستانها و اطراف سینه و شکم صاف بی بو
 پایها قوی و دستها بلند و خوب ریاست استاده برافزای مبارک میرسد
 نوری از جبین مبارک ساطع بود که چون در شب تاریک از کوه چه
 که شستی سفلای آن از روز نهاد داخل خانه چون روز روشن شدی
 پشت یا بسیار نرم گفت یا بسیار هموار بود که همان بر زمین برسد
 و قد از میان بالا اندک بلندتر از اجزای آنحضرت از ناب
 خبر آورده اند که امش و یازده دن بیکاله کجاج در آورد و اول خدیجه کبری
 و او بهترین زوجات مطهرات بود دوم سوده بنت زید بن قیس
 که نسب او در لوی با آنحضرت شرکت دارد سیم عایشه بنت ابوبکر
 ابی قحافه چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب پنجم زینب بنت خرمیه
 که نسب او شش واسطه بعد از من جمعه میرسد ششم ام سلمه
 بنت امیه و مادرا و حاکم عمر رسول خدا بود هفتم زینب بنت جحش که
 نسبش از خرمیه مندر که میرسد و مادر زینب بنت آنحضرت بود و در اصل
 اسم او برده بود هشتم جویری که اسم او نیز برده بود و آنحضرت بجویری تغییر
 فرمود و نسب او با لک بن خرمیه میرسد نهم از حبیب بن سفیان بود و ما
 وی حبیب بنت ابی العاص بود و خواهر معویه است از جانب پدر و هم
 حقیقه بنت حمی بن خطاب از یهود نصیره بود یازدهم سمیه و او دختر عمارت
 بن جون بود اما سرایای آنحضرت چهار بودند اول ریح بقیه بنت شمعون
 که مقوس ملک پسندیده بر سر هم میزدی آنحضرت فرستاده بود دوم
 ریحانه بنت زید بن عمر بود سیم کنیز بود که زینب آن حضرت بخشیده بود
 چهارم کنیز بود که بارت با آنحضرت رسیده بود اما اولاد که را آنحضرت
 سه نفر بودند قاسم و عبدالله و ابراهیم قاسم و عبدالله در کودکی فوت شدند
 و ابراهیم

در حدیث
 که در این روز
 خدیجه را فرستاد

و ابراهیم از سایه قطیبه بوجود آمد و او در مدینه فوت شد و اولاد ائمه آن
 حضرت یغیر از فاطمه زهرا علیها سلام نبود زینب و کلثوم ربیعہ آنحضرت
 بودند و الله اعلم بحقایق الامور و صلی الله علی محمد و آله و عیالین الی یوم الدین
 شرح حال کلثوم بنت محمد بن علی بن ابی طالب حضرت الشریف بن ابی طالب
 فاطمه الزهراء سلام الله علیهما پوشیده نماند که با اتفاق جمیع افاضل
 علماء آنحضرت کبری عزیز ترین اولاد و قائم الانبیاء بود و بشرف ذات
 و حسن صفات و علو مرتبت و سمو منقبت منفرد بود آنحضرت باقر علیه
 السلام مرویست که ولادت آنحضرت پنجاه سال ز بعثت گذشته بود
 که روزی نمود در ماه جمادی الثانی در روز جمعه و در وقتی که ساعده هفتاد
 و پنج روز از عمر شریفش گذشته از دار فانی بسرای جاودانی انتقال فرمود
 القاب آن محذره مبارکه و ظاهره و باطنیه و راضیه و مرضیه و محبت
 و استیلا و اتم الکبری است روایت شده که اگر حضرت علی
 فاطمه را تزویج نمی نمود فاطمه را تا روز قیامت لغوی نبود و در کتب
 فریقین مذکور است که حضرت رسول فرموده است که فاطمه بیضه
 منی من اذاها فقد اذانی و من اعصمها فقد اعصمتی و در
 بعضی اخبار آمده که الله یغضب فاطمه و یرضی لرضاها فیضالی و
 مناقب آنحضرت از حد افزونست و از شمار پیروان آورده اند که
 فاطمه سال در خانه جناب امیر المؤمنین بود و در پیچیده سال که آن
 محذره رحلت فرمود و مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود
 اکثر علماء امامیه بر آن فتیله اند که در روز سوم ماه جمادی الثانی رحلت
 فرمود و تنفیل و تکفین و ترفین آنحضرت در شب اربعه شعبان بر وصیت
 آنحضرت در شب مدفون شد و یغیر از سرور اولیا و یقوی عبد الله بر

شرح حال کلثوم بنت محمد بن علی بن ابی طالب

عباس کسی که یکتا زاده آنحضرت حاضر نبود چون آنحضرت از خلفا و اولیای
 ایشان از دیده خاطر بود نمیخواست بر جواره آنحضرت نماز کند از اندکها
 اینگونه وصیت فرمود و در مدفن آنحضرت اختلاف است بعضی گویند
 در بامین قبر و بنبر رسول الله و حدیث مابین قبر و بنبر رسول الله
 الحجه مؤید این است و جمعی گویند در خانه خود مدفون است و در کتب اخبار
 آمده که از آنحضرت چهار فرزند بجای آورده آنحضرت امام حسن و آنحضرت
 امام حسین زینب و اتم کلثوم زینب را بعد از مدینه بن جعفر طیار در ملک
 از و واج کشیدند و از او و پسر متولد شد عبدالله و عون هر دو در
 کربلا شهید شدند و در مناقبت اتم کلثوم اختلاف است بعضی گویند
 که عون بن جعفر او را نکاح کرد و چون عون فوت شد محمد بن جعفر او را
 تزویج نمود و محمد را از اتم کلثوم و ختری بود چون محمد فوت شد عبدالله
 بن جعفر اتم کلثوم را عقد نمود و فوت او در خانه عبدالله بود از زینب
 و اتم کلثوم مطلقا نسل نماند و ذریت حضرت رسول خدا صلی الله
 الله حسنین باقی ماند و الله اعلم و صلی الله علی محمد و آله عیالین الی یوم
 الدین
 چمن چمن شرح حال آنحضرت بنی ائمه آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 الله علیه و آله و سلم بر یکجا اخبار بان حضرت رسول از مدینه بود و
 شش عکات بدین سامی اول حارث دوم زبیر بن عقیل بن ابی طالب
 عیداف چهارم صله بنی مقوم ششم ابوطالب هفتم ابولهب
 هشتم عباس نهم حمزه اما عات اول اتم حکیم دوم عاکه سوم
 امیر چهارم رضیه پنجم صفیه ششم بره اما از اعمام ابوطالب
 و عباس و حمزه و از عفات صفیه مادر زبیر بن جعفر رسالت ایمان
 آورده چنانکه حال هر یک مذکور میشود

خیا بان اولی که خال جناب عباس بن عبدالمطلب است
رسول الله صلی الله علیه و آله جناب عباس عم حضرت رسول
از جانب دراست و از سادات صحابه آنحضرت و اصحاب امیر
المؤمنین بود بعد از ابیطالب و سقایت حج می نمود حضرت
رسول در ارامی داشتی و فرمودی که عباس بنیز که پدر من است
و عباس در تحلف از بیعت ابی بکر با سایر بنی هاشم موافقت نمود
آنجای که حضرت امیرالمؤمنین علی هم بود و حسن عباس بدو سال نایب
از سن شریف حضرت رسول بود و در رمضان سال سی و دوم حج
وفات نمود و در بقیع مدفونست و آن جناب راءه تن لیران دند
بدین اسامی فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و سعید و کثیر
و عبد الرحمن و حبیب و حمیر و تمام و خلفای بنی عباس کسی و
هفت تن بودند و مدت دولتشان پانصد و بیست و سه سال
دوام داشت روزی که اول ایشان سفاح ابو العباس عبدالله
بن محمد بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس آخر ایشان مستنصر
ابو احمد عبدالله است از نسل عباس عم رسول خدا بودند
چنانکه شاعر در این اشعار گوید -
از بنی عباس بی هفت تن بودیم که کز سنان تیغشان شد سینه افکار
بود سفاح آنکی منصور و مدعیان و مدعی هرون و مدعیان و همراهمان
مقتدر آنکه و آنکه بعد از توکل و مقتدر بنی هاشم و ابی طالب
مستدعی مقتضای شدیم که کتفی و مقتدر بنی هاشم و ابی طالب
متقی و مقتضی و طایع است و قادر و قاهر و مقتضی شدیم که
بعد از مستظهر و مستدر است و مقتضی شدیم که کتفی و مقتضی شدیم که
متقی و ناصر و ظاهر و مستنصر است و آخرین قوم مستنصر با مرگ او

و اسلام

و اسلام عباس قبل از فتح خیر بود لکن اسلام خود را پنهان میداشت
و در روز فتح که اظهار نمود و الله اعلم -
خیا بان و در آنکه خال جناب حمزه بن عبدالمطلب است
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سید الشهدا
حمزه عم رسول خدا و برادر جناب آنحضرت بود و در ملازمت آن
سرور بسر میبرد و در نصرت آنحضرت مساعی جمیده می نمود و هم چنین
رقم دوستی علی رضی الله عنه و ابی جراح و ابی جراح و ابی جراح
مرتضوی میطو است که حمزه در سال ششم از نبوت مسلمان
شده و سبب آن بود که روزی حضرت رسول خدا در مقام بیضا
اقامت داشت و ابی جراح میگذاشت و بدون سبب ایضا آنحضرت
رسانید و حمزه بشکار رفته بود و عادت او آن بود که در مراجعت
از شکار طواف کعبه کردی چون بازگشت و طواف میکرد و کثیر
عبدالله بن جعفران حدیث حالیکه میانه حضرت و ابی جراح
گذاشته عرض کرد حمزه در حال نجاس قریش رفت و بجان سر
ابی جراح را بشکست و اظهار اسلام کرد با بجز حمزه در نصرت و
حمایت حضرت رسالت بسیار کوشید و در آخر در حرب احد شریک
شماوت نوشید و شهادت آنجناب برانجام بود که جبرین مطعم
که یکی از اشراف عرب بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی میگفت
مردی مبارز بود و پیوسته بر زمین حرب کردی و چون لشکر قریش
عزیمت دین کردند حمزه وحشی را طلب گفت دانسته که روز بدر مرا
طعمه بزی زار بکشند و من یکت عم دهم و حمزه و حمزه و حمزه
و عباس بن خود که است و حمزه در مدینه اگر در این حرب حمزه
بقتل رسالتی ترا دادا سازم و جان افراشان کردا و تم وحشی آن کار را

در حمزه

در عهده اتمام گرفت و نیز هند که زن ابی سفیان بود و جمالی با کمال داشت
 پدر او نیز در روز بدر در چاه هلاک افتاده بود و حشی را طایفه گفت که
 محمد یحیی از خویشان او را بخون پدر من بکشی آن مقصود که قور از من
 بجا طر باشد حصول یابیس و حشی بپاش دی از آدی و عده
 و صل چند در کشتن یکی از خاندان رسالت عازم شد و در روز
 حرب احد تقصص تمام بجای می آورد و دید که سرداران مهاجر
 و انصار در محافظت سینه برابر غایت اتمام بجای می آورند ممکن
 نیست که کاری توان کرد پس بحشی حضرت امیر المومنین علی در آمد
 و دید که مبارز میدان لافتی در حرب همراهی تمام دارد و از جواب
 با خبر است و گفت که بدوست ندارد و بجانب حمزه روان شد
 و دید که چون شمر مست شمشیر بدوست گرفته میان قوم خویش در
 آمده صف لشکر قریش را در هم شکست و رج کویان بسیار میطلبید
 و کسی را بر او نمی آمدی مجا با خود را در میان قوم انداخت و حضرت
 شمشیر ایشانرا امتلاشی و پریشان ساخت و پروای حفظ اطراف
 نداشت پس و حشی در کین نشست و فرصت میطلبید تا گاه
 مرکب حمزه ببرد و حشی از کین نگاه بیرون آمد و زمین بر
 وی انداخت و بجا پیش آمد که از طرف دیگر سر برد که حمزه بر کشت
 بجانب کین گاه توجه نمود تا ببیند زخم بروی که زده بروی افتاد و مشتاق
 مبارک بر زمین نهاده و کمر حید بر زبان رانده و جان بجانان افشاند
 و حشی صبر کرد تا مردم از نزدیکی او دور شدند و بیاد و شکم حمزه را
 بشکافت و جگرش را بیرون آورده نیز و کین هند بود که اینک
 جگر قاتل پدرت بکیم هند از کجرفت و بکین و بیداخت و پیرایه که در
 کردن داشت بوی داد و گفت چون بکیر بریم دیگر خدمات نرساند

دارم پس پرسید که حمزه در کجاست و حشی او را بر سر حمزه آورد و هند کار و بکشید
 گوش می آورد و بیرون در رشته کشیده با خود بر پس حضرت رسالت چون حمزه
 ندید از صحنه پرسید که حال عم چیست و چرا او را نمی بینم حارث بن شمیر از نزد
 آنحضرت بطلب حمزه روان شده و بر آمد حضرت امیر علی علیه السلام
 از عقب او بر رفت چون حمزه را بدیدان حال بدید که بر در آمد و باز گشت آنحضرت
 خبردار گردانید پس بدیدار آمد و حمزه را بدیدان حال بدید و اندوهناک شد
 و بگریه درآمد که اگر حمزه را نجات میداد که هم عم او بود و هم برادر رضا
 آنگاه فرمودند که حمزه را کفن نکنند و بهان جامه خون آلوده بپوشند
 حیثا مان سوزند که چنانکه استیلا الکبریا و طالع حضرت حشر است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله عقیاب بنی نضال
 جناب ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی الهاشمی
 القریشی عم رسول خدا کنیت مشهور شده و در سیم سالی او خلعت
 بعضی گفته اند که اسم او همان کنیت اوست و بعضی بر آنند که اسم او
 همان عمران است و آل عمران را در بعضی از آیات قرآنی بر آن حمل
 نموده اند و بعضی گفته اند که اسم او عبد مناف است یعنی عبد العالی زیرا که
 بنای جوهر کبر نف و ماده او بر وجهی که از کتاب صحاح اللغة قاطب
 مستفاد میشود و لالت بر علو و شرف و ارتفاع و زیادتی میکند
 بالجله جناب ابوطالب با حضرت رسالت محبت تمام بود و یک
 و قیقه از تقویت و نصرت آنحضرت فرو گذاشت نمی نمود و از
 اشعار آن بزرگوار و اخبار ائمه اطهار فهم میشود که تصدیق به نبوت
 داشته لیکن بیار صحنه اختای تلفظ بکلام شاد است مینوده و بر آن
 بر ایمان و اجماع اهل البیت است چنانکه شیخ ابن اثیر جوزی
 شافعی نیز در کتاب جامع الاصول نقل این اجماع نموده و گفته

عنه

که اجمع اهل بیت علی آئینه واجماع اهل بیت حجت است و
 در جامع کلیستی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده که
 من اعتقاد آن ابو طالب مات کافر و کافر و کافر و کافر است
 که آن اعتقاد مستلزم انکار جامع از معصومین بلکه مودی بانکار عصمت
 ایشان است پس مقتضای آن کافر خواهد بود و نیز از حضرت امام رضا
 مرویست که نقش حکیم ابو طالب این بود که در خدمت با الله در کاف
 باین آیه محمد بنکایا و یا فنی علی که وصیتا با بجز بروی که این آیه
 الهیه در شرح بیع البلاغ ذکر نموده تمام امامیه و اکثر زیدیه و کثیری
 از معتزله مانند ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و امثال ایشان
 بر آنند که ابو طالب مؤمن بود و اهل سنت بعد از امیر المؤمنین
 و متابعت معویه طریق انکاری بودند و آن شریف بزرگوار کافر می
 دانست پس این حجر عقلانی در کتاب صاحب فی معرفت الصحابه
 احادیث ذکر نموده و گفته که ولادت آن بزرگوار قبل از حضرت رسول
 صلی خصال بود چون عبد المطلب را وفات رسید وصیت حضرت
 پیغمبر را بانی طالب فرمود و او تکفل حال حضرت بود در تربیت او
 کمال شفقت بجای می آورد و در سفر شام او را همراه برد و چون آن
 حضرت بمشورت شد که تقویت و نصرت او را بر میان جان است
 اعدای را از دفع میفرمود تا ابو طالب در حیات بود حضرت
 رسول را بهاجرت از مکه حاجت نیفتاد و چون آن سینه گیسو
 بکار پرور کاقد بردفت حضرت بهاجرت تا چار شد و ابو طالب
 در مع حضرت رسالت دیوانی است که جامع این و در تطبیق آورده
 موجود است و جناب ابو طالب را چار تن فرزند بودند بن ساسی
 طالب عقیل جعفر طیار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 اما جعفر بن

اما جعفر بن ابی طالب الهامی صاحب کتاب استیعاب گفته که
 او شیعیه ترین مردم بود حضرت پیغمبر از روی خلق و خلق حضرت
 او را بسیار دوست داشتی درباره او فرمود که اشتباه است
 خلقی و خلقی و نهایت شرف است در وصفی و جعفر که
 بود از علی بدو سال عقیل اگر بود از جعفر بدو سال و طالب اگر بود
 از عقیل بدو سال و جعفر از مهاجران اولین بود که بکاتب و یار
 حبشه مهاجرت کردند و در ایام حشمت خیره خدمت حضرت داشت
 رسالت رسید مرویست از حضرت امام زین العابدین
 که چون جعفر طیار از حجت حبشه مراجعت نمود و قتی که رسید
 خدا شمع خیر کرده بود و در خیره بود پس بقدر مسافت بیشتر
 بر تاب پیغمبر استقبالی و ششافت چون جعفر نظرش بر جمال
 ندیم المثال حضرت افتاد ششافت به جانب آنحضرت دوید
 حضرت او را در برگرفت و دست در گردن و در آورد و فرمود
 که منم که گشادی من بکدام همیشه است بقدم جعفر یا
 فتح خیر پس سوار بر ناقه غضبای خود شد و جعفر را رویت خود داشت
 و چون ناقه بر راه افتاد حضرت فرمود ای جعفر ای برادر میخوای
 بخشش بزرگی بکم نسبت تو میخوای ترا عطیه گرانهای بهرسم
 میخوای ترا بزرگتر کنم مردم کان کردند که مال بسیاری از غنایم خیر
 او عطا خواهد فرمود جعفر گفت بی پروا دم فدای تو باد پس حضرت
 فرمود تا آنکه با او عطا فرمود و عطا نمود و حضرت صادق فرمود که
 صفیته این مختار این است که آن چهار رکعت است بدو سلام
 پس هرگاه کسی حاجتی بدو بگوید خداوند باشد و بگوید که بخواند
 رکعت اول بقره حمد و از رکعت دوم حمد و سوره

در جامع کلیستی
 از حضرت امام رضا علیه السلام

در جامع کلیستی
 از حضرت امام رضا علیه السلام

والعادات و در رکعت سیم حمد و اذکار و نذر الله و در رکعت چهارم حمد و قل هو الله و در رکعت بعد از فراغ از قرائت و عشر از رکوع نماز و مرتبه یکم **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** در هر رکوع همان ذکر را ده مرتبه بگوید و چون سر از رکوع بردارد استعاذه مرتبه بگوید و در سجده اول ده مرتبه بعد از سر برداشتن از سجده ده مرتبه و در سجده دوم ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه بگوید و در هر چهار رکعت چنین کند که مجموع سیصد مرتبه بشود و بعد از نماز دعا های خاصه دارد که در رکعت او عین مندرج لکن سیم یک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب در مسقط اند هرگاه سوره های مخصوص مانند همه رکعت را بقل بخواهد احد می تواند بجای آورد بسیار واجب دارد این نماز با لجم حضرت رسول در بیابانی سجده خانه بود او مقرر فرمود و آخر در غزای موته شربت شادمانه چشید و بر وضو رضوان پرید تبیین این مقال آنکه در سال هشتم هجری که حضرت رسالت اشکری آموزه فرموده بود و بحرب شرحیل عمرو بن عثمانی فرستاده جعفر نیز در آن لشکر بود چون بمکه رسید با لشکر کفار روی بروی قناده و لشکر حضرت رسالت ستمزار گس بودند و لشکر شرحیل صدهزار سوار و پیاده بودند مبارزان هر دو جانب و کجاستان پاک طلیعت از بسیاری دشمنان اندیشناکرده در دست قتل در امان ایستاد استوار داشتند و پای ثبات در کتاب و قناده قرار در آورده عثمان جهت بار قبضه مشیت پروردگار باز گذاشتند بیت در دست ما جوینست عثمان را دانی که بگذشت تا که ما و پیغمبر و مردان و اورد روی بکارزار کفار بنادند و در اثنای قتال که نزدیک جانش شد جعفر بن ابیطالب علم برداشت و از مرکب پیاده شد که اسب و را پی کرد و در اول اسبیک در راه اسلام بی گردنمان پ

بود و آنکه او بیای به مشغول شده و اعدا خبری بدست رستش زود چنانکه از تن جدا شد و او علم بدست چپ گرفت و چون دست چپ او را نیز بدست اخفند علم را با زوی خود چنانکه داشت مردی باز و میان او را زخمی زد که از پای درآمد بواسطه رطوبتی که در میان داشت و از او مشاهده میرفت کرد او نتوانستند گشت تا جمل عمل کردند و سر مبارکش را بریدند و تن او را بنیزه از زمین در بردند و این وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدینه بر خیزد و در رفح حجاب شده آن سر که را مشاهده میکرد همگی جعفر از روی زمین به نیزه در بودند حضرت روی آسمان کرد و گفت ای پیغمبر خیرا رسوا بساز حق تعالی در پناه ساعت او را و بال بحیثیت تا از سر نیزه ای کاخ فران بردار نموده بر وضو فرودس برید و بنا بر این او را ذوالجنا حین طیار رکعت شد و عمر شریفش چهل و یکسال بود و او را از فرزند بود عبدالله و حمزه و محسن اما عبدالله اول مولود است از اهل اسلام که در ارض محبت متولد شده و بعد از هجرت نبوی با پدر خود بمدینه رسید و بشرف ملازمت رسول خدا مشرف شدند از عبدالله مرویست که گفت یاد دارم که چون خبر فوت پدرم جعفر بمدینه رسید حضرت رسول تمامه آمد و تقزیه پدرم رسانید و دست مبارک بر سر من و برادرم فرود آورد و اشک از چشمش روان شد و میفرمود جعفر بهترین ثوابی رسید اکنون خلیفه وی تو باش و یکی را بنواخت و دل آزار نمود و از ابلیس تقزیه بیرون آورد با لجم عبدالله بغایت کرم بود و سخای او برتر بود که او را بجز انجود می گفتند او روحانده که بعضی او را در کثرت سخاوت عتاب نمودند و در جواب گفت که توفیق که مردم را به خدا با نعام خود نموده ام از آن

نماز است

عمر شریف

و بعد امام زین العابدین و بعد امام محمد باقر و بعد امام جعفر صادق و بعد امام
 موسی و بعد امام رضا و بعد امام محمد تقی و بعد امام علی نقی و بعد امام حسن
 عسکری و بعد امام محمدی الهادی صلوات الله علیه و سلامه علیهم اجمعین
 بجز در نامشای هر یک کجیسته اسرار الهی هر یک بنشیند بخت
 پادشاهی بیکس بگرفته زما تا بمای هر یک
 کلستان اقل شمع حال و معنی بلا فصله منو خدا
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت و اعقاب
 که اگر چون معرفت هر یک از آن معصومین علیه السلام از حصول ایمان است
 و مجرد علم با یکی امام است و واجب اطلاع کفایت نمیکند بلکه باید
 از جمیع حالات از انساب و معجزات و وفات و تولد و رفتار و طواری
 از شمار بدانند و نیز باید بدانند که چه بر سرشان آمده آیا خود بموت خدائی
 از دنیا رفته اند و یا آنکه کسی آنها را شهید کرده الحاصل باید عتقاد نمایند
 که بعد از رحلت حضرت رسالت پیامی از او دنیا علی بن ابیطالب
 امام اول است از انبیا و ائمه و حضرت رسول و وحی از جانب
 خدای عز و جل در يوم قدیم که با اقبال رسول بالغ ما انزل الیک
 و ان له فضل ما بلغت و ان الیک پس از حضرت در آن اودی امر
 بزوال و توقف اصحاب و ساغرین فبری از جوارشته ان فرمود پس بر غیر
 بر آمده در حالتیکه دست علی در دست مبارک آنحضرت بود
 باینکه که آنحضرت را و با هر خدای تعالی تبلیغ امر فرمود که من کنش
 فمنا علی من کلاه که پس آیه الیوم اکملت لکم دینکم که نازل شد
 پس بدین آیه مبارکه که و انتم صریح و نفس خود آنحضرت امام است و
 وصایت حضرت امیر المؤمنین علی و انتم است و الله آنحضرت
 ابو طالب را در آنحضرت فاطمه بنت اسدین داشتیم بود عید الله و

ابو طالب

ابو طالب و برادرانیکه ما در بودند و خانم لایلیا دوستی الا و صفا
 میرعم واقعی بودند و بعضی حدیث آنقا و علی من شجره واحده
 و انکاس من اشجار شسته و در جای دیگر فرمود آنقا و علی من خود واحد
 ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سال بی ام
 عام فیل در میان بیت الله صورت گرفت بیست طواف خانه کعبه
 از آن شهر برآمد واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابیطالب بامر
 جاسر سالت تاب بوجوب حی الکی اسم شریفش معلی قرار گرفت
 محققان گفته اند که بعد از رسول خدا ام آنحضرت فضل و اعظم ناس بود
 بلکه بر انبیا سلف سلطت می نمود و جمیع علوم عقلیه و فقهیه و غیره بنا
 با حضرت مستند شود زیرا که آنحضرت دارای علوم اولیه و آخرین
 بود علوم تمام شمس و در شجره از رشحات علم آنحضرت است چنانکه
 فرمود مسلوبی قبل ان یفقد فی و نیز در طایفه دیگر سلمان فرمود
 ای سلمان فیل فرمود مرا پیغمبر حضرت رسول الله بناد بارسب علم
 شرح حاج و او و صاف آنحضرت از حد و هر سیر و ن ست کسی حد
 آن ندارد که زبان بد جش بخشاید یکی از جمله فضایل آنحضرت است
 و از برای احدی حاصل شد مصاهرتی که از برای آنحضرت حاصل شد
 که زود پیش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی باشد و همین شرف از برای
 علی علیه السلام بس است که بزرگان قبایل عرب رفتند
 خواستگاری فاطمه پیغمبر رو کردند اندام از انبیا و بعد از ان
 فاطمه را تا خداوند در آسمان تزویج نکرد فاطمه را بعد از شرف صدق
 با سند خود از حضرت صادق روایت میکند که آنحضرت
 فرمودند که علی علیه السلام فرمودند زمانی که قصد کردم فاطمه را تزویج
 کنم جبروت بخودم پیغمبر بگویم شب و روز این خیال در سینه

من

من تحرك بود تا اینکه خدمت رسول خدا رسیدم فرمودند یا علی آیا حاجت بیزوج داری عرض کردم پیغمبر خدا را تا راست و کجایان کردم که حضرت میخواست بعضی از زنان قریش را بمن بدهد و من فرسیدم که فاطمه از دستم برود تا آنکه روزی فرستاده پیغمبر نزد من آمد و گفت اجابت کن پیغمبر را و تعجیل کن در رفتن که ندیدم رسول خدا را شادتر از امروز علی علیه السلام فرمود پتعیل فتم حضرت رسول خدا در حجه ام سلمه تشریف داشت چون نظر آنحضرت بر من افتاد شکفته شد صورت حضرت و قسم کردم پس فرمود بشارت باد ترا یا علی بدرستی که خدا عزوجل کفایت کرد مرا آنچه من در امر تزویج تو بود عرض کردم چنانکه بارسول الله فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل بنزد من آمد و با او بنیل و قرقر بنیشتی بود و بمن داد که قرقر و خنم یا جبرئیل سبب بنیل و قرقر بنیست که با خود آوردی گفت خداوند تبارک و تعالی امر کرد که من و تو و بشت را که بشت را زینت کنند و سوره قلعه و یاسین بخوانند پس از آن منادی ندا کرد از زیر عرش که آگاه باشید امروز روز ولید علی بن ابیطالب است شاهد یکم شما را که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را از برای علی بنجیده رضای خودم پس از آن خنم وند امر فرمود بمالکی از ملائکه بشت که را حیل داشت که خطبه بخوان را حیل خطبه خواند پس منادی ندا داد آگاه باشید ای ملائکه من و شما بشت مبارکباد بگوئید بر علی بنحقیق من برکت دادم بر ملائکه آگاه باشید که من تزویج کردم بهترین زنان را بهترین برترین مردان بیزوج من حیل عرض کرد خدا یا چیست برکت تو در آن و بیشتر از آنچه بادییم در بشت تو خطاب رسید بر حیل که از حیل برکت من بر آن دو تا این است که من میگویم آنها را بر محبت خودم

و میگردانم

و میگردانم است از محبت خود بر خلق خودم قسم بعزت و جلال خودم هرگز نه خلق میگویم از آن دو تا خلق را و نسبت میدهم از آن دو تا از پیروان و قرار میدهم آن در تیره را خزینه های خودم در زمین و معدن علم خودم و خوانند های بدین خودم و این در تیره حجت بگیرم بر خلق بعد از انبیاء و مرسلین پس بشارت باد یا علی بدرستی که خدا عزوجل کرامتی داشت ترا بیکرامتی که گرامی داشته شده بش آن کرامت احدی و من تزویج کردم تو را دخترم فاطمه را آنچه را خدا تزویج کرد و رضای شدم از برای فاطمه آنچه خدا رضای است از برای او پس بیکر اهل خود را که تو سزاوارتری با و از من علی علیه السلام فرمود عرض کردم یا رسول الله قدر و مرتبه من اینقدر شده که در بشت ذکر من میکنند و خدا امر تزویج عیال او در میان ملائکه حضرت رسول فرمودند بدرستی که خدای عزوجل هرگاه که امری خلق خود را و او را دوست داشت بجزی که چشمی دیده و زکوشی شنیده خدا آن کرامت را برای تو آهستیار کرد یا علی پس علی علیه السلام عرض کرد پروردگار او دل من میداند که شکر کنم نعمت ترا نعمتی که بمن انعام فرموده پیغمبر فرمود این پس تزویج فاطمه در زمین واقع شد در روز اول ذی الحجه بخت نبوت با ولایت شد بفرمان خدا تو ام ایامه اندر عالم صورت چنانکه عالم دو بجز تو از هر خدا شد متصل با هم پس از آن پس بازده که هر شری که بخت صدقهای بزرگوار شدی که بخت ظاهر از هر کس بودی که از آن تو کلام و تا فاطمه حیات داشت حضرت علی علیه السلام احدی از تزویج نکرد چرا که فاطمه سیده زنانست و او را زهر است و تول عذرا میگویند چرا که خون حیض نفاس نداشت چون فاطمه از صفات زمان دنیا بری بود از این جهتا و را نیست حورا میگویند با آنکه بزرگوار حضرت رسول است

چقدر

در روز ولید علی بن ابیطالب است شاهد یکم شما را که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را از برای علی بنجیده رضای خودم پس از آن خنم وند امر فرمود بمالکی از ملائکه بشت که را حیل داشت که خطبه بخوان را حیل خطبه خواند پس منادی ندا داد آگاه باشید ای ملائکه من و شما بشت مبارکباد بگوئید بر علی بنحقیق من برکت دادم بر ملائکه آگاه باشید که من تزویج کردم بهترین زنان را بهترین برترین مردان بیزوج من حیل عرض کرد خدا یا چیست برکت تو در آن و بیشتر از آنچه بادییم در بشت تو خطاب رسید بر حیل که از حیل برکت من بر آن دو تا این است که من میگویم آنها را بر محبت خودم

چه قدرستم و آنرا که بر آن بزرگوار از کرده شهره واراده تمام را صبر کرد
و بر حسب وصیت حضرت رسول خدا عمل فرمود و در خانه نشسته شمشیر
نکشید تا آنکه ظلم ظالمان که بنایت رسیده آنحضرت بفرمان الهی
در یکصد و بیست و یک سال ۳۳ هجری بقدم مینست از دم خویش سر بر
خلافت را منین ساخت و مدت پنج سال نیز در خلافت ظاهری
نمود و سه جنگ عظیم با سه طایفه فرمود اول با فرقه ناکشیر که ایشان را
اصحاب جمل نیز گویند او نیم قرن صلح و مراد از آنها موعود و جماعتی که
سعادون او بودند سیم مارقین که آنها را خوارج گویند که رئیس آنها
عبد الله بن وهب بود و در سال چهل هجری در نوزدهم شهر رمضان
عبد الرحمن بن ملجم مروی با غوای قتل آنده و معاونت و در آن بن
خانه و شیب و اشکست بن قیس شمشیری را که بر هر آب اده بود بر
فرق آنحضرت رو بایمان خنم تعالم جاود فرامید و حضرت امام
حسن بر آنحضرت نماز گذارد و قاتل طهرش در نجف اشرف
دفون ساخت عمر شریفش شصت و سه سال بود و زمان آنکه
در حقیقت بیت و نه سال و شش ماه و چند روز بود و اوقاتی
که با خلافت مدوری اشتغال بود چهار سال و نه ماه بود و پنج سال
مستور آنحضرت میانه بالا و روی مبارک مدور چون قرینه البدر گویند
مبارک سرخ چون طبع لعل ابروی کشیده خوش کردن بلند قوی
الاعضا کبکث العرق جسم البدن عرق النکیر کشیده الساعد الیدین
عظیم البطون القدر قوی دل و شجاع که در هیچ مصاف مضطرب
نکشید و اکثر و شمشیر جنگ میفرمود و از دو طرف پیش سر
سارکش موند داشت لهذا آنحضرت را نزع گویند
بن کر که لایق آنحضرت است امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
مشتمل

نشدن پنج خیا بان خیابان اول ذکر اولاد آنحضرت پیچیده تن
پسر و پیچیده تن دختران بودند بین سامی اما پسران اول امام حسن
دویم امام حسین که مادر آنها حضرت فاطمه و دختر رسول خدا بود پسر
سیم محمد حنفیه پسر چهارم عباس کبیر پسر محمد تقی که مادر او اقام
البنین بود و او را فرزند می نمود نوزده سال عمر داشت در کرمان
چون برادر اعیانی حضرت عباس بود عباس فرزندان کرد که از پیش
روی من میرو و در زم زمین عبداللہ در مقامت تقدیم حجت و در
پایان آمد دست امامی کشید شد پسر ششم جعفر الاکبر که امامی جعفر
مادر او ام البنین برادر اعیانی عباس بود او را نیز از پسر مقامت تقدیم
داشت او نیز دست امامی کشید شد پسر هفتم عثمان الاکبر مادر او نیز
ام البنین بود و بیست و یکسال عمر داشت در یوم الطف جبار دار
بر عباس تقدم داشت خولی با زخم تیر او را از پای در آورد پسر ششم
محمد الاصفی مادر او ام الولد بود او نیز در یوم الطف بدرجه شهادت
رسید پسر هفتم عبداللہ الاصفی او نیز در یوم الطف حاضر خدمت
سید الشهدا بود و شید شایین شش تن اولاد حضرت امیر المؤمنین
در کتاب حضرت سید الشهدا جان فشانی نموده بدرجه شهادت
رسید پسر دهم حمید اللہ بود او با مصعب بن نذیر در مقامت
باختار زخمی برداشت و بدان خنم در که شت قبر او در مرار است
از سواد بصره و اهل بیلاج قبر او را عظیم می شمارند و نیز بارش حاضر
حاضر میگشتند و مصعب همواره خنم در سرزنش و شهنش
میگردد و میگفت فرزند امام را بکشت پسر یازدهم عون مادر او نیز
یوم الطف جام شهادت کشید پسر دوازدهم سبی مادر او ساق
در حیات امیر المؤمنین وفات نمود پسر سیزدهم محمد الاوسط مادر او

امام و خرابه العباس و او در شهر طوس مدفونست و پسر چهاردهم عثمان
 الاصغر پسر شش نهم جعفر الاصغر پسر هفتم هم عمر الاطوف کنی با برادران
 که سید عمر لازم خدمت امام حسین بود در شب عاشورا فرار کرده و در جوف
 منزل گرفت از این روی فرزندان او را ابو القی خوانند پسر هجدهم هم عمر الاخر
 و پسر دیگر محسن است که حضرت فاطمه سلام الله علیها بدو حامله بود چون
 نام رسیده بود از شکم بارکش ساقط شد او را در شامه پسران در حساب
 نبردند و سب سقطا و زدن قنفذ اعلام آمد و در بود که گفت بزین زهر را و خود
 نیز او را پیش در فرقه محسن سقطا شد و سید علی بن محمد ایضا نقل
 نقلیون حینما بان فی قمری که در خندان حضرت زین العابدین
 آنجا پسر ده تن دختران حضرت امیر المومنین و دختر اول زین کبری دختر
 فاطمه زهرا سلام الله علیها در جماله کناح عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود
 از عبدالله فرزندان آورد علی و جعفر و جون و اگر اینها در کربلا شهادت
 شدند و حضرت زین العابدین با اهل کربلا هم بودند چنانچه قصه حضرت
 آن مخدومه در جمیع کتب معتبره مذکور است و دختر دوم ام کلثوم
 بعد خطاب تزویج کرد چون صغیره بود نتوانست با او هم بست
 شود و از آن پیش که با او قرابت بود مقتول گشت و بعد از عمر آن
 حضرت امیر المومنین با عون بن جعفر تزویج کرد بعد از عون محمد بن جعفر
 او را بخواسست و بعد از محمد بن عبدالله بن جعفر او را تزویج کرد و جعفر بن
 که خود را سید می پندارند نسبت با زینب ام کلثوم بنات حضرت
 فاطمه زهرا و دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گویند و دختر سیم
 رمل کبری بجای کناح عباس بن عبد المطلب بن ابی سفیان الحارث بن
 عبد المطلب را آمد دختر چهارم ام الحسن بجای کناح جده بن سید
 در آمد و بعد از جده جعفر بن عقیل او را کاین است و بعد از جعفر بن

کتاب ابن

نسخه

بن زبیر

بن زبیر او را تزویج کرد و دختر پنجم رقیه الصغری او را مسلم بن عقیل بجای
 کناح در آورد و جده الله و علی از او متولد شدند که بلا شهادت شدند
 و دختر ششم زینب الصغری او را محمد بن عقیل تزویج نمود و دختر هفتم
 ام الشقیه کنیه بن عباس بن عبد المطلب بشرط زنی گرفت و دختر هفتم
 فاطمه الصغری او را محمد بن ابی سعید بن عقیل تزویج کرد و دختر هشتم
 او بجای کناح صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث در آمد
 و دختر نهم خدیجه الصغری او بجای کناح عبدالله بن محمد بن عقیل در آمد
 و دختر یازدهم رقیه کبری دختر و از دهم رمل الصغری و دختر سیزدهم
 حمار کنی با هم جعفر و دختر چهاردهم ام الکرام و دختر پانزدهم ام سلمه
 و دختر شانزدهم میمون زوجه عبدالله بن ابی بن عقیل و دختر هجدهم ام
 بان زوجه عبدالله بن عقیل و دختر هجدهم خدیجه الکبری است و نقل
 امیر المومنین علی علیه السلام از پنج تن پسر با نام از حضرت
 امام حسین و از حضرت امام حسن علیه السلام و محمد کنی با برادران
 معروف باین حنفیه و ابو الفضل عباس علیه السلام و ابو ابراهیم
 عمر الاطوف شرح حال هر یک علاحد بیان خواهد شد
 خیا نام سید کنی که بخاری خال سید القاسم بن ابی القاسم
 محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد و اعیان ایشان
 محمد بن علی کنی با ابی القاسم و معروف باین حنفیه زیرا که مادرش خوله
 بنت جعفر بن میسر از قبیل بنی الحنفیه بود از این روی این الحنفیه را
 گفتند و چون کنیت او با ابی القاسم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از قول وی بشارت داد و فرموده است که بعد از من خلافت پسری
 عدالت فرماید من اسم و کنیت خود را و علی کردم لکن بعد از من یکس
 از امت مرا و کنیت که اسم و کنیت مرا جمعاً بر خود گذارد که کنیت من

کتاب ابن

دختر

رفت بدست با الجله مجتهدین علی علم و فضل و افرو و روحی بسیار و بکمال عبادت
و جلالت و نهایت قوت نامشوار بود و راست امیر المؤمنین در حرب
جمل و صفین بدست او بود و چنان شجاعی بنظر رسایند که دوست و
دشمن او را چنین و آفرین گفتند آن کیفیت حال آن بزرگوار را این
چون مختار در کوفه استقلال یافت و کار او روزگار روز قوی گردید و از
آن سوی ابن زبیر نیز در امر خلافت شکست یافت بدانت که تا از ابن
حنفیه نیت نیکو کار او رونق نگیرد و از آن مختار نیاید چه میداشت
که مختار با طاعت و انقیاد محض روزی بسیار پس سبب انجام مقصود
خویش با ابن قیس گفت بسیاری این حنفیه شود و او را نزد من حاضر کن تا آنچه
مراد است بگویم و این بجا می آید و این قیس رفت و از مختار
در جواب عبادت در یافت که بقرائت قرآن مشغول از کثرت
عبادت هنوز این قیس سلام کرده و عرض نمود که این زبیر ترا میخواند
فرمود این زبیر را با من به کار راست چمن در گوشه نشست و در میان
با او کوی که از من این باش این قیس گفت اگر من بی تو بودم از استیضاح
این نشوم فرمود محض قیام پس در اعیان پوشید و عصای رسول خدا را
در دست گرفت و پیاده روی بسیاری این زبیر نهاد این قیس عرض کرد
استیضاحی بر این سبب سوار شو که زحمت راه نیابی فرمود یا امام محمد
جزای نیکت دلم و از آن پس تمام کرد و برادر حسین را شنید که در غایت بران
نهادم که بر کربلا سب سوار شوم پس این مختار باقی نزار و بدن نحیفی
برفت تا بسیاری این زبیر و آمد چون ابن زبیر این مختار را دید بیای خواست
و سلام بفرستاد و آن مختار در جانی بنشست و با ابن زبیر گفت
سبب این طلب چیست گفت تو مختار را غلط خود ساخته و در طلب
خون با درت حسین عراق فرستاده و مختار بکوفه اندر شده و عمال مرا

از عراق بیرون کرده و اموال را بغارت برده است فرمود اگر مختار
برادر حسین را باز خواهد مرا چه گناه باشد ای پسر زبیر شما بصواب
میدانستید که معویه خون عثمان را بدون محبت و بر یان از پدرم طلب کند
و معویه را بر حق میدانستید لکن مختار را و طلب خون پسر رسول خدا
و جگر کوشه علی مرتضی و سرور سیده فاطمه زهرا و برادر حسن مجتبی
گناه کار و دشمنانید با اینک میدانید خدای تعالی محبت پدر و برادر
بر شما و حله آفریدگان واجب گردانیده است و فرموده قل لا
استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی این زبیر گفت در
این کلمات فایده ای نباشد اگر خواهی از محبت من این بانی باید باشد
مختار بر کاری که دست از این کار بردارد این حنفیه فرمود بر من حنفیه
که مثل این نمار بد و بنویسم و نیز مختار قبول نکند و در سرای نشیند
و از کار خود دست نکشد بن زبیر خواست زیاده بر این جبارت
در زرد و رشتی کند اشرف و رؤسای که چون حضور داشتند
زبان بر بست و عثمان بن شیبه که رئیس مکه بود گفت ازین پیش
با فرزند امیر المؤمنین در شستی مور زید این زبیر گفت اینک نامه
نامه او را حملت گذارم تا کس فرستد و مختار را ازین کار باز دارد
این حنفیه فرمود اگر مختار ترک این کار نکند تو نیز با من آن کن که زبیر با
برادر ام امام حسین بجای آورد و بر وایت این ابی الحدید در هیچ
ایضا غلبه زبیر بفرمود تا مجتهد حنفیه و ابن عباس و هفده تن از
بنی هاشم که از جمله ایشان حسن بن امام حسن بودند شب مکه که
معروف بشعب جارم بود محصور داشت و بقلعی فرمان کرد
تا در کنار چاه زمزم خیمه برافراشته و ایشان را در آنجا محصور
داشتند لکن ایشان دعوت او را اجابت ننمودند و محاصره

با ایشان گفت اگر ما نیز و آذینه که فرامیبردیم بخت نکند جل را بکشید و بشیر
 بسوزاند و این خنجر چون این را برام و الحاح را بدید گفت مرا مهلت بگذار
 تا در این کار نظری کنم این سخن گفتند بخت مهلت نه هم این خنجر گفت
 سبحان الله رسول خدای صفوان مشرک را چایانه مهلت ننهاد
 لکن تو مرا ساعتی مهلت بگذار ای این شیر در پاسخ از جناب پاسخ بصورت
 نیاراست و مکالمات بطول انجامید تا از محاورت بخشودنت
 پیوست آنگاه و دیگران نیز سخن میان آوردند و قرار بر آن نهادند که
 محمد را دو ماه مهلت گذارند لکن مع ذلک این نیز دست ایشان از جناب
 بازداشت و او را و اصحابش را در آن سرای که در کنار چاه زعفران
 کرده بود حبس کرد و چهل تن بکامیابی ایشان بگذاشت و کار بر
 ایشان از هر طرف دشوار ساخت و محمد خنجر بکشی با اصحاب
 خویش سخن مشورت انگذند و هر کس سخنی بفرموده را می نمود و آخر الامر
 آراء ایشان مشفق گردید تا نامه بخت را بر نگارند و اینها مقدمه را بدو باز
 نمایند و استمداد جریند پس محمد بن خنجر نامه بخت را روانه کرده حکایت
 خویش بگذاشت و از وی نصرت خواست چون نامه بخت را رسید
 بی شادمان گردید و سر بیانات با وجع سموات رسانید و مردمان را
 از هر طبقه احضار نمود و آن مکتوب را بر ایشان قرائت فرمود و گفت
 اینک این نیز مهدی را محسوس ساخته و در بخت خویش با گمراهی
 آورده و این نام برین بگذاشته و دفع شرش را از من بخواسته
 سو کند با خدای بظاہر و نصرت او چنان اقدام نماید که بسیار
 عبرت جهانشان گردد چنان نیز مهدی شما و شیخ اهل بیت شما را
 و اصحاب او را مانند رشته عنق در صباری او آورده و ایشان
 در روز و شب با کمال سختی و تعب منتظر قتل و حرق باشند من

اسحق

اسحق میفرستد اگر در نصرت شما لشکر سازم و فوج از پس فوج چون سیل
 از پس سیل آید و من این نیز را بدید و میل بیکم پس من را بگریزید
 لشکر باین را انتخاب و جهت ساز کرده ابو عبد الله جل را با چار هزار
 تن از شیعیان و همسایان جن طایفه را با سه هزار تن گردان کنید خواه اموی
 بنزد و نیز چهار صد هزار و درم از هر این خنجر بدو داد و فرموده زد و بدید
 آنگاه چند تن سردار معین کرد و بر یکت را هزار نفر جنگی در برایت
 داشت و فرمود روی مسجد الحرام کند لکن فوج از پس فوج
 گروه از پس گروه و در دگرید برایت این ابی الحدی چون ابو عبد الله
 جدی بذات حق رسید از حلقه ایشان بمشاورتن بر مرکب بر نشست
 با عداوت و زادنید بیکر در آمدند و با شمشیر های آخته با یکت یا محمد یا محمد
 در انداختند تا بشعب عارم پیوستند و محمد خنجر و اصحابش را
 سجنات دادند و گفتند یا رخصت بفرمای تا این نیز را بدید و در
 آوریم رخصت نداد و با حسن بن امام حسن فرمان گردانید و بیکت که
 هر کس که خدای را بدوی حتی است شمشیر در نیام کند و بیکت اقدام
 نمود چوین بر رخصت و اگر اهرام مردمان حاجت ندارم پس آن چار
 هزار مرد در شعب علی در خدمت محمد انجمن شدند و محمد آن احوال را
 در میان ایشان قمت فرمود لکن انجمن است نیز فرار نشدند
 پس محمد بن خنجر بیوی ایل برفت و چند سال در آنجا بزیست تا این
 در بر قبیل رسید آنگاه از ایل مراجعت نمود و آن جناب مدت
 شصت و پنجاه عمر یافت و در سال هشتاد و یک هجرت و فاجعه
 کرد در عهد عبد الملک و در قبیع مد فون شد تا جماعت کسانند
 او را امام و مهدی آخر الزمان خوانند و گویند در جبال رضوی که
 کوهستان یمن است جای فرموده و زنده است تا کامیک خروج

کند

کند و فرقه دیگر از این جماعت را احسانه خوانند و ایشان را اصحاب حسان
 سراج باشند تا گویند امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین بر سر
 تن امامند و چهارم محمد حنفیه است و او غایب است و فرقه از عباسیه
 سخن بر آنست که امامت از محمد بن حنفیه با پسرش ابو مسلم عبدالله و از عبدالله
 محمد بن علی پدر سفیان و منصور انتقال یافت و امامت در بنی عباس
 از جانب محمد است و نیز نایب از کسانیکویند چون حضرت امام زین
 العابدین ثم بعد از مراجعت از شام و وصول مدینه نزد عیسی محمد بن حنفیه
 آمد و او را از شناساند امام حسین علیه السلام خبر گفت محمد حنفیه چندان
 بگریست که از هوش برفت چون بخوش آمد و خواست دزده پوشیده
 و شمشیر چایل کرد و بر اسب خویش برآمد و بر کوه رضوی صعود داد و مردمان
 بر روی بخوان بودند تا غایب شد و بیرون نیامد مگر روزی که بخار خروج
 نموده با جمعه آنجا رسیدن فرزند پسرش را با شمشیر بلند و علی و جعفر
 اما ابو مسلم و مردی عظیم القصد بود چون او را در شام وفات نزدیک
 رسید و عقب نه داشت و وصیت خلافت خود به محمد بن علی عباس کرد
 و باو گفت خلافت در او و اولاد او خواهد بود آنگاه کتاب صفایای میراث
 باو داد اما جعفر را پسری بود عبدالله نام و علی با پسری عیون نام و منسل
 ایشان اکنون در شیراز باشند و الله اعلم
 خندان چهارم در کمال عمر اکبرین حضرت علی بن ابیطالب
 و اولاد و اعتقاد آنجناب عمرا که در اعراف گفته پسر محمد
 امیر المؤمنین است کنی بابو القاسم است و بر وایت ابن خلدون است
 ابو حفص است و ابو بصیر است و بنیان مساحت طبع و محنت ذات
 معروف بود و قتی چنان افتاد که سال هجری پنجم بودی در حبشه
 عدی فرزند آمد بر کمان بتیله بنزاد آمدند و آغاز گفت مشغول گردیدند

کتاب صفایای میراث
 و اولاد او

اینوقت مردی در آمد فرمود کیست گفتند ما این قندهاری هستیم و
 خواجه قی در آمد فرمود برادرش سلیمان کجاست گفتند حاضر نیست پس
 سالم را پیش خواست و پرسشی بپرسید و بی تعلق فرمود و بچندتا
 و اخبر و بر این لایحه او را از انحراف از بنی اشتم بگردانید و مردم بتیله را
 بکوه و نقطه شاد ساخت و او آخر کس است از پسران امیر المؤمنین
 که در اعراف جهان گفت و مدت عمر او پست شد و بخیال گفته اند چنانچه
 روایت کرده اند که عمر و سفر کرد با ملازم رکاب امام حسین بن کشت
 و پس از شهادت آنحضرت بی گشت که من مردی با حرم بوده ام اگر سفر
 کرد ملازم بودم گشته میشدم و گریه می گویند عمر ملازم نه است امام
 حسین علیه السلام بود و در شب عاشورا فرار کرده و در جوالیق منزل
 گرفت از آنرو می فرزندانشان در احوال می خوانند و او را کس او بود که
 با این زیر سبب گشت و بعد از او با حجاج بیعت کرد و او را یکت پسر نمود
 نام و محمد را چهار تن فرزند بود عبدالله و جعفر و عمر و عبید بن منسل
 عبدالله از سه پسر از ماندگی و احمد و محمد کسل یکی در کربلا و منسل احمد
 عراق و شام و منسل محمد از سه پسر از ماندگی و جعفر قاسم ملک طالقان
 شد و پسر او محمد بعد از پدر به چنان حکومت داشت و جعفر را ابو
 من السلام لقب کردند و در طالقان ملک بود و او را پنجاه پسر بود از
 آن جمله یکی عبد المجید در هند ملک بود و دیگری عبد الجبار در سیتان
 ملک بود و منسل فرزندان جعفر ملک در هند و سهند و شیراز و کرمان
 و عراق و غیره و دیگر پسرانشند و الله اعلم
 و کمالی فی الفضل العباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 و اولاد و اعتقاد آنحضرت حضرت عباس کنی بود ابی الفضل
 او را آنحضرت ام البنین بنت خرام بن خالد بن دارم است آنجناب

کتاب صفایای میراث
 و اولاد او

از اکابر و افضل فقهاء علم اهل بیت بود و مبارزی نامدار و شجاعی
عالمی بود و جرات و قوت از جید کرامات داشت و سوسنة
در معارک مقاتله را بیت نصرت بر می افراشت و احدی انکار شجاعت
او ندارد بلکه دوست و دشمن او را بشجاعت ستوده اند چنانکه در
علی مرتضی انجاء رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مناصب متعدد
بوده همچنین عباس از برادرش امام حسین علیه السلام چندین منصب داشت
ایمن حضرتش بود مطیع خدمتش بود و زیر بود شیر بود و سغیر بود و سیر
بود و جلودار بود و سردار بود و سپهسالار بود و عظمی بود و طایفه دار
بود و دیان بود و سرکش بود و معتدالم بود و سقایی نشسته لبان بود
اما شجاعت آنحضرت کفایت میکند آنچه واقع شد از آن شیر
بیش شجاعت در میدان مقابل که با کفره طغاة و مانعین آب فرات
در روز عاشورا از متفرق نمودن چهار هزار سوار و پیاده و مانع
شدن شریع بر او بیت روضه الشهداء است مرتبه عمل آورد و هر
مرتبه مثل شیر در کوه و راه افتاده پیش از متفرق نمودن و جمع
کشی از آن شرا برادر البوار فرستاد و تا مشک را پرازانده
و از شیر برون شجاعت کمان داران او را بر او بسته و لشکر این
سعد نیز از جای حبش کردند و آن بزرگوار را وایره کرده و در میان
آوردند و آنحضرت چون شیر نموده جلو میکرو میزد و میکشت که
با گاه نوح این از کین بیرون تاخت و تیغ بر اندود دست راست
آنحضرت از تن جدا شد آنجانب جلوی کرده و مشک را بدوش چپ
انگشت و تیغ بدست گرفت و دشمنان را بهم دفع و با دست چپ میزد
و میکشت و می انداخت تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت
دیگر باره حکیم بن طفیل از کین بیرون آمد و دست چپش را از میان

ساعد

ساعد بنده اخت آنحضرت شکست دادند آن گرفت و مبارکاب پی میزد
ز و باشد که خود را با شکستگاه برادر کشاند نگاه تیری بر مشک آنحضرت
آمد و آب آن بر بخت و تیری دیگر رسید مبارک کش رسید و حکیم بن
طفیل عودی بر فرق شریفش فرود آورد و در اینوقت آنحضرت
از اسب در افتاد و فریاد برداشت ای برادر مرا در یاب حضرت
امام حسین چون شب تاب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار
فرات مجروح و مطروح دید آن ستمای مقطوع و آن تن پاره پاره را
نظاره کرد و سخت گریست و فرمود اکنون بخت من شکسته و
رشته شد و چاره گشته گشت پس فریاد برآورد و انگوشت و انگشت
یا الله و آقا یا خدا نگاه دو جوان مثل دو ماه از چشم بیرون آمدند
یکی محمد بن عباس و دیگر برادر او قاسم بن عباس بود و میگفتند لیکن
یا مولی سخن سخن بدیگرت آنحضرت فرمود کفایت میکند شهادت
در شما آن دو برادر عرض کردند لا اله الا الله یا علی بن ابی طالب و دست و
پای هم را بوسیدند و با هم داد و داد کرده روی میدان نهادند و بیست
دو بیت و پنجاه تن از آن طایفه و دیگری بیست و هشت تن را
بجسم فرستادند و شهادت رسیدند اما آنحضرت ابو الفضل را با
سعد بن فرزند محمد و قاسم و کربلا شهید شدند چنانچه مذکور شد پس دیگر
ابو الفضل عبد الله نام داشت عقب آن سرور از ولد بزرگوارش
عبد الله است و عقب عبد الله از حسن بن عبد الله بن عباس است
و حسن پنج پسر آورد و نسل ابی الفضل از آن نژاد شد یکی عبد الله
حسن بود و دیگر حمزه و دیگر عباس و دیگر ابراهیم و دیگر فضل اما
عبد الله امیر المومنین شد و قاضی نیز شده بود و اهل کسکه از اولاد
علی بن ابی طالب در زمان بنی عباس حاکم کوه مدینه شدند و بود

و حسن

فضل بن حسن بن عباس بن ابوالفضل علی بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 بود جعفر نام و جعفر و ولایت است یکی تاج الدین و دیگر عزت که
 در شیراز بسید حاجی غریبه است و آنجا بقیه است و از او
 مشهوری بود و در شیراز بود و همان نمود در محله در آنجا کاروان
 مدفن است مشهور شریفش زیارتگاه بجزیره رسیده هر کس سو کند
 دروغ در آن بقعه مبارکه یا کند در آن سال عمرش تمام شود و اگر بم
 بن حسن علیه السلام بود که علی نام داشت و او از اصحاب مشهور بود و نایب
 جلالت را در نزد خلق و است و در سال ولایت و شخص و چهارم
 وفات یافت و اولاد او در بغداد و مصر بودند اما عباس بن حسن بن
 عبید بن عباس معروف بخطیب فصیح بود عباس بن حسن را یکی
 بود عبد السلام عالم و شاعر بود و در نزد ما مومن بسیار مقرب بود
 و ما مومن او را بشیخ بن شیخ میامید و در جاذبه زیاد رفت و رفت
 بعد از قوامی میر عباس موت و حیات مردم کجاست است اما حمزه بن
 حسن بن عبید بن عباس بن شهابت نامی بحضرت علی بن ابیطالب
 داشت و بسیار معظم بود یک وقتی مومن بخط خود نوشت که بحضرت
 بن الحسن شب علی بن ابیطالب صد هزار در پی میهند و حمزه را دو
 میر بود یکی محمد و آن دیگر علی اما محمد بن حمزه و او از اصحاب مشهور
 و در صله رحم مثل بود و او در بستان او در بستان در سال
 و ولایت و نو و یک شهید کردند و فرزندان او را بنوا الشهداء
 اگر علی بن حمزه بن حسن بن عبید بن عباس در رجال نجاشی
 مرقور است که نقه در او ای حدیث است و روایت بسیار
 دارد و کتب می دارد که از امام از موسی بن جعفر روایت میکنند و
 بن محمد بن علی بن حمزه بن حسن بن عبید بن عباس در بصره

ساکن شد و از علماء مشهور ترده میشد و از حضرت امام رضا و میران
 آنحضرت احادیث بسیار فر گرفته بود و مردم میرسانید و شیخ
 نجاشی در رجال میگوید از نقه است در حدیث و صحیح الاعتقاد
 و از او یان امام علی النقی امام حسن العسکری است و مادر حضرت
 صاحب الامر محمل الله فرجه در خانه او بود و اولاد او بسیارند و مشهور
 افتادند و نظم القدر و قاضی بودند و هم از فرزندان و ذریه ابوالفضل
 العباس است و او که که از این افتاد که عقیبا و معلوم
 نیست و هم از احباب ابوالفضل است از جانب عبید بن
 حسن قاضی الحرمین و هم از این سلسله است قاسم بن عبد الله
 اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام پس معلوم میشود که از
 برکت ابی الفضل و اولاد و احفاد آنجا بحد صاحبان مقامات
 عالی و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار الله ظاهرین علیهم السلام
 بوده اند و مردمان از علو و معرفت ایشان استغفار
 مینمودند چنانچه از برکات لجه امجد ایشان بیوضات و نیوت و
 اخرویه فایض میباشند - حکایتان و غیره در کتب
 حال حضرت ابی امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 مشتمل بر شخصیت و هفت خطایان - حضرت امام جعفر
 بعد از علی المرتضی امام و خلیفه و هم رسول خداست و آنحضرت
 متولد شد در شب نیمه رمضان سال دوم هجرت در مدینه طیبه
 بعد از شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و بیعت نمودند و
 گفتند به فرمان کنی مطیع و منقاد باشم امر دینی و قرآن خویش
 واجب شناسیم پس آنحضرت در عشر رمضان سال هجدهم هجرت
 بمکه رفت نشست و بنظم مملکت پرداخت عمال خویش را در محرم و

در کتب
 مشهور
 است

جائز و سیاه عراق غریب بر سر عمل باز داشت و این عباس را بگنجی مست
 بصره فرستاد و فرما کرد از آن حکام ایران را در آنجا بجا مانده را
 آنکس فرستاد و در کار خویش استوار داشت از آنکسوی چون خبر میاوم
 برود که علی کاسری جادانی تحول او مردمان با امام حسینیت کردند و حال
 او را گفتند و از تنگم غم داد و بالشک و افراط هر شام لشکرگاه کرد چون این خبر
 او را رسید و او را خبر غم داد و فرمود که مردمان در مسجد جامع آنجا بنشینند
 و هر کس از آن شرف و کم را حجتی ساخته باشد و از آنجا که جادو
 کرده و گروه حاضر مسجد شدند و آنحضرت بمنبر صعود داد پس خطابی را
 شنید و استیاض گفت آنکه فرمود این مردمان بمن مسجد که معاویه را
 آنکس برد که آنجا بنشیند و او را می او نیز اعدادش کرده بسوی
 راه سپهر گشت ایک در کنار خبر فرج لشکرگاه کرده شایسته او
 بیرون شوند و در غنچه که لشکرگاه شاست آنجن گزیده تا در این کار
 نیکت فکر کنیم و شایسته سخنان شود
 چون کلمات آنحضرت بیایم رفت به یکس در پاسخ سخن بعضی بنشیند
 چون عدی بن حاتم این سخن میگوید که در اقوم را بگو نیست از جای حیرت
 و فرمود داشت که منم میر حاتم سبحان الله این چه زشت کردار
 است که آمده اند مرا امام خود و پس پیغمبر خود را اجابت نیکسید
 پس بوی بخت است آورد و عرض کرد سخنان ترا همتا نمودیم و در امر تو
 عذری بسزا کردیم و پذیرا شدیم فرمان ترا اطاعت کردیم ترا و آنچه
 فرمودی حاضریم و بسوی لشکرگاه میروم آنکس که بخوابد با من که رج
 خواهد داد این بخت و روی بتافت و از مسجد بیرون شد و بر
 اسب خویش بنشست و در غنچه حاضر لشکرگاه شد و غلام خویش را
 فرمود تا بسج سزاوار ساخته بجا مان چون کردار عدی را بدیدند

نشین

قیس بن عباد بن عمار بن مصل بن قیس بن ابی نزیاد بن حصه
 قیس بنی نهمی از جماعت برخاستند و اطاعت و انقیاد امام حسن
 مانند عدی سخن کردند حضرت فرمود سخن برستی کردی بر ضاوه شمشیر
 رحمت کند و جزای خیر داد این بخت و از خبر خود داد و آنجا لشکرگاه
 کرد و مردمان از قنای او کرده و گروه بر رسیدند و در غنچه آنجن شدند
 و آنحضرت مخیره بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب را در کوفه بنیاد
 خویش باز داشت و فرمود که میفرمودم آنجا بنشین و ده روز بگذرد
 بیرون شدن فرمای تا بشکریان پیوسته شوند و مردم اعداد کار
 کرده فرج از پس فرج روان شدند و امام حسین از غنچه کوچ داد
 تا در عهد الرحمن برانند و در آنجا سرافراز است حجت تا سپاه
 آنجن گشت اینوقت عرض لشکر را چهل هزار تن مرد درم از نای بیار
 و پیاده بشمار رفت پس مسجد الله بن عباس را بخواست و گفت بن
 عمر بن ابی بکر بن ابی قحطه را هم فرستاد ایشان کوه مید که معاویه
 و جنگ ساقیت جود قتالت او را قتل فرمای اگر در جنگ کشته شدی
 امارت لشکر را قیس بن سعد خواهد بود و اگر قیس از پای نماند رسید بن
 قیس بیای شود و علم دست گیر پس عید الله خیر بیرون زد و بان
 سپاه راه شام پیش داشت و در عرض مسکن فرود شد و بر راه
 معاویه بنشست و سر برده راست کرد و طایفه باز داشت و دیده
 بان بکاشت تا چون امام حسین از غنچه ره زد و دل مردم کوفه بسته
 داشت و ایشان را بر قنای عمار استیفا داشت و میدانست که
 لشکر را و نمیدانید و این کار معاویه فرمودی آید از خبر و ده ماه در کوفه
 بنشست و از معاویه نام نبرد و از جادو و کج و ناگای که مردم بسج آمدند
 با چار از برای اتمام حجت بنحیر لشکر و بسج سفر فرمود مردمی از قنیه گذره را

که

که حکم نام داشت ایامی که کس بکتاب بنابر روان داشت و او را گفت در
 انبار داشت تا کسی که حکم من با قوی آید او برقت و در انبار فرود آمد و کس
 چون به آن حال عرفت یافت چند کس از مردم خود را بموی او کسین
 داشت و او را مکتوب کرد که اگر نزد یکت من آئی ترا در بعضی از بلاد شام
 حکومت میدهم و با نصرت از مردم بموی او فرستاده و رکنی بی توانی
 انکار را مقبول داشت و با وصیت تر از خاندان خویش طریق شام را
 گرفت چون این خبر و حضرت شام معروض افتاد در میان جماعت بر پای
 خواست و فرمود ای مردم رکنی بموی معاویه رفت و با من و شما از خدمت
 کار کرد و جای بسیار وقت شمارا فرود آمد که قادر شایست زیرا که نیکان
 دنیا نیکو کن مرد و کسیر مستم و بی نام کار چنان خواهد کرد که حکم کرد انگاه
 مردی را از قبیله من را و با چهار هزار کس با بنابر فرستاد چون بنابر رسید
 و معاویه را آگهی رسید در زمان او را مکتوب کرد و با نصرت از مردم فرستاد
 و عهد کرد که در بلاد شام و جزیره او را نیز حکومتی دهد مرادی نیز از انبار
 مشتاقان در طریق شام گرفت اما آن انصاری یاد کردیم چون عیدانته بن
 عباس با دوازده هزار تن مرد سپاهی در مسکن فرود آمد معاویه این
 بدانت با لشکرهای خود ملی مسافت کرده در راهی مسکن در آمد و لشکر
 که معاویه با نصرت لشکر خود را جنبش داده و برابر او نزول فرمود روز
 دیگر معاویه آغاز مبارزات نمود و از سوی لشکر با صفت است کردند
 و جنگ پیوسته جمعی از جانبین مجروح و کمری مطروح افتاده و لشکر
 معاویه را برانده چند انکه بمسکن خود باز گشتند چون شب شد معاویه
 کس نیز یکت عید اند فرستاد و دو مکتوب کرد تا امام حسن از برای
 صلح را مکتوب کرد و امر خلافت را تسلیم من فرمود که امان بر دیکت
 من شتاب کردی و متابعت مرا چنانست که کنی قبیح و مطامع خواری بموی

و هزار هزار دینار ترا خطا کنم یکت نیم از او بیاحت به هم و نیم دیگر از او
 بعد از غول کوفه تسلیم نماید عیدانته چنان این خبر و قوت یافت هم در
 آن شب بی آنکه کسی را آگهی دهد نزد یک معاویه شتافت و امان را که
 میخواست و خود را داشت چون صبح روشن شد مردم عراق برخاستند
 و در انتظار بودند که عیدانته بیرون شود با ایشان نازک اند و چند
 نفس کرده او را یافتند و چار قیس بن سعد با ایشان نازک داشت و
 ساخت جنگ شد و لشکر حقیقت راست گردانفت از جانب معاویه
 بسوی ارجاء پیش روی حقیقت در فریاد برداشت که ای لشکر عراق
 این چه پیوده کاریست که بدست گرفته ای یک عیدانته عباس
 که امیر شما بود در پیش حاضر است و امام شام حسن با ماطن حقیقت
 و مسامت سپرده شما چه اندیشه قاتلت ما را میجویند و معاویه
 خواست که قیس را نیز مثل دیگران ببال بفرید که کار بکام ترفیت یکدیگر
 چون کار قواد و سرهنگان سپاه امام حسن از انکه میرفت بزرگان
 کوفه نیز در نهانی بموی معاویه مراسلات و مکاتیب متواتر میسر کردند
 و قریح الیاب موت و مصافات میفرمودند و آنحضرت بر این ملاحظه
 بود و از آن طرف حال سرهنگان سپاه معاویه را فرستادند که شون
 افتاد مردم با یکا با نید پس چون امام حسن کرد اسرا سپاه و امینا
 کرد و اندیشه ایشان را بدانت از مصالحه با معاویه یکت و ناچار گشت
 و آن انصاری چون معاویه اختلاف لشکر امام بدانت شکایت هر یک
 متواتر گردیدین کلمات که ای پسر عم قطع رحم کن در میان من و خود همانم
 با تو طریق غرور و خدمت سپردن چنانچه از این پیش باید تو علی چنین کردند
 و مکاتیب صنادید پناه عراق را با امام حسن فرستاد که چنان معاویه
 شکاسته بودند که بجانب ما کمر میزد چون را و با ما نزد یکت کنی حسن

بود و ایشان از جانب اعی حکومت قزوین از آنجا که داشتند کاهی که میخواستند
 بعد از آنکه از آنجا که قزوین امور شد و بالمشکری لایق تاختن آورد
 ایشان را از روی و ملک غنایه لاجرم بطبرستان که میخواستند اعی بخجاست
 بریت هر دو تن را حاضر ساخت و در بر آب غرق ساخت تا آنجا
 بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی در انداختند این واقعه در سال دویست
 و پنجاه و هشت بود و الجی که میخواستند بن لیث بطبرستان آمد و داعی
 فرار بدید کرد جسد ایشان را از سرداب بر آورد و بجنگ سپرد و دیگر از
 مقتولین داعی عقیقی است او پس فرار داعی بود نامش حسن بن محمد بن
 جعفر بن عبید الله بن حسن الاصفهانی علی بن الحسین علیه السلام است
 و او از جانب داعی حکومت شهر ساری است و رعیت داعی تاجه
 سیاه که شعار عباسیان بود میپوشید و خلبه بنام سلطان خراسان
 کرد چون اعی قوت یافت و معاومت نمود سید عقیقی را حاضر ساخت
 و کردن برزد و دیگر جماعتی از مردم بطبرستان را با خود از در کین و کید دید
 و خواست تا همه را با تیغ بکشد تا بدین خوش را با تاراض بکشد و پس آن
 روزی چند و از هر مرک خود را در انداخت پس او را در جاده جای داد
 مسجد حل بودند تا بروی نماز گذارند چون مردم در مسجد انجمن شدند ناگاه
 آنجا حلی که با ایشان مواضع نماده بود از جای بگستند و ابواب
 مسجد را فرو بستند و تیغ بکشیدند و داعی نیز از جاده شاک الصلح حرم
 جست و شمشیر کشید و جماعتی کثیر را دستخوش شمشیر ساخت و داعی
 با اینکه مردی خوشتر بود و در مراتب صفائی محلی شمع داشت و حضرتش
 عطر حال علی و شعر بود و او را فرزند می نمود خندانان شانزده
 و یک ساله بودند بنام محمد بن اسماعیل بن حسن حضرت
 اخام حسن علیه السلام محمد بن یحیی بعد از او در شمشیر حسین داعی که مقتب

در این کتاب
 در این کتاب

داعی اما شوم خواجه داعی که بعد از وفات داعی هوایو الحسن احمد بن محمد
 بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام
 سرسلطنت بر افراخت و بر مملکت طبرستان استیلا یافت محمد بن
 زید از کرکان لشکر بر آورد و با ابو الحسن رزم داد و او را بکشت و طبرستان را
 در دست فرمان آورد و سلطنت او چنان حکم شد که رافع بن برشمه از شیعیان
 روزگاری بنام وی خطبه میکرد و ابو مسلم محمد عقیقی وزیر او بود و بعد
 سال هفت ماه حکومت طبرستان بود و میخواستند اعی یافت و در میان
 امر محمد بن هرون سرخس صاحب اسماعیل بن احمد سامانی او را در کرکان
 مقتول ساخت و سر او را بر گرفت و با سپهرش که اسیر شده بود بسوی
 مرو گسیل داشت و از آنجا بیجا را قتل کردند و جسدش را در کرکان در کتب
 محمد بن امام جعفر عداوتی که مقتب بود بدینجا که کبرند و محمد بن محمد
 و فضل علی بزرگ در ماست و شجاعی مردی سرک بود و علی و شجاعی
 مناصح و علیا سید استبداد المقاتل در ماست هر کمان قصیده در شای و گفت و گفت
 لا اقل بشری و لکن بشری و ان عترة الذی اعی یوم المهاد
 بکنان او را انکار کردند و گفتند در ایندی بکنان لا اقل بشری و لکن بشری
 ابو المقاتل روی با محمد زید کرد و گفت یا بن رسول الله بهترین کلام
 الا الله است و ابنته ابترت لا فرموده محمد زید این سخن را پسندان
 او را و علیای بی بزرگت خوشی ساخت با بکند محمد بن زید داعی داد
 پس او را اولید مقتب بر جی دادش ام ولد از بکلا در کین بود و در بخارا
 زنی دیگر گرفت و پسری آورد بنام پدر خود محمد خواند و پسری دیگر
 آورد و او را حسن نامید ابو نصر بخاری بنام گوید فرزندان اسماعیل
 جالب الحار و بدینجا هستی میشود و نیز ایشان را که خوراید بن
 ساسا و سب و او مقتب و ششم است و جماعتی بدین می

دارند که در کوفه واسطه جای گرفته سخن ایشان استوار نباشد -
 خیا بان هفدهم ذکر محمد بن شجره اولاد علی بن اسماعیل جالب
 الحجاره بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام
 علی بن اسماعیل پسرش بود اول حسین دوم حسن سیم اسماعیل چهارم
 محمد پنجم قاسم ششم احمد هفتم حسین و ثامن فاطم که حسن لقب بود
 پشاهنواز در فرغانه و کج جان گفت اما اسماعیل در بحر جان بزیست
 اما معروف بود با بن علی و اوام ولد است در طبرستان فاطم
 جاست ابو الحسن عمری نسب که یازدهمین علیه است امیر کابن علی بن محمد بن
 علی بن اسماعیل جالب الحجاره و اولاد امیر کابن در شام و دمشق و طرابلس
 فراوان شدند اما قاسم و احمد و برادران کیت مادرند و از اولاد قاسم
 علی بن اسماعیل حسنی که در ری نصیب بود از اولاد قاسم امیر کابن محمد حسین
 و ابو الیاس ابراهیم و ابو الفتح یوسف فرزندان حسین بن قاسم اند اما
 از اولاد برادرش احمد که یزد عبد الله بن علی معروف است سیاه و از
 اولاد ابو یزید است قاسم کنی ابو محمد و هم از اولاد احمد است ابو حسین
 احمد بن علی بن احمد بن علی بن قاسم بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل جالب
 الحجاره و اولاد ایشان جامع در ری معروف بودند به بنی میر و و هم
 از اولاد احمد است ابو طاهر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی لقب
 بطر اخوان بن احمد بن علی بن اسماعیل حجاره ابو نصر بخاری که یازده اولاد
 علی بن اسماعیل جالب الحجاره جز این جماعت که مذکور شد ششم
 و ابو یزید عبد الله بن علی میری و در بنام قاسم کنی ابو محمد چنانکه رقم شد
 و او فرزندان پدر و هم خود احمد و قاسم پسر طای علی بن اسماعیل جالب
 الحجاره را فراهم آورد و اخبار و انساب ایشان را در اوراقی چند در قلم
 آورد با لجه ایشان آخر اولاد اسماعیل جالب الحجاره اند -

خیابان مشرق

بنی
 حجاره
 بن
 حسن
 بن
 زید
 بن
 محمد
 بن
 حسن
 بن
 علی
 بن
 اسماعیل
 جالب
 الحجاره

خیابان هجدهم ذکر محمد بن شجره اولاد ابراهیم بن حسن بن زید بن
 حضرت امام حسن علیه السلام ابراهیم بن حسن بن زید اسادات حسنی
 گرفت و از او پسری آورد و او را بنام خود ابراهیم سنی ساخت و پسری دیگر
 آورد و او را علی نام نهاد و پس سیم زید نامیده و اوام ولد نامش اند
 الحجد ابو الحسن عمری که یازدهمین بر ابراهیم فرزندی آورد که محمد نام داشت
 و فرزند و یزداد حسن نامید اما محمد بن ابراهیم پسر آورد اول حسن دوم
 عبد الله سیم احمد و مادر ایشان سید و دختر عبد الله بن علی بن محمد بن
 اما عبد الله بن محمد بن ابراهیم در خراسان بزیست و فرزندان آورد اما محمد
 ابراهیم چهارمین داشت و اولاد ایشان در شیراز نصیب میر برانگند
 شدند اما حسن بن ابراهیم صاحب فرزند بود و از فرزندان زادگان است
 قاسم بن محمد بن ابی طاهر داود بن محمد بن حسن بن ابراهیم و ابو محمد فرزند
 ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن حسن بن زید بودند خیا بان ششم ذکر
 محمد بن شجره اولاد علی بن محمد بن حسن بن زید بن حضرت
 امام حسن علیه السلام ابو الحسن عمری نسب که یازدهمین علیه است
 پنج پسر بود اول علی دوم محمد سیم حسن چهارم زید پنجم اسمعیل اما زید
 و اسمعیل صاحب ولد بودند اما زید علی بن اهل زمان خود بود چنانکه در اخبار
 خود مذکور خواهد شد و او در خارج کوفه با ابو السراجه و چون کار بروی
 سخت افتاد با بهادر کریمیت و در اینجا ما خود شد و مقتول گشت و از
 زید چهارمین بجای ماند اول محمد دوم علی سیم حسین چهارم عبد الله
 و مادر ایشان اسادات علوی بود و محمد بن زید سه پسر آورد اول
 حسن دوم علی سیم عبد الله و مادر ایشان از بنی خزوم بود و ایشان
 در حجاز سکون فرمودند اما ابو طاهر و ابیست بخاری رقم شد لکن عمری
 که یازدهمین زید اولدی و انسی بنود و الله اعلم بالجدل و خراج تن فرزند

حسن

بنی
 حجاره
 بن
 حسن
 بن
 زید
 بن
 محمد
 بن
 حسن
 بن
 علی
 بن
 اسماعیل
 جالب
 الحجاره

بنی
 حجاره
 بن
 حسن
 بن
 زید
 بن
 محمد
 بن
 حسن
 بن
 علی
 بن
 اسماعیل
 جالب
 الحجاره

حسن بن زید با خلافت فرزند آوردند چنانکه در قم شد خلیفان را پس
 در کربلا حسن بن محمد بن حمزه المیا نظری که شیب حسن بن محمد بن
 امام حسن بن علی بن ابی طالب و ناصر بن محمدی از فرزندان حسن بن زید است
 که بنشیند پیوسته که از محمد بن علی بن حسن بن زید پیوسته میشود یا از طبق
 دیگر که ناصر بن محمدی در مملکت ری مکانی عظیم داشت و لقب
 ری یابی متفق بود که یکی که خوارزم شاه بر مملکت ری دست
 یافت لقب را بگشت و ناصر بن محمدی با اتفاق بر لقب بگذاشت
 که تحت آن صلح بین احمد عباسی که این وقت خلافت داشت مقدم
 ناصر بن محمدی را بر او گذاشت و لقب است آل ابوطالب را باقی گذاشت
 کرد و در دارالامور از کربلا بقیه حواشی مقدم داشت چنان بود
 که مکتب با رب الهی مملکت را با نگه بر من و یوان اعلی ساه
 خود را و خود را میگرداند و نهاد و میگرداند خلق سیاه که شعار
 عباسیان بود از فلیح قشرباشی یافت و در شهر سفر در سال
 یا نصد و نود و دوم هجری امور دیوانه منوط و مرطوب با و ام و نوایی
 او گشت و او غنیمی دیر و کاتبی بصیر بود بقضاحت بیان طلاق
 سال اول بخت و طهارت طوبیت و حسن تدبیر روزگار و زکار
 او با گرفت آوار شد ششصد و ده هجری بتمام وزارت جای
 گرفت و حکم تمامت مملکت روان داشت و او را بر سادات
 عراق سلطنتی تمام بود و بقیه است عراق عرب تمام را و بر همه
 منصب بود و با سادات آل عبید حسن خاضع خصمی داشت
 و ایشان منصفی مناسب بزرگ بودند و در امور دیوانه منوط
 تمام داشتند ناصر بن محمدی جمعی از ایشان را خود داشت و در
 خانه آنکند و سبب این خصوصیت سید جلال الدین محمد بن قاسم

بن حسن

حسن بن زید
 بن محمد بن حمزه
 المیا نظری

بن حسن بن زید است شیخ السید تاج الدین بن محمد بن قاسم بن حسن بن قاسم
 بن سید که عالم شایسته بود از جد خود زکی الدین حسن بن محمد بن حسن بن عبید
 مقلب بغير الدوله روايت میکند که بعد از قتل سید الدوله مرطوب
 سید جلال الدین بسبب قرای که با سید الدوله داشت از عراق
 بیرون شد و مادام که در عراق بود حکومت قریه را داشت و در جنب
 قریه آن بود که آنرا هور می نامیدند از ملاکت بن ابی السعد است که
 از متعلقان و نیکو ناصر بن محمدی بودند سید جلال الدین مذکور دست
 ظلم و عدوان بر آورد و ایشان را بسیار زحمت داد و این بود سبب
 خصوصیت ناصر بن محمدی که با جرم چون سید جلال الدین از عراق بیرون
 که تحت وزیر املاک و افعال را بمصاحبه مضبوط ساخت کاتبی که
 معاودت کرد تحت در بیم و هراس بود که وزیر در حق او چنان میشد
 یکروز بر دسرای خویش نشسته بود ناگاه مردی در رسید که وزیر خوا
 میخواست ابدی توانی بدرون سجده ای شده تا جامه بپوشد سرتن دیگر متواتر
 بر رسیدند و او را میزد و میزد و وزیر برنده چون حاضر شد بگوشت که وزیر
 نشسته قاضی مدعی بود او را کرده و در حق عادل در برابر قاضی نشسته اند
 سید جلال الدین سلام داد و جواب بگفتند و وزیر او را از نوکت غریب
 جای داد آنگاه طهارتی بر آورده بقاضی سپرد قاضی در طهارت بگوشت
 و با سید جلال الدین گفت بدین طهارت که او با شمس سید جلال الدین
 گفت ندانم چیست قاضی گفت عمل تو شان را بیکصد بیت هزار
 دینار بر دمت نهاده گفت مرا اینقدر نیست و اگر عمل تو شان را
 بپذیرم افزون از چهل هزار دینار نخواهم داد و قاضی چون بشنیدند نتوان
 طهارتی شهادت تو گفت کرد و وزیر بکاتب قاضی منصفی بگوشت و
 چون او را غیری در دین نبود کواهی خویش را در طهارت بنگاشت

و آن

و آن دو تن عادل نیز رقم کردند و خاتم بر نهادند و وزیران طومار را ضبط
ساخت و مشور حکومت قوسان نیز رسید جلال الدین که داشت
سید جلال الدین چون از نزد وزیر بیرون شد دل فراموش تا خود را
بمانی برساند و از آن همگی برآمد پس سرش گفت صواب است که دست
در عمل قوسان شویم و سال پیاپی بریم آنگاه اگر ناکریم باز باشیم
ضیاع و عقار خویش را بمرغض بیج در آوریم و میشتاد و هزار دنیا
که بر خراج قوسان افزوده اند باز داریم و اگر نخواهیم آنگاه منسار
کنیم سید جلال الدین این رای را صواب شمرد و بجانب قوسان
روان شد و دست جور و ستم از آستین برآورد و خاصه بر بنی اسب
التعدادات ظلم و عدوان افزون کرد و محصول صیقل و شویا
بناست ما خود داشت و بجانب بغداد حمل داد و خویشین
بر نشست و بگله آمد تا از آنجا بگذارد شود و معلوم داشت
که در بغداد کار غلات بالا گرفته پس بتجیل خود را بگذارد و رساند
و خواستار شد که وزیر فرمان کند چند غلات قوسان بجا است
چون یکس از دیگر جانشین کند و وزیر از این قدر ملاطفت مضایقت
نفرمود سید جلال الدین غلات قوسان را بمرغض بیج در آورد
و بروزی چند بیکصد و بیست هزار دینار فراهم کرد و نزد یکایک
هزار دینار از هر خود ذخیره نهاد آنگاه صد هزار دینار بدیوان تسلیم
داد و رسید بگرفت آنگاه حاضر مجلس ناصر بن مهدی شد ابتدا
کرد از فرونی خراج قوسان و زحمت خود آنگاه عرض کرد که صد هزار
دینار تسلیم کار دیوان دیوان کردم اکنون خواستارم که بیست
هزار دینار از محل من تخفیف فرمائی وزیر گفت من یک دینار مال میر
المؤمنین را دست باز ندارم و از جای برخاست سید جلال

الدین

الدین و امن را برگرفت و عرض کرد اکنون که تخفیف مقر نشود اینک
در دینار برای حاضر است اگر خواهی حاضر مجلس کنم و وزیر چون این
بشنید از کردار و اجتهاد سید جلال الدین در عمل شکفتی گرفت
و او را نیکیست بستود و او را بمواحد خوشدل کرد و گفت خلیفه این
بیست هزار دینار را در وجه تو عطا فرمود و تخفیف مقر داشت
سید جلال الدین دست وزیر را بوسه داد و پس از آن در غلخانه
او خوشدل بنیست اما ناصر بن مهدی بدین استیلا در مسند وزارت
جای داشت تا بیست و دوم جمادی الآخر سال ششصد و چهل و یکم
صبح بگاه نظاره کرد که عوانان خلیفه در اطراف سرای پوره و
سخت تر رسید طوماری بدست کرد و آنچه را که مالک بود در قلم
آورد و در پشت طومار رقم کرد که من بنده گاهی که دارد بگذارد
شدم مالک شیشمی بنوده ام اینجا از عنایت خلیفه بدست شدم
اکنون فرمان کنیده تا اموال خاصه منقل شود چون طومار بخلیفه رسید
پاسخ نوشت که ما اموال ترا داد استایم و طمع در آن بستمایم صلیت
مقتضی آمد که روزی چند از سرای خویش بیرون نشوی و در وجه اولاد
او مبلغی مقر داشت که هر سال از بیت المال ما خود دارد بدینگونه
همچو حاجت تا در سال ششصد و هفتاد و هجری وفات یافت بزرگان
در گاه خلیفه نقش او را تا کنون در جله مشایعت کردند و در تربیت شدند
موسی کاظم علیه السلام بجا که پیروند در سبب عزال و نومه اند که ناصر
مهدی این ایوب را که حکومت مصر داشت و قبیله یک داشت و بیرون
از القاب و مکنات او میکاست این ایوب رسولی نزد خلیفه
کیسل داشت چون در آمد بعضی رسانید که مرا بیا میست که باید بپوشید
از مردم معروض دارم خلیفه مجلس را از خانه آن پرداخت این

وقت

کس مکتوب کرد نخستین بابام جعفر صادق علیه السلام بعمر بن علی بن الحسین
و سیم بعد الله محض و این مکاتیب را بر سولی سپرد و بجانب مدینه
کیسل داشت فرستاده او طی مسافت کرده شامگاه می آید و مکتوب او را
صادق در آمد و گفت من از جانب ابوسلمه می آیم و مکتوب او را
با آنحضرت سپرد امام علیه السلام فرمود با ابوسلمه مرا ودیعتیست چه
او شیعه و دیگر کس است پس مکتوب او را بخواست و گفت جواب
همان است که گفتم لا جرم رسول از نزد آنحضرت بیرون شد و نزد عبد
الله محض آمد و مکتوب ابوسلمه را تسلیم کرد عبد الله مکتوب را برداشت
و بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنحضرت فرمود مان ای عبد الله
چه چیز ترا اینجا آورد عبد الله صورت حال ابراهیم را رسانید و گفت
اینک مکتوب ابوسلمه است مرا بخلافت دعوت کرده و شیعیان
ما از حراسان نزد مکیت او حاضر شده اند آنحضرت فرمود ای عبد الله
شیعیان تو که آمدند که ابوسلمه و زنی را ما مور بخراسان نمودی و چهار
سیاه شعار شیعه خود ساختی آیا این شیعیان که میگوئی هیچکس را
بنام و نشان میثاقی گفت نمی شناسم فرمود چگونه شیعه تو قیامند
جاعتی که ایشانرا می شناسی ایشان ترا نمی شناسند عبد الله گفت
همانادر سخنان تو چیزی می فهم است کنایت از آنکه گروه میداری که
این امر بر من فرود آید آنحضرت فرمود خدای میزند من نصیحت هر
مسلم را بر خویش واجب داشته ام چگونه از نصیحت تو دست باز
میگیرم خویش را با اسیران زودی باطل کن شما ایندولت را از ابراهیم
بنی عباس تاسیس نمودید هرگز با ابی طالب نخواهد رسید تا این
رسول از آن پیش که تو را دیدار کند بنزد مکیت من آمد و ناخوش
دل بیرون شد مع الله رسول ابوسلمه مکتوب عمر بن علی بن الحسین را

نیز رسانید

نیز رسانید عمر مکتوب او را در کرد اما پسر ای عبد الله محض محمد و ابراهیم
همواره در پیوای خلافت میزبستند و اعدا و خروج میکردند تا گاهی
که امر خلافت بر ابوالعباس سفاح راست افتاد اینوقت فرار کردند
و پوشیده میزبستند اما سفاح عبد الله محض را بزرگ میداشت
و فرزوان اگر ام میگرد و لکن کاهیکاه از عبد الله پرسش میکرد که پسر
تو محمد و ابراهیم در کجا باشند و عبد الله از پرسش او دلنگش بود
بیکروز با برادرش ابراهیم الغمر شکایت کرد و ابراهیم گفت این کثرت
که پرسش میکنی عم ایشان ابراهیم از حال ایشان گوی در لاجرم این
کثرت که سفاح پرسش کرد عبد الله با ابراهیم حواله فرمود سفاح
بی توانی ابراهیم را بخوانست و با او خلوتی ساخت و از برادر زادگاه
پرسش نمود ابراهیم گفت یا امیر المؤمنین با تو چنان سخن گویم که رعیت
با سلطان گوید یا چنان گویم که مردم با پسر عم خود سخن گوید گفت
چنان گوی که با پسر عم خود گفت یا امیر المؤمنین اکنون بجوی که اگر
خداوند مقدر کرده باشد که محمد و ابراهیم و اراک منصب خلافت
کنند تو و تاهست مردم که بر روی ارض می تو اند ایشان را و قیام
گفت لا والله انگاه گفت اگر خداوند از برای ایشان مقدر
نکرده باشد تمام اهل ارض می تو اند بر ایشان خلافت را فرود آورند
سفاح گفت لا والله و سو کند با خدای مایه که ازین پس نام ایشان
تذکره نخواهم کرد و از آن پس نام ایشان ابر زبان نیاید تا گاهی
که در گذشت و خلافت بر منصور قرار گرفت و او مردی بداندیش
و کین تو بود یکبار ده دل بر قتل محمد و ابراهیم بست و پوشیده
جو اسیر کیسل داشت تا مکان و مقام ایشان را بداند و بعضی
رسانند در میان اهر مکتوب داشت که ایشان در قریه از قریه

جای

جای ارند و خالی از خیال خلافت نیستند منصور این را از اردول سوار
 داشت تا موسم حج برسد و سال یکصد و چهل و هجری برابر است
 اندر رفت چون وارد مدینه گشت یک روز مردم را آنجا ساخت تا
 عطای هر کس را از بیت المال ادا کند گفتند از کدام قبیل
 اینده انکم گفت از آن که خداوند ابتدا فرموده یعنی از بنی هاشم نخستین
 کور آنجا انکم گفت عبدالله بن عباس بنام عبدالله را دعوت کردند
 عبدالله را خواست منصور گفت آن ای عبدالله سپیدی تو محمد
 و ابراهیم نجاشی باشند گفتند انکم گفت سوگند با خدای تو از آن
 تخم نماند ایشان را بنزد من حاضر کنی پس فرمان داد تا عبدالله را و
 ابراهیم را و برادرش را و شش تن از برادران و فرزندان را با خود
 داشتند و در غل و زنجیر کشیدند و بکوفه کوچ دادند و عبدالله
 و فرزندان منصور وفات نمود و هفتاد و پنج سال عمر داشت و فر
 او در کوفه زیارتگاه شد چنانکه بن جنت میفرستند که آنجا
 ابراهیم بن خضر بن حسن مدنی بن حسن بن علی بن ابی طالب
 علیه السلام است ابراهیم برادر عیانی عبدالله بن محمد است که بنو
 اسماعیل از کثرت جود و سخاوت محل و شرافت ملک بفرستادند و در آن
 عبدالله از وفات عبدالله بن ابوجعفر منصور را و برادرش و دیگران را
 مأخوذ داشت و در کوفه محبوس نموده بدست پنج سال در کمال رنج و رحمت
 و عجز میماند روز گذشت و در سال یکصد و چهل و هجری بدرجهان انتقال
 فرمود و او را فضائل کثیره و محاسن شیره بود و سفاح در زمان خود
 مقدم او را مبارک میگویند چنانکه بدان اشارت شد اما حسن بن
 حسن مدنی بن امام حسن علیه السلام کنیت او ابوعلی است و او حسن
 مشکی گویند چه پسر سیم است که با واسطه حسن نام دارد و نیز در حسن

عبدالله بن محمد بن ابی طالب

منصور در کوفه وفات یافت و چهل و پنج سال و کار بزرگ نمود اما جعفر بن
 حسن مدنی و او سیدی با ذلالت زبان و طلاق لسان بود و در کار
 خطبای بنی هاشم معروف وی نیز بجس منصور افتاد لکن او را در کار و تدبیر
 مراجعت نمود و چون بنشین عرش بنفاد رسید وفات نمود اما داود بن
 حسن مدنی کنیت او ابوسلیمان است و او از جانب برادرش عبدالله
 محض تولیت صدقات میرالمومنین علی علیه السلام را داشت و او را
 نیز منصور بجس افکنده و درش بنزد هادق ال محمدی و ابوبالیدان
 حضرت دعای استفتاح را با او بیاموخت که معروفست بدعا
 ام داد و داد و داد و انسان که حضرت امودکاری فرموده بود در نیک
 رجسبان دعا را فرات نمود و بسبب خلاص میگشت لا جرم داد
 بدست آمد و در میان کی از جهان در گذشت اما محمد بن حسن مدنی میرا
 جواد اتی انتقال نمود و او را ولادی خود اما دختران حسن مدنی
 زینب و عبدالله بن مراد بن بکر بن کاج در آورده اما ام کلثوم
 شرح حالش معلوم نیست اما قاطعه بجمال کجارج معویه بن عبدالله بن
 جعفر طیار را داد و از وی چهار پسر و یک دختر آورد اول زینب دوم صالح
 سیم حماد چهارم حسین و نام دخترش زینب بود و دختر چهارم
 حسن مدنی بقدر نام داشت اما از پنج پسر حسن مدنی را عقب بود و اول
 عبدالله محض نام ابراهیم بن سیم حسن مشکی نام جعفر بن
 او در خانه کاشانه اکنون ابتدا میگردد و او را عبدالله محض
 خدا بان جنت ایضا میرا که کشته شد و او را عبدالله محض
 محض بن حسن مدنی بن حضرت امام حسن علیه السلام
 عبدالله محض پسر بود اول محمد و او را قنبر بن کیه خوانند دوم
 ابراهیم بن قنبر بن سیم بن محمد و او را بن سیم بن محمد است

عبدالله بن محمد بن ابی طالب

عبدالله بن محمد بن ابی طالب

عبدالله بن محمد بن ابی طالب

دختر ابو عبیده بن عبد الله بن مقلب بن المطلب بن اسد بن عبد
الغنی بن قضی بن کلاب بن سیر چارم عبد الله محض نجی صاحب دلم
است و نام او در نجی قریب است سیر چارم عبد الله سیدمان ادرش
عاکر دختر حارث است از بنی مخزوم سیر چارم عبد الله ادریس
نام داشت و با سیدمان از یک مادر بودند خیاران بلیست و پنج
و کما حال محمد مقلب بن مقلب بن عبد الله بن حسن
مثنی بن اقام حسن علیه السلام محمد اول سیر عبد الله محض است
و کنیت او ابو عبد الله و در میان مردم و گفت او عالمی بسیار و انداز
بیضه بود با اتفاق علمای اخبار در بیت و پنج رجب سال یکصد و
چهل و پنج هجری مقتول شد مدت عمرش چهل و پنج سال بود
و بیشتر وقت محض میزیست و لقب بهدی بود و با ستظار
ایمختار که از رسول خدا آورده اند که فرمود ان المهتدی من
ولدی اسمه اسحق اسم ابیه اسم ابی خورش را هدی موعود
میشم و بنی هاشم و بنی عباس منتظر خروج او بودند و او نیز مردی
اکثر الغنایل بود و در خبر است که ابو جعفر منصور دو کثرت با او
بیت کرد و تحت در که و کرد ز رکاب او را بداشت تا بلیست
مردی گفت ای ابو جعفر این کیست که چندین حشمت او را نگاه داشتی
گفت وای بر تو که ندانی این مرد محمد بن عبد الله محض است و هدی
اهل بیت است و کثرت دیگر در مدینه با او بیعت کرد و چون خلافت
به بنی عباس فرو آمد محمد و ابی اسیم محضی نیز بیستند و محمد در شهاب
جبال روز می شود چون محمد بن عبد الله محض از مدینه برای خروج و تقسیم
عزم دلد و برادرش ابراهیم را که در بصره بود از کتی فرستاد و
صورت حال ایشان نشوون افتاد ابو جعفر منصور این مکتوب

بدو

بدو فرستاد که خداوند در کلام مجید میفرماید خسی فی الارض ایسا بدست
یا بر دار زد و مکر کاهی که بتوبت و انابت که اید از ان پیش که دستگیر اید نگاه
میکنید که من عبد و مشاق با تو استوار میکنم که اگر ازین طریق که پیش داری
باز شوی از ان پیش که بر تو دوست یابم ان بیدم ترا و فرزندان ترا و برادر
تو را و انان که با تو بیعت کردند و خط انان بهم بر جان مال ایشان
و آنچه بخوای در اسعاف حاجات تو لحظه توانی بفرستم و هر کس از اهل
بیت تو در مجلس من است را میازم با اینهمه اگر خواهی کس نزد من نرفت
تا از من عهد نامه بستاند و پیمان استوار دارد چون این نامه به محمد بن
عبد الله رسید در پاسخ او بدینگونه مکتوب کرد و بسوره مبارکه قصص
استظهار جست و بنمود که فرعون در زمین طغیان کرد و مردم را ازین
و ذلیل خویش ساخت زمان از اندک گذشت و در پایان کار خداوند
او را بدست موسی کفر کرد ان ای منصور از خدای برتر س از عاقبت
امیدیش من تو را از خویشین امین میازم و بر تو عرض ان امیدم
چنانکه تو بر من عرض دادی و دانسته که خلافت حق ماست و شما
همواره از برای ما خواسته اید و بشیعیان اسپرسته اید و خطبه ساجده
کرده اید همانا علی علیه السلام وصی رسول خدا و امام امت بود چگونه
شما مستحق میراث او بشوید و حال که مانده ایم با الحاد اگر داخل
شوی در بیعت من خدا را گواه میکنم که تو را انان بهم از جان فرزندان
و من و رو فای عهد استوار ترم از تو و تو در قبول ان سزاوارتری
از من و انان تو کدام است که عرض می داری بر من یا امامی است
که باین پیروی دادی یا امامی است که بیعت عبد الله بن علی دادی
یا امامی است که ابو مسلم را بدان خبر سند ساختی مع القت روز چهار
شنبه جادی الاخر در سال یکصد و چهل و پنج هجری محمد بن عبد الله محض

دعوت

در عورت خویش را آشکار ساخت بعضی از اصحاب او را گفتند صواب
 آنست که بجانب مصر کوچ دهیم تا در آنجا لشکر با سازیم و باز تا نیم و
 گروهی سفر بمن را نیک تر دانستند محمد گفت که رسول خدا ص مدینه را
 ستود و است پس مدینه باید اعدا و کار کرد و بعرض سپاه و بخت
 لشکر پرداخت چون بخبر ابو جعفر منصور رسید پوست بر تنش
 زندان گشت و خواب از چشمش سیرید و مجلس را از بیگانه خست
 و خواص خویش را حاضر ساخت و گفت دانسته اند که محمد زینت
 مخالفت برافراخت چه می بینید در امر او گفتند که اعدا
 جنگ کند گفت اندیشه گفتند تو بروی چهره خوابی گشت چنانچه
 انقال در حال بدست نشود که قتال ترا شایسته باشد منصور
 تعجیل کرد در دفع محمد و عمر زاده خود عیسی بن موسی بن علی بن عبد
 بن عباس را با لشکری بزرگ بجانب مدینه روان داشت چون
 عیسی راه با مدینه نزدیک کرد محمد ساخته چنگ شد و در ظاهر مدینه
 رزمی جمع اندوخت محمد شکسته شد و پراکنده گشت چون
 محمد دانست که دیگر روی ظاهر نخواهد دید برای خویش باز شد و بفرمود
 انشی برافروختند و جریده اسامی جماعتی که با وی جمعیت کرده بودند
 در آتش انداخت و بسوخت تا کس ایشان را نداند از این روی بفرست
 از که طعنه شد بعد از سوختن اسامی اصحاب بیرون شد و در حمار
 رزم داد تا گشته گشت چون محمد گشته شد سر او را از تن او کردند
 و بنزد ابو الکرام جعفری بردند و محمد در نجار حبال یکصد و چهل
 و پنجاه مجری مقتول گشت خیار بان بدینت و ششمین که احوال
 ابن احمدر بن عبد الله بن محض بن حسن مثنی بن حضرت اظمار
 حسن علیه السلام ابراهیم مکی بود ابو الحسن معروف شد بقتیل

محمد بن
عبد الله

باغری او از سبب اضران داشت و او را پنج قوی با ندی توانا بود و در وقت
 علوم صاحب مقام معلوم بود و مدتی که در بصره پوشیده و نیز نیست
 در سرای مفضل بن محمد بود و از مفضل و او بن عرب را طلق کرد و کتب
 فراوان بدست آورد و از بهترین اشعار عربی شتاد و تحفید نیز کرد
 بعد از قتل او مفضل آن قصاید را مفضلیات نام نهاد با لجه ابراهیم
 در شب دو و شصت غره رمضان سال یکصد و چهل و پنج در بصره دعوت
 خویش را آشکار ساخت و وجود مسلمانان با او بیعت کردند ابو
 حنیفه نیز با او بیعت کرد و فتوی را اندک مردم با محمد و ابراهیم خروج
 کنند و ابو حنیفه را در حق محمد و ابراهیم عقیدتی استوار بود و گویند بعد
 از قتل ابراهیم بنی بنزد ابو حنیفه آمد و گفت تو فتوی کردی که پسر من
 ابراهیم خروج کند بکرب و مقتول گشت در معنی تو او را بقتل فرستادی
 ابو حنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و در رکب ابراهیم شهادت
 میدادم با لجه مردم با او بیعت کردند و ابراهیم از بصره خیمه بیرون زد
 کوی بکوی طی مسافت کرده نزدیک باغری رسید بنی حکام لشکری
 منصور و وایتق در رسیدند و از دوسوی صف راست کردند و گشت
 بیست و سه ابراهیم حاکم آن اکلند و چون شیر خشکین تا ختن کرد مردی از
 لشکر منصور بروی درآمد و در میان ایشان چند غره برخت و او را
 بقتل رساند و چون شیر دمنده و پلنگ درنده بر زمین و بسیار
 و شمال حمله اکلند و مرد و مرکب بجاک انداخت و لشکر منصور نیز
 ساخت بهر معنی شش و عیسی بن موسی که سپهسالار سپاه منصور
 بود از قفای بنی قتیان شتاب گرفت اینوقت ابراهیم بانگ بر لشکر
 زد و داد و او که کسی از قفای بنی قتیان تا ختن بکنند لا جرم لشکر
 ابراهیم عنان باز کشیدند و طرق مراجعت سپردند لشکر منصور و این

چنان استند که ایشان بهزیمت باز شدند پس سر را خند و حیا کردند
 جنگ صعب شد و تنور حرب افروخته گشت و از لشکر ابراهیم بیشتر
 و ستونش تیغ و تیر شدند تا گاه در غلای جنگ خدنگی بر پیشانی ابراهیم
 انداختند سپاس خداوند را ما اراده کردیم امری را و خداست
 تبارک تعالی جز آنرا خواست اکنون مرا از اسب فرود آرید پس
 او را از اسب پیاده کردند هم بدان خم برای آخرت شتافت
 و خبر است که چون لشکر منصور اول شکست شد خبر بد و دادند چنان
 در چشم او تار کشید گفت چه شد قول صادق بنی هاشم که فرمود که گمان
 بنی عباس با خلافت بازی میکند اشاره بدان خبر نیست که این
 پیش مذکور شد که در آن مجلس که از برای نفس کینه و ابراهیم را بسته
 بنی عباس بنی هاشم با ایشان بیعت کردند منصور نیز در آن مجلس
 حاضر بود و بارشان بیعت کرد چون امام جعفر صادق حاضر شد
 ایشان را منع کرد و فرمود این بعباس بنی هاشم میرسد این
 هنگام که بهزیمت لشکرش شکست افتاد و در محراب رفت و سخت
 مضطرب گشت زمانی دیر نگذشت که سواری از باختری وارد
 کو شد و سر ابراهیم را نزد منصور آورد این وقت حسن بن زید
 بود چون سر بر سر عم خود را دید سخت بگریست منصور گفت که عباس
 این سر گریست گفت و آنم منصور گفت مردی بزرگ و جواد
 بود و لکن او خواست سر مرا ببرد و او بر ندان افتاد که سر او را ببرد
 آوردند و من دست ندادم بنی هاشم که او اطاعت من
 کند پس ابراهیم روز بیعت و خیمه زدند و کعبه و چهل
 چرخه و خیمه گاهان بیست و هفتاد و یک موی ایچون بن
 عبداللّه بن محض بن حسن ملقب بن حضرت امام حسن

بر سر ابراهیم
 کعبه و چهل
 چرخه و خیمه

موسی بن عبدالله کنی باب الحسن بود و لقب بود چون این لقب از مادر داشت
 چو اسباه چرده متولد گشت و او مردی ادیب شاعر بود که گاهی ابر
 جعفر منصور پدر او عبدالله محض را مأخوذ داشت و محض بن موسی را
 حاضر کرد و فرمان داد تا هزار تا زیاده بروی زدند تا گاه گفت میدانی
 این چیست این سجلی و حاکمی منبشی است از قبل من بر تو از این پس
 تو را بجای میفرستم تا از برادرانت محمد و ابراهیم مرا آگهی دهی
 موسی گفت این چگونه تواند شد تو مرا بجای میفرستی و عیون و جواس
 تو با من میباشند چگونه محمد و ابراهیم خویشین را بر من ظاهر میسازند
 این وقت منصور دشواری بجای که حجاز رقم کرد که متعوض موسی نباشند
 و او را بسوی حجاز روان داشت موسی براه حجاز رفت و بکر که سخت
 دور آنجا بود تا برادرانش محمد و ابراهیم مقتول شدند و نوبت خلافت
 بهمدی محمد بن منصور رسید هم در آن سال مهدی زیارت شتافت
 گاهی که مشغول طواف بود موسی بانگ زد که ایها الامیر مرا امان
 تا تو را موسی بن عبدالله محض دلالت کند مهدی گفت تو را امان است
 بشتر و که مرا موسی دلالت کنی گفت منم موسی پس عبدالله مهدی
 کیست که تو را بشناساند گفت اینک حسن بن زید و دیگر موسی بن
 علیها السلام و دیگر حسن بن عبدالله بن عباس یکی گواهی دادند که او
 موسی الحون پسر عبدالله محض پس موسی خطا امان یافت و بهود تا زمان
 هرون الرشید که در بیهرون درآمد و بر بیضا طهرون لغزشی کرد و
 در افتاد هرون بکنید موسی گفت این سستی از ضعف روزنه است
 نه از ضعف سستی در کتاب مروج الذهب مسطور است که عبدالله
 مصعب بن ثابت بن عبدالله بن بیهرون و یک هرون الرشید
 آمد و از موسی غار شکایت نمود و گفت موسی مرا دعوت فرمود

موسی بن عبدالله
 کنی باب الحسن

میخواند با بر تو خروج کند رشید کس فرستاد موسی حاضر ساخت و
 حدیث زبیری را عادت کرد زبیری روی با موسی کرد و گفت شما
 همواره در طریق خصمی بارفته اید و مسالبا ما را گفته اید و پستی دولت
 ما را خواسته اید موسی گفت شما چه کسی باشید و کدام دولت باشد
 که با پستی آنرا بجواییم رشید از اصفای این کلمات چنان خندان
 گشت که نتوانست خویشین داری کند این وقت موسی گفت یا ابراهیم
 این دروغ زن که هر روز خود را در شمار دوستان شما باز می نماید سوگند یاد
 که در کتاب برادر من محمد یا ابو جعفر منصور قال ادا و اکنون این سعایت
 بنزد تو آورده و کان کنی که در نصیحت تو میکوبد یا نصرت تو میجوید سوگند
 با خدای که اگر مصیبت مدکار بدست کند جز بر طریق خصمی با اهل بیت
 گامی نرزد اکنون من و ابراهیم سخن که میکوبد سوگند میدهم اگر سوگند یاد
 کند که این خصم من گفتیم خون من بر تو حلال باشد رشید گفت ای
 موسی تو از بهر او سوگند یاد کن چون موسی عزیمت درست کرد که سوگند
 یاد کند عبدالله زبیری گفت من قسم یاد میکنم موسی گفت بگو متعلقه
 بکمال قوتی بیرون جول و قوت خدا و در آدم به جول و قوت خود
 اگر آنچه از تو بهر من رشید رسانده اند در رستی نباشد چون زبیری
 این سخن سیاهی آورد موسی گفت گریه ها نپایم از خدا خود علی علیه السلام
 حدیث کرد که رسول خدا فرمود سوگند یاد نکند احدی بدینگونه که اگر خداوند
 تعجیل کند در عقوبت او و او را افزون از سه روز مهلت نهد در این وقت
 موسی روی باز رشید کرد و گفت فرمان کن چرا باز دارند اگر تا سه روز
 عبدالله بن مصعب اعضب خداوند فرود گرفت خون من بر تو حلال
 رشید فضل را فرمود موسی با خود دیدار تا صورت حال مشکوف افتد
 از فضل روایت میکند که گفت سوگند با خدای هم در آن روز جنگ تمام

دیگر

دیگر با ملک حبیب از خانه زبیری بالا گرفت گفت حبیب گفت عبدالله مصعب را
 هر من حدام فرود گرفت و دم کرد و سیاه شد به تعجیل رفت و او را نشان ختم
 بگردانید عظیم در افتاده از آنجا نیز دیک رشید شدم و قصد بکفتم هنوز
 این سخن بجا نرفت زرقه بود که خبر مرگ زبیری بر رسید فضل که بهر تعجیل
 با ختم و کار او را با ختم بروی نماز کند اشتم گاهی که جسد او را در قبر فرود آمد
 زمین او را ببلعید و بوی عفن چنان برخاست که کسی را طاقت استنشام
 نبود آنگاه بر نیز خاک بپاشیدند پس بر زرشید آمد و او را آگهی داد و ختم
 شکافی گرفت و فرمان کرد تا موسی را را بگرداند و هزار دینار عطا دادند و سوگند
 در سوگند نه و وفات یافت خیال بان بقیست و هشتاد و یک سال
 حبیب بن عبدالله بن محض بن حسن مدنی بن حضرت امام حسن
 علیه السلام یحیی بن عبدالله معروف شد اصحاب علم از علمای شیعه
 ابو الحسن عمری و زیدانی گفته اند یحیی از وفات هرون الرشید بمکه و دو لم
 که نیت و در آنجا مردم را بخویشتن دعوت کرد جماعتی بزرگ با او معیت
 کردند و کار او نیک بالا گرفت و بول و هری عظیم در دل رشید یادید
 آمد پس مکتوبی بسوی فضل بن یحیی خالد برگی کرد که از یحیی بن عبدالله در
 چشم من خار غلیظه و خواب بر میده کار او را چنانکه دانی کفایت کن و دل
 مرا از اندیشه او و اربابان فضل با لشکری ساخته بسوی دلم روان شد
 و جز بر طریق رفیق و مدار سلوک ننمود تا ما بتجدد و ترخیص میروایم
 بسوی یحیی متواتر کرد یحیی را نیز چون آن نیرو نبود که با فضل رزم زند
 طالب امان گشت و فضل خطا امان بد و فرستاد و بیان اسوا
 و یحیی حکم کرد لاجرم یحیی با فضل فضل نزد رشید روزی چند رشید
 خاموش بود لکن از کین یحیی آتش افروخته در خاطر داشت لاجرم
 یحیی را حاضر ساخت و از عتاب نمود که خطا امان آنکه از وی

دانش

یحیی بن
 عبدالله

طعنه بود با شتر بعد از قتل پدرش بملکت سهند گریخت و از آنجا بار خانی
 کابل افتاد شیخ شرف نساب کوی عبدالله شتر را در کابل در شهاب جلی قتل
 ساختند سر او را نیز در منصور آوردند اما علی بن نفس زکیه او را منصور مجبور
 داشت و رحمت کرد اما جماعتی از شیعیان پدرش را بنمود و ایشان را بکوفه
 کون عذاب قبله ساخت و خود در مجلس وفات کرد اما طاهر بن
 نفس زکیه بصر بخاری کویا و را فرزند می نمود لکن جماعتی دعوی دارند
 که ما از فرزندان اویم ابو الحسن نساب کوی طاهر را دو پسر بود یکی علی و یکی
 محمد نام داشت و ایشان را از فضل و شرف جلی نبود اما ابراهیم بن
 نفس زکیه او را چند دختر بود و پسر او در کوفه محمد نام داشت و محمد چند
 فرزند آورد لکن منقرض شد اما حسن بن نفس زکیه مکنی بود با لی الزرق
 کاهی که حسین بن علی صاحب فخ خروج کرد ابو الزرق در کتاب او بود
 در حرکات و خفاهای یافت و در افتاد بنی عباس او را بگریخته و کردن
 برزند اما یکی بن نفس زکیه در مدینه می نیست اما جاز او اع کفست
 او نیز بلا عقب بود اما دختران نفس زکیه نخستین فاطمه او را محلی منیع
 بود بحال نکاح پسر عم خود حسن درآمد دوم زینب طعنه او را محلی منیع
 عباس کا مین بست و از ستن دیگر دختران او خبری نرسیده و عقب
 نفس زکیه از عبدالله شتر است که در کابل مقتول گشت خندان
 سق و دود و کثره شجره عبدالله شتر بن محمد نفس زکیه بن
 عبدالله بن محسن بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 عبدالله شتر را پسر او حسن نام داشت و دختری بود فاطمه نام داشت
 کلثوم گفت داشت و از حسن فرزند نیامد و جز این حسن او را پسر
 بود بنام محمد و او را محمد کا مینا می نامیدند و مادرش ام ولد بود ابو الحسن
 کوی محمد در کابل متولد شد بعد از قتل پدرش شتر از آنجا کوچ داد ابو حسن

عمری

عمری کوی کا مین که شتر کا مین سهند سقر میکرد و جاز حاصل و کوی کا مین
 بود بعد از قتل شتر حل گشت پسری او محمد نامیدند و ابو جعفر منصور
 در صحت نسب او بجهنم بن عمر سندی مکتوب کرد و هم او را از امام جعفر
 صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت میفرماید حسن کوفه نام است
 میشود و از او نسب میکند به مردی سبوی مردی و حال آنکه ایشان باشند
 بالجمله محمد کا مین پسر عبدالله شتر چهارده فرزند آورد و تن دختر بود و آن
 مریم دوم فاطمه و مادر ایشان نسب بر سرین العوام میرساند سیم
 کلثوم چهارم زینب پنجم زینب ششم اما محمد بن محمد ام ولد او را از اول
 که است هشتم زینب نهمی محمد بن محمد اما کثیران اول ظاهر و دوم
 سیم احمد چهارم ابراهیم پنجم حسن ابو حسن عمری کوی مادر او نیز زینب
 بود و ابو نصر بخاری کویا درش ام ولد بود با فاطمی شوی کرد فاطمه
 بحال نکاح مکنی از سادات حسنی درآمد و از دیگر دخترانش خبری
 نرسیده و از پسران طاهر و علی بلا عقب بودند ابو نصر بخاری
 شتر را از اولاد علی حسن پسران کا مین اند اما آنکه اولاد حسن اکثر
 بود اما احمد بلا عقب بود اما ابراهیم در جرجان طبرستان فرزند
 آورد با بچه حسن بن محمد کا مین او را در شهر دی حجه سال دولیت و
 بنی هاشم میرفت عمری کویا او را در شهر دی حجه سال دولیت و
 پنجاه و یکم عمری قتیله طی مقتول ساختند و عقب محمد کا مین بلا
 خلافت از حسن اعور است اما حسن اعور دختران پسران بسیار
 آورد ستن زو خزان یکی مکنی نام علی بود بحال نکاح یوسف بن محمد
 بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد الجعفری درآمد دوم ام کلثوم
 نام داشت و او با اسماعیل بن محمد الجعفری شوی کرد سومی سستی
 که یک بود معروف بود به بنت ملک و او را ابو یوسف بن محمد الجعفری

کا مین

شتر کا مین
 شتر کا مین
 شتر کا مین

کامین بست پس این ستن خواهران با ستن از جعفره تزویج کردند و
 حسن اخور نیز پس از این داشت چند تن از ایشان را عقیقت بودند و چند
 فرزندان آوردند اول ابو عبد الله الحسن العقیب دوم احمد کنی ابو العباس
 سوم عبد الله چهارم قاسم پنجم محمد اما محمد از فرزندان ابو العلاء عبد الله
 است و او صاحب مکاتبات بود در واسطه و بر وایتی در کوفه
 عقیب بود و معروف بود با بنی الاشتر و این عبد الله که کنی بود
 ابو العلاء الواسطی در واسطه فرزندان آورد اول علی کنی بود ابو
 تراب معروف بود با بنی فست القاضی و دخترى آورد معروف
 بست العشایر و او بجای از نخاج ابو القاسم الاسود العمری البصری
 و آمد و او برادر عقیب بصره بود ابو عبد الله حسین بن علی بن محمد
 بن علی بن ابراهیم بن عمر بن محمد بن عمر الاطراف بن علی بن اسیطاب
 علیه السلام و از بست العشایر پسری آورد که علی نام داشت و
 دختری آورد معروف بست لایق و ایشان در واسطه اتقا
 کردند و هم در شمار این سلسله است جعفر بن محمد بن محمد بن الحسن بن
 محمد بن الحسن بن محمد الکلبی و هم از این سلسله است عبد الله
 بن الحسن الامور ابو الحسن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد النجندی بن
 عبد الله بن حسن بن احمد بن محمد بن محمد بن علی او معروف بود بخاری و بلا
 عقیب ابو الحسن العمری که یک کاهی که سفر که میفرمود در موصل او را دیدار
 کرد و موسی فرزند از فرزند را کرده بود ابو القاسم صفوی در شجره خود
 عقیب بن و کرده بشهادت بخاری که در بی از نقاش او را علمی و
 صحیح النسب است و از فرزندان حسن اخور نیز است که کنی بود
 ابو القاسم و او حافظ قرآن بود ابو الحسن عمری که ابو القاسم در کرکان
 فرزندی آورد بنام حسین کنی ابو المکارم و هم از این سلسله است

محمد بن قاسم بن عبد الله اما احمد بن حسن اخور که کنی بود ابو العباس او در جرجان
 فرزند آورد و محمد که کنی بود ابو جعفر در کوفه صاحب شد گشت و محمد در واسطه
 فرزندان آورد یکی محمد کنی ابو العلاء و دیگر حسن کنی ابو السرا و دیگر
 عبد الله و عبد الله پسری آورد بنام علی و بنی عبد الله در جرجان و اول است
 و کوفه بسیار شدند و الله اعلم - حنیانان سنی و ستم که شجره شجره
 او لا و ابراهیم بن عبد الله بن محض بن محض بن حشمتی بن حشمت
 ایام حسن علیه السلام ابراهیم قتل باختری بن عبد الله محض برادر محمد
 نفس زکیه است و ابراهیم راده پس بود اول محمد الاکبر دوم طاهر بن
 علی چهارم جعفر بن محمد الاصفه ششم احمد الاکبر هفتم احمد الاصفه هشتم
 عبد الله نهم حسن ابراهیم اما عبد الله که کنی بود ابو الحسن و معروف
 نقاش ملا عقیب بود اما طاهر نیز ملا عقیب بود و او از جهان گشت اما
 علی او فرزند نیار و اما ابو عبد الله و معروف است که در او را پسری محمد
 نام بود و شاعر اما احمد الاکبر و فرزند آورد یکی قاسم و منقرض شد و دیگر
 در کوفه بود اما احمد الاصفه ملا عقیب بود اما جعفر پسری آورد بنام زید و
 عقیب نیار و اما محمد الاصفه را و رقیه دختر ابراهیم غریب است که هم ابراهیم
 قتل باختری است او هفت تن فرزندان آورد و تن پس بود اول ابراهیم
 دوم عبد الله و پنج تن دختر آورد اول ام علی و هم زینب سوم فاطمه چهارم
 رقیه پنجم صفیه اما ابراهیم بن محمد الاصفه بن ابراهیم قتل باختری بن حشمت
 پس آورد اول محمد دوم موسی سوم داود چهارم احمد پنجم سلیمان اما پنج
 تن پسران ابراهیم محمد الاصفه فرزند نیار که احمد او پسری آورد و منقرض شد
 الا جرم از فرزند و فرزند را و کان ابراهیم قتل باختری عقیب نماید اما
 پس شش حسن و مادر حسن نام داشت و او دختر عصه العامریه از بنی
 جعفر بن کلاب است و حسن مردی عیبه و بزرگ بوده و پوشیده و نیز نیست

محمد بن
 جعفر بن
 محمد بن

مدی خاندان که بسفر کج میزد از نو حسن از وی حسن از وی امان طلید
مدی او را امان داد چون فوت خلافت منصور و دینش رسید خواست
او را چون دیگر سادات حسنی غرضه شمشیر سازد چند آنکه نفس کرد بدوست
نیافت و عیسی بن زید بعد از قتل ابراهیم نیز فراوان در طلب او ریج بود و
او را نخست امان حسن از ملک حنیف الاشم بن حمید و پسر آورد یکی ابراهیم
و دیگر علی و ایشان بلا عقب بودند و پسر دیگر داشت بنام عبدالله اما
عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتل باغری و پسر آورد یکی ابراهیم از زرق
و دیگر محمد الحجازی و او را چهار دختر بود اول فیه دوم سلیم سوم فاطمه
چهارم ام الحسن اما قریه بجبال کجاح حسن بن عبدالله بن محمد نفس زکیه
در اندام کینه بعلی بن حسن بن علی بن حسن المثلث بن حسن بن
امام حسن علیه السلام شوی کرد اما ابراهیم از زرق عمری نسا بود و در
بیخ فرزندان آورد و پسر از او زرق گفتند ابراهیم از زرق
هشت فرزند بود و دو تن دختران بودند یکی لیکه و دیگر زینب و مادر ایشان
صفیه دختر محمد بن عبدالله سادات حسنی بود شش تن پسر داشت
اول سلیمان دوم علی سوم جعفر چهارم موسی پنجم احمد ششم داود
الامیر اما سلیمان بلا عقب بود و دو دختر یکی رقیه و دیگر فاطمه و اکت
پسر بنام عبدالله آورد و منقرض شد اما علی بن ابراهیم از زرق بن عبدالله
بن حسن بن ابراهیم قتل باغری در بیخ دو اولاد آورد و دو تن دختر یکی هریم
و دیگر فیه و هشت تن پسر آورد اول قاسم دوم ابراهیم سوم عبدالله
چهارم محمد الاکبر کنی باو حنظل پنجم محمد الاصفی ششم احمد هفتم سلیمان
هشتم علی اما عبدالله بن احمد بن ابراهیم از زرق بن عبدالله بن حسن بن
ابراهیم قتل باغری بن عبدالله محض بن حسن بن علی بن حضرت امام حسن
کنی بود باو محمد و او فرزند آورد نام او علی بود اما برادرش ابراهیم بن احمد

عبدالله بن حسن بن ابراهیم

چهار پسر آورد اول عبدالله دوم جعفر سوم علی چهارم ادریس اما
برادر دیگر احمد بن احمد کنی بود باو الحسن و معروف بود باو خاص و او
در مصر پسران و دختران آورد اما برادر دیگرش سلیمان بن احمد
پسر آورد اول محمد دوم میمون سیم جعفر اما برادر دیگرش محمد بن اکبر بن احمد
که کنی بود باو حنظل یا زود تن اولاد آورد و بیشتر پسران بودند و بنجل
فرزندان احمد بن ابراهیم از زرق بودند اما داود امیر پسر ابراهیم از زرق
و تن فرزندان آورد و چهار دختر یکی میمونه دوم کلثوم سیم فاطمه چهارم
اتم البرکات و شش تن پسران بودند اول ابراهیم دوم عبدالله
سیم علی چهارم سلیمان پنجم حسن ششم محمد اما علی در خمس وفات کرد
و از برای او فرزندان بودند که منقرض شدند اما حسن نیز در مدینه مجوس
وفات یافت و از اولاد او ست محمد و دیگر حسن و دیگر داود و نسب
بدو میرسانند بن عبدالله بن حسن بن داود امیر اما محمد کنی بود باو سلیمان
بیشتر از فرزندان او سبحان و ساحت معروف بودند از جمله حسن
و مسلم و محمد بن سلیمان بن محمد بن داود امیر معروف ناند خیابان است
سنی و چهار نفری که شجره انکلا و محمد جاکر بن عبدالله بن
حسن بن ابراهیم قتل باغری بن عبدالله محض بن حسن
محمد مجازی برادر ابراهیم از زرق است و او معروف بود باو عرابی یا زود
فرزند آورد ست تن دختران بودند اول اتم الحسن دوم زینب سیم
رقیه و هشت تن پسران بودند اول محمد کنی باو سوبه دوم ادریس
سیم احمد چهارم عیسی پنجم سلیمان ششم حسن هفتم علی هشتم ابراهیم
اما ابوسوبه محمد بلا عقب بود ادریس منقرض شد اما احمد در بیخ میرست
و او را فرزند نبود عیسی نیز منقرض شد اما سلیمان دختری در بیخ
آورد و منقرض شد اما حسن بلا عقب بود اما علی منقرض شد اما ابراهیم

عبدالله بن حسن بن ابراهیم

عبدالله بن حسن بن ابراهیم

صاحب فرزند بود و از فرزندان دوست محمد بن ضریر بن احمد صاحب
 حاتم بن محمد الاخرم بن احمد بن ابراهیم بن محمد الحجازی و اولاد ابراهیم بن
 درخسان بن ماز و الله و غفرین و کوفه خوان بودند و همچنین فرزندان
 ابراهیم ازوق و محمد حجازی خوان شدند و احمد بن عیسی و بر کتاب
 انساب خود آورده که عبد الله بن حسن در حدای خود رقم کرده که
 مرا عقیقی نیست الا از محمد و ابراهیم و الله اعلم خیا بآن سنی و پیشتر
 که کثره بنیجه ای که ای مومنی الجوی بن عبد الله شخص بن حسین
 مشتق بن حسن بن امام حسن علی بن موسی الجون برادر محمد بن
 زکریا و ابراهیم بن خلیل بن ضریری است و فرزندان او را ریاست و عدت
 برادران و تن فرزندان او در هشت تن و خزان اول بنیب دوم کلثوم
 سیم فاطمه چهارم رقیه پنجم خدیجه ششم صفیه هفتم ام حسن هشتم فیکه
 و او را سه میر بود اول محمد دوم عبد الله الثانی سیم ابراهیم مادر
 عبد الله و ابراهیم ام سلمه دختر محمد بن طلحه بن عبد الرحمن بن ابی
 بکر بن ابی قحافه بود و مکان میر و که مادر محمد و بعضی از فرزندان نیز
 بوده و زینب بجهال کناح جعفر بن ابراهیم الجعفری در اند و چهار میر
 آورد یکی عیسی دوم ابراهیم سیم داود چهارم موسی الثانی و از پسران محمد
 بن موسی عقب بنیاد و ابراهیم سیدی شریف بن داود عبد الله بن موسی
 معروف بجیری و او را شیخ صالح و شیخ رضا می نامند بر و ابی مامون
 عباسی او را برای ولایت عهد طلب کرد و او را رضا داد و او از روات
 احادیث بود و شعر نیکو میگفت و از عیال یکا و دیگر بخت و هم در آنجا و در
 جان گفت و از وی عقب نماند و عقب موسی الجون سید و پنج دختر آورد
 و آن خزان اول قرینه دوم فاطمه سیم رقیه چهارم میر خدیجه فیکه
 اما پسران اول محمد کنی بابو عبیده دوم اسماعیل سیم یوسف الاخضر

اما محمد برای و عقیقی نبود و بعضی از بجزات مرقوم است که اسماعیل سید
 آورد یکی احمد و دیگر محمد و سیم ابراهیم اما یوسف الاخضر امیری جلیل القدر
 بود و عقب بلا خلاف از یوسف الاخضر است او شش میر و پنج تن
 داشت اما خزان اول کلثوم دوم زینب سیم آمنه چهارم فاطمه پنجم احمد
 اما پسران اول صالح دوم اسماعیل سیم حسن چهارم احمد پنجم ابراهیم
 ششم محمد اما صالح بلا عقب بود اما اسماعیل در حجاز خراج کرد و بر کعبه
 جنت و اهل حجاز را عرصه قتل و غارت ساخت و را نام مستعین عباسی
 در سال دویست و پنجاه و دو در غارتش خویش برک فجی در گذشت و از وی
 عقب نماند اما حسن بن یوسف الاخضر بعد از برادر در حجاز خراج کرد و بی
 حواس در گذشت و از وی عقیقی نشان نداد و اند اما احمد و ابراهیم
 صاحبان فرزندان محمد بن یوسف کنی بود بابو عبیده و مادر او ام
 سلمه دختر عبد الله موسی الجون است و او بعد از وفات برادرش
 اسماعیل دوست داشت که بر طریقی او رود و آغاز قتل و غارت
 فرمایند معتز بالله عباسی ابوالساج اشروسی را با لشکری بسوی حجاز
 روان داشت محمد بن یوسف با جنگ و نیروی در نکت نداشت
 تا چار بسوی یامان که بخت و بسیار کس از مردم او مقتول شد اما محمد یار
 بخت فرمان آورد و از پس او و اولاد او نیز در یامان فرمان روا بودند و پیشتر
 اخضر بنون می نامیدند با محمد از فرزندان یوسف الاخضر سه تن صاحبان
 ولد بودند یکی احمد و دیگر ابراهیم و سیم محمد - خیا بآن سنی شد
 که کثره بنیجه ای که ای مومنی الجوی بن عبد الله شخص بن حسین
 مشتق بن حسن بن امام حسن علی بن موسی الجون برادر محمد بن
 زکریا و ابراهیم بن خلیل بن ضریری است و فرزندان او را ریاست و عدت
 برادران و تن فرزندان او در هشت تن و خزان اول بنیب دوم کلثوم
 سیم فاطمه چهارم رقیه پنجم خدیجه ششم صفیه هفتم ام حسن هشتم فیکه
 و او را سه میر بود اول محمد دوم عبد الله الثانی سیم ابراهیم مادر
 عبد الله و ابراهیم ام سلمه دختر محمد بن طلحه بن عبد الرحمن بن ابی
 بکر بن ابی قحافه بود و مکان میر و که مادر محمد و بعضی از فرزندان نیز
 بوده و زینب بجهال کناح جعفر بن ابراهیم الجعفری در اند و چهار میر
 آورد یکی عیسی دوم ابراهیم سیم داود چهارم موسی الثانی و از پسران محمد
 بن موسی عقب بنیاد و ابراهیم سیدی شریف بن داود عبد الله بن موسی
 معروف بجیری و او را شیخ صالح و شیخ رضا می نامند بر و ابی مامون
 عباسی او را برای ولایت عهد طلب کرد و او را رضا داد و او از روات
 احادیث بود و شعر نیکو میگفت و از عیال یکا و دیگر بخت و هم در آنجا و در
 جان گفت و از وی عقب نماند و عقب موسی الجون سید و پنج دختر آورد
 و آن خزان اول قرینه دوم فاطمه سیم رقیه چهارم میر خدیجه فیکه
 اما پسران اول محمد کنی بابو عبیده دوم اسماعیل سیم یوسف الاخضر

فرمان محمد بن یوسف
 در حجاز و حجاز
 در حجاز و حجاز
 در حجاز و حجاز

صاحب ولد بود و او را غلام او را برافه مقتول ساخت و از وی پسری یافت
نام محمد در میان عقب آورد اما یوسف عمری نتواند باز او را غلام صوفی
حدیث میکند که یوسف بن احمد را پسری بود که محمد قرسانی میامیدند در بغداد
او را با شتاختند و قصد او کردند از نسب خویش تراجست برادرش
ابراهم بن یوسف الاخیضر که یافت و از میان کس بفرستاد و او را
بیامد که پس صحت نسب او است که گشت و او در میان فرزند آورد
و یوسف بن احمد بن یوسف را فرزند دیگر بود که ابراهیم نام داشت
او نیز صاحب ولد بود اما ابراهیم بن یوسف الاخیضر گشت بود با یوسف
او را پسری بود اول یوسف دوم اسماعیل سیم رحمت اما یوسف را
اولاد نبود و در ارض حبش میرفت اما رحمت در میان صاحب ولد
گشت عمری نشناخت که او فرزند ان ابو القاسم صالح الدندی میست
و من او را در بصره در سال چهار صد و سی و پنج هجری دیدم که دردم و چنان
بن رحمت بن محمد بن رحمت بن ابراهیم بن یوسف الاخیضر و او حسن
اشناختی نشناخت که او از این نژاد است که لیکن بر دایمی سالم میر
اسماعیل بن رحمت بن ابراهیم بن یوسف الاخیضر دوست صاحب
ولد و بنو الاخیضر منکرند خندان بنی هفتم که محمد بن شجره او را
امیر ابی عبد الله محمد بن یوسف الاخیضر بن ابراهیم بن
موسی الجونی بن عبد الله محض بن حسن مثنی محمد بن یوسف
گفتی بود با یوسف بن عبد الله و لقب با میریت و هشت فرزند آورد شازده بن
و خزان او را اول عالم دوم رقیه سیم ندیک چهارم فاطمه پنجم فرید
رقیه هفتم صفیه هشتم حسنه نهم حبیبه دهم یوسف یازدهم اسماء و از دهم طاهر
سیزدهم کلثوم چهاردهم علی هجدهم صغری و از دهم تن سیر او را اول محمد
دو که فاطمه سیم احمد چهارم حسن پنجم محمد ششم عبد الله هفتم حسین

کتابت شد در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

رجب بن ابراهیم دهم اسماعیل یازدهم محمد و از دهم یوسف اما از دهم محمد
یکتن بلا عقب است اما حسین بن اسماعیل بن یوسف است اما محمد و دیگر گشتی بود با
عبد الله را قراسط در میان مقتول ساختند ابو عبد الله محمد کثیر الولد بود
اما قاسم عقب نیار و اما احمد گشتی بود با یوسف و زنی در قلع از بلاد یمن
گرفت و پسری آورد که رحمت نام داشت و فاطمه نمود عقب
نیار و اما حسن و محسن نیز بلا عقب بود و اما عبد الله و ابو الساج بن یوسف
نمود و در حبس فاطمه کرد و در بقیع مدفون شد و عقبی نه داشت اما یوسف
در ارض حبش فرزند آورد و از ابراهیم گشتی با یوسف بن عبد الله طرب بود بعینه
در میان بسیار فرزند آورد از فرزندان او است محمد بن یوسف
او یکتن از جوه اهل میامید بود اما اسماعیل اشناختی گوید او را قراطه گشتند
اما یوسف بن محمد بن یوسف الاخیضر مادرش ام عبد الله دختر اسماعیل
بن ابراهیم موسی الجونی است و یوسف یامدر با حجت فرمان آورد و
او را شش دختر و سیزده پسر بود اما اول فاطمه دوم عالم سیم زینب
چهارم ام کلثوم پنجم رقیه ششم کلثما اما پسران او علی دوم احمد اکبر
سیم احمد الاصفی چهارم داود پنجم ابراهیم ششم عبد الله هفتم ادیس
هشتم ادیس الاصفی نهم حسین دهم صالح یازدهم محمد و از دهم اسماعیل سیم
حسن اما علی از دهم خبری نرسیده اما احمد اکبر و احمد صغری در میان میر سقید
اما ادیس صغری گشتی بود با ابو القاسم اما ابراهیم و اسماعیل بدست قراطه
مقتول شدند اما ادیس اکبر بدست قراطه مقتول شد و او صاحب
فرزند بود اما صالح و دیگر محمد از ایشان خبری نرسیده ابو الحسن عمری نشناخت
گوید و جوه الاخیضر بن امر زده از اولاد اسماعیل است از جمله یوسف
و بنو دیکر بنو الف سادات با و دهم بن امرا میامیدند تاج الدین بن
گوید از اخضر بن در بادیه سید فارس بیرون میاید که نسب خود را میاند

کتابت شد در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

لکن شرف خود را محفوظ میدارند و با یکدیگر خوشاوندی میکنند اما حسن مکنی
 بود با بر محمد و او در میان کثیر الولد شده و از اولاد اوست عیسا بن حسن بن
 ابراهیم بن عبد الله معروف بفرج بن الحسن الاخضر اما حسن طویل البصر
 بود و از اولاد حسن بن یوسف الاخضر است احمد بن حسن بن یوسف لقب
 بابو جعفر و فرزندان او امراء بودند از جمله ابوالامراء عبریه است که مکنی بود
 بابو المقلد و نامش جعفر است امیر احمد بن حسین بن یوسف است
 و از اولاد اوست میر جعفر و امیر محمد و امیر حسن و علی بن جعفر بن احمد
 بن حسین بن یوسف چنان افتاد که امیر جعفر برادر خود امیر محمد را کشت
 و کرز ابن علی بن عبریه بخون تم خود امیر محمد امیر جعفر را مقتول ساخت
 و کرز ابن را خواهری بود معروف بجمیاج العافیة اینجمله فرزندان
 موسی الجون بودند خلیانان می هشتاد و یک نفره شیخه و اولاد شیخ
 صالح بن عبد الله بن موسی الجون بن عبد الله بن محض بن حسن
 عبد الله بن موسی الجون معروف بشیخ صالح بود او در خراسان آمد و یکی فاطمه
 دوم حاکم سیم ام سلو و دوازده تن پسر داشت اول داود دوم یحیی
 سیم عیسی چهارم ابوبکر پنجم علی ششم محمد هفتم ابراهیم هشتم یحیی نهم صالح
 دهم سلیمان یازدهم احمد دوازدهم موسی پانزدهم در حبس قات گرد
 و در بقیع مدفون گشت و او را از پسرش احمد پسر از عقب بود اما او را
 مادرش فراری است و از او عقیق مذکور نیست اما علی از وی نیز ولد شد
 نداده اند اما محمد مادرش از بنی اسد است شش دختر آورد و او را پسر نبود
 اما ابراهیم او نیز صاحب خمر بود اما یحیی که معروف است بسویقی دوازدهم
 آورد اول محمد دوم ابراهیم اما محمد بن یحیی السویقی یازدهم پسر آورد اول
 یحیی دوم یوسف سیم احمد چهارم عباس پنجم اسماعیل ششم یوسف
 هفتم صالح هشتم در بنی تم داود نهم علی یازدهم یحیی اما یحیی عقیق بود

اینجمله فرزندان
 موسی الجون بودند

در این کتاب

و منقرض شد اما یوسف که معروف بلیوسف الخلیل بن یحیی پسر آورد اول احمد دوم
 سیم سیم میمون چهارم عبد الله پنجم یوسف اما احمد بن یوسف الخلیل یازدهم
 فرزند آورد اول احمد دوم یعقوب سیم قاسم چهارم عیسی پنجم محمد ششم
 علی هفتم داود هشتم یحیی نهم اسماعیل دهم حسین یازدهم یوسف اما احمد
 بن یوسف الخلیل و پسر آورد یکی علی و اندکی محمد اما محمد بن احمد بن
 احمد پسر آورد اول یعقوب دوم محمد سیم اسماعیل اما یعقوب بن
 احمد پسر آورد بنام حسن از حسن فرزندی محمد نام اما قاسم بن احمد پسر
 آورد که علی نام داشت اما عیسی بن احمد پسر آورد بنام حسن و حسن
 پسر آورد بنام محمد و محمد پسر آورد بنام مظفر اما محمد بن احمد چهار پسر
 آورد اول حسین دوم یحیی سیم زید چهارم علی اما علی بن احمد پسر آورد
 اول فضل دوم حسین سیم مسلم اما یحیی بن احمد دو پسر آورد یکی محمد اما
 دیگر نعمت و از محمد بن یحیی پسر آمد بنام حیان و از نعمت بن
 یحیی پسر آمد اول علی دوم حسین سیم داود بن احمد چهار پسر آورد
 اول علی دوم احمد سیم ظهر چهارم ابوالعباس اما اسماعیل بن احمد
 عقیق از وی نشان نداده اند اما حسین بن احمد پسر داشت بنام
 داود اما کنایه سایر اولاد یوسف الخلیل بشود پسر دوم یوسف الخلیل پدر
 نام داشت از عقب او ذکر نشده پسر سیم یوسف الخلیل میمون
 نام داشت و از عروس الخلیل میامیدند و در زمان خود فارس بنی حسن
 او بود و پسر چهارم یوسف الخلیل عبد الله نام داشت پسر او در بنام
 محمد و منقرض شد پسر پنجم یوسف الخلیل نیز یوسف نام داشت
 او نیز پسر او در در صحنه بنام محمد اکنون باز در بنام اولاد محمد بن
 یحیی السویقی اما احمد بن محمد صاحب لد بود اما عباس بن محمد بن
 کثیر الولد بود و از فرزندان اوست یحیی بن عباس بن محمد بن

خاست ایشان در بیخ نخل و وقتی در ایام متوکل بر مجازان طریق گذشت
آمد و در آن کجی و در آنجا خود را اسیر کرد و نزد متوکل آوردند متوکل فرمود
و او را در ستر برای مجوسان است و وقت حبس و بزرگداشت
ابراهیم بن المدی که یکی از وزرای متوکل بود بر دست گرفت که مجوسان
خروج کنند متوکل او را با کمر و کلاه دیگر مجوسان بجهت حجاز دست فرستاد
و در بغداد میان جاد وین شتافت تا سبب شفاعت ابراهیم المدی
در حق محمد حیان بود که کوه و قبی بر مجازان حجاز سرون شده و قتل
دادم و این را منسوب و مقهور ساخت بر تنی بر آید و مکران بودم
که چگونه اصحاب من با خد غلام مشغولند تا کاه زنی در میان بود و
نزدیکت من و گفت رئیس ایضا گفت کیست گفته رئیس را چه
میکنی گفت دانستم که مردی از اولاد رسول خدا در اینجا هست
و مرا با او حاجتی است گفت اینک حاضر میگوی تا چه خواهی گفت ایما
الشریف من و خیر ابراهیم بن مدرم و در این قافله مال فراوان دارم و
در این بود و جاز او هر روز به من بسیار است و ترا سوگند میدهم
حقیقت رسول الله و مادرت فاطمه زهرا که این اموال از طریق حلال اند
چون با خود داری و نگذاری کسی با هودج من نزدیک شود و ازین خرفان
اتحاد زانی خواهی برداشت من است که از تجار بوامم گم دستگیر دارم
چون کلمات او را شنیدم بامکت بر اصحاب خویش زدم که دستگیر
نسب غارت بردارند و آنچه از خود داشته اند نزدیک من حاضر سازند
چون حاضر کردند گفتند با تو بخشیدم و از اموال دیگر مجازان چشم
پوشیدم از قلیل و کثیر شئی از آن اموال برنگرفتم و بر فم این وقت که بر
من برای مجوس بودم شبی نزد ایشان نزد من آمد و گفت ای چند اجاره
بیطلبند تا بر تو در آیند با خود اندیشیدم که از خویشان من کسی خوا

بود و خست کردم تا در آمد و از ایشان بسیار از ناگوار و غیر ماکول با خود
حاصل داشتند اظهار مهر و محبت کردند و زندانها را عطا دادند تا بر من برفی و
مدارا باشد و میان ایشان زنی دیدم که از دیگران افزون بود و گفت مرا
ندانی گفتم ندانم گفت من دختر ابراهیم بن مدرم به نام فراموش بخیرم
نعمت ترا و شکر احسان تو را بر دست خویش فرض دانسته ام و گفتم
مرا و این گفت و برفت و چند روز زندان بودم از رعایت من است
باز نداشت و او پدر خویش را بکشت تا سبب نجات من گشت
گویند که چون محمد از سجن ربانی یافت کس نزدیکت ابراهیم فرستاد و
و خیر او را خواستاری نمود ابراهیم و خیر خویش را با محمد بن صالح الکافین
بست با بخل منافعت محمد بن صالح فرادانست و از فرزندان او است
عبدلین بن محمد و از اصحاب او در حجاز بسیارند ایشان را صاحب الجون
گویند و هم از این سلسله است آل ابی القحاک و ایشان بنی عبد
العبید حسن بن عبدلین بن محمد بن صالح الحنفی بن عبد الله بن
موسی الجون مادر موسی زنی از فرزاده است و او سیدی و جید بود
و فرزندان او در اطراف کربلا دی جای گرفته اند و ایشان شجاعان
عرب و استیای ناساند و با سر شدنی تمام دارند تا مسلمانان عبد الله
موسی الجون پسری در میانم و او دهنش و جز از او نیست انکه او
سج پدر داشت اول عبد الله دوم محمد سیم حسین چهارم حسن محمد علی
و بروایتی پدر دیگر داشت بنام اسمعیل او صاحب ولد بود تا عبد الله
بن سلیمان معروف بود با یو الفلک و اولاد او را قاتل کوفی مینامند
و در ایشان یاست و شجاعت و تقابست بود و عبد الله در حجاز زده
ملا داشت قدم داشت و او را هشت پدر بود اول قاسم
دوم احمد سیم و او چهارم عبد الرحمن و جعفر هفتم و محمد هفتم

سید ابی القحاک

سید ابی القحاک

صالح هشتم محمد بن کنون فرزند دکان ابو الفاکت بشج میرود خیلان
 چهارم در کثرت ثمره آنکه بنام محمد بن عبد الله بن کنی بابو الفاکت
 بن سلیمان بن عبد الله بن مؤمنی الجون محلی بن ابی الفاکت
 یازده سپهر آورد اول حسن دوم عبد الله سیم مصعب چهارم حمزه پنجم عیسی
 ششم سیاح هفتم حسین هشتم یوسف نهم محمد دهم سراج یازدهم ادریس
 اما حسن و سپهر آورد یکی محمد و آنکه گرفت اما عبد الله و دیگر مصعب
 و دیگر یوسف را ایشان خبری رسیده اما حمزه و ادریس فرزند ی بودند اما
 و دیگر سیاح و دیگر سراج و دیگر ادریس صاحب فرزندان بودند اما
 حسن و سپهر آورد اول علی دوم عبد الله سیم میمون اما محمد چهارم
 آورد اول عبد الله دوم احمد سیم علی چهارم حاتم بن عبد الله بن
 الفاکت کنی بود ابو جعفر مقدم بود بر جامعیت خویش که سید و بیست و
 هفت سال زندگانی یافت و اعتقاد او فراوان شدند و مکان
 رؤساء نقباء و بزرگان و اول علی دوم سلیمان سیم عبد الله
 چهارم داود پنجم موسی ششم ابو طالب هفتم عباس هشتم قاسم نهم محمد
 دهم علی الاصفه اما علی بن محمد فاکت پنج سپهر آورد اول علی دوم
 حسن الاکبر سیم عیسی چهارم حسین پنجم حسن الاصفه اما علی بن
 بود اما حسن الاکبر و سپهر آورد اول علی دوم مسلم از علی خبری رسیده
 و از مسلم سپهری بنام احمد در ارضی خراسان و بکره بقشور عقاب
 همی بستند از جمله ایشان است سید شریف فقیه علی بن احمد
 بن مسلم و علی بن احمد نیز صاحب فرزند بود از جمله ابو نصر احمد و جعفر
 کنی ابو محمد و دیگر حسین و دیگر محمد است که در سال چهار صد و یکم
 در صفهان میزیست اما حسین بن علی بن احمد بن ابی الفاکت
 سپهر آورد اول ابراهیم دوم محمد سیم حسن اما محمد بن احمد بن ابی الفاکت
 ششم

محمد بن کنون
 ابو الفاکت

محمد بن کنون
 ابو الفاکت

ششم سپهر آورد اول حسن دوم احمد سیم علی چهارم قاسم پنجم مسلم
 ششم محمد اما عبد الله بن احمد بن ابی فاکت سپهری آورد بنام محمد و
 او را ابن الزهری می نامیدند و از محمد سپهری مد عبد الرحمن و همچنان عبد
 الرحمن را سپهری بود بنام احمد کنی بابو الوفا و داود و جعفر و دیگر عبد
 بن ابی قریط الحسنی است و ابو الوفا را فرزندان بود در بغداد و طبرستان
 و دیگر بلاد ایشان بنو الحجازی می گفتند و از سایر اولاد احمد بن فاکت
 خبری نرسیده اما داود بن ابی فاکت نه تن فرزند آورد اول موسی
 دوم عیسی سیم داود چهارم حسین پنجم محمد ششم ابو الفضل هفتم
 ابو العباس هشتم ابو القاسم نهم یوسف اما موسی ششم فرزند
 آورد اول سلیمان دوم محمود سیم عبد الله چهارم محمد پنجم احمد ششم
 جعفر اما محمود سپهری آورد بنام عیسی و سپهری آورد بنام جعفر
 و سپهر آورد یکی احمد و دیگر جعفر اما داود سپهری آورد بنام قاسم
 و حسین و سپهر آورد یکی مسلم و دیگر محمد و محمد بن داود و سپهر آورد
 یکی علی و دیگر عبد الله و یوسف سپهری آورد بنام حسن و حسین و یوسف
 سپهر آورد یکی محمد و دیگر علی سیم حسین و از اعتقاد سایر خبری
 نرسیده اما عبد الرحمن بن ابی فاکت او را یازده سپهر بود و اعتقاد
 او عددی گشته اند و از اولاد او ستال ابی الطیب و داود بن عبد
 الرحمن و از این سلسله است علیه بن حسین بن عبد الرحمن و دیگر
 عبد الرحمن بن محمد بن اسماعیل بن عبد الرحمن و دیگر علی بن محمد بن
 اسماعیل و او در نیشابور میزیست و صاحب فرزندان بود از آنجا
 بیعت او آمد در بغداد و وفات کرد اما جعفر بن ابی الفاکت او را نیز
 عقب بود از آنجا است حسین بن علی بن جعفر و دیگر حسین بن علی بن
 محمد بن محمد بن جعفر اما حسن بن ابی فاکت مردی از اولاد او

محمد بن کنون
 ابو الفاکت

محمد بن کنون
 ابو الفاکت

او فارس بنی حسن است و از اولاد اوست موسی محمد پسر ای قاسم بن
 اسحق و دیگر قاسم و حسن پسر ای دریس بن اسحق اندا پنجاه فرزند از عبد الله
 لقب باو الخاکیست پسر داود بن سلیمان بن عبد الله بن موسی الجون
 که فرزند خندانان چنان یکدیگر که شجره فرزند سلیمان
 بن عبد الله بن موسی الجون بن عبد الله بن حسن بن حسن
 از فرزندان داود بن سلیمان محمد را تصفح بنامیدند و او را هشت پسر بود
 اول عبد الله الاقرع دوم زید سیم موسی و موسی بلا عقب بود چهارم سخن
 او نیز عقب نداشت پنجم ابراهیم ششم حسین بن قاسم عبد الله و او صاحب
 ولد بود هشتم احمد و او معروف بود بر واکم و اما حسین بن داود مرد
 شاعر بود شش پسر آورد اول داود دوم میمون سیم محمد چهارم یحیی
 پنجم عبد الله شاعر کنی باو الهندی ششم حسن معروف بزنجی و ایشان
 صاحب فرزندان بودند اما حسن بن داود بن سلیمان لقب بخرق
 او را پنج پسر بود اول علی دوم احمد سیم عبد الله چهارم محمد پنجم ابراهیم
 و ایشان را اعتقاد بسیار بود اما علی بن داود بن سلیمان پسر ای آورد
 معروف بحسین شیه کنی باو عبد الله لقب به العابد الخیر و حسین پسر
 و دختران بود از پسران اوست اول محمد دوم احمد سیم قاسم چهارم
 جعفر و محمد را چهار پسر بود اول محمد اکبر دوم قاسم سیم محمد هفتم چهارم
 حسن و کنی بود باو القحیب و او را هشت پسر بود از آنجا است یوسف بن
 قاسم بن حسن و از بنی عم او لقب بن علی بن داود اعتقاد فراوان بودند
 از جمله حسان بن احمد بن نعمت و دیگر سعید بن علی بن داود را اعتقاد بود
 بنی یوسف بن نعمت و دیگر سعید بن علی بن داود را اعتقاد بود
 از جمله محمد و یحیی پسر ای علی بن علی بن سعید از پنجاه فرزند داود بن
 سلیمان بن عبد الله بن موسی الجونند چنانچه چهل و سیصد

فرزند داود بن
 سلیمان

دگر

بن کریمه شجره اولاد احمد بن عبد الله بن موسی الجون بن
 عبد الله بن حسن بن حسن مشقی احمد لقب بود پسر از پسران کریمه
 جلالت سوار دارد دست یکدیگر و اعتقاد در احمد بن علی بنامیدند او را
 سه پسر بود یکی محمد و اندک کرد و سیم صالح نام داشت اما محمد پسر ای
 بنام یحیی لقب بود پسر ای بن محمد بن احمد السور را غلامان و در قره
 فرج در راه دره مقبول ساخته و اعتقاد او معروف شدند به بنی سراج
 و هم از اعتقاد اوست جماعت عمقی و بهو علی بن محمد بن احمد السور
 و او متوکل است بمعنی که منزلی در بادیه است و اولاد او را عمیقین خوانند
 و هم ایشان را حقوق گفته اند و بسیارند در محار و عراق و هم از ایشان است
 بنو مطرفی و مسلم بن اسحق بن حسن بن علی العمقی از بنی مطرفی است و این
 مسلم ابن سلیم و مطرفی نیز گویند و دیگر عبد الله و موسی پسران حسین بن
 احمد بن یحیی و دیگر جعفر بن محمد بن احمد السور لقب بکشیش گفته و شیه
 در ارض یمن میزیستند و دیگر از جمله عمیقی علی بن ادریس بن عبد الله
 بن محمد بن علی العمیقی و مادر او ام ولد است عمری است به گوید او
 قصری جابری مقتول ساخت و او چهار پسر مختلف گذاشت
 هم از جماعت عمیقین است موسی بن قاسم بن عبد الله بن محمد بن
 العمیقی و مادر او از سادات حسنی بود در میان فائین وفات نمود و از
 وی دو پسر و دگر دختر بجای ماند و هم از این سلسله است جاز بن ادریس
 اعتقاد جاز است در عراق بمس الیدین محمد و شرف الیدین یحیی
 محمد بن جاز بن ادریس مروی قوی القلب بود و در نزد سلاطین حشمتی تمام
 داشت روزگاری در شمشیر غردی و ارض تحت نقابت داشت
 و او را پسر بود احمد بن محمد بن حماد و او دختر ای آورد و او را سیصد و هشتاد
 علی بن محمد بن عبد الله بن موسی الجون گرفت و پسر ای آورد اسمش محمد و او را

فرزند داود بن
 سلیمان

با علی بن

[illegible]

باو را از ارضی مجاز نشیمن دارند و بعد از او پس را برادران بسیار است
 از جمله ایشان بنی کوی و دو حسن بن ادیس بن داود و از ایشان است
 بنی منف بن علی بن الحسن بن داود بن احمد السور و از اولاد ایشان است
 کثیر در نجف و نواحی آن جایی دارند و از فرزندان علی بن حسن است اول
 محمد دوم حسن بن سیم ابراهیم چهارم بنی محمد جعفر و از برادران او است
 علی و دیگر موسی و دیگر داود و دیگر محمد و دیگر احمد و دیگر سلیمان و دیگر
 و از بنی ادیس است یحیی بن داود بن حسن بن داود بن احمد السور و از
 ایشان است امیر ابو محمد قاسم بن جعفر بن داود بن حسن بن داود السور
 و برادرش ابو جعفر احمد بن جعفر صالح بن احمد السور عبد موسی
 الجون از اولاد او است حسن بن محمد بن موسی صالح و دیگر عبد الله بن محمد
 بن صالح بن موسی بن صالح بن احمد السور ابو حسن عمری شهاب گوید از
 اولاد احمد در ارضی موصل شیخی مجازی بود که او را حسن بن محمود
 الاحمد می نامیدند و فرزندان او در موصل می زیستند بعضی از اولاد ایشان
 در ارض صبیح جایی هستند انجل بنی احمد السور بن عبد الله بن الجون بن محمد
 بن علی بن محمد بن کثیر بن شیخ ابو ایوب موسی الشافعی بن عبد الله
 بن موسی الجون بن عبد الله شخص بن حسن فشتی موسی بنی ابو
 بلوخر فار موسی الشافعی می نامیدند مردی بزرگوار و ذات حدیث است
 در سوره مدینه وفات یافت و ابو جعفر مرقیه شهاب گوید در سال و هجده
 پنجاه و شش هجری مقتول گشت مسعودی در خروج خالد بن مسعود
 که در ایام خلافت معتز سعید حاجب موسی و پسرش ادیس اما خود
 داشته از مدینه بقرق کوچ میداد چون سعید ایشان را ندید احوال را رسانید
 جماعت بنی فرزند و جز ایشان حدیث شنیدند که موسی از سعید باز ستانید
 سعید موسی از هر خبر آید و بکشت بنی فرزند پسرش ادیس را از دست

مسافری داشته بود کما شت ابوالمحسن ملک عزیز را بر اجابت یمن
و دفع سادات بنی حسن بدین اشعار ترغیب نمود

اعیت صفات بلاد المصطفی الشان
و قاتر بدینیم لا حیوة له
ولا قتل ساحل الا فریح افتخار
وان اذوت جهادا ذین سیفک
لما یبیک ملک الله من کدک
ولا قتلکم الا لا فاطمة
لما اذکوا الی حرب جارا ابوالمحسن

چون ابوالمحسن این قصیده را در محضر بعض ملک عزیز
بنی و قتل اولاد حسن علیه السلام گفت بد خواب چنان
دید که حضرت فاطمه و خمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بطواف
خانه خدا مشغول است پیش شد و سلام داد آنحضرت روی کرد اند
و پاسخ داد ابوالمحسن از در ذلت و ضراعت بیرون شد و از کنار
خود بر سرش نمود فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ این اشعار اینها را فرمود

خاشا بنی فاطمة کلهم
و انما الا کامر فی عذرنا
قدب الی الله من یقر
اعن اسما من ولدی
فاکره یقین المصطفی حکم
فکل ما نالک منهم

ابوالمحسن بادهشتی در مدنی تمام از خواب بیدار شد و بدین خویش را
از آن جهرا حات که از بنی حسن یافته بود پاک کرد و خفته دید و هیچ مرضی
و در ضمنی در خود نیافت پس اشعار فاطمه علیها السلام را بنوشته و از

کرد

کرد و این شعر را در توبت معذرت و این قصه مشهور است و در دیوان
ابوالمحسن مشهور است و دیگر از بنی داود حسین بن ابی الیاس حسن

بن داود است و دیگر از آن سلسله اند زکریا و ایشا تراخیز درون الله
گویند و از ایشان است رضی معروف بن یان زرقی و او در عرق محض
و او را دو پسر بود یکی احمد و او سیدی بنک و خصال بود و برادری از خود
بن کتر داشت که او را در محض و خطابت دستی بود و صاحب ولد
بود و هم از ایشان است احمد بن عیسی در عراق مروی با مکانست که

بود و پسر وی و در سلیمان نام و عقیقه نام و هم از ایشان است یحیی بن
محمد بن داود امیر بن موسی الثاني و او صاحب ولد بود و از فرزندان
محمد بن یحیی بن محمد بن داود و یحییان محمد بن یحیی پسر یحیی بن محمد بن
و نیز گفته اند که محمد بن عبد الله را پسر یحیی بن موسی کنی بسید ابی
صالح لقب بجکی دوست و از اولاد دوست شیخ محمد بن محمد بن
عبد القادر کیلانی البزاز داشت صاحب خطوات است پس

منش شیخ محمد بن محمد بن موسی لقب بجکی که
بن عبد الله بن محمد بن محمد بن محمد بن داود بن موسی بن عبد الله
معروف موسی الثاني بن موسی بن یحیی بن عبد الله محض بن حسن بن
بن امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام مادرش فاطمه بنت
و عبد الله صومع است مولدش در کیلان در سال چهار صد و
هفتاد و یکت بود و وفات او در سال پانصد و شصت و یکت
در بغداد صاحب مقامات و کرامات بود بعد از تکمیل علوم غایب

بجقیل مقامات باطن مرواحت و بجا هدایت و ریاضات
استغفار نمود و شیخ را خلق و تربیت یافتگان بسیار است
در بلاد هند و بلاد عراق عرب و غیره و دیگر از اولاد عبد الله بن

محمد بن

بنی
ساده
عربی

است
فردی
نشیخ
الدین
اصولان

محمد بن یحیی بن داود لیسری موسی الشافعی است یحیی بن عبد الله و او را در پیرو
 یحیی دانت و او در حجاز فرزندانی آید و اندک زمانه و او موسی بن یحیی و او
 بصری آمد و در حجاز فرزند و دو پسر آورد یحیی غنیمت کنی با یحیی و او دیگر
 شخصی اما غنیمت فرزندانی آورد و از اولاد او است بنی قنانه و در خط
 آباد و مشهد حایره از اولاد او است سید مطلوب بن محمد و او
 حقه صنعت تجارت داشت و مالی وافر فراهم آورد و با یکس
 سخن میگرد و همواره سر فرو میداشت و گران ارض بود چون شب
 تاریک میشد بصحرا میشتافت و باطدان باز میشد و خاموش می
 نشست چنین بزیست نام بعضی گشت و در گذشت از پس مرگ او
 کس بمال او دست نیافت و او را پسری بود نام محمد و نیز معده
 فرزندی آمد بنام مطلوب و هم از ایشان است سید نظام و نظام
 پسری بود که تقی نام داشت که او را است الاهل می نامیدند و او یک
 تنگاج سید متنان محمد بن خضی آمد و تقی بن نظام پسری آورد
 او را بنام پدر نظام نام نهاد و هم از این سلسله است سید جلیل
 شرف الدین شرف بن محمد و او سیخ اهل خویش بود و پسری داشت
 بنام قاسم و او را در پیرو یحیی شرف مردی شجاع بود در جوانی بد
 گذشت و از وی پسری بانکه که جاز نام داشت و پسر دوم قاسم
 علی نام داشت و همچنین سید شرف الدین شرف بن محمد پسری
 بود که او را علی می نامیدند در مشهد شریف حایری لقب بود بر تقی دیگر
 از بنی غنیمت است علی بن متنان غنیمت بن علی بن معین غنیمت بن
 محمد الوارد معروف بود بمحمد او را در پیرو یحیی شرف الدین حسین و
 آنکه محمد بن حسین و او مردی خویزه شجاع بود و با جماعت
 قنات میخواست و محاطت داشت بگردار ایشان کار میکرد

امام شرف الدین حسین کنی بود با یحیی پسری آورد بنام علی کنی با یحیی و در قری
 آورد نامش است الشیب و از ایشان فاطمه دختر شرف بن محمد بود
 دست الشیب بکمال کمال شمس الدین محمد بن الشریف را نام نهاد و حسین پدر
 جامع کتاب عمده الطالب هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین
 علی بن متنان غنیمت بن علی بن معین غنیمت بن محمد الوارد بن یحیی بن عبد الله
 بن محمد بن یحیی بن محمد بن اودا الیسری موسی الشافعی بن عبد الله بن موسی الحون
 بن عبد الله محض بن حسن شعی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 و ابو الحسین علی نیز پسر دیگر او است بنام یحیی لقب بجلال الدین و از فرزندان
 شخصی بن محمد و او سید محمد الدین است که کنی بود با یحیی طالب و از وجود
 سادات بود و او دو دختر آورد یکی را سید علامه عز الدین حسن بن سید
 علامه کاین بیست آن دیگر نیز شوی رفت و چند پسر داشت یکی یحیی و
 او در جوانی مرد و عقب نداشت و دیگر متنا و نیز و گنیا و در دیگر بزرگان
 از وجود خیزی عقبی نموده و دیگر حسن او پسری آورد و از حال و خبری
 آنچه فرزندان موسی الشافعی است که فرزند خندان چهل هفت نفر
 در کشته شد اولاد محمد بن الیاس بن موسی الشافعی بن عبد
 الله بن موسی الحون بن عبد الله بن محمد بن حسن بن محمد
 محمد که احراری میگفتند چه مردی شجاع و دلاور بود و ثایر می نامیدند پدر
 ایام معتبر در بیرون فوج نمود و اولاد احرار امون می نامیدند و او پنج پسر بود
 اول قاسم دوم علی سیم حسین چهارم عبد الله پنجم حسن و از فرزندان
 قاسم بن محمد بن موسی الشافعی علی است که لقب بود بکرم و از فرزندان او است
 محمد بن حسن بن کرم و هم از دست موسی بن احمد کرم و این موسی لقب بود
 بکرمه و از اولاد موسی معلوم نیست و از بنی قاسم است محمد بن قاسم بن
 احمدين قاسم و دیگر خلیفه بن محمد بن احمد بن قاسم و دیگر محمد بن یحیی بن

امام شرف الدین حسین کنی بود با یحیی پسری آورد بنام علی کنی با یحیی و در قری
 آورد نامش است الشیب و از ایشان فاطمه دختر شرف بن محمد بود
 دست الشیب بکمال کمال شمس الدین محمد بن الشریف را نام نهاد و حسین پدر
 جامع کتاب عمده الطالب هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین
 علی بن متنان غنیمت بن علی بن معین غنیمت بن محمد الوارد بن یحیی بن عبد الله
 بن محمد بن یحیی بن محمد بن اودا الیسری موسی الشافعی بن عبد الله بن موسی الحون
 بن عبد الله محض بن حسن شعی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 و ابو الحسین علی نیز پسر دیگر او است بنام یحیی لقب بجلال الدین و از فرزندان
 شخصی بن محمد و او سید محمد الدین است که کنی بود با یحیی طالب و از وجود
 سادات بود و او دو دختر آورد یکی را سید علامه عز الدین حسن بن سید
 علامه کاین بیست آن دیگر نیز شوی رفت و چند پسر داشت یکی یحیی و
 او در جوانی مرد و عقب نداشت و دیگر متنا و نیز و گنیا و در دیگر بزرگان
 از وجود خیزی عقبی نموده و دیگر حسن او پسری آورد و از حال و خبری
 آنچه فرزندان موسی الشافعی است که فرزند خندان چهل هفت نفر
 در کشته شد اولاد محمد بن الیاس بن موسی الشافعی بن عبد
 الله بن موسی الحون بن عبد الله بن محمد بن حسن بن محمد
 محمد که احراری میگفتند چه مردی شجاع و دلاور بود و ثایر می نامیدند پدر
 ایام معتبر در بیرون فوج نمود و اولاد احرار امون می نامیدند و او پنج پسر بود
 اول قاسم دوم علی سیم حسین چهارم عبد الله پنجم حسن و از فرزندان
 قاسم بن محمد بن موسی الشافعی علی است که لقب بود بکرم و از فرزندان او است
 محمد بن حسن بن کرم و هم از دست موسی بن احمد کرم و این موسی لقب بود
 بکرمه و از اولاد موسی معلوم نیست و از بنی قاسم است محمد بن قاسم بن
 احمدين قاسم و دیگر خلیفه بن محمد بن احمد بن قاسم و دیگر محمد بن یحیی بن

محمد بن القاسم اما علی بن محمد اگر از فرزندان اوست محمد لقب بود بکرون
 و دیگر عثمان الا سود که کنی بود باو الحسن عمری شایه گوید انکار داشت
 پدر عثمان فرزندی را بطول قد اعتراف نمود و عثمان را بنده گرفت و او را
 در صبح ششمین ساعت و هم از فرزندان علی بن محمد که بن موسی آشنای است
 علی بن احمد بن علی بن محمد الاکبر و اباب الصبیح می نامیدند و محقق نباشت
 و هم ازین سلسله است علی بن صالح بن اسماعیل بن محمد بن علی و هم
 از ایشان است عبداللہ بن سلیمان خانانان چهل و هشت
 در کمره شجره اولی حسین بن محمد الاکبر بن موسی الثاني بن
 عبداللہ بن موسی المحسن حسین بن محمد را در کرد و بنی ریاست امارت
 بود و او را سه فرزند اول علی دوم محمد الاکبر کنی باو جعفر سیم محمد الاکبر
 کنی باو با ششم علی امیری بود بزرگ و از فرزندان اوست یحیی بن امیر
 حسن بن علی بن حسین بن محمد الاکبر الحسن بن محمد گوید اینهاست همگان
 اهل بیت ریاست بودند چنانکه در خبر است که یحیی در شصت و امارت
 بر خود امین و ساخت و هم از ایشان است یحیی بن علی بن حسین
 و دیگر عبداللہ بن علی بن حسین اما ابو جعفر محمد الاکبر و او را در یکی عیسی از
 حال وی خبری نرسیده دوم جعفر بن محمد جعفر در که منصب نقاب
 داشت سری آورد و او را حسن نام بود دو کنت داشت سکه
 و طایفه و آنکه ابو الیاسات و او بشیعت قلبه سجدت قدر وقت
 بدین وضاحت سخن نمکائی نماید داشت که میزد و قتی خواهرش از برای
 مع کندم سبلی از دراهم مسکوک بدو فرستاد و آن دراهم را با انگشت
 اسباب و سبب و سبب که انشاء داد چنانکه نقش دراهم بر خاست و آن دراهم
 طلسم است آنکه کندم را با آن دراهم نیزه خواهر فرستاد و پیام داد که
 این دراهم مغشوش است چون دراهم و کندم را نیزه خواهر بر راند و قصه

در دراهم
 در دراهم
 در دراهم

بجفتند

بجفتند خواهرش است فراریده قصه کندم ما خود داشت و با اصابع خود
 چنان فشار داد که دقین گشت آنکه بنزد برادر فرستاد و گفت این کندم
 مغشوش و متفرق است و آن دراهم طلسم نیزه با ابوالفتح در سال
 چهارصد و یکم هجری سفر شام کرد و مردم را بخوش دعوت نمود و لقب شد
 به الرشد بانده و ابوالقاسم مغربی تشریف وزارت او یافت و از نصایت
 بنی الجراح از بهر او بیعت گرفت و آنده موقوفات که در از بهر او حسن
 شمر و تا تجزیه لشکر کرد و او را برض ملک کوچ داد اینوقت حاکم بالند الا علی
 که یکی از سادات فاطمی است و بر مصر و مغرب غلبه داشت بیان بنی الجراح
 آمد و ایشان را بعبایای تلبد و طریف بفریفت و بر ابوالفتح رجوع نمودند
 تا او را مقهور و مخدول ساختند اینوقت ابوالقاسم مغربی وزیر ابوالفتح
 بکریخت و ابوالفتح بجای مانده ناچار به الحاکم بالند پناهنده شد و عذر
 عصیان بخراست و این گناه را بتجربص ابوالقاسم مغربی حواله داد
 الحاکم بالند جرم او را معفو داشت و دیگر باره او را بامارت حجاز گمارد
 تا در سال چهارصد و سی در گذشت و او را فرزندی شکر نام بود و کنی
 باو عبداللہ و لقب بتاج المعالی و بعد از پدر در حکومت داشت و
 امیری جلیل و جواد بود و از او عقبی باز ماند خندانان چهل و نه
 در کمره شجره اولی محمد بن حسین بن محمد الاکبر بن موسی الثاني
 بن عبداللہ بن موسی المحسن محمد کنی بود باو با ششم عبداللہ در دروغ امارت
 داشت و او را پسری بنام عبداللہ و نیز عبداللہ را پسری بود که محمد نام داشت
 و امارت که خاص او بود و او را پسری بود جعفر نام و کنی بود باو عبداللہ
 و بعد از در امارت که یافت و او را پسری بود محمد نام و لقب محمد
 و کنی باو الفضل و در حجاز امارت داشت و او را پسری بود که شمس نام
 داشت کنی باو بنو بنو و لقب شمس المعالی و او را پسری بود قاسم نام کنی

بود

در دراهم
 در دراهم
 در دراهم

بود باو هشتم قاسم میری بزرگ بود چنان زورمند بود که کاهی بر مردی
 خشم میکرد با دست سرور از بدن میکند و پیر اوست امیر فلیت
 طلق بود بعد الدین و او میر حرمین الشرفین بود و او چهار پسر بود
 اول شکر دوم ملک سیم هشتم چهارم عیسی اما شکر در چهار امارت
 داشت و فرزندان و در وادی نخلد نیز بستند اما با ششم طلق بود
 بعد الدین امارت داشت در حجاز و فرزندی داشت گنام هشتم
 و او امیر الحرمین بود و اولادش در حجاز اقامت داشتند اما علی
 بن فلیت او نیز امیر که بود و او پسر داشت اول برکه دوم داود
 سیم کثر اما برکه امارت که داشت و اولادش در حجاز بود
 اما داود نیز امارت که داشت اما کثر پسر او بود بنام محمد و او نیز
 که یافت او را اصحاب امیر ابو عزیز ققاده بن ادیس مقبول گشتند
 و ققاده در سال پانصد و هشت هجری برکه استیلا یافت و محمد
 بن کثر صاحب فرزندی بود با محمد بن بطین که از اولاد او با ششم محمد
 حسین بن محمد اگر است هو اشتم ققاده بن کثر را مکاره -
 گفتند و از هو اشتم است بر که بن محمد بن ملک المکی سیدی طلق بود
 و قوم خویش را به نایت حافظ و حامی بود و پسر عم او مبارک شریف
 مردی چنان که نامش مبارک بود سید که را جز خیزی که قاطعه نام داشت
 فرزندی نداشت و او را مبارک کابین بست و از مبارک چهار پسر آورد اول
 زین العابدین دوم محمد سیم حسن چهارم حسین و ایشان در ارضی
 و خراسان نیز بستند و از بنی مطاعن بن ادیس در عراق یکی محمد و دیگری
 ادیس سیم ابو القاسم است اما محمد و بنام زین العابدین مردی پسر
 بود اما ادیس پسر او بود بنام محمدی طلق بن ناصر الدین مبارک
 از شش تن که سادات بود خیلان بیضا هم در کمره شجره

سادات
 بنی
 طلق

اولی عبد الله بن محمد بن محمد بن موسی الثاني بن عبد الله بن
 الحون از فرزندان عبد الله است محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن محمد
 و برادرش سلیمان بن علی و اولاد او را سلیمان بن عیسی بن عبد الله بن محمد
 ققاده بن ادیس بن مطاعن بن عبد الله بن محمد بن عیسی بن حسین بن سلیمان
 بن علی بن عبد الله است ققاده برکه دست یافت و هو اشتم را دفع
 و ادان صر خلیفه عباسی از امیر ققاده خواستار شد که از کجایان
 سفر کند تا او را دیدار فرمایند ققاده مشت بر او نهاده و شکست و او را اجاب
 فرموده بجانب عراق کوچ داد چون نجف رسید مردم کوچه او را پذیره
 کردند در میان پذیرندگان چند تن شیر را در سلسله کشیده با استقبال
 شدند چون چشم امیر ققاده بر شیر افتاد گفت من داخل نشوم در بلاد که شیر
 در آنجا ذلیل میشود از آنجا مراجعت کردم مع القصد امیر ققاده بن ادیس
 سید پسر آورد اول حسن دوم راج سیم علی اما حسن مردی شجاع و دوز
 میند و خویش را امارت که داشت و قوی بر قاطعه عراق بناخت و پسر
 قاطعه را گشت و سرش را از میزاب که بیا و بگفت اما راج نیز مردی
 قوی بخیر و دلاوری و سلطنت که یافت پسر برادرش ابو سعید بن علی
 بن ققاده با او قتال داد و بر ملک او غلبه گشت اما علی پسر او در بنام
 کنی با ابو سعید و این انگس است که ملک از دست عمش راج بگریخت
 با نجات و شهادت بود که یک صفوف قال در برابر یکدیگر بستند
 و لشکر ترک با جز آن در برابر ابو سعید صف است کردند و ابو سعید
 که اتم و دلیر و بی شرمی بود و در حقیقت میان صف آمد و فرزندی
 پیش خواند و گفت ای فرزند تو ام و ز در جانی ستاده که اگر نصرت
 جوی خواهی گفت پسر رسول خدا طغر جسته اگر گشته شوی خواهی گفت
 پسر رسول خدا مقبول گشت گفتن که بر بری خواهی گشته پسر نیک سیاه

کرگشت

سادات
 بنی
 طلق

که بخت سیم تا کلام سخن او دست داری که از تو خبر باز دهند گفت ای در
 خداوند تو را جزای خیر داد حق نصیحت بجای دردی و او را امر اجبت داد
 و جنگ در سوست و نیکت بیاض تا نصرت یافت و ابو سعید پیری
 آورد محمد نام کنی با بونی لقب بنجم الدین بشجاعت و شجاعت نام
 بر دار بود و قتی چنان افتاد که راجع بن قناده از آن پس که از ابو سعید
 هر نیت شد بعد از که بخت و بسا دات بنی حسین پناهند گشت
 با جغتو سوار شکی القطار آهنگت که نمود باشند که برادر زاده خود ابو
 سعید علیه جوید این هنگام ابو بونی در نیج بجای داشت چون این خبر بشنید
 با چهل تن سوار رزم آزمای از نیج بر پشت و چون برق و باد طریق
 که که بخت و قتی بر سید که سواران بنی الحسین راه با که نزدیک کرده
 بودند از که راه خویش بر ابر انجماعت زد و حمله کران انگند و با سیف
 و سواران غارت طعن و ضرب فرمود سادات بنی الحسین تاب در نیک نیاید
 داشت با جنگ دادند و طریق مدینه پیش گرفتند و هنوز سالیان عمر از بنی
 بعشرین فرسیده بود چون سپاه بنی حسین را بزمیت کرد بیکر آمد و
 او را که خدمت پدر فرمود و خاطر ابو سعید از دیدار چنان فرزند شاد گشت
 او را در امارت که شریک خویش ساخت و او با پدر و بعد از پدر فرما کند
 از ارضی بود و سال عمرش بیست و پنج گشت در مدت امارت او را
 از که وضع دادند و دیگر باره با شش شصت و نصرت یافت و امارت جمعی
 بر ابو بونی مسلم بود این بود تا روز کار می میری گشت و شصت ابو بونی در
 خاطر اعظم گشت و ملک مصر از وی بمناک شد لا جرم بعضی از بزرگان
 در کاه را با ده هزار تن سپاه بجانب که روان گشت چون این خبر
 ابو بونی رسید بنی اعلام و او را ده و عشرت خویش سپاه او را پذیره کرد
 و در جانشینان این دانست که این نهاد و با دومی که لشکر مصر خواستند

بنده

در سوره
 انعام

بنده و کوچ دهند بر ایشان تا خضر برود بسیاری از شجاعت را بکشت و
 پراگند ساخت با لجه جنگهای ابو بونی با لشکر مصر و قبایل عرب بسیار
 و شجاعت او که شش و مقامت جانشان گشته و الله اعلم
 خیا بان پناه و بیکر که شجره شجره اولاد ابو بونی بن ابو سحلاب
 علی بن قناده بن ابی بن مطاعن بن عیسی بن حسین بن
 سلیمان بن علی بن محمد الکبر ابو بونی بن بنی سواد است اول
 الکبر دوم زید الاضر سیم ابو النیث چهارم شریک عظیمه ششم
 هفتم حسین ششم سیف هفتم حمیده و هفتم عبدالله یازدهم کریم و از دیگران
 خبری فرسیده اما زید الاضر کنی بود با ابو الحارث و لقب بیزالدین
 در سواکن یکی از چهارمین است حکومت داشت و آن جزیره مشوب
 بود پدر مادرش که از اولاد ابراهیم عمر بود و او را یکصد و بیست فرزند بود
 و او را در سواکن زهر خور اینده چون از سواکن بیرون آمد نزد سلطان
 ابو سعید او را مجایو آمد و سلطان مقدم او را مبارک نمود و او را پیر و تنول
 و سیورغال مقرر داشت و محل سلطان را بیکر برده پیش و مقدم محل
 دیگر سلطان داشت و زری که با اسم سلطان بود و در آنجا جاری گشت
 بنا بر این بعد از ورود او سلطان پیش از پیش در تعلیم و اجلال او گزیده
 بعد از آن بجای مزاجت نمود و سواکن را در تحت فرمان میداشت
 و در عراق نقابت بنی طالب یافت و لقب بنقیب السادات
 گشت و در هر بلدی نایب گناشت مردی جوان و کریم و صاحب
 محاسن پسندیده بود چند که زنده بود بعد از حقیقه اثر شصت سال
 داشت و در حله وفات یافت اما ابو الغیث بن ابی لی بعد از
 پدر سلطنت حجاز را در مسلم شد و برادران فرمان او را کردند و بناد
 پس از روز کار می اندک برادرش حمیده او را در فراش بکشت و

جسدش

جسدش را بسوی خویش حمل و ادملقوفا در کنر مجلس بنوا بایند و دیگر را در
 بشیافت دعوت کرد چون حاضر مجلس شدند چنان دانستند که
 ابو العیث بخت در این اندیشه بودند که ناگاه ابو العیث را کشته یافتند
 و هر یک از برادران او غلام سیاه با شمشیر کشیده بر سر ایستاده
 تا اگر از بیعت حمیضه سر برانید کردن زنند تا جاده را علاج بکنان
 حمیضه را بسلطنت سلام دادند بدست کشش ماه فرمان گذار بود
 انگاه او را بگرفتند و دست بگردن بسته بسوی مصر حمل انداختند
 سال در مصر محبوس بود انگاه حیاتی آنحضرت از حبس فرار کرده خود را
 بعراق رسانید و نزد سلطان محمد الحامی توبه آمده از او خواستار شد تا
 سپاهی ملازم رکاب او فرماید تا مملکت شام و مصر را بکشد
 سلطان مقدم او را عظیم شکر و جدا دلاوری و زورمندی و چیرگی
 شنیده بود لهذا لشکری لاقی جنگ عرض داد و امیر طالب تقیدی
 حسینی را بر آنجا حاکم سرنگ ساخت و ایشان را ملازم رکاب
 حمیضه فرمود پس حمیضه خیبر برون زد و تا منزل قطیفه کوچ بر کوچ برانزد
 آنجا خبر مرک او بجای تو بدو آوردند و هم در آنوقت رسیدند اود
 وزیر سلطان که با امیر طالب خصمی برین داشت شرحی بر سران سپاه
 نوشت که امارت امیر طالب را وقتی نگذارید و از کناره او بپراکنده
 شوید و از جانب دیگر ملک ناصر محمد بن قلاوین که حکومت مصر
 داشت چون عزیمت حمیضه را بدانست اعراب بنی طی و دیگر را
 فرمان داد تا فراموشند و بمدا فقه حمیضه و سپاه او بیرون نداشتند اینوقت
 حمیضه با امیر طالب بعدی قتل از خاصان خود بجای بود حمیضه با آن
 اندک چون شیر خشم آورد لشکر مصر را تلقی نمود و جنگ بدست و چنان
 بزم آمد و کسان پیش کس بیاد داشت لشکر مصر را بشکست و اموال

نوشته شده است
 از ولایت بنی

ایشانرا خود داشت بمقتل سیس حمل داد و کوفی دیگر کرمی کرد و بر سپاه
 مصر حملهای کران متواتر ساخت تا ایشانرا بیکباره از میدان ناوره هزیت
 کرد ثقات زوات از امیر طالب روایت کرده اند که همی گفت من چنان
 امیر المؤمنین علی علیه السلام را بخرشیدم از حمیضه لیسان دیدم با بجلد
 چون ملک سلطان از حمیضه سر برانید با جاعلی از غلامان خاصان خود
 با راضی بکشد و کاروانان مصر و شام را عرضه بخت و غارت سیسی
 داشت کار ملک ناصر صعب افتاد و تن از ملاحد و فرمان کرد تا بفر
 او شکافتند و کشتند ملک ناصر بر ما خشم گرفت تا بکج بختیم و بخت
 تو پناهنده کشیم حمیضه ایشان را بیزیرفت شش ماه ملازمت کرد
 او داشتند تا روزی فرصت بدست کرده حمیضه را کشته بکشتند
 اما شکیل بن ابی نمی همدی شاه و بزرگ بود و او را پسری بود که خادم
 نام داشت و ملازم پسری او و بدنام محمد و او کمال قوت و شجاعت
 داشت و کشتن بنی حسن بود و در حجاز وفات کرد اما کلبیده بن
 ابی نمی ملقب بتاج الدین سفر عراق کرد و مدتی در آنوقت فرمود
 و دیگر باره بجزایر شد و هم در آنجا وفات کرد اما مقبل بن ابی نمی مرد
 زورمند و دلاور بود و او را در غزوات بدر آن بزرگ پدید شد
 اما سیف ابن ابی نمی و او آخر کس است که بعد از قنصامت اولاد بنی
 نمی وفات نمود و چهار پلین اولاد برادرش را دید و او را پنج پسر و پل
 احمد دو هم خرم سیم محمد چهارم حسن پنجم حمیضه اما حمیضه را عقب
 نبود اما احمد را دو دختر بود یکی فزیه و دوم رای اما خرم را سه پسر بود
 و یک دختر و آن دختر را عفا نام بود اما حسن اول عقیل و دوم احمد
 سیم محمد و محمد نیز پسر داشت اول محیط دوم احمد سیم عثمان
 و دخترش مصباح نام داشت و حسن بن سیف نیز سه پسر داشت

اول علی دوم محمد سیم حسن اما محمد الدین ابی بنی ملقب بود بعضه الدین
مردی دلاور و متاثر بود پدر از وی برنجید و او را سبله زیندگیل داشت
و حاکم زیندگیل داشت که او در سرای جای میداد و حافظ و حارس بر او میگذاشت
که از سرای بیرون نشود و حاکم زیندگیل را در رواقی جای داد که بانی از این
مشکلت داشت عبد الله زیندگیل را در می نشست و معبر عارین گذر
گاه را نظاره میکرد و حاکم زیندگیل هر روز حاضر خدمت میشد و خدمت او را
نیکو نگاه میداشت لکن او را از سرای بیرون شدن نمیکند داشت
یکشب عبد الله اندر را چنگ در زد و از جای بکند و بیرون شد
حاکم زیندگیل چون این بداشت بنزدی تیرگت و فریب او را بجای
آورد و سخت از او هر گستاخ بود لاجرم بابو نمایی این مقتدر بگذاشت
و از نگاه داشت او استعفا نمود و او را بجهت کرده روانه عراق
نمود و اوقاف حریم برادر آنها لکت از جانب ابی بنی بابو بفرست
داشت عبد الله بعد از ورود بعراق از بخت خدمت سلطان
غازان ننمود و سلطان مقدم او را بزرگ شمرد و در وجه او از
نعمایس اقطاع توزیع داشت عبد الله بجانب حله مراجعت کرد
در آنجا نافذ الامر بریت او داع جهان نمود و از وی فرزندی آمد
بنام محمد و ملقب بشمس الدین و شمس الدین اسیر بود و اول احمد
دوم ابو الغیث سیم علی اما ابو الغیث سفر شیراز کرد در ایام
حکومت شیخ ابواسحق و در آنجا بلا عقب وفات نمود و او را
در خارج شیراز در مشهد علی بن حمزه بن النکاظم بنکاک سپردند
و احمد نیز شیراز رفت و بلا عقب وفات یافت و در فن او در جوا
قبر برادر است اما علی ملقب بود و بنور الدین مردی ساکن لقیس و
کریم الاخلاق و در عراق عجمی است و است بود در سال هفتصد و

هفتاد

هفتاد و هشت وفات یافت و او را دو پسر بود یکی محمد ملقب بشمس
الدین و اندک حاکم اما شمس الدین صاحب اولاد بود یکی را احمد
نام بود اما ریشته بن ابی بنی ملقب بود و اسد الدین و کتبی بود با بوعزاده
بعد از ابو الغیث مدتی در از امارت که داشت و او سیدی شجاع
و جلیل القدر بود و در پیش از شش پسر بود اول احمد دوم سید سیم
عجلان چهارم نغمه پنجم مقاس ششم مبارک اما احمد زیندگیل
بود بابو سلیمان و ملقب بود بشهاب الدین و شجاعت و شمانی
بکمال داشت در زمان سلطان ابوسعید بعراق آمد و روزگاری
با سلطان بنی نیست کاهی که موسم بر رسید و کار و آن قتل یکدیگر کرد
و غیاث الدین محمد الرشید که منصب وزارت داشت با اتفاق کردی
از وجود عراق از برای زیارت بیت الله خیمه بیرون زدند الشریف
احمد بن ریشته با این جماعت طی مسافت کرده میکند آمد و کاهی که زیارت
پیشد عرفات داشتند مردم خود را فرمود تا شالی اسلحه حاضر شدند
آنجا حاکم داد تا محل عراقی را بر مصری مقدم داشتند و بر جمل عرفات
صعود دادند مردم مصر چون قوت مقاتلت او را ندانستند نیز دیدند
ریشته بداد خواهی شش افند زیندگیل از آن مهر و حفاظت که از سلطان ابو
سعید با احمد رفته بودند نتوانست بطرد و منع پسر برادر او لاجرم مردم
مصر دستخوش خذلان شدند پس از زیارت و اتمام اعمال حج با
زیران کاروان عراق باز خدمت سلطان شد سلطان ابوسعید
نیک او را بنواخت و بنگریم و تقسیم او پرداخت امارت قبايل عرب
عراق با او گذاشت چون قبايل عرب کفران بودند احمد بر ایشان
بناخت و آنجا عت را دستخوش قتل و غارت ساخت و مال
فره مینه و حث خدمت و ششم فراوان کرد آورد و چون سلطان ابوسعید

در گذشت

در گذشت بجانب حله رفتن کرد و آن بلده را فرو گرفت و اموال کثیر را خورده
و پنج ظلم و ستم قوی گشت و امیر شیخ حسن کبر الیکانی چون این بشنید
چند کثرت بخیر لشکر کرده بدفع او فرستاد و بروی دست یافتند
و شکست باز شتافتند این وقت امیر شیخ حسن خوشنود امداد جنگ
کرده با لشکری عظیم از جانب یمن بلده انبار فرات را محاصره کرده و قاعده
بناخت و آن بلده را محاصره داد و امداد و از مدتی شهر را استوار فرست
و چون از مردم محله اگر افران کس گشته بود اعتمادی بر ایشان نداشت
و از مردم محله جامعین طین خاطر بود لاجرم محمد بن نصر را که که خدا محلی
جامعین بود با جماعتی بر یکی از دروازه های شهر باز داشته بود چون
آن شب حربه افروخته گشت و کار بطعن و ضرب افتاد محمد بن نصر
مقتول گشت و مردش او را بکشتند و لشکرگاه امیر شیخ حسن بنیاده
شدند و در حال اعراب نیز از خدمت احمد بنکوی که بختند و سپاه امیر
شیخ حسن شهر را فرو گرفتند این وقت در نزد احمد بن احمد بن فلیقه
که کین از فرسان بنی حسن بود و یک پسرش کس بجای خود این وقت
نیز رزم زدند تا عرصه تیغ گشتند لکن احمد این وقت بر بام خوش استاده
بود و یک تنه چون شیر شرنه رزم میداد بسیاری از امر شیخ کبر
حسن را با شمشیر و نیزه ساخت و همچنان رزم زمان بجانب محله اگر
روان گشت مردم محله را و پذیره شدند و گفتند با در خدمت تو رزم
همی و همی تا روز کار بیکاه شود چون تاریکی جهان را فرو کرد و هر جا که خوا
بسلامت برو با یکدیگر این ای بصواب بود احمد بنذیرت و بر سر
قوام الدین احمد طلاس قیاب آمد چون امیر شیخ حسن این بشنید شیخ
الاسلام بدر الدین را که مظاہر این طلاس بود نزد او فرستاد و خاتم
امان عطا داد و او را بسوگند های بزرگ این ساخت پس احمد با اتفاق

شیخ بدر الدین

شیخ بدر الدین طریق خدمت امیر شیخ حسن گرفت و در عرض او ملازمان
امیر شیخ را و با خود داشته اند احمد از بعضی احساس شرمیکند چون نزد
امیر شیخ حسن آمدند معذرت احمد را پذیرایی کرد لکن اموالی را که از بلاد
ماخوذ داشته بود طلب فرمود احمد گفت بعضی را اتفاق کردم و
برخی را بود لیست سپردم و باره مدفون ساختم امیران و دایم و
و فایز را طلب فرمود احمد اما نمود امیر فرمان داد تا چند که توانستند او را
عذاب کردند و بخشید امیر شیخ حسن از ما ساختن او بیگانه بود و خوا
او را بقتل رساند و کثرت مورد شتاعت کرد و امیر ابو بکر پسر امیر محمد را
طلب کرد و گفت بخون پدر احمد را قصاص کن چه امیر محمد را امیر احمد کشته
بود ابو بکر او را بقتل رسانید حید و را بپوش آوردند و بمشهد غروی
بردند و در جوار علی علیه السلام بکاک سپردند و سلطنت حله تا بعد از
بر امیر شیخ حسن کبر مسلم گشت آنگاه سید شمس الدین محمد بن عبد الله
بن ابی نسی را مورد اشتقاق و الطاف فرمود و او را احمد را نیز اکرام
کرد و از برای ایشان در حله عطای مقرر داشت چون خبر قتل احمد
بریده رسید گفت من آن روز که بر ملا مغول دست تصرف فرار
داشتم که کشته میشد از پس قتل احمد دیگر کاروان عراق بجانب کوه
توانست سفر کرد تا کاهی که ریشه جاز داد و اع گفت و نوبت امارت
که بفرزندش سید عز الدین مجلان سید شیخ سراج الدین عمر قوی
محمد ث و دیگر حسن بن ترکی سوی شام سفر کردند و از آنجا با خلد شام
بجاء آمدند و با مجلان در کار صلح فراوان سخن کردند و مبلغی از اموال
در تقریر صلح برداشت نهادند سید مجلان بپذیرفت و فرزندش حسن
با اتفاق ایشان سوی بغداد روان داشت امیر شیخ حسن مقدم فرمود
مبارک شمر و مالی که در تقریر صلح امیر دار شده بود در وجه وی بذل کرد

و مانع

و منافع او قاف عراق را که در مدت محاسن امیر شیخ حسن پست
کرده بود با ایشان تسلیم نمود لاجرم غرض سرسند طریق مراجعت
و قاف عظیم از عراق بجا بماند که کوچ داد و طریق بر این عراق کشاده
شد و ابو سلیمان احمد بن ریشة سه پسر آورد اول سلیمان و اول
عقب بود دوم احمد سیم محمود اما احمد و محمود هم کلام قتل می کردند
بودند و بعد از پدر بجا نشستند احمد را عقب نبود و محمود پسری آورد
بنام محمد و همچنان احمد بن ریشة را ختری بود سیم بجا را کجای نور الدین
علی بن محمد بن عبد الدین ابی منی در آمد پسری آورد بنام محمد و همچنان
بن ریشة بن ابی منی بود با بوسری و عقب بعد از دین بعد از دین است
که یافت و برادرانش محاسن و عقب و سیم هم سر تن با او از در محاسن پسر
شدند و چند گشت او را از کما خراج کردند و عجلان دیگر باره غالب شده و آن
بلده را بخت فرمان آورد در پایان کار امارت که بروی سیم گشت و عجلان
سه پسر آورد اول احمد دوم محمد سیم علی اما احمد کنی بود با ابو سلیمان و
عقب بجا بن و عجلان در حیات خود امارت که را با او گذاشت
و او در امارت که مکانی عظیم پست کرد و از اسب غلام و اموال
و اسلحه افزون انداخته امثال او را ملکی شود و فرام آورد تا که این جلوه
نگه داشت و فجأة در گذشت و او را فرزندان بودند یکی سلیمان و او
بعد از پدر حکومت که یافت و از محمد و علی پسران عجلان خیری رسید
اما عقب بن ریشة روزی چند حکومت که داشت برادرش عجلان او را
و قاف داد و عقب را پسری بود مبارک نام داشت در اول شب
بجانب عراق سفر کرد و از آنجا با صفهان و فارس شتافت و آنجا
بگو مرا جعت کرد و دیگر باره بشیر از رفت و در آنجا وفات نمود
جدا و او را در جوار علی حمزه بن امام موسی الکاظم خاک سپردند اما

مقاس بن ریشة دو پسر داشت یکی محمد و او را که مقتول گشت و آن دیگر
حنان نام داشت و در زمان خود فارس بنی حسن بود اما سیم بن ریشة
روزی چند امارت که داشت و برادرانش نگذاشته اند اما مبارک بن
ریشة سفر عراق کرد و بنز و کت سلطان او پس بن امیر شیخ حسن پست
سلطان او پس او را مورد الطاف اشفاق ساخت و او را قطع می کرد
و او پس مراجعت بگو کرد و هم در که وفات نمود و او را دو پسر بود
یکی عقیل که با پدر سفر عراق کرد و آن دیگر علی نام داشت خندان
پنجگاه و در قمری که بعضی از آن کاف محمد الا که بن موسی الثانی
حسن بن قاسم نسب محمد الا که عقب با ایشان بر سرانند جای در حله داشت
روزی از اقبل و غارت بشام کردی و شب را با لوبو و لعب بر و ز آورد و
چنان قتل و غارت مالی فراوان که خاص سادات بود در نزد سید عمید الدین
عبد المطلب بن الاعرج بنی فراهیم گشت و سید در اندیشه بود که این مال را
با که امیک از سادات بدل کند شب حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
در خواب دید که میفرمایند بن مال ابی حسن بن قاسم فرست عمید الدین از خواب
انگیخته شد چون حسن را شناخته بود که از هیچکس نه عصبانی نه پرهیزد و آنجا بر
و قی شناد و دیگر باره بخواب شد هم آنحضرت را دیدار کرد که آن فرمان را
تحرار میکنند در این گشت نیز اگر چه او را شکفت آمد خواب را معتقد است
و بخت در گشت سیم همچنان حضرت او را نمودار شد و فرمان کرد که این
اموال را خاص حسن بن قاسم میدان بد و بفرست عمید الدین از خواب
انگیخته شد و میتوانی بر خاست و آن اموال حل داده بد رسری
حسن بن قاسم آمد بانگ دف و طبل و روه و یاهوی هم با طرب
همی شنید نمی بایست و ناچار قدم پیش گذاشت و درق الباب کرد
حسن بن قاسم از خانه بر آمد و نظاره کرد که عمید الدین است سخت

از رم زده و مضطرب گشت و پرسش کرد که در این نیمه شب چرا افتاده
 ترا که بسیاری من کشانید عبدالدین شرح حال باز گفت و داخل برای شد
 و اموال برانزد او نهاد و نقد او را باز شرح داد حسن بن قاسم چون
 این بشنید بر خاست و از چاهی که در میان خانه بود آب برد و
 غسل کرد و جامه خود را بپوشید و از عبدالدین طلب پوششی کرد
 سید بعضی از جامه خود را بدو داد و در پوشید و بتوبت و انابت گشت
 و از آن پس زنده بود طریق عبادت و زهدت داشت و او را
 پسری بود که یحیی نام داشت و اولاد محمد اکبر در حجاز و عراق فراوان
 شدند و دیگر از فرزندان موسی الجون عربی بدوی است که طایفه نام
 داشت و گاهی بود با جعفر در آنال ششمین ساحت و مردی دلاور
 و فارسی نام او بود و سر راه بر زارین بیت الله میگرفت و طلب
 خفاه میکرد اگر اهل حاج بیدل اموال ضایع میگردیدند میخواستند
 اگر تابیشان عرض قتل و غارت میداشت هیچ سلطان و جبر سلطان
 نیروی دفع او نبود در سال سیصد و پنجاه هجری از این کردار پانچا
 پشیمان و طریق توبت و انابت گرفت و سفر بغداد نمود و از آنجا بخراسان
 شتافت بنزد ابو عبد الله داعی که منصب نقابت داشت
 و خواستار شد که از معتزله و زاهدان جدا شود و او را در موسوم امارت
 حاج دها ابو عبد الله سلسلت او را با جایت مقرون داشت و این سخن را
 با معتزله و در میان گذاشت معتزله و گفت ای مرد بدوی تا در روز
 دردی بود کاروانان مجتازان را مورد تاخت و تاز میداشت من
 امروز چگونه او را محبت دانه اگر خواهی تو او را امیر حاج فرمای ابو عبد الله
 گفت من او را امارت ندادم لکن اگر تو شفاعت مرا بپذیری و او را
 امارت حاج دهی جایست او را ضمانت میکنم معتزله و بپذیرفت

و او را

۱۹۰

و او را شریف کرد و رایت بست طایفه بنکوت و رجی اهل حاج را بیکر برد
 باز آورد قاضی ابو علی بن محمد استوخوی گوید ابو الحسن بن شاذان استرابی
 الفارسی خود را بمذهب ملاحده می بست و قتی که ایمنی بدست میگرفت
 اظهار اسلام نمود و هنگام موسوم گفت انابت حج دارم و با حمل تجارت
 راه سپهر گشت هنوز طایفه طریق توبت نشنیده بود لاجرم بر سر راه کاروانان
 آمد و طلب خفاه نمود امیر شاذان با میر قاضی گفت اگر مرا بسوی
 طایفه رسول فرمائی دفع این داعیه کنم گفت اگر تو را بر سلامت فرستم
 چه میکنی گفت میکوشم ای طایفه امر دمی از بلاد فارس بکشیم و نسب
 ما با عرب پیوسته نیست و بد آنچه بدو آورد و در رجعت نداریم
 بر ما حمل کرد که بیایند این خانه را زیارت کنند ما گفتیم سمعنا و طاعت
 و انیت آمده ایم تا زیارت حج بیای بریم اکنون چه میکنی جز ماخذ
 دیار و در هم شمار با انجام دست در نیست اگر برای شاه چیزی
 ظاهر شده و خداوند این تکلیف را از شمار داشته بخلیف ما بجز
 این نخواهد بود لاجرم مراجعت میکنم امیر قاضی گفت اگر این سینه
 علوی این کلمات ترا اصغاف نماید که دست را بزند رسول دیگر
 فرستاد و خفاه مقرر داشت تا کار اصلاح یافت و مردمان
 زیارت حج شتافتند ایچو فرزندان محمد اکبر بن موسی الشافعی بن طایفه
 الشافعی الصالح و فرزندان عبد الله شیخ صالح و فرزندان موسی الجون
 بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب
 علیهما السلام بود که مذکور شد و الله اعلم
 در کتب شجره آله الاضاحیه بیام یحیی بن عبد الله المحض بن
 حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام را از زاده فرزندان چهار
 دختر اول فقیه دوم عالم سیم قریه چهارم فقیه و هیفت میر طایفه

اول

در کتب شجره آله الاضاحیه بیام یحیی بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام را از زاده فرزندان چهار دختر اول فقیه دوم عالم سیم قریه چهارم فقیه و هیفت میر طایفه

اول علی ششانی دوم ابراهیم مادر هر دو اقم ولد بود سیم عیسی حروفه
 باخی صقیقه چهارم خضر علی بن الطیب بن عبد الله بن محمد بن عیسی
 الاطرش از جانب مادر با عیسی خواهر بود چهارم عبد الله الاکبر بن عبد
 الله الاصفه ششم صالح بن ائتمه حجه بن القیة مادرش خدیجه دختر ابراهیم
 بن طلحة التیمی است در هر دو جن الذی سب مسطور است که محمد بن جعفر
 بن یحیی صاحب دلیلم بجانب مصر سفر کرد و از آنجا مغرب نشناخت
 و جماعتی بروی کرد آمدند و فرمان ور کردن نهادند در میان ایشان
 کار بعد از اقتصاد کرد و در بیان کار او را شربت ستم خورانیدند
 و مقتول ساختند اما عیسی بن یحیی خضری ورد که صقیقه نام داشت
 اما عبد الله الاکبر بن یحیی شش شرف نشا به گوید صاحب ولد بود
 ابو الحسن عمری نشا به گوید پسری داشت بنام ابراهیم و ابراهیم
 صاحب فرزند بود اما عقب یحیی صاحب دلیله از پسرش محمد بود
 و از پسرش کس بجای نماند اولاد ایشان انقراض یافت اما
 محمد بن یحیی در عین شید و دواع جهان گفت و از وی یک فرزند ماند
 که عتقه نام داشت و چهار پسر بانی گذاشت اول عیسی دوم
 ادریس مادر او فاطمه دختر ادریس بن عبد الله بن حسن شنی بن امام حسن
 است ابو الحسن عمری از شیخ شرف نشا به حدیث میکند که ادریس
 بن محمد بن یحیی پسر اورد بنام محمد کنی بابو العباس و او دو دختر آورد
 و در مصر آنقدر تجاری نشا به گوید ادریس بن محمد بن یحیی پسر نمود خضری
 آورد و او از آن پیش که شوی گذر گذشت و آن کس که نسب
 با ادریس بن محمد یحیی میرساند وی مذکور است بلکه عقب از
 ادریس بن ادریس بن عبد الله بن حسن بن امام حسن علیه السلام و در مصر
 و حجاز فرزندان و فرزندانش اما احمد بن محمد بن یحیی کنی بابو العیسی

باب ادریس

سازنده ادریس
 ادریس بن عبد الله
 حسن بن یحیی

باب ادریس ادریس از کت مادر بودند شیخ شرف نشا به گوید او را یک دختر
 و چهار پسر بود اما دختر قریبه نام داشت اما پسران اقل محمد دوم احمد
 سیم سلیمان چهارم یحیی اما محمد عقی داشت اما احمد او نیز با عقب
 بود اما سلیمان او را دختری بود که ام دین نام داشت اما یحیی پنج
 پسر آورد اول عیسی دوم ابراهیم سیم محمد چهارم صالح پنجم سلیمان ابو الساج
 الاشرافی ابراهیم و محمد صالح و سلیمان مادر مدینه ما خود داشت و در
 مجلس انداخت و هر چارتن را بر رحمت دختان مقتول ساخت و بعد
 ایشان را در قیقع بنجاک سپردند و از یحیی که خلفی بجای نماند جز ابراهیم
 که دو دختر بانی گذاشت و عقب یحیی از پسر پنجم عیسی بود و عیسی شش
 چند داشت یکتن از ایشان در روم کسیر گشت آنگاه رمانی جست
 ابو الحسن عمری از شیخ شرف نشا به روایت میکند که از اولاد او مرد
 در مصر دیدم که ابراهیم بن یحیی میماندند و از بنی عیسی بن یحیی مردی لقب
 یحییس نامش یحیی بن سلیمان بن عیسی است اما عبد الله بن محمد
 یحیی صاحب دلیله با برادرانش ادریس و احمد از کت مادر است او را
 چهار دختر بود اول فاطمه دوم رقیه سیم قریبه چهارم زینب و چهار پسر بود
 اول احمد دوم محمد سیم ابراهیم چهارم سلیمان از احمد ولد ی باقی نماند
 اما از محمد سه دختر آمد و پانزده پسر اول یحیی دوم داود سیم ادریس چهارم
 حسن پنجم صالح ششم حسین هفتم ابراهیم هشتم موسی نهم یوسف العزیز
 دهم علی یازدهم احمد اما یحیی بن محمد بن عبد الله بن محمد بن یحیی از فرزندان
 اوست حسین بشارتی و ابراهیم بشارتی و این هر دو پسر نامی یحیی هستند
 و دیگر یحیی بن محمد بن عبد الله صالح را صاحب فرزند گفته اند در کتاب
 ابو المنذر نشا به مسطور است که از وی عقب نماند اما داود بن محمد بن
 یحیی فراوان فرزندان آورد و از اولاد اوست داود بن ابی البریه عبد الله

داود

و در سال دویست و شصت و سه وفات یافت و داود بن سلیمان را
 شش پسر بود اول حسین دوم حسن سیم محرق چهارم علی پنجم محمد ششم
 ابوالفکرت و او در سال سیصد و بیست و چهار وفات یافت ابون
 حمزه کویا الشریف ابوالغنائم محمد بن محمد الاعمش بن علی بن الحسن بن
 علی بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام لقب عکبر امر او قوف
 و او بر قوف که در آن بود ابوالعشائر المؤمل بن معالی بن علی بن حمزه بن
 محمد بن سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی که معروف بود با بن معالی
 و متوال که و از او و از اهل بصره بود گفت می شناسم و فیه نعم این بنی
 کجاست حاجب بن ابوالفضل بن ابی محمد بن فضال که از آل ابی شامه
 و او که از مردم بصره و علوی صحبه است و پسر عم الشریف ابو
 حریص است و بدینگونه خطی نوشت در سال چهار صد و سی و یکت هجری
 این فرزندان سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی بن امام حسن علیه السلام
 بودند خندان پناه و پنجم که شمره شجره او کلا در این سر بر عکبر
 محقق بن حسن بن علی بن حضرت امیر محمد بن علی بن ادریس بن
 عبد الله از حاکم بن سلیمان بن علی بن ادریس بن ادریس بن ادریس بن
 بزرگ یافت و در ایام سلطنت خویش در مغرب چون وفات یافت زنی
 داشت ام ولد از بربریه و حامل بود مردم مغرب بعد از او بدیدار شد غلام
 ادریس تا آن سلطنت را بر شکم ام ولد گذاشته تا گاهی که حمل می گذاشت
 و پسر بی آورد و آن پسر را ادریس نام نهادند و ادریس بن ادریس بعد از چاه
 ماه از فوت پدر متولد شد جماعتی گفتند این کودک از اشد است جلیقی
 کرد که ملک بروی بیاید و ادریس را جلیقی نبوده و این سخن استوار نیست
 چه داود بن قاسم که هفتمی که گفته اند بزرگان علمایست و در معرفت انساب
 متالی بنی اسرائیل است و حدیث میکند که من حاضر بودم در وفات ادریس بن

عبد الله

عبد الله و ولادت ادریس بن ادریس در فراش پدر و در مغرب با او بودم
 و در حال و حال و وجود و وجودت میسکس را مانده او ندیدم حضرت
 علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرماید خداوند رحمت کند ادریس بن
 ادریس را که او بنحیب شجاع اهل بیت است سو کند با خدای انبیا
 او در میان ما باقی مانده است لاجرم در صحبت نسب او در جای
 شگت نیست اما ادریس بن ادریس دو دختر و یازده پسر داشت
 اما دختران یکی رقیه و آنند بکر ام محمد است اما پسران اول داود دوم
 حمزه سیم سلیمان چهارم علی پنجم محمد اکبر ششم عمر هفتم یحیی هشتم
 نهم محمد اصغر دهم عبد الله یازدهم قاسم اما او بن ادریس صاحب
 ولد بود و در شهر فاس که مدینه است در مغرب در بلاد بربریه و در
 چنانکه مردم آن بلده و اراضی مغرب روایت کرده اند و گفته اند
 داود بن ادریس پسر بی و دود و نیز او را ادریس نام نهاد اما حمزه بن
 ادریس بن ادریس در شهر سوس قضی بنیست اما سلیمان بن ادریس
 دو پسر آورد یکی محمد و آنند بکر جعفر و او نیز در شهر سوس میزیست
 اما علی بن ادریس بن ادریس هم در مغرب فرزند آورد اما محمد بن
 ادریس بن ادریس بلا عقب در مغرب وفات کرد اما عمر بن
 ادریس بن ادریس در مدینه نیتون فرزند آورد و از فرزندان او
 عیسی بن ادریس بن عمر بن ادریس بن ادریس و او در مغرب بجل
 کولک بنیان شهری نمود و از فرزندان او ست علی بن عبد
 الله مذکور جماعتی در مصر قاسم نمودند و ایشان معروف
 شد بنحو اظم ابو حسن عمری میگوید قبیله دیدم منسوب جمعی
 میمکن بن احمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن ادریس و حمود او

پادشاه صمد بن ابدوسری در بنام یکی لقب المصلی و امارت اندلس
 داشت و یکی فرزندی آورد بنام ادریس لقب یغالی و سلطنت مغرب
 داشت اما قاسم بن محمود نیز امیر اندلس بود و شجاعت و کرامتی بکمال
 داشت و پسری در ده که محمد نام داشت و امیر خزینه خضر بود و در مغرب
 آنجا یکی بن ادریس از فرزندان اوست علی بن عبدالله التاهری بن الملقب
 بن محمد بن یحیی بن ادریس و خراسان مقتول گشت ابو الحسن یحیی
 نسایی که یار عبدالله حسین بن محمد بن قاسم طایفه و سمیع بن المرحش
 نقیب التری نسب و از مبعون دانند که در کتاب سفره نسب او
 محفوظ است پس واجب میگردد که آنچه در سفره مطهر است صحیح دانیم
 تواند شد که اولاد تاهری بعضی در مصر و بعضی در خراسان باشند بالحد
 و قتی علی بن عبدالله تاهری در خراسان باز نمود که از جانب صاحب
 مصر که قاضی نسب است سلطان محمود سبکتگین رسالت میفرم
 در پیش او را و باز داشته و خبر او سلطان آوردند و از استوی این
 تاهری تجلی کرد و بی اجازت سلطان بعزم غریب تاهرات یافت
 سلطان فرمان کرد تا دیگر باره او را پیش او مراجعت دادند همی خوا
 تاهری رسالت خود را در آنجا خاص و عام بگزارد و پاسخ بشنود و با
 ساحت سلطان بکین منسوب باطنیه و ملا حده آلوده شود از مکنون
 خاطر او در پیش او استکشاف رفت کثوف فتاد که حامل بچند محلا از
 کتب ملا حده و باطنیه است استاد ابو یحیی بن محمد بن اسحاق که زعم
 اصحاب ابی عبدالله محمد بن کرام بود با و طریق مناظره سپرد و او را
 از قانون سنت و جماعت بیگانه یافت لاجرم او را بحضرت سلطان
 فرستاد چون حاضر شد سلطان فرمان کرد تا علما و فقها در کتب مجلس
 حاضر کردند و با و سخن در انداختند و رسالت او را که بیرون شریعت علی

خدا بود و انصاف از میان حسن بن طاهر بن سلم العلوی گفتار او را نگویند
 شمر و سیادت او را انکار کرد و نسبت او را با الحاکم استوار داشت و
 قتل او را واجب شمر و سلطان کیفر کردار او را با حسن بن طاهر نقیض فرمود
 حسن او را بکشت و القادر بالله خلیفه که بچون تاهری مثال کرده بود و از هفتاد
 این خبر شاد شد و سلطان را بست و اما عیسی بن ادریس بن ادریس از فرزندان
 اوست قاسم بن عبدالله بن یحیی بن احمد بن عیسی بن ادریس اما محمد بن ادریس
 ادریس او غیر از آن محمد است که در مغرب بلا عقب فوت کرد و از ابو نصر
 بخاری روایت کرده اند که مردی شجره آورد که از اسادات علوی از بنی ادریس است
 هو احمد بن داود بن احمد بن یحیی بن محمد بن ادریس بن ادریس با نموده که سکون
 در بلاد اندلس است ابو ذکر که قاضی اندلس انکار کرد و گفت که این اسادات
 علوی ساکن اندلس نیست چون در کتب او مسطور بود که ایشان را وادی
 الحجاره ساکن اند قول قاضی باطل شد و عقب محمد بن ادریس نیز ثابت گشت
 ابو الحسن عمری گوید تواند شد تاهری منسوب با او باشد اما عبدالله بن
 ادریس بن ادریس در شهر فاس از بلاد بر جای داشت و بزرگ دست و
 عبادت نیز نیست و عقب او در سوس قضی سلطنت داشتند و
 عبدالله بن ادریس بن ادریس در مغرب سلطنت داشت اما قاسم بن
 ادریس بن ادریس از فرزندان بسیار بودند و از اولاد او است ابو
 طالب التاسب بن احمد بن عیسی بن احمد بن محمد بن قاسم و از ایل ایشان
 و فضل بود و ابو طالب ابراری بود و اسماعیل الیسری بود بنام علی
 بعد از پدر سلطنت مغرب داشت و صاحب ولد بود و هم از اولاد
 قاسم است شیخ شاعر ضریر در مصحف و حسن بن یحیی بن قاسم ملت بکونا
 سید ابراهیم بن محمد بن قاسم الیسری بود بنام حسن ملک مغرب بود و از
 پسری که در دنیا ظاهر ابراهیم و ابراهیم الیسری بود که بر حسن نام داشت و نسب

در کتاب
 سلطنت ادریس

تا بدین بزرگ رسیدم و این شهر بجزفت خیالمت پرور ختم و بیسجکس در این
 حرفت بنیاد من نبود لاجرم کار من بالا گرفت و سلطان مرا مخصوص
 خویش داشت و در سرای خود جای داد و بعضی از غلامان خود را در نزد
 من گذاشت تا ایشانرا خیالمت بیاورم و بسیار وقت گذران
 فراخی داشت با من سخن میکرد و بصحبت من باغوش شد و مذهب
 با خود متذلل داشت بکبر و گفت مراد خرمیت و با اهل این بلد کابینی
 سخنایم کرد و از با تو تفریح میکند این سخن بخت بر من عظیم شود گفت مرا
 جیلتی و من در آن در مقام هستم و از آنوقت مراد امور و دیوان خلعت
 و از روزگار و زبردت و منزلت من بفرمود آنگاه دختر خود را با من
 بکامی بست و چون چنان باد و اع گفت امارت این شهر خاص
 من است نقیب را شکفتی افزون گشت و در آنجا اقامت فرمود و موسوم
 بر سید آنجا بزیارت که شصت و سه روز سلطان محمد بن ملک شاه و نقیب
 و او که شد و از جانب سلطان او را امان او رسید و کی الیدین
 بجانب عراق مراجعت فرمود و از پسران سید و کی الیدین حسن است
 قاسم و او از بزرگان سادات علوی است مکنی بود با بر جعفر و لقب بود
 بجلال الیدین منصب صدارت و نقابت داشت و بکرم و کرامت
 معروف بود و حتی از برای زیارت بیت الله سفر که فرمود الشریف
 قج الیدین ابو علی الحارثی که عارض حبش و نقیب که بود بیت هزار
 دینار بر دست داشت که بخازنان ناصر خلیفه تسلیم دارد و او را
 نیروی ادای دین بدست نبود سید جلال الیدین خطی بضمانت تلج
 الیدین بگذاشت و ناصر خلیفه فرستاد چون وقت ادای دین فرا رسید
 خلیفه جلال الیدین را گفت یا خود این مبلغ را کافی باش یا از تاج الیدین
 ما خود داشته من فرست جلال الیدین بپذیرفت و عذری چند برآورد

لاجرم

لاجرم ناصر خلیفه تاج الیدین را ما خود داشته بفرمود تا با تاج عذاب علق
 او را ز محبت کرده آن مبلغ را ما خود داشته بفرمود که بشری چند جلال
 الیدین با بجا گفت چون این سخن بجلال الیدین رسید چون شکری را بهر
 ساخت و بهر سوی کس در طلب او فرستاد و حاکم را اخوی عظیم فرود
 گرفت و بهر جا رفت کس او را چارنداد و چار قصید داشت و کرد و بجلال الیدین
 الیدین در ایشانست و فرمان کرد تا در پیش روی او نشست و اینوقت
 جلال الیدین خراج ناصر خلیفه داده که می بست که در هر یک از دینار
 زر سرخ بود جلال الیدین هزار دینار از خراج خلیفه را با حاکمی بدل کرد
 و قصید او را بجای دینار و یکصد و شصت و سه صورت حال را مقرب کرده با
 خراج بخلیفه فرستاد ناصر چون این بید جلال الیدین اطلب داشت
 و فرمود با اصیفر شاعر خود را مال من جایزه میدی چو او را اصیفر میگوید
 جلال گفت این از پسران کردم که بگویند عالمی از جمال خلیفه شاعر را
 هزار دینار از مال خلیفه عطا کرد ناصر از وی پذیرفت با بجلال از اولاد
 جلال الیدین محمد بن حسن بن جلال الیدین که لقب بود برضی الیدین و از
 اولاد او است فخر الیدین حسین که نقیب بلا و صد و بلاد بود و حسین
 نیز سپری بود بنام قاسم و لقب بجلال الیدین نام و لقب صبیح خویش را
 داشت و جلال الیدین قاسم بن حسین بن جلال الیدین قاسم بن حسین
 معینه و این قاسم بن حسین از ششاهنگان سادات عراق بود و فاضل
 و شاعر بود و این قاسم بن حسین را دو پسر بود یکی حسن که لقب بود بزرگی
 الیدین و دیگر محمد که مکنی بود با بر جعفر و لقب بود بتلج الیدین مروی
 فقه و محدث و مورخ و شاعر بود و مولفات و مصنفات داشت
 از دست کتابی در معرفت رجال در و مجله و از دست کتاب
 هدایه الطالب فی انساب آل ابوطالب در دوازده مجلد و از دست

کتاب

فرزند بود اما علی بن ابراهیم طباطبائی عمری بسیار جوان کرده است که او
منقرض شد و ابو القاسم بن صفی با او متفق نیست و در شمار اولاد او
گرفته اند ابو عبد الله حسین بن محمد بن ابطالب بن محمد بن قاسم بن محمد
بن قاسم بن علی بن طباطبائی را که مردی از علمای نساب است اما عبد الله
بن طباطبائی او برادرش احمد زکات دادند و مادر ایشان جمیله
دختر موسی بن عیسی بن عبد الرحیم بن العلاء است و از فرزندان او است
احمد بن عبد الله که در سال دویست و هفتاد در صیحه مصر خروج
کرده احمد بن طویلون را مقتول ساخت و اولاد او منقرض
گشت اما محمد بن طباطبائی او کنی است ابو عبد الله در سال
دویست و هفتاد و نهم در ایام خلافت مأمون در کوفه خروج کرد و ابو اسیر
یا سری بن منصور شیبانی از بهر او از مردم بیعت گرفت و کوفه را به
سخت فرمان برد و با طرف افاق و اعیان فرستاد و مردم را به بیعت
خویش دعوت کرد و کارش بالا گرفت و ملقب شد بامیر المؤمنین ناگاه
در همین سال در شب اقل جب لاصم برض فحاه درگذشت و از اولاد
او است محمد بن حسین بن جعفر بن محمد ابو القاسم که یحیی از وی نمائندیش
ابو الحسن در عیون طوکید از برای او ذیلی یافته ام ابو عبد الله بن طباطبائی گوید
محمد صاحب فرزند بود و خود سفر دریا کرد و از و خبری یافتند و هم از فرزند
او است جعفر بن محمد بن محمد بن طباطبائی اما حسن بن طباطبائی او بابرادرش
قاسم از کت مادر است مادر ایشان هند دختر عبد الله بن سیمیل بن سیمیل
و مسلم سفر دریا کرد و از حسن و سیمیل را یکی علی او صاحب بن خمار قیاس
و آنرا که احمد مصری ملقب به متویر لقب داشت اما علی مادرش نام ولد بود ابو
نضره ناری گوید از استلحقین است از سن چهارده سالگی او را و او را
مستحق لقبه و او را از فرزندان علی بن طباطبائی است الشریف

ابو محمد

ابو محمد حسن بن علی بن محمد الصفوی مصری بن احمد شیخ الابل بن علی بن ابراهیم
طباطبائی معروف باین نسبت زریق مردی متصوف بود و از فرزندان او
یعنی سخن طراز و شاعر بود و دیگر از بنی علی بن حسن طباطبائی است ابو اسیر
اسماعیل بن حسن طباطبائی در سال سیصد و سی و هفتم در مصر وفات نمود
و در آنجا صاحب اولاد بود و هم از این سلسله است ابو الحسن ملقب بکحل
در مصر وفات یافت و او را از فرزندان در برادران بود و احمد مصری لقب
بمتویر صاحب ولد بود و از فرزندان او است ابو الحسن علی و اولاد او
یکری مصری که در و هم از این سلسله است ابو اسیر ابو القاسم محمد و ابو اسیر
فرزند بود و از بنی احمد مصری است ابراهیم و دیگر علی العقیف و دیگر حسین
اولاد ابو الحسن محمد مصری معروف باین سلسله است احمد طباطبائی و اولاد ایشان
مصر قاصد و اشتند اما احمد بن ابراهیم طباطبائی مولد او در اصفهان او را
دو پسر بود یکی محمد کنیت ابو جعفر و دیگر ابی اسیر و از فرزندان ابو جعفر محمد
شاعر مجید مشهور ابو الحسن محمد بن محمد بن محمد طباطبائی صاحب شعر
فراوانست و محمد بن احمد بخت عقیل و حدت و کما معروف بود
و از مصنفات او است کتاب عیار الشعر و دیگر کتاب تهذیب الطبع
و دیگر کتاب العروض و دیگر کتاب تقریر فی الفار و در سال سیصد
بیت و دو وفات یافت و از این سلسله است ابو الحسن احمد
شاعر اصفهانی و برادرش ابو عبد الله محمد بن محمد بن اصفهانی ایشان
پسرهای علی بن محمد شاعرند و هم از این سلسله است ابو الحسن محمد که او را
در بغداد و این نسبت خصیه بنامد گویند و نیز معروفست باین طباطبائی و
او را چهار پسر بود اول قاسم و دوم محمد کنی یا ابو البرکات سیم محمد کنی یا ابو
الحسین چهارم محمد کنی یا ابو المکارم اما قاسم مردی منزوی بود و اولاد او
در بغداد و هم از این سلسله است و از اولاد او است شیخ الشریف نساب ابو عبد الله

ابو محمد

ابو اسیر

ابو اسیر

حسین بن محمد بن ابی طالب بن قاسم و هم از فرزندان دست الشریف ابو منصور
 نزار بن قاسم و از اولاد دست اسکندر بن ابی الفتح اما ابو البرکات محمد
 بن ابی الحسن بغدادی و در مصر بنیست اما ابو الحسین محمد بن ابی الحسن
 بغدادی مردی فاضل و شجاع بود سفر بطایع کرد و از فرزندان او مردی که
 او را حمزه نقاش مینامیدند اما ابو المکارم محمد بن ابی الحسن بغدادی
 و در جهان کثرت و چند فقر از وی باقی ماند اما پسر دوم احمد بن طباطبا
 ابراهیم پسر بنی و در بنام قاسم و مکنی بود با ابو محمد و قاسم را پسر بنی ابراهیم
 و ابراهیم پسر بنی است که نیز قاسم نام او بود و شریفی که گفت و فرزندان
 او و در گذشته و هم از فرزندان ابراهیم احمد بن طباطبا است ابو حسن
 محمد بن احمد بن ابراهیم بن احمد طباطبا و معروف است با کمال الزنج و مولد
 او در عمان بود و از فرزندان دست علی و دیگر حسن و دیگر حسین بن
 ابو الفضل زید بن محمد بن محمد کمال الزنج و هم از این سلسله است زید و دیگر
 حسن و دیگر حسین بن محمد بن محمد کمال الزنج اینچنین فرزندان احمد بن طباطبا
 بود اما قاسم بن ابراهیم طباطبا کنیت ابو محمد است و او را رسی مینامیدند
 مردی خدا پرست و پارسا بود و در اک خدمت امام رضای علیه السلام
 نمود و کینه سلطان هفت صلح نایب روی و هدیه فرستاد و ابو محمد
 نیز رفت و از فرزندان او است یحیی و دیگر اسحاق و دیگر ابراهیم و دیگر داود
 و دیگر موسی و دیگر حسن و دیگر اسماعیل و دیگر سلیمان و دیگر محمد و دیگر حسین
 اینچنین قاسم رسی اند اما اسحاق از اجلاسادات بود و در مدینه اولاد او منقرض شد
 شرا اما داود او را و خمری بود اما ابراهیم صاحب له بود و منقرض گشت
 اما موسی و مصروفات کرد و از اولاد او است علی معروف باین بیت قصه
 اما حسن از سادات مدینه بود و از فرزندان او حسین است و دیگر محمد
 و دیگر قاسم اینچنین علی بن حسن اند اما اسماعیل مردی بزرگ و رئیس بود و

اولاد

سادات طباطبا
در عمان
از اولاد محمد بن

سادات طباطبا
اولاد قاسم بن یحیی
مشهور بن رسی

و اولاد او در مصر بنیست و از ایشان است در بنی اسماعیل المصنف
 الرئيس زاید و ابی محمد شرفی ابو الحسن عمری که یزید اولاد او در بنی در مصر
 شدند و از ایشان است ابو القاسم احمد النقیب بن محمد شرفی و هم از طباطبا
 ابو القاسم احمد بن ابو القاسم احمد النقیب پسر ابو الحسن علی بن احمد حافظ
 قرآن بود و محاسن فراوان داشت و در مصر بنیست پسر عم او ابراهیم
 مذکور که در شب عید بزرگ فجأة در گذشت هو ابراهیم بن محمد بن ابراهیم
 بن احمد النقیب و او را برادری بود بنام طاهر ابو الحسن عمری که یزید ابراهیم و
 برادرش طاهر در قتل دین و اسباب تحرات دلیر بودند اما سلیمان بن
 قاسم الرسی او را در کوفه محلی رسیع بود و از اولاد او دست الشریف ابو
 الفضل احمد الموصلی الاعرج هو احمد بن محمد بن ابو الحسن العدل قاسم
 بن سلیمان و احمد را پسر بنی و در موصی و برادری داشت و در بغداد که
 بدست مردی علوی قتل شد و برادر دیگر داشت مکنی ابو الحسن رانی
 بنام معروف باصفهانی بود صاحب فرزند بود و از ایشان است
 ابو الحسن محبوب الاعرج و در بصره و لال لدور بود و او پسر عبد الله بن احمد
 ابراهیم بن سلیمان است و از او چند دختر ماند و هم از این سلسله است
 بنو تورو و از بنو تورو است پسر ابو منصور جعفر بن احمد بن محمد تورو بن
 ابراهیم بن سلیمان و از ایشان است موسی پسر سلیمان که در صنعاء
 مقتول شد و او را پسر بنی بود بنام محمد مکنی با ابو الحسن و در بغداد صاحب
 فرزندان شد و ایشان را بنو الرسی گفتند و اما عبد الله بن قاسم الزنجی او
 فرزندان آمد و اما محمد بن قاسم رسی او در مدینه سیدی عالم بود و اولاد او
 در جبل سن و حجاز بنیستند و از اولاد او است علی شاعر پسر عبد الله بن
 محمد بن قاسم و این علی را پسر بنی بود بنام قاسم و او در بنی ظهور کرد و او
 امام زیدیه است و قاسم را برادری ابو البرکات نام داشت او نیز در بنی

مردم را

سادات طباطبا
بنی الرسی در بنی

سادات طباطبا
بنی الرسی در بنی

مردم را بخیرش دعوت نمود جماعتی او را پیروزند چون از ویلم سفر کرد و او را انکسار
 کردند گاهی که دیگر باره دیدار کردند اقرار آوردند و قاسم را پسر می بود حسین
 نام بعد از پدر مقام و ملکات پدر یافت و صاحب ولد بود و از بنی عبد
 المذنب محمد بن قاسم الرسی است محمد بن سلیمان بن عبد الله و او ملقب بود
 بصحاح و عقیقی داشت و هم از ایشانست حصاح بن یحیی بن
 احمد القاسم بن عبد الله و از بنی عقیقی بنود هم از بنی عبد الله است
 ابو القاسم ادیس بن عبد المذنب محمد بن قاسم الرسی و او ملقب بود با
 السکون و برادری داشت ملقب با یونعیم از ایشان نیز فولد
 شناخته شده و از بنی محمد بن قاسم الرسی است ابو الحسن محمد
 الواسطی ملقب بناج الشرف بن حسن بن جعفر بن قاسم و او را چند
 دختر بود ابو الحسن عمری نسب که پیرا و او برادر در بصره بود و از بنی قاسم
 الرسی الشریف صاحب بصره و دیگر امرا هم بود دیگر که نام
 ایشان بنی احمد بن قاسم بن محمد و احمد را پادیه اولاد او دارند و حوا
 مدینه در حوالی مدینه و از بنی محمد بن قاسم الرسی است زید الاسود و او را عضد
 الله و المذنب بود و احمد را کرد و دختر خود را کشان نام داشت با او کاتبین
 نقیای شیراز و سادات انجری شیراز از اولاد اویند و زید الاسود است
 میر داشت اول حسین دوم محمد سیم یحیی و یحیی پسر می داشت بنام زید
 از بنی وی کتبت ابو زید بود بر وی یحیی بن یحیی و یحیی بن قاسم و او را محمد بن زید
 الاسود ملقب بود با یوحنا و او پسر می آورد که علی نام داشت اما حسین
 زید الاسود و او پسر می آورد که علی و آن دیگر زید که کنی بود با یوحنا حسین و ملقب بود
 بفرالدین السیرانی از علی خبری نرسیده اما ابو الحسن بن یحیی پسر داشت
 اول علی دوم بنی عبد الله سیم امیر شاه چهارم محمد پنجم ابو الظفر بن الاشرف
 القاسم بن زری از علی و غریزی عقیقی معروف نیست اما بنی عبد الله و او را

یکی حیدر و آندیکر عقیل اما سیر شاه را پسری بود بنام ابو المختار و او داعی بود
اما محمد چهارم را پسر آورد اول علی دوم و نیکو سیم چهارم حسین از غلامی واحد
عقبی معروف نیست اما نزدیک کنی بود ابو الحسن و نقابت شیراز داشت
و پسری آورد بنام محمد و کنی ابو جعفر اما حسین کنی بود ابو عبد الملقب
بود بهاء الدین و نقیب النقباء بود در شیراز و او را قاضی نمود و پسری آورد
بنام جعفر کنی ابو المعالی لقب بشرف الدین و جعفر چهارم را پسر بود اول
موسی دوم محمد سیم اسحاق چهارم اسماعیل اما موسی منقرض شد اما محمد
الملقب بود بشهاب الدین و قاضی القضاة بود در شیراز و پسری آورد
بنام علی و لقب بجمال الدین اما ابراهیم سه پسر آورد یکی جعفر و آندیکر
حیدر سیم علی اما جعفر لقب بود بتاج الدین و نقیب النقباء بود در شیراز
اما علی پسری آورد بنام محمد الدین آخیر دو پسر آورد یکی ابراهیم
و آندیکر علی اما ابراهیم چهارم را پسر داشت اول محمد دوم حسن سیم
محمد و چهارم حیدر اما علی لقب بود بمصطفی الدین و او را پسری بود که نیکو
نام داشت و نیزه را پسری بنام ابراهیم اما اسحق بن ابی المعانی
پسری آورد بنام محمد لقب بشرف الدین و او قاضی القضاة بود
در شیراز و شرف الدین پانچم پسر بود اول اسحق دوم اسماعیل
سیم جعفر چهارم حسین پنجم یعقوب اما اسحق در شیراز قاضی
القضاة بود و چهارم را پسر داشت اول حسین دوم اسماعیل سیم
علی چهارم یحیی سه دختر داشت اول کلثوم دوم فاطمه سیم مریم
اما حسین لقب بود بناصر الدین و پسری آورد بنام علی لقب بمصطفی الدین
و پسری که داشت بنام حسین کنی ابو سعید اما حسین را پسری بود که
نامش معروف نیست اما اسماعیل بن اسحق سه پسر داشت اول محمد
دوم ظاهر سیم اسحاق اما محمد را نیزه پسری بود بنام اسحق اما ظاهر پسری

[illegible]

داشت بنام محمود اما یکی بنام قاسم لقب بود بعد از الدین و مکنی بود
 بابا جعفر اما اسماعیل لقب بود و بابا جعفر اما اسماعیل لقب بود بعضی الدین
 و مکنی بود بابا شجاع و در شیراز قاضی القضاة بود و او را پسری بود بنام
 حمید لقب بود الدین حمید را پسری بود بنام احمد و لقب بعد از الدین
 و احمد را پسری بود بنام محمد و از وی بعضی بنام احمد جعفر بن قاضی شرف الدین
 لقب بود و سراج الدین و قاضی القضاة شیراز بود و دو پسر داشت
 یکی را داد و آن یکی محمد اما او در شرح خالیش معروف نیست اما محمد
 آورده نامش فاطمه اما حسین بن قاضی شرف الدین پسری آورد بنام محمد
 اما جعفر بن قاضی شرف الدین و او را پسر آورد یکی محمد و آن یکی جعفر اما
 اسماعیل بن بابا المعالی مکنی بود بابا منصور و لقب بقوام الدین و او
 پسری آورد که ابراهیم نام داشت و ابراهیم را چهار پسر بود اول محمود
 دوم حسن سیم حسین چهارم اسماعیل اما محمود مکنی بود بابا المعالی و
 لقب بود شرف الدین او دو پسر داشت یکی محمد که مکنی بود بابا
 المعالی و آن یکی بنام داشت از محمد عقی بنی فاطمه و از پسری آورد
 او را محمد نام گذاشت اما حسن بن ابراهیم لقب بود بعد از الدین و دو پسر
 آورد یکی مهدی و آن یکی کرادی اما حسین بن ابراهیم لقب بنظام الدین و
 مکنی بود بابا الحسن و او دو پسر آورد یکی ابراهیم و دیگر حسین و از حسین
 بنام حسن و از حسن پسری آمد که احمد نام داشت و او وزیر و لقب بود و
 کنیت او ابو الحسن و لقبش لقب الدین است بدست خازن خان منصور
 گشت و اولاد او در شیراز منصب القضاة داشتند و عددی شیر
 شدند و ابراهیم بن نظام الدین پسری آورد که مکنی نام داشت و یکی را
 پسری بود بنام علی اما اسماعیل بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابی المعالی لقب
 بود بنام الدین و مکنی بود بابا منصور و پسر او را اول حمزه و دوم یحیی

و او را
 پسر آورد

سیم علی و دو پسر داشت و علی را دو پسر بود و او را ابراهیم لقب شد بقطب
 الدین و دو پسر آورد یکی ابو منصور و آن یکی حسن و ابو منصور را نیز دو پسر بود
 یکی علی و آن یکی محمد و علی را دو پسر بود و محمد را سه پسر بود اول منصور و دوم حسن
 سیم ابو طاهر و از حسن فرزند آمد بنام محمود اما حمزه بن اسماعیل مکنی
 بود بابا طاهر و لقب بود بحد الدین پسری آمد بنام علی لقب شد بحد الدین
 و علی را سه پسر بود اول اسماعیل دوم محمد سیم حسن و از حسن و خنری آمد
 و اسماعیل مکنی بود بابا الحسن و او را پسری بود بنام حسن مکنی بابا ترابست
 بنام الدین حسن را سه پسر بود اول محمد دوم اسماعیل لقب بود بحد الدین سیم
 اسحق لقب بود بحد الدین اما محمد لقب بود بقطب الدین و مکنی بود بابا طاهر
 و او در عهد سلطان ابو سعید قاضی و نقیب الحاکمات بود و او را دو پسر بود
 یکی جعفر لقب بود بحد الدین و آن یکی ابراهیم لقب بقوام الدین و از خنری
 که مرقوم شد و بنی بری از شیراز فرزند آن شدند خندان بن شمس الدین که
 ثمرة شجره ای که در حسین بن قاسم الرضوی بن ابراهیم محمد بن ابراهیم
 طباطبائی بن اسماعیل الدین بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن ابی طاهر
 حسن علی بن حسین بن مکنی بود بابا جعفر بن شمس الدین که مکنی
 پسرا داشت و پسر او است عبد الله العالم و از فرزندان او است ابو علی
 بن زر در عصره و ابو الحارث بن عبد الله در عصره که آن و هم از اولاد او است
 قاید و دیگر اسحق و دیگر حسن و دیگر یحیی و دیگر سلیمان ایشان بنی محمد بن
 بن محمد بن حسین بن قاسم الرضوی اند و اولاد ایشان در حجاز فرزند و نیز
 از بنی عبد الله است عبد الرحمن بن مکی لقب بفاضل و پسرش معروف
 بود بابا نام الرضوی و یحییان حمزه بن حسین بن مکی که او را نفس دیکه گفتند
 و پسرش علی بن حمزه که معروف بود بعلی و نیز علی را پسری بود که حمزه نامیده
 و لقب بود بنشین و این حمزه پسر است او را بنام سلیمان

و او را
 پسر آورد

اورا قتی نامیدند و سیلمان پیری در دین حرمه نام نهاد و معروف شد
 بجواد و از حرمه پیری نام که عبدالله نام داشت و او در بلاد یمن سلطنت
 و عبدالله را پیری بود بنام محمد کنی باو عبدالله و اینجمله ائمه زیدیه اند و
 ایشان را در یمن عقب بسیار است و از اولاد حسین بن قاسم الری
 علی بن حسین بن قاسم است و او را نیز پیری بود حسین نام و عقب بنیاد
 و هم از فرزندان حسین بن قاسم الری است یحیی بن الحسن او نیز از ائمه زیدیه
 است مردی شجاع و شاعر بود در یمن ظهور کرد و لقب شد بهادی الحقی
 و بنفس خویش جهاد میفرمود و او را در فقه در مذاهب زیدیه مصنفات
 بزرگست نزد کتب مذاهب ابو حنیفه در سال دویست و هشتاد
 در ایام معتضد ظهور کرد و هفت سال در کعبه بنام او کردند و در سال
 دویست و نود و هشت و دواغ جهان گفت و فرزندان ائمه زیدیه
 بودند و در شمار ملوک یمن و از بنی عبدالله بن حسین بن قاسم است -
 المحسن الاطروش بن حسین بن ابراهیم بن عبدالله و او را عقبی نبود و از
 جمله فرزندان اوست ابو محمد حسن قبیل قیل پسر یحیی که لقب بهادی بود
 و قبیل نام کوهی در صعدة یمن و حسن قبیل را دو پسر بود یکی یحیی و آن را
 حسین و از ایشان فرزندان ائمه و همچنین از فرزندان اوست ابو القاسم
 محمد القایم بعد از پرورش یحیی لقب شد بهرقی و او را مکانی ملکت
 بود و فرزندان او در یمن و خوزستان نیستند و هم از ایشان است قاسم
 بن محمد بن یحیی و از این سلسله است ملوک یمن هم از اولاد یحیی هادی
 ابو الحسن احمد بن یحیی الملقب به ناصر لدین الله و این ناصر از ائمه زیدیه
 مردی فارغ کثیر الحاشی بود لکن مرض فقرس او را از قیال باز داشت
 از فرزندان اوست ابو الفطش الفارس مردی در مبارزت بروشمن
 دست یافت و او را بکشت جماعتی از دشمنان بر قتل او اتمام کردند تا
 سلامت او همچنان می آید و حاجت میکند

عبدالله بن حسین بن قاسم الری

عبدالله بن حسین بن قاسم الری

سلامت بکشت و پدرش ناصر در سال سیصد و چار هجری وفات نمود ناصر را
 پنج دختر بود اول فاطمه لقب بصالحه و دوم زینب سیم صدیقه چهارم حمزه
 مستی بکشت پنج فاطمه القدری سیزده پسر داشت اول شعیب دوم
 عبدالله سیم محمد چهارم رشید پنج حسین ششم ابراهیم هفتم علی هشتم محمد
 نانی نهم اسماعیل دهم داود یازدهم حسن دوازدهم یحیی سیزدهم قاسم
 اما شعیب بلا عقب بود و از عبدالله و نوری باید اید اما محمد کنی بود باو
 القاسم فرزندان او در مصر و حلب و دیگر بلاد بسیار شدند و از ایشان است
 احمد کنی باو السرای بشرق الدوله و از اولاد اوست ابو تراب و دیگر علی
 و دیگر داود اما رشید بن ناصر کنی بود باو الفضل اولاد او در حلب یحیی
 زینب اما حسن بن ناصر کنی بود باو عبدالله اولاد او در یمن اقامت نمود
 اما ابراهیم بن ناصر کنی بود باو الفطش مردی شجاع و فارس این سلسله بود
 اما محمد الشالی لقب بهادی صاحب اولاد بود و سفر عراق کرد و سال
 چند در بصره اقامت نمود بعد از ابو عبدالله و اعیان یحیی که رافضیست
 او بنود همواره مردم را بخداوند دعوت فرمودی و در مجلس وزرا و همرا
 و اگر در رعیت خویش جز بمواعظ و نصایح زبان نکشودی و از امر معروف
 و نهی از منکر و ذکر آخرت و تحلیف من الله خویش تن داری فقرمودی
 و بیشتر قبس بطیلسان بودی علی ابو تنوخ گوید گاهی که محمد ثانی از نزد
 حضرت الدوله مراجعت کرده باهواز آمد و وار شد بر ابو القاسم علی بن
 حسین بن ابراهیم کاتب شیرازی او در سزای خود مجلسی کرده بود و از اشرف
 اهواز چون محمد ثانی در آمد و نشست از وی سؤال کردند که یا مردمان در
 قیامت خداوند را دیدار خواهند کرد و فرمود خداوند در دنیا و نه در آخرت
 با چشم سر دیده نشود و مذاهب معتزله را با حسن قصص و ابلغ کلام بیان
 فرمود و گفت مذاهب من پدران من که از جد خود علی علیه السلام فرار کرده

عبدالله بن حسین بن قاسم الری

چرا بنیست و بر نفی رویت چندان دل لایحه و بر این و اخراج اقامه نمود که سائل ساکت گشت اینوقت ابو القاسم علی از کمال شوق بگریست و روی محمد ثانی کرد و گفت سپاس خداوند را که مرا زنده گذاشت تا من تو مردی را از اهل بیت دیدم که مردم اما اسماعیل بن ناصر در خورستان اقامت فرموده از فرزندان ابوالمحید و ابوعلی ایشان نیز صاحب ولد بودند اما او در ناصروا مکنی بود با یو محمد و او از اجله مشایخ و فضلا بود پسرش قاضی محفل ابو محمد بن ابی الجهم یافت و در خورستان خلافتی بکمال داشت و اولاد او از بزرگان خورستان و اهواز بودند اما حسن بن ناصر طعنه بود الملقب بدین الله و بعد از پدر مکانت پدر یافت و اولاد او در خورستان همی زیستند اما یحیی بن ناصر مکنی بود با ابو الحسن و طعنه بود بنصیر و او محلی بود بعلم و فضل ابوعلی تنوخی در کتاب نشوات المحاضر در قم کرد که یحیی مردی از خویشاوندان خود را که ابو الحسن کنیت داشت در ایام ابو عبد الله محمد بن الداعی روانه بغداد نمود و فرمود ابو عبد الله را بمیزان احتساب رسیخ اگر او را از من افضل و اولی یافتی و شایسته امامت دانستی موبس من مکتوب کن تا با او بیعت کنم و از جانب او داعی باشم چون رسول بخی بودی چند با ابو عبد الله محمد بن الداعی بود و مکانت قدر او را بدانت بنما با او بیعت کرد و یحیی بن ناصر محلی بعلم و ادب نفس و فصاحت و طلاقت لسان بود و هیچ علوی حضرتی افصح از او دیده نشده و در اواخر عمر ترک خضاب گفت و از فرزندان او ست علی که طعنه بجراب بود و او را پسری بود بنام جعفر مکنی با ابو الفضل اما قاسم طعنه بود بنجار و مکنی بود با یو محمد و در صعد هلمن نیز بیست یکتن از بزرگان که زیدیه بود او و زاده تن پسر داشت اول سلیمان دوم

الحجرات
نشد

سیم جعفر چهارم حسین بن یوسف ششم یحیی هفتم اسماعیل هشتم حسین نهم احمد دهم یحیی یازدهم عبد الله زاهد و زاده دهم محمد اما یحیی بعد از پدر نکاح پریافت و از وی لدی رقم کرده اند و یحیی بن سلیمان و علی و جعفر و حسین و یوسف عقب نه استند اما اسماعیل سفر حلب کرد و دختر عمش رشیده را با کابین بست و فرزند آورد اما حسین پسری آورد بنام یحیی و جن از پدر و فاتی یافت اما یحیی صاحب فرزند بود اما عبد الله زاهد فرزند آن آورد اما محمد مکنی از آنکه زیدیه است در صعد هلمن جای داشت و او را نه پسر بود اول قاسم دوم محسن سیم مطهر چهارم یحیی پنجم حسین ششم یوسف هفتم حمزه هشتم ابراهیم نهم محمد اما قاسم و محسن فرزند نیاورند اما مطهر و یحیی حسین آنکه اولاد بودند اما یوسف فرزند ی آورد مکنی با ابو القاسم سفر بصره کرد در ایله وفات کرد و در آنجا بجاک سپردند و دو پسر از وی ماند اما حمزه پسری آورد اما ابراهیم طعنه بود بنوید صاحب اولاد بود اما عبد الله طعنه بود بمعتضد و صاحب اولاد بود اینجا اولاد ابراهیم غم بودند که بشیخ رفت - حیابان شصت و یکم که کشته شد شیخه آلا و حسن مثلث بن حسین فتنی بن حضرت فاطمه حسن بن امیر المومنین علیه السلام حسن مثلث را شش پسر بود اول طلحه دوم عباس سیم حمزه چهارم ابراهیم پنجم عبد الله ششم علی اما طلحه او را فرزند نبود اما عباس صاحب ولد بود لکن منقرض شد اما حمزه در حیات پدر وفات کرد اما ابراهیم شرح حال او معلوم نشد اما عبد الله مکنی بود با یو جعفر و مادرش ام عبد الله دختر عامر بن عبد الله بن شیر بن عامر طاعنه بن مالک بن جعفر بن کلاب بود او را منصور و وانیق یا پدرش مجوس داشت تا در جعفر وفات نمود در هنگامیکه سرشیده داشت چون او را جنبش دادند که شوف افتاد که

الحجرات
نشد

مرد است اما علی کنی بود باو الحسن مردی عالم و بار بار بود معروف
 بود بعلی عابد و در نیز مشهور و این با او همش محبوس داشت تا در حبس
 وفات نمود ابو الفتح صفهائی در کتاب مقاتل الطالبین گوید اولاد
 امام حسن علیه السلام را خواستند در حبس خان از قید و سلسله رهایی دهند
 رضاند اند گفتند بخی خواهم خدایا این قید و بند طاقت کنیز و عرض کنم
 از دو فایق پرس چرا ما را در بند کشیده و ابو الحسن را چهار دختر بود یکی
 رفیه دوم فاطمه سیم ام کلثوم چهارم ام الحسن و پنج پسر داشت اول
 محمد دوم عبد الله سیم عبد الرحمن چهارم حسن پنجم حسین مادر ایشان زینب
 دختر عبد الله محض است و شوهرش علی بن العابد از ائمه اربعه است
 میان ما محمد و عبد الله در بیات پدر وفات کردند اما عبد الرحمن دختر
 او که رفیه نام داشت خیال بان شصت و هفت سالگی که از
 حسین بن علی العابد صاحب فتح حسین بن علی العابد با جماعتی از
 سادات علوی و جمعی از اهل بیت خود در زمان بادی عباسی در طلب
 خلافت بیرون شدند موسی بن علی و محمد بن سلیمان بن منصور و اشک
 ساخته بقا گشت اما تا فتنه و در سال یکصد و شصت و هجری در یوم یوم
 در ارض فتح قتل اند و جمعی کثیر از سادات علوی مقتول شدند حسین نیز
 شهید گشت سر او را حمل کرده بزرگمادی آوردند بادی کردار ایشان را کرده
 داشت ابو نصر بخاری از امام ابو جعفر محمد باقر ابن امام رضا علیه السلام
 روایت کرده که فرمود از برای ما اهل بیت بعد از که با شکستگی بزرگتر از فتح
 نبود حسین صاحب فتح را فرزند نبود اما برادر شهید فتح حسن بن علی العابد
 که معروفست بکفوف یعنی صاحب ولد بود و اولاد حسن مثلش جز از
 وی نیست او را شش دختر بود و سربازان اول عبد الله دوم محمد سیم علی
 و مادر ایشان سکینه دختر محمد فاطمه است ابو نصر بخاری که در اولاد حسن

حسین بن علی
 عابد

عشق محمد
 از اولاد
 محمد بن
 عبد الله

از عبد الله بن حسن کفوف بن علی العابد بن حسن مثلث است و این نسبت
 لکن از برادرانش محمد و علی علای نسب به خلافت کرده اند که اولاد آورده اند
 با محمد عبد الله بن حسن کفوف را سرباز بود اول محمد دوم حسن سیم علی
 اما محمد بن عبد الله از فرزندان دوست ابو الزواید محمد حسن بن محمد بن
 عبد الله بن حسن کفوف ۲ او را ابو الزواید گفتند از برادران بود که در شعر
 و کلام شیخ بزرگوارت میراند و او سفر فرید کرد و اولاد او در توبه و حجاز و عراق
 فراوان شد و او را نیز پسری بود بنام عبد الله و همچنین اولاد او در حجاز و
 عراق زیستند اما حسن بن عبد الله بن حسن کفوف مردی بدوی بود
 و از اولاد دوست موسی و دیگر بزرگات و دیگر محمود و دیگر محمد اما
 علی بن عبد الله بن حسن کفوف او را در دمشق فرزندان جز برادران
 بود از فرزندان دوست شیم بن ابو القاسم سلیمان بن بحر بن ابی بصیر
 محمد بن علی بن عبد الله و هم از فرزندان دوست علی بن علی بن ابی
 محمد جعفر بن عبد الله و او از حسناء دختر او پسری داشت بنام احمد
 و او نیز صاحب ولد بود با محمد اولاد حسن مثلث بودند خیال بان
 شصت و هجری که از اولاد جعفر بن حسن بن امام حسن بن علی
 جعفر را شش دختر بود اول فاطمه دوم رفیه سیم زینب چهارم ام حسن
 پنجم ام الحسن ششم ام القاسم اما ام حسن بجاله کنایه محمد بن محمد بن
 بن علی علیه السلام را از بعد از جعفر بن سلیمان بن علی بن العباس او
 چهار پسر آورد اول عبد الله دوم قاسم سیم ابراهیم چهارم حسن با عبد الله
 و قاسم با محض بودند اما ابراهیم مادرش ام حوله بود از رومیه که بعد از حسن
 میان میدند و از اولاد دوست جعفر بن ابراهیم و عبد الله بن جعفر بن ابراهیم
 و مادر عبد الله آمنه دختر عبد الله بن حسین الاصفهانی علی بن الحسن بن
 علی علیه السلام بود و این عبد الله در خلافت نامون مشرفا بن گز

حسین بن علی
 عابد

حسین بن علی
 عابد

11519

سید بن علی

金

卷之四

11. 11. 11

ابو طالب بن عیدالدین علی باغرو از ایشان است نقیب ابو احمد
باین تعلق بود ابو الحسن علی بن عیدالدین علی باغرو از ایشان
الشریف ابو القاسم حسین بن ابی عیدالدین احمد بن محمد بن عیدالدین علی باغرو
ابو القاسم بود و از ایشان است بنی ابو زید بن عیدالدین علی باغرو از ایشان
شریف ابو الحسن بن محمد بن ابوالحسن محمد بن علی بن محمد بن ابو زید بن
عیدالدین علی باغرو ابو الحسن صاحب دلبه بود در بصره و بیت الی ابو
زید در بصره ملکی جلیل بود و از ایشان است شریف ابو القاسم محمد بن
علی بن ابی طالب از ایشان است شریف ابو منصور بن علی بن ابو زید بن
ابو طالب بن علی بن ابی طالب طبع بود و صاحب دلبه بود و از ایشان است شریف
ابو طالب مروی کبیر نقیب و اصغر نقیب بود و از ایشان است همکار
بدست و کبیر بن علی بن فرمود و از ایشان است سید جلیل بن ابی طالب
رئیس بصره و از او بزرگ و با ثروت بودند و از بنی باغرو است
ابو الحسن میمون بن ابوالحسن محمد بن محمد بن عیدالدین علی باغرو
نسب ابو القاسم است به معروف باین تعلق المبرق گوید مروی و در وقت
که او را خضری نامیدند مدعی بود که او از اولاد میمون بن محمد است ابو القاسم
گوید عیدالدین میمون این نسب را انکار داشت اما ابو جعفر محمد بن عیدالدین
بن عیدالدین حسن بن جعفر و لقب بود با درع و بنی نقیب از آن یافت
که صاحب دراع بود و بر دایمی شیر را کشت که دراع بود کانه از
بال موی زرد داشت و او در کوفه شمس بود و او در آنجا بمرد و
کناسه مدفون گشت و او را در آنجا کشتند و در کوفه و خراسان
و طبرستان و انهر فروان شده و از ایشان است ابو عیدالدین محمد بن قاسم بن
از بنی الادرع است سنان و او در قاسم بن ابی جعفر محمد درع است علی
نسب به حدیث کرده اند که قاسم بن الادرع اراده سیج جاری کرد و نام آن

PH
24

五

وہو

وفات نمود و قوام الدین دو پسر آورد یکی عبدالله کنی بابو که لقب نجم الدین و
 اندر عمر امام نجم الدین نقابت بغداد و حاکم و سر من ای یافت و بعد از پدر
 معروف به نقیب النقباشد که مردی ضعیف الحال بود و بعضی اهلک
 خانوادۀ خود را قوام الدین بعد از او و آنچه از وی بجای ماند تلف کرد
 و در سال هفتصد و هشتاد و پنج وفات نمود و برادرش بجای او نقابت
 یافت و دیگر از بنی طایوس در عراق سید محمد الدین است صاحب
 کتاب البشاره و در آن کتاب اخبار و آثار و غلبه معقول و در بلاد و انظار
 دولت بنی عباس را ذکر میفرماید چون سلطان ملک کوثر از او بپرسید
 نزدیکت کرد سید محمد الدین با جماعتی از سادات و علمای آن زمان
 کرد و آن کتاب را بنظر سلطان رسانید و سلطان او را عظیم غنیمت
 و جلد و مرشدین آن تواریخ اخلاصان فرستاد و چون بشهر بغداد آمد
 فرمان کرد تا نادیده نبرد و او که هر کس از اهل جلد و اعمال آن بلد است
 بسلامت بیرون شود و آنجا عتبی ایستنی و نیانی طریق مراجعت پسرند

بسم الله و الحمد لله و الله با تمام رسید

جلد اول ریاض الانساب

من بالیفات جناب

خانصاحب

آقا میرزا محمد صاحب شیرازی شیر بک



هو الله شانهالی

جلد دوم از کتاب
 ریاض الانساب مجمع الاعقاب
 معروبه بجز الانساب مشتمل بر سلاسل تنبا
 سادات حبشی و موسوی و ضوی
 ذکر را و انابتا بنیل بر
 نسبتا منتهی شوند
 امام علیه السلام در خطه مقام

بسم الله الرحمن الرحيم

جو ابرو از او هرگاه میگردید از درج فصاحت و دلاعت غازیان بر سر لایوت
و کجایان غزایان حیرت تا حد ارادان ملکیت شعر باریان قبله ناطوت
یعنی اوصای سافر سبحان الذی امری و لایای حرم متوطن مکان قبا
توسین او دلی ساکنان زینت غریب لونی و ارث مندر و فی ظاهر و
بهر آمده خصصه صلیکین حد و پاس خداوند یکانه بهتیمیت که نیایی
مشغالی و کجایان ابرو از همان غنایت غیبی بمل شود و رسانیده و کجایان
زات اندک از فروغ بخش آمل عباد و گروانید و کجایان موجب کجایان
در مقام شان تالی مقام خیر المرسلین است خصصه خاص آل عبا و بشوای
الصلوة و ابتلا ابوالاعمالی و عبد الله الحسین علیه السلام چون و کجایان
و اعقاب سادات حسنی بنیام رسیده اکنون شروع بکتابت این کتاب

سادات حسنی میشود و الله التوفیق
کتابت این کتاب در روز پنجشنبه و زادت و زادت احوال امام الهام
حضرت امام عبداللہ الحسین علیه السلام

مضامین بعد از خلعت امام حسن علیه السلام امام خدیجه حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام حسین علیه السلام است در کتب معتبره
مستوفی است که حضرت فاطمه بعد از ولادت امام حسن بیچاه روز
امام حسین نماز شد و مدت حمل آن حضرت شش ماه بود و تولد آن

در خمر

در خمر شبان در سال چهارم از هجرت در مدینه وقوع یافت میت
طلوع کرد و بنامید غنیمت در کشتال
از این سال شرف تازه گشت کشتن این خاک که تازه شود در کشتن از این سال

چون خبر ولادت آن بچه باغ ولایت نجاب رسول الله رسید بجهانه
فاطمه آمده آن قره العین خیره را در دامن غنیمت خود جای داد و او را
در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن سر و گفت و بسم مبارک آن
جبار احسین بنماد و اما القاب مبارک آن سرور سید طیب
و رشید و دینی و زکی و سید وسط و کسیت آن حضرت ابا عبدالله
و در وقت جلوت جدش رسول الله شش ساله بود و در زمان
شهادت پدر بزرگوارش علی علیه السلام شش ساله بود و در سال
زمان برادر عاصی داشت زندگانی نمود و بعد از شهادت حضرت
امام حسن در سال امامت فرمود عمر شریفش بیجا و بیست سال و بیجا
و بخیر بود و در جمعه و هم محرم در سال شصت و یکم هجری با بخت
و فقر از فرزندان و برادران و برادرزادگان در زمین کربلا بفرستاد
شهادت رسید شوال مظهر این عصر برادر بزرگوارش امام حسن
عالمک و شهادت داشت و از فرق شهادت شهادت نام بر
بزرگوارش رسول الله داشت و از صدر تا قدم شهادت بر روی مقدم
داشت و آن حضرت شجاع ترین خلق بود بجهت مصطفی و رضی
هر دور او را بود و عالمترین شیخان آن بختام دین بدش بود و بیجا
و طبع بسیار بود و نام صفاتیک و آن دوره در عربت حسن بود و کجایان
دار بود و در عصر خود اول شخص سیاسی بود و می توان گفت که در بار
دیانات احدی چنین سیاست نازیشتیار ننموده بود و چنانکه وقتی
و بعد صا وید کردید و ضایست نام از بزرگان قوم حاصل می نمود یعنی از

از روی قوت حجتی که فتنه امام حسین علیه السلام دید از یک طرف حرکات
 نبی مہدی که سلطنت مطلقه داشتند و در آن اوان محاط بر ریاست روحانی
 اسلام بودند و از یک طرف عقیده مسلمانان را بدین حدش متفرع سازد
 و از طرف دیگر بر بندگی بود که اعم بر اینکه طاعت از یک پیکند یا کنگ
 نبی مہدی نظر بعد از او درینہ خیال نال اندیشانه و روحانی با شمع فرو گذاری
 نخواهند نمود و هرگاه چنین سوال که در نام نبوت فی ذلک عالم ازین شمع
 باقی نخواهد ماند این بود که مصمم انداختن سیاست و اسلام بر خلاف نبی
 گردید و چنانچه از آن ساعتی که یکدیگر بجای معادیه قرار گرفت حضرت امام حسین
 ترو از اطمینان او را واجب قرار داده بود و مخالفت خود را با او بسته قرار
 داد و بدینہ ہم مجد برگزین حجت طاعت آن حضرت گردید این بود که
 امام حسین عالمی و عابدی برای آن جناب که در سر دشت تن حرکت داد و
 پیش قدمی برای کشته شدن خود در انداختن سیاست و اسلام گردید حساب
 و جدان اگر مآخذ در افشاح اندوہ و پیشرفت تعاصد نبی مہدی و قوت
 تر فرج مسلمانان و استیلائی آنها بر جمیع طبقات مسلمین و شہتہ باشد بلا
 عامل نقدین تواند کرد که امام حسین از پیش خویش اجبای دن خشن
 و توانین اسلام نموده اگر چنین واقعہ پیش نیاید بود قطعاً اسلام بشکل عالیہ
 خود باقی نمی ماند و ممکن بود چون است ای اسلام بیک مرتبہ رسومات و قوانین
 اوضاعی گرد و امام حسین که بعد از پیچیم در اجراء این مقصد عالی بود بعد از
 مشتق برید بجای معادیه از تقدیر بدین قصد حرکت کرد که در اگر قصد اسلام
 مانند که و عراق تیر این خیال بزرگ خویش را تشر سازد و در هر نقطه که امام حسین
 قدمی گذارد نفرت قلوب که مقدمہ سیاست بود نسبت بجای امیہ در
 مسلمانان تولید می شد برید ہم که ازین نکات بخیر نموده و دانست که
 اگر در یک نقطه مملکت سیاست شود امام حسین در برابر او برقی مخالفت
 بلند کند

بلند کند بی واسطه نفرت مسلمانان از وضع سلوک و حکومت نبی امیہ و در
 بلا خفا توجہ قلبی که به امام حسین و از بدبختی آن سیاست خصمیه در تمام
 ممالک اسلامی کسب حکومت نموده و زوال سلطنت امیہ نبی
 در خواهد رسید این بود که بعد از جلوس قبیل از بر اقدام مصمم قتل
 امام حسین گردید و این بزرگترین غلطای سیاسی نبی امیہ بود و از یک
 یک خطای سیاسی نام و نشان خود را از صفحه عالم محو کردند و بزرگترین
 تسلی که امام حسین بقا گاہ رفت و ابد اقصی سلطنت و ریاست
 نداشت این است که آن حضرت با آن علم و سیاست و تجربه که
 از عہد پدر و برادر در مخالفت با نبی امیہ حاصل نموده بود می دانست
 که با عدم موجودی بسباب خود آن مقصد از بر دستا و دست
 با او ممکن نیست لهذا از آن ساعتی که از ندینہ حرکت کردی برده
 و با و از بلند می گفت که من برای کشته شدن میروم و جمیع ہم را با آن
 خودم همین بیان را محض اتمام حجتی کرد که هر کس نظر جاه و حلال با او
 معیت کرده ترک ہم را می آورد و گوید و هرگاه امام حسین باین قصد
 و اراده نبود یعنی عالمی و عابدی به کشته شدن تن در می داد و در جمیع
 نمودن لشکرهای می گردید تا یک جا حجتی که بر او داشت متفرق
 سازد چون قصد بزرگ کشته شدن که مقدمہ آن خیالات عالی و آن
 سیاست مقدس بود و نظر داشت بزرگترین رسید یکسلی مملکت
 دانسته و اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب موثر تر واقع
 گردد و ظاہر است با آن مجربیت که آن زمان امام حسین به دور
 مسلمانان داشت اگر مصمم بجلب قلوب شده بود می توانست
 لشکری انبوه گرد خود را بهم آورد و در آن صورت اگر کشته می گردید
 بهیچ ای سلطنت می بقصد و مظلومیتی که نتیجہ اش آن سیاست

اعظم و حاصل نمیشد این بود که نگذارد نزد خود کسی از ایشان
از وی بگفتن نبود مانند فرزند برادر و برادر از ایشان و بنی اعوام
و چند نفر از تابعین خاص حتی تا بنیان خلیف اشکان نمود قبول
نمودند و امام حسین چون عداوت بنی امیه را نسبت بخود و خاندان
خویش میداشت و دانسته بود که بعد از کشته شدن وی زنان و
اطفال بنی هاشم که ال محمد بودند اسیر خواهند شد و این واقعه
در مسلمانان خاصه در عرب پیش از آنچه تصور آید مؤثر واقع خواهد
گردید چنانچه بان طوری که حرکت طایفه بنی امیه و مسدود کردن
آنان به حریم حبشیایی علیه خود مانده در قلوب مسلمانان مؤثر
افتاد که از پیش از کشته شدن امام حسین هم و همایش گمزنه بود و عداوت
بنی امیه را با خاندان محمد آشکار ساخت این بود که امام حسین بدوستان
خود که او را مخالفت از این سفر می نمودند باطنی میگفت من برای
کشته شدن می روم و چون خیالتان محذور و از مقام عدلیه
حیثی بی اطلاع بودند در هیچ سلسله ابرام می کردند آخرین خواهش
بنیان این بود خدا چنین خواسته و حد چنین امر فرموده است و همچنین
اسرار می کردند حال که برای کشته شدن می روی زبان و بجه بار
همراه بر جوابی داد و خدا عیال مرا اسیر خواسته اگر در کلمات
حکایت امام حسین وقت شود دیده خواهد شد که سیاست و قیاس
در از شناسایی بنی امیه و ظهور عداوت قبلی شان با بنی هاشم و مطلوبیت
خویش فرو نگذاشته اند این نهضت سیاسی است و قوت قلب و دل خود
که مشکلی در راه مقصود عالی خویش نیامد حتی در آخرین
لحظات در راه فضل شمر خود کار می کرد که عقول غافل را
تسخیر ساخت و درین دم و قریب آنده مصائب جانگوار و آشکارا

بنی امیه

و عیش و کثرت جراحت باز هم از مقصد عالی خود صرف نظر نمود
با اینکه میدانست بر فرزند صغیرش بنی امیه رحم نخواهند کرد و محض
بزرگ ساختن مصائب خود و ابرام بر سر دست گرفته بظلم
انتهای آب برایش کرد و یا تر جواب شنید گو یا امام حسین
از این حرکت تقدیرش این بود که عالمیان بدانند که عداوت
بنی امیه با بنی هاشم تا چه اندازه بوده و تصور نکنند که بزرگتری
و خلع از خود ناچار بر این قدامات فحشاء بودند و کشته شدن
طفل شرف خواره و چنین حال با آن وضع خوشتر است که عداوت
و عداوت سبب آنکه که منافعی با قواعد هر دین و این است
بیخ چهره ظاهر نمی آید و از این یک نکته می تواند برده از
روی قیاس بحال و نیات فاسده و عقاید بنی امیه برادر
و عالمیان خاصه مسلمانان ظاهر داشت که بنی امیه یتیمها و یتیمان
و احکام اسلام حرکت می نمایند بلکه از روی عصبیت جاهلان سیاسی
که داری از بنی هاشم خاصه از یاران و گان محمد را می نگارند
با این خیالات عالی که امام حسین نظر داشت نظربان و نورش
و سیاستی که بر او تسلیم بود تا وقتی کشته شد ترک امری نکرد
که مجبوری بنی امیه در دفع او ظاهر دارد و وقتی هم که در میان
محسوس داشتند اظهار نمود که اگر او را بگذارد حاضر است
عیال و اطفال خود را گرفته از سلطنت بزرگ یعنی مالک اسلامی خارج
کرد و همین نکته که سلامت نفس حسنی را میسر نماند و در جهات را
قلوب مسلمانان بر خلالت بنی امیه بخشید و از نارنج معلوم میشود
که احدی برای ترویج دیانت خود و آئینه عالی و عادل جان داد
باشد خدا نام حسین را مصائبی که ایام حسین را در راه ایجابی دین

بر خود خرید بر سالفین از ارباب دانات غرت دارد و برای
از کشتن گمان دارد و نیامده و بر فرض گفته شود تنها خاص دیگر هم در
راه دایست جان فخته اند ولی بوضع امام حسین نموده امام حسین
جان شیرین خود را داد و فرزندان عزیزان برادران
برادران و گان دوست و اقربا را تمام داد مال داد عیال را
با سیری داد و این مصائب یک فتنه ناکمان و ناپخته واقع شد
که حکم محصیت را داشته باشد بلکه برور زمان یکی بعد دیگری
مصائب درود نمود و تاریخ دنیا هجوم میگردید مصائبی در
پی اختصاص امام حسین که داشت است این بود که از عتقت مصائب
حسین بچرخ گشته شدن او و پیش آمدن اقصای درد انگیز و اسیری
زندان و در آخرش یک فتنه کشت سر زنی امیر شد و قباچ اعمال
انسان ظاهر کرد و پس سیاسی و سلطانان پیدا و برخلاف سلطنت
زیدی و آل امیر آغاز کرد و بی امیر را محارب اسلام دهنه مجعول
و مدح آنها را در کرد و ظالم و غاص نامیدند و بی هاشم را
مظلوم و مستحق ارباب و حقیقت روحانیه را نهان ساخته آمده
و روحانیت اسلام را رونق تازه نمود و ایدیه اولین نتیجه سیاست
حسینی این شد که ریاست روحانی که در عالم سیاست و اداری
اهمیتی بسیار است مجددی باشم و مخصوصا در بازمانده گان حسینی
مسلم گردید تا اکنون هم بی هاشم خاصه که سائید از نژاد امام حسین
بیک نظر روحانیت جمیع مسلمانان می نگرد و بی چند طول
نگشید که سلطنت بان نیست و در وقت از فغان برید نزع و در سر
از یک قرن سلطنت از قاطبه بی شبه سلب گردید و بعضی ضعیف و
نابود شدند که امر در اسم در هم و نام و کمالی از آنها نمودار نیست اینها

تمام تاریخ سیاست حسینی است که میتوان گفت در ارباب دانات
روحانین سلفت ما اسیر و چنین شخص عاقبت اندیش دور بین باشد
مستقل از اجتماعی تاریخ به یادگار نگذاشته

ذکر اولاد و عاقبت حضرت امام حسین علیه السلام

در کتاب کشف القناع کمال الدین ملکی مر ویست که حضرت امام حسین
ده تن فرزند بود شش تن پسران و چهار تن دختران اما پسران اول علی اکبر
زوم علی او سبط لقب امام بن علی بن العباس سوم علی آخر چهارم محمد
پنجم جعفر ششم عبدالله اما دختران فاطمه و سکینه و زینب
پسران یکی در کربلا شهید شدند غیر از امام بن علی بن فاطمه
در مدینه حجب که کالج حسن شش بن امام حسن در مدینه حجب که کالج
امام سکینه بعد از شهادت حضرت امام حسین مصعب بن زبیر آورد
به جباله کالج خود را آورد و بعد از کشته شدن مصعب عبدالله بن عثمان
ابن عبد الله حاکم این خراسم او را کابین بست و از او پسری آورد
عثمان را و او را قیری گفتند و سکینه در سال یکصد و هفتم هجرت در مدینه
جهان نمود اما زبیده مادرش شهر بانو و تا آخر قاسم بن حسن بود حضرت
امام حسین را راراده این بود که در کوفه قاسم را کتختا نماید چون حضرت
را از قونین کوفه مانع شدند لهذا حضرت بموجب وصیت برادرش امام
حسن در کربلا زبیده را به جباله کالج قاسم در آورد و بقول اکثر روایت
قاسم با زبیده خلوت نمود و تقدیر خدای تعالی نقطه در رحم قرار
گرفت بعد از شهادت آن حضرت سر بای شهید را که از بدن جدا
گرفتند و با اسیران جانب کوفه بودند این زیاده امر نمود تا منادی در
شهر کوفه ندا کرد که هر کس بخواند امام خود را برینید با استقبال بیرون

رود چون شیعیان این ندای جانسوز بشنیدند تمامی در ب خانه میلان
 سر دغا می جوشیدند و قصد خروج بر این زیاد و گرفتار اسیرای
 ابل بیت و سر بای شدند نمودند چون این خبر باین زیاد رسیدند
 غوغا برپا شد حکم نمود تا از روز اسیر و سر بای شدند را در کتاس کوه
 نگاه داشتند شب بیکام محقق داخل کوفه نمودند چون سران
 سیاه متفاوت شعار بخشود پیر زیاد رسیدند حصین بن غیر که از
 سر کردگان بکر محمد بود از او درخواست نمود که مرا حصصت بدهی
 به بلد و خانه خود و بید این زیاد و او را منخص نمود و چون غرض رفتن
 خویش نمود که از سر بای شدند یکی را با و بدهد تا همراه خود ببرد
 محمد برود و خواست او قبول افتاد این زیاد امر نمود تا سر بای
 قاسم را با جازه و خلعت با و دادند و آن غدار از خدا بخیال
 تا زمین را گرفته روانه ولایت دی گردید چون بشهر ری نزدیک
 شد خبر بشهر فرستاد تمام بزرگان ری بپشتقال و شافقت
 با عزت تمام او را داخل شهر نمودند طغرل نامی که حاکم ری بود
 نمود تا سر قاسم را بمیدان برده با او گوی بازی کنند بعد از این
 آن را حبسستان بان سر بای کوی بازی می کردند و چون غرض
 از آن کار حاصل می نمودند زنی در محله تاه میران بود از نسل جاپان
 عبدالله نامی جاپریه خاتون نام و دوسته از ابل بیت بود
 آن سر سوز را بر روز بدان زن می سپردند و آن زن از کیفیت
 احوال آن سر سوز خبر داشت تا می دانی و اهل آن منزل که سر و آن بود
 اگر دیدند که آن منزل بدون چراغ روشن است و تعجب شد پس چون
 دانست که آن روشنی از آن سر است با خود اندیشید که این
 کرامت بجز از خاتون و حصصت و طهارت سر نمی زند در دم آن سر

خون

خون المود را با کباب بشت و بخت در آن سر می نگریست و زار
 زاری گریست تا آنکه در خواب رفت بیکرتبه و پیشش زن داخل
 منزل شدند و برود و در آن سر جمع گردیدند و صد را بیکانه و نوحه بلند
 نمودند و یکی از اینها دست برد و آن سر را بر دوش می سپید
 پس آتش را بر آتشی زبان آمده برایشان سلام کرد و شکایت از ظلم
 اعدا نمود آن زن چون بخیال دیدخواست و برایشان سلام کرد
 عرض کرد که شاید گساید و این سر گسست و چه نسبت بشما دارد
 یکی از آن زنان جواب داد ای زن این سر فرزند زاده ام قاسم
 این حسن است که او را در کربلا شنید کرد و منم فاطمه زهرا و دختر
 رسول خدا و این است مادر من خدیجه و این است آمنه مادر من
 و این است فاطمه مادر علی مرتضی و این است آسیه زن مرعون
 و این است مریم مادر عیسی چون از آن این زنان شنیدند
 دست بدام حضرت فاطمه زد و عرض کرد یا سیده تویی یا
 که این کیسینه شد دوست دار شما ابل بیت ستم مرا حقیقت آید
 معلوم نیست و این سر را بخت بن سپرده اند چه کنم باین
 سر مساری پس حضرت فاطمه آن زن را دست داد و فرمود استود
 باش بر تو تقصیری نیست و تو را در فرود ای قیامت شافقت نماید
 پس از آن از استماع این بشارت از خواب بیدار شد و با صبح
 بران سر مبارک زار زار گریست چون صبح خطی بر کردید در غم
 بود که اگر آن ظالمان بطلب سر نیند چه کند سر را و بد پس سر
 داشت عبدالله نام سر را نزد خود خواند و قصد بر غصه را بجهش
 بیان نمود و او را گفت اگر خوابی شیر خود را بر تو حلال کنم یا بر
 خود یا بر آن ضایقه در راه آقا زاده قاسم دبی دیگر باره ظالمان

سر را بمیدان کوی با دینی برند و بعضی سر تور را پیشان و هم سپردن
 کیفیت بشنید خندان گردید و گفت ای مادر غلامان را از اوقات
 بکار آید که خواجه زادگان بسلامت باشند اکنون تعبیل کن تا که
 این غلامان نیامده اند سر مرا از تن جدا کن و بعضی سر قاسم دست
 این کافران ده چون مادر این سخن از فرزند شنید نادانده و کاروی
 بر کشید و سر فرزند خود عید الله را برید که ناگاه غلامان در رسیدند
 و سر قاسم را طلبیدند از زن سر فرزند خود را بدست ایشان داد
 آنها سر گرفته بر فتنه چون آنها بر رسیدند و چند دست بازی کرد
 آن سر پاره پاره شد و گفتند که آن سر قاسم نبوده همه یکبار
 روی بدان زن آوردند از زن چون دید که آن مخالفان بی نیاید
 بنالید و گفت خدایا تو می دانی که من این همه بلا کشیدم بدو بی
 پیغمبر تو و علی و اولاد ایشان مرا بدست این غلامان بکار کرد
 و اجل محمود مرا برسان چون زن این دعا کرد جان بحق تسلیم نمود
 سر و دست که تنی چند از فرزندان عمار یا سر در ولایت رود بار
 بودند چون آوردن سر قاسم را بری بپایند ابراهیم این مجرمین عمار
 با این همان و خوشان و با جمعی از دوستان روی بشهر شیران
 شاند و تنی رسیدند که قضیه از زن واقع و سواران بر در خانه او جمع
 آمده بودند چون از واقعه اطلاع یافتند با مخالفین مشغول بکمال
 شدند و ایشان را منهدم ساخته پس بجای از زن در آمد سر قاسم را
 با جسد زن و تن سپردی را در موضع در بند علیا دفن کردند اما از دیده
 خاتون دختر امام حسین بر روی صحنه ای که بعد از واقعه کربلا که
 سواری حضرت سید الشهدا از میدان رحمت محمد گاه این محبت
 نمود شهر با نو دیده خاتون بر دو انگلیس سوار شدند و اهل بیت از آن

انچه
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

روی پناه آورده و همه جا آن مرکب طی طریق کرد تا بولایت ری
 رسید در حوالی ری کوی با شکوه و غاری در آن بنظر شهر با نو رسید
 مرکب را بسوی آن کوه راند چون نزدیکی غار رسید بنالید عرض کرد
 آنها پروردگار تو می دانی که بعد از امام حسین دیگر زندگی نمی خواهم
 از تو مسکنستی می گفتم که مراد از غار از کرم خود پناه دهی و این شهر
 مخالفان محفوظ و در امان تو یکمستم در ساعت با سر کوی انگلیس
 گردید و در پی پیدا شد شهر با نو خواست که در غار رود زبیده خاتون
 در آنش برگشت و گفت ای مادر مرا یک میگذاری خوب و تنها شهر با نو
 گفت ای جان مادر تو امانت دار قاسمی ترا وصیت نیست که بفرم
 من بیانی انگاه شهر با نو دختر خود او را کنار گرفت و بگریست و
 گفت ای دختر بر خدای خدای خدای خدای که با سر الله زنی پیدا شود
 و ترا خدمت کند پس انگاه شهر با نو در غسل غار شد چون زبیده تنها ماند
 روی بشهر ری آورد و در آن جا ماند گویند در رود باری زنی از نسل
 عمار یا سر را بعد نام بود چون شنید که دختری از امام حسین علیه السلام
 دوری آمده بخدمت زبیده خاتون آمده مشغول بخدمت میگذاری گردید تا
 زباید که فرزندی از زبیده خاتون متولد گردید نام آن مولود را قاسم
 ثانی گذازند ملک شاه غازی بن یزدجرد چون این خبر شنید کس فرستاد
 تا قاسم و مادرش را بقلعه شیران برزد و مقدم ایشان را بسیار گرامی
 و بخدمت میگذاری قاسم ثانی گرفت و پیوسته در تربیت آن امامزاده
 بیکوشید تا زباید که حجاج خرد و قهر او را دانه نمود و شنید که در شیران
 زبیده دختر امام حسین قاسم ثانی در آن جای بپوشد پس روی بجای
 آورده و قاسم را برگرفت و شنید که جسد قاسم ثانی را بر رند که در موضع
 در بند علیا دفن کردند و آواز می از محل دفن سر قاسم برآمد که

حبیب را بنزد حبیب از بیت فاسم نامی را در میان جاتر و سر پیش رفت
کرد اما زینب صغری را با اسری آل محمد شام بروند و همان دختر
که در خرابه شام شب پدر را در خواب دید و بعد از بیاری خوابش
پرو نمود بیدار شد سر مبارک امام حسین ع بجبهه او فرستاد و آن مطلوبه
چون سر پدر را دید پس از مکالمات جان داد و در شام مدتی
تلاصه عقب امام حسین ع از فرزندش حضرت علی بن الحسین بن علی
علیه السلام است و امام زین العابدین را بخوار و خروش امام
حسن نسل مانند پیش نسل جمیع سادات حسینی از نسل امام زین العابدین

کتابت این کتاب در سال ۱۱۸۰ هجری قمری در شهر کربلا
مستند به حدیث معتبر

حضرت علی بن عبید بن سلام خلیفه چهارم حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله است اسم مبارک آن حضرت علی کونیت ابو محمد و
ابو الحسن القادر سجاد زین العابدین آدم ال عبادان بزرگوار
شاه زمان دختر یزید و عمر آن حضرت پنجاه و هفت سال است
خلافت سی و چهار سال و وفات روز شنبه دوازدهم محرم سال
شور آن حضرت شبیه ترن خلایق بود و حضرت امیر المومنین ع
در روز و بی قاست و سر قله و دیاض کردن و زرد سو و انزع
بود و بزرگی سینه و شکم و شایلی دیگر که آن حضرت بعد از شهادت
پدر بکمی بود که هرگاه آب و طعام می آوردند از ایشان بزرگی
و آن حضرت را دوازده پسران بود و پسران سببی امام محمد قزو
زید شید عده الله بزرگتر عمر اشراف حسین صغیر عبد الرحمن
سیدمان علی صغیر قاری محمد صغیر عید الله و هشت تن دیگر

باشند

باشند باین نام فاطمه و ام علی و ام کلثوم و ام موی و ام کلثوم
و ام الحسین و علیک و قدیم پس مجموع اولاد آن حضرت ذکر را
و انما ما حبیب تن میشوند و از این پسران مادر چهار تن از آنها
آدم عید الله که فاطمه نام داشت دختر حضرت امام حسن بود
از جمله امام محمد باقر و عید الله باهر حسن و حسین و باقی از اولاد
آن حضرت که ایهات اولادش باشند از کتبی آن خاصه بودند
در کتاب بکار الاوزار مطبوع است که حضرت امام زین العابدین ع
در شش تن پسران خود فرزند آن و اعتقاد بجای ماند نخست از
امام محمد باقر و دیگر عید الله باهر و دیگر از عمر اشراف و دیگر از حسین
صغیر و دیگر از زید شید و دیگر از علی الاضر و عید الله باهر را از
محمد باقر عقب بجای ماند و از محمد باقر از اسماعیل بن محمد
در دوش عقب ماند محمد بن اسماعیل و دیگر حسین اسماعیل و از فرزند
عمر اشراف از علی فرزند بجای ماند و شماره در اوست و محمد بن
از علی بن عمر اشراف و قاسم بن علی و عمر بن علی و محمد بن علی و از
محمد بن عمر برادر علی بن عمر از دوش عقب بجای ماند از ابو عید الله
حسن و محمد و کوفه و قاسم بن محمد در بستان و عمر جعفر را
عقب در خربان ماند و از فرزند آن زید شید از دوش عقب
جای ماند حسین عیسی و محمد و از حسین بن زید یکی بن حسن
جای ماند و صاحب خانه او شد و علی بن حسین و حسین بن
حسین و قاسم بن حسین و محمد بن حسین و اسحاق بن حسین و عید الله
و از محمد بن زید از کین عقب ماند و ابو جعفر بن محمد است و ابو جعفر
در دوش عقب ماند محمد و احمد و قاسم و از حسین بن علی بن
در دوش عقب ماند عید الله و محمد و جعفر و حمزه و دیگران

و از فرزند آن عبد الله بن حسین در جعفر به تنهایی عقب ماند و از
 وی در تفرقه عقیقی عقب به جای ماند و اسمعیل منفردی و احمدی عقب ماند
 و از فرزند آن علی بن الحسین اصغر در عیسی بن علی نسل و عقب بجای
 ماند و از احمد بن علی عقب ماند و او معروف و جعفر است و محمد بن
 علی معروف و جعفر است و در وایتی حمزه عقب که پشت و محمد بن
 علی بعضی از فرزندانش در طبرستان است این جمله که مطور گردید
 از بحار و الاوار مرقوم است اکنون شرح حال هر یک را بیان
 ترتیب که در کتاب عهد الطالبات اشارت می رود
 خیابان اول در شجره سادات حسینه ذکر حال عبد الله بن
 علی بن الحسین علیه السلام و اعتقاد و اولاد آن جناب است
 همانا آن جناب را بواسطه حسن و جمال و درخشندگی بوی ارباب
 لقب بود و مشولی صدقا شریف علی ابن ابی طالب بود پیغمبر
 و چون وفات یافت پناه و پنهان سال روزگار نهاده و در مدینه
 فاضل و فقیه و محدث بود و باز در ویرج و تقوی از بابا اکرام خود
 از حضرت رسول خدای اخبار کثیره روایت می فرمود و او را از پس
 محمد ارقط به تنهایی فرزند ماند و محمد در مدینه بنشیند و محمد بن
 خیابان دوم ذکر شجره اولاد محمد ارقط بن عبد الله
 باهر بن امام زین العابدین از محمد ارقط فرزند اسمعیل عقب ماند
 و اسمعیل با ابو السریا خروج کرد و او را از دوزخ مر و عقب ماند
 حسین لقب پیغمبر و دیگر محمد و از فرزند آن حسین پیغمبر اخلاص
 و هم او را فرزند آن است از جلالیهان در شهر قم ناصر الدین محمد
 بن احمد بن ابی القاسم بن حمزه بن عبد الله مذکور است و دیگر از
 فرزند آن حسین پیغمبر الخ است عقب مفتی میوندی میوندی

ابن حسین بن اسمعیل الخ مذکور و ابن عبد الله بن حسین از دود
عقب می داشت کی عمره الاصح که در ری بود و از آن جا فاطمه تقی
داد و اندیکه علی ثقیف بدر و ار که در ری بود و بیشتر فرزندانش در ری
و در حران بودند از آن بعد ابو جعفر که یکی بن حسین بن علی و در ارد و در
عبد الله و ایندو تن را عقب بود از جلایشان تا آنکه نیم بن محمد بن
اسمعیل بن علی در راه است و او را عقب است و از فرزند آن محمد بن
اسمعیل بن الاقط اسمعیل صاحب است و پسرش محمد بن اسمعیل بود
و او از عرق بنحو افتد و اعقاب او را بنو العزق نام کرده و بیشتر
ایشان در شام و مصر جای داشتند و از جلایشان حسین مصری بن
بن احمد بن حسن بن محمد بن عرق مذکور است و او از فرزندان باشد از
محمد بن اسمعیل بن الاقط احد الخ بن محمد بن اسمعیل است و او را عقب
و از جلایشان حسین که یکی است و او را یام شعیب ظهور کرد و در فرزند
و ابر و در حران غلب یافت در سال دویست و پنجاه و پنجم هجری و
ابراهم بن محمد بن عبد الله بن حسین ابن عبید الله بن حسن بن علی
بن علی ابن ابیطالب با وی بود و از آن سوی طهار بن عبد الله در
باستان کرد و ابراهیم را در فرزند بخت و حسین که یکی به طبرستان
فرار کرد و با حسن بن زید و امی پانصد گشت و از پس خدی دامی
سخنی از وی بگوش رسید و او را در آب عرق کرد و از وی
حضی نامد پس از او عبد الله بن احمد الخ نیز در ایام ستین
کرد و او را بگرفتند و بر من زای عمل دادند و در حران عیال او -
و دخترش غیب بود و در قی در آن جا زیستند و عبد الله در آنجا بود
و عیالش حضرت امام حسن مکی نقیال یافتند آن حضرت ایشان را
در جلع رحمت خود جای داد و خاتم خود بپوشید و آن خاتم را فاطمه از نقره

[illegible]

از وی جدا شدند زید یکجا بن عراق عدول فرمود و بکوفه درآمد و
 مردم کوفه روی بیعت او آوردند چون این خبر به شام رسید نامه -
 به یوسف بن عمر که والی عراقین بود نگاشت که نوید را از کوفه خست
 برگیرد و در مدینه فرو گذارد و خروج از کوفه را بطلان می کند و این مردم
 با وی مراجعت می کردند چنانکه توقفت او در کوفه به چنانچه کشید
 و یوسف بن عمر در حیره اقامت داشت پس کسی را بدو فرستاد
 که لابد ولا علاج ازین شهر نباید بیرون شد پس زید از کوفه نماند
 مدینه بیرون شد چون راه برگرفت مردم شیعہ از دیالین رفتند و می
 گفتند بگذار سوی میثقی باینکه از جماعت ما صد هزار تن در حضرت
 توشیح می زنند و هم چنان با وی از اینگونه سخنان می گفتند تا بکوفه
 مراجعت کرد و چنانکه با وی بیعت نمودند از جمله ایشان سید بن
 منصور بن خزیمه و جعفری دیگر بودند و از دین علی بن عباس
 عباس با وی گفت ای سیر عمر این کلمات و معادلات مردم کوفه
 تور البصر و شکست چه در آن گمان که در این بیت تو محمد و آل
 شد برای جبریت تو کافی است یعنی این مردم کوفه همان گمان داشتند
 که تا جماعه جدت نوشتند و معادلات بنامند و سرانجام او را تنها -
 گذاشتند و از این کلمات می گذشت تا او را بطرف قاصیه
 روانه ساخت و جماعت شیعہ از عقب زید بسوی قاصیه شدند و
 دیگر باره او را معادلات بکوفه دادند و با وی بیعت کردند و او
 بتبیب سپید چهل هزار نفر از اهل کوفه بازید بیعت کردند و زید و امیه
 خروج نمود و در حال انجوال طایفه از معارف کوفه که در بیعت
 بیعت داده بودند بسبب آنکه هر دو از پنج موطوب است از قبول بیعت
 برگشته بیعتش را شکسته گفتند اما من زمان امام جعفر صادق علیه السلام

و زید آن طایفه را منوط طلب کرد و اینده گفت یا قوم مضبوطی
 ای قوم ترک بیعت من ننمودید و از راه سبط طاعت و نیا برین
 سخن هم را فنی بر شیعہ الحلاق یافت با بجز زید در شب اول
 ماه صفر سال یکصد و سیست و یکم خروج کرده بعضی از یقینان بکوفه
 شرفیش بریتند اما عدوان جماعت از باغچه تها و زشتند و
 از این جهت قبار طلال بر عاقلیه خاطر زید پشت و از سوغاتی
 کوفیان در عقب بود و یوسف بن عمر که حاکم عراق بود بر سبب
 استیاده خروج سپاه را متعاقب یکدیگر بحرب زید می فرستاد
 و زید بقا تله پروا قه تشکرش را سترزم ساحت چون مخالفان
 در غایت کثرت بودند و موافقان در نهایت قلت عاقبت
 یوسف غلبه شد زید بن خزیمه و مصعب بن اسحاق و زید بن علی
 که از جمله رؤسای اصحاب زید بودند با عصمت و بیعت نفر خشیان
 یافتند و رؤس ایشان را پیش یوسف بن عمر بردند و زید با یی بیعت
 قشرده جنگ می کرد و در آن اثنا تیری بر پیشانی جبار کشید
 و از اسب در افتاد و فدا می آمد اردوش گرفته از میدان سال
 بخانه یکی از شیعیان برده و جراح می آورد که بعد از قیام نمایه لاکن چون
 زمان حیات او به نهایت رسیده بود کشیدن تیر و پدیدن مرتفع
 رجش بر باض قدس منزل گزید و از آن بر شیده و پنهان خری
 حفر کردند و جسد طرش را به خاک سپردند یوسف چند روزی سعی نمود
 نمود از قشش نشان نیافت تا آخر الامر یکی از غلامان زید را
 بقتل شدید تنید کرد آن غلام از خوف جان او را نشان داد
 یوسف جسد آن جناب را از قبر سمجیرون آورد و فرمود تا
 سرش را از دوشام بردند و جثه او را بردار کردند و چهار سال

اندر
 بیعت

دست بگردن بسته نزد تو برستم و خواستار مصالحت گشت و
 بر ذمت نهاد که آنچه امام حسن فرماید با جابت مقرون دارد و اگر چه
 امام حسن می دانست سخنان او از در که صحت خود را است لکن چهاره بود زیرا
 که از آن عظیم تر نبود و از اصحاب یار و یاروی نداشت و اگر کار
 بجنگ پیش در اقل حله خون ایشان بهدر میشد و از شیعیان یکین
 بسلامت نیست پس مصالحه نامه مکتوب گردید بین مضمون مصالحه کرد
 حسن بن علی با معاویه پس برای سنیان بر اینک بیرون کتاب خداست
 رسول و طریقت خلفا کار نکند و کسی را در سلطنت خود ولایت عهد
 ندهد بلکه امر خلافت را دوست باز دارد تا بعد از وی کار بشود می کنند
 و برای یک مسلمانان در آن باشند خواه در شام و عراق خواه درین
 و چهاره و برای یک اصحاب علی و شیعۀ امین باشند بر جان و مال مدین
 و فرزندان و در این شروط حاضر است معاویه بعد خدا و پیمان خدا
 بر خای دادی حقوق بندگان خدا به آنچه عطا کرده است خدا امر
 ایشان را و برای یک معاویه طلب کند از برای حسن و برادرش حسین و از
 برای اهل بیت رسول الله و اشیاء و حادثه و بکار هر دو باطن و مظهر باشد
 و بیم نه که کنی از اهل بیت را در افق از آفاق و گوهر گرفت بر اینچاه خدا را
 و صنادید تو هم حاضر شدند و گوهر گشتند پس عبدالمعز بن الحارث بن
 نوفل بن عبدالمطلب با که مادر او هند دختر ابوسفیان بود پیش خواست
 و مکتوب مصالحت را بدو سپرد و بر یاد است از شروط مکتوب شرط علی
 چند مقرر داشت که مردم معاویه سب علی علیه السلام ترک گویند و اما
 حسن معاویه را امیر المومنین بخند و هزار درم با و لایه هر یک از مقتولین
 صفین جل بدو و دیگر از شروط مصالحه آن بود که هر سال پنجاه هزار
 درم معاویه بخضرت امام حسن فرستد و از دست المال کو قیصر را

که موجود است خاص امام حسن باشد و خراج دارا بجزد بگوید امام حسن
 گذارد با لیل و نهار و عیدین الحارث بن نوفل با صاحبی از نو امام حسن بن علی
 شد و علی مسافت کرده بنزد و کیت معاویه آمد و معاویه تسلیم داد و شرط را
 بر شمرده معاویه بخند را بقدیم قبول گفتی خود و عبدالمعز بن الحارث بن نوفل
 بن ابی سلمه و عبد الله عامر و عبد الرحمن بن عمرو را گوهر گرفت و از آن
 سوی عبدالمعز بن عامر و عبد الرحمن بن عمرو را بخضرت امام حسن روان
 داشت که آنچه فرمان کردی بپذیریم امیر المومنین علی را بجزد بجزد
 بایز و نماز کرده و شیعیان آنحضرت را کس نخواست از روان شرط را بخند
 بر ذمت گرفت بر ذمت و پنج رجب الاقل سال جل و یکم برای مصالحه
 استوار شد و کار بر معاویه استقراریافت پس امام حسن از مدین علی
 طریق فرموده وارد بخند شد و معاویه نیز از آن سوی کوچ کوچ راه سپار
 گشته در بخند لشکرگاه کرد و این روز عهد بود پس فرمان کرد تا مردم را
 آنچه میخواستند و از امام حسن خواهند گشت که مردم را بیا که با آن
 که من خلقت را بر معاویه تقویض نمودم آنحضرت برخواست و بر
 فرموده داد و خدای را سپاس گفت در رسول الله و در فرستاد
 انگاه فرموده مردم اگر بخندید هر در در شرق و غرب جهان که جانش
 رسول خدا باشد بدست شما آید آید و بزمین و برادرم حسین و دانست
 که خداوند بسبب برکت جعفر بن محمد شهادت از خلافت برداشته چنانکه
 معاویه با من طریق مخالفت و منافرت گرفت تا خلافت بچشمه را که
 میراث من است و حق من از من بر باید و فرادست گرد من بخوان
 صلاح است و قطع فت شد شما با من محبت کردید که با هر که صلح کنم من
 مسالمت باشم و با هر که خصمی آغازم طریق مخالفت بگردید نیست
 و روی ایشان را نیکو گویم و انتم که مخالفت با بر مخالفت ایشان

که نیکوتر باشد و حفظ جان مال مردم از غیر بزرگ فاضل است و از این
عزیمت خبر صلاح حال شما و سود شما خواهم بستم پس معاویه آنکه کوفه
کرد و امام حسن را از مدینه رفته تا آنکه سال چهل و نهم هجری
معمول بود که زیارت کرد و از دمشق با جعفر از مدینه شام طی
طریق کرده بدین آمد مردم بدین راه پذیره کردند امام حسن نیز او را
دعا کرد و معویه شمشیر و شمشیر عظیم را امام حسن بکویت و مردم را نظاره
کرد که در راه او بعقیدت کامل از نخل مال و جان در بیخ نهند معویه را
بر شمشیر آنحضرت حمله آمد و بر رسید که باین مکان گشت و منزلت
که او دست دیگر باره در طلب حق خود برآمد و لا اله الا الله یک جهت
در قتل آنحضرت گرفت و آنقدرت نداشت که آشکار در تقدیر
آن امر عظیم مداخلت نماید پس از در چاره بر آمده حمله و بقتل
اشعت را که آنحضرت به و مال مزید و وصال یزید فریب او
و آن بدختر که گوشه خیر بشهر را امید وصال یزید نه هر خور اندید و
و آنحضرت تا چهل روز در بستر ناتوانی جای داشت چون وقت
رحلت آنحضرت رسید حضرت امام حسین را حاضر کرد و اندید
و و دایع امامت را با آنحضرت سپرد و فاطمه صغری موسوم بر زینب
دختر امام حسین را با قاسم زوج فرمود و در روز بیست و هشتم ماه صفر سال
چهارم هجری اربع مقدسش بر ریاض قدس عزیمت و عمر مبارکش چهل و
شش سال بود زمان امامت هشت سال چهار ماه شانزده روز بود
در بقیع نزد جد اش فاطمه بنت اسد مدفون گشت جده بلعید مواعید عز
معویه رفت از او انتقام کشیده و گفت تو چنان شهیری را قدر ندانستی
چنین عزیزشانی و او را از خود براند و بطلب رسید که با جانیان بداند
که کس بر بدکاری سود کند و کار آخرت هنوز در پیش است خدا داناست

بر آنکه

بر آنکه در این قصه با او چاه خاگردفت با آنکه شایع با کمال حضرت امام حسن
سفید پوست لبهای سفید باز رنگ چون گل سرخ چشما فراخ و غایت
سیاهی ششمالی روی مدور و محاسن سیاه موی مجعد بوی مطرب ابروی
مرج مقوس و درشته موی نازک و زیان سینه نازکی و آن کشیده
محاسن بسیار انبوه بسیار رنگت مفصلها و بندهای بدن مبارکش
قوی و تنومند باین تکلیف کشاده قامت چهار دانگ بسیار بلند و
نه بسیار کوتاه تمام اعضا و حرکات و سکنات خوش نما و نیکوترین
خلایق بود در صورت از کرم بیلا رسول خدا شایسته داشت و

از کرم یابین با امیر المؤمنین علی علیه السلام
خیابان اولی که در بغداد ایامی آنحضرت حضرت امام حسن

و شیخ شافعی کثوف باد که در شمار فرزندان امام حسن
علما و اخبار و محدثین هر یک در نهجی رانده اند و عقیدتی باز نموده اند
که شرح آنجا در این مختصر بکفایت آن بآن ترتیب که در ارشاد شیخ
مستور است اشارت میرود بدانکه شیخ سفید علیه الرحمه در ارشاد
میرماید که حضرت امام حسن علیه السلام را هشت تن پسران و هفت
دختران بودند اما پسران اول زینب و دوم حسن ثانی سوم حسین اژم
چهارم طلحه پنجم عبدالله ششم قاسم هفتم عبدالرحمن هشتم عمر
اما دختران اول ام الحسن دوم ام عبدالله سوم ام سلمه چهارم
رقیه پنجم طلحه ششم فاطمه هفتم فاطمه صغری اینها اسامی اولاد
امام حسن علیه السلام است و شرح حال هر یک را بنام و نشان
در ذیل نگاشته میشود - خیابان اولی در حال زندان

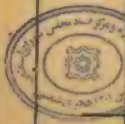
تختین پسر امام حسن است کنیت او ابو الحسن است و او بزرگتر از
برادرش حسن ثانی است و او در سفر عراق طاعت عم خود حضرت

امام حسین

امام حسن

امام حسین علیه السلام را نفرمود و بعد از شهادت امام حسین کربلا که بعد
از مدینه و دعوی و اختلاف کشت با او بیعت کرد و نیز او را شتافت
از بهر آنکه خواهرش اُمّ الحسن بعد از مدینه رنجور گرد و چون عیادت مدینه
زیر بار آمدند خواهر خویش برداشته از کلبه مدینه آورد و او متولی صدقات
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و او در میان که و مدینه
و راض حاجر نزدیک پیغمبر و وفات یافت و جسدش را در بقیع به
خاک سپردند و مدت زندگانی او را جماعتی صد سال و کرمی نود و
پنج سال گفتند و در قبر است و قتی که سیامان بن عبد الملک در مسند
خلافت جدی گرفت بحاکم مدینه نوشت که زید را از تولیت صدقات
رسول خدا عزل کن حکام مدینه زید را از تولیت صدقات عزل کرد و دیگر
متولی ساخت آنکاه که خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید بحاکم مدینه
رقم کرد که زید بن حسن شریف بنی هاشم است رد کن صدقات رسول
خدا را با و پس دیگر با تولیت صدقات بازید تفویض یافت اما
و دوم سپرد امام حسن بن شعی در خیر است که حسن بن شعی خواست و دختر
امام حسین را از بهر خود تزویج کند چون آنجناب رسید الشهداء رسید و را
طلب فرمود و گفت اینک فاطمه و سکنه دختران منند هر یک را خواست
با تو کاین کنم حسن را شمعان شد تا چیزی گوید سر فرود داشت و سخن نگوید
امام حسین فرمود دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه تراست با تو کاین
بستم ابو نصر بخاری گوید فاطمه را با حسن تزویج فرمود و از وی سه پسر
آورد نخستین عبد الله دوم ابراهیم و سیم حسن نام داشت با کعبه
حسن بنی زید خود فاطمه را اینک دوست میداشت و فاطمه نیز با او
مهربان بود و حسن بنی سی و پنج سال داشت که در مدینه چهار زید را رود نمود
و او را در بقیع غرقه بحاکم سپردند با کعبه حسن بنی متولی صدقات امیر

المؤمنین علی علیه السلام در حیات خویش ابن امیر ابا حسن تغویض فرموده
و من شرط امر او تغییر نپذیرم و داخل نیکنم در این مدت کسی را که او
اجازت فرموده و حجاج گفت او داخل کردم و با تو شریکت ساختم
حسن و کبر سخن کردوی آنکه حجاج را گفتم هر سفر شام فرمود و بر باب عبد
الملک حاضر شد و طلب بار فرمود چون باریافت حاضر مجلس عبد
الملک شد و شرط تحیت بجای آورد عبد الملک حسن بدتر حیت گفست
و نیک بخواست و گفت از بهر حیاط برقی عبید را بیود ی حسنه حجاج
ایشان باز گشت عبد الملک گفت ای حکومت از برای حجاج نیست و
اورا امکتوب کرد که در امر حسن داخل مشو و حسن ابیطای ای وافر نخواست
و رخصت مراجعت داد و حسن شنی در يوم طلع ملازمت را کاتب عثم
خود امام حسین علیه السلام را داشت و در روز عاشورا زخم فراوان
یافت و در میان کشتگان در افتاد کاهی که سرشده را از تن بر میکشیدند
خواستند تا سر او را نیز بر گیرند و او را هنوز در مرقی بود و تن اسما خار به که
خال او بود و گفت او را بجای که گذارند تا خود در گذرد و او را بجای که گذارند
و چون عبید الله زاد آ کاهی یافت گفت سپر خواهر ابی حسا را با او گذارند
این سخن از بهر این گفت که مادر حسن غزل دختر منظور از قبیله فزازه بود
بالجمله اسامه که کنی بابو حسن بود حسن شنی را بکوفه آورد و مد او کرد و تا
صحت یافت و از آنجا روزه اندید شد پس سوم حضرت امام حسن
حسین اثرم بود و اثرم انکس را گویند که یکی از چهار دند ان پیشین او
شکسته باشد سپر چهارم حضرت امام حسن علیه السلام طلحه و ابو
بزرگ مروی بود بگوید وجود بلند آ وانه کشت چنانچه او را اطرا
لقب دادند سپر پنجم حضرت امام حسن علیه السلام عبد الله
ابو القنایم است به میکوید عبید الله کنی بابو کرب و در يوم طلع بدست



هزار دینار و فقه و اجداد عطا کرد و ابو الحسن عمری که از علمای
 شایسته است میگوید نفیسه بنکاح عبد الملک در آمد و حامله در مصر
 وفات کرد و مردم مصر او را بمکانی عظیم یاد کنند و ما او سوگند
 خورند و قبر او زیارتگاه است - **حیاتان** حشمتی که حال
 حسن بن زید بن امام حسن بن علی و کافران اعتقاد ای
 حسن بن زید گیتی بود ابو محمد و او منصور و دینار حکومت مدینه داد و او
 کس است از علویان که بخت بن عباس جامه سیاه پوشید و هشتاد
 سال زندگانی یافت و زمان منصور و محمدی اودی و رشید را در پایت
 و این حسن بن زید بانی عم خود عبد الله بن جعفر و پسرانش محمد و ابراهیم
 بنوئی داشت و این پسر حسن را مع میگرد و او را بر بنی اعمام
 تفخیر میکرد و در قبر است کاهی که سر ابراهیم بن عبد الله بن حسن
 مثنی را نزد منصور آوردند حسن بن زید حاضر مجلس بود منصور گفت کمی
 شناسی صاحب این سر را حسن گفت می شناسم و بگریست
 منصور گفت من دوست نداشتم که او مقتول شود لکن او خواست
 سر مرا از تن دور کند من را و او را بر کمرم و حسن بن زید را هفت پسر بود
 اول قاسم و او بزرگترین و اولاد حسن است و مادرش ام سلمه دختر
 حسین اثرم قاسم مردی پارسا و پر میز کار بود با اتفاق محمد بن عبد الله
 حسن مثنی در بین اجمار زیت مقتول شد دوم علی مادر او ام ولد است
 کنیت ابو الحسن و لقب او شدید است و او در حبس منصور وفات یافت
 سیم زید کنیت او ابو طاهر مادرش ام ولد نوید چهارم ابراهیم
 کنیت او ابو اسحاق پنجم عبد الله مادرش ام رباب دختر بسطام
 شیدایه کنیت او ابو زید ششم اسحاق لقب بکوهی مادرش ام ولد
 بخاریه و او بود هفتم اسماعیل کنیت ابو عبد الله و او کوچکترین

بر حسن

اولاد زید بن حسن بود و فرزندان بنی که فرزندان اما ابو نصر است به
 گوید ابراهیم و عبد الله بلا عقب بودند و از پنج تن دیگر فرزندان پدید آمدند
حیاتان هفتمی که فرزندان حسن بن زید بن امام حسن
 نخستین از پسران هفتگانه حسن بن زید قاسم است و او را شش فرزند
 بود چهار پسر اول عبد الرحمن الشجری دوم محمد بطحانی سیم حمزه چهارم
 حسن اما دختران اول خدیجه و او با بن عم خود عبد الله بن علی الشدید
 شوی کرد و دوم حبیده و او نیز در حال بنکاح پسر عم خود جلال بن
 زید بن حسن در آمد گویند حسن بن قاسم را فرزندی بود بنام حسین و
 او سفر دیلم کرد و از وی خبری باز نشد اما پیش شرف نشاید گویند قاسم
 بن حسن زید را سه پسر فزون نبود و آن محمد بطحانی و عبد الرحمن الشجری
 و حمزه است و او را پسر دیگری نبود که حسین نام داشت تا از وی
 پسر می متولد شود بنام حسین و سفر دیلم کند اما در ولادت او در آن حمزه شیخ
 شرف نشاید و ابو الحسن بن دینار اسدی و ابن خضاع اتفاق دارند
 و نخستین پسر حمزه علی نام داشت و مادر او فاطمه بنت علی بن الشدید
 و فرزندی دیگرش که حسین است و مادرش ام ولد و پسر دیگرش محمد
 نام داشت مادر وی خیزام ولد است و او را سه دختر بود اول
 ام علی دوم ام الحسین سیم آمنه را جعفر بن عبد الله جعفر بن
 محمد بن حنفیه تزویج کرد و از او دختری آورد و ام الحسین را محمد بن امام
 جعفر الصادق تزویج کرد و ام علی را ابن الارث بنکاح
 ده تور را ابو الحسن عمری نشاید گویند حمزه را کنیت دختر دیگر بود بنام
 نام و او را زید القاسم را برادر حضرت امام رضا تزویج کرد و اما علی
 حمزه بن قاسم فرزندی آورد و او را محمد نام داشت و از او خبری
 بجای نماند اما حسین بن حمزه بر وایت عمری فرزندان او در ارضی

اما پسران اول داود اکبر دوم داود اصغر سوم ابراهیم چهارم حسن پنجم
 یحیی ششم سیم هفتم محمد هشتم علی نهم حمزه دهم قاسم یازدهم حسن
 دوازدهم علی که داود هفتم بود عراق متوطن شد و علی کنی بابو تراب بود حمزه
 دهمی طبرستان فرزند او و علی کنی آورد و از وی حمزه متولد شد و محمد پسر او
 بنام حسین و او در کوفه سپهر آورد و در خرماد حمران کنی ام علی او در قزوین
 بست و دیگر فاطمه و دیگر امیر بن پسران اول حسن معروف باقی حمزه و دیگر فاطمه
 اوست از جانب مادر نامش کلثوم است و دختر عبد الله بن عبد الله
 بن علی الطیب که کور و است عمری نسا به حسن بن حسین یافتند بنمود
 دوم علی کنی بابو علی ابوالغنائم کویه و او را که جماعتی بود در کوفه
 بنو خزیمه گفتند سوم بیرون الا قطع مادر او را زید نام داشت و او
 در ری فرزندان آورد و از اولاد او است احمد بن حسین بن بیرون
 الا قطع لقب سید الموقد و برادرش یحیی کنی بابو طالب و لقب
 سیدان طایف الحقی و ایشان معروف بودند با سواد بیرونی در
 طبرستان و دلم نیز بستند و دیگر از اولاد محمد بطحانی علی است
 و او در کوفه میر بست و مردی بزرگ و رئیس بود بلیت و یکتن خرد
 داشت پنج دختر اول زینب کبری دوم ام الحسین سوم ام سلمه
 چهارم ام علی پنجم زینب صغری و شانزده تن پسر داشت اقل
 یوسف دوم عبد الله سوم صالح اکبر چهارم یحیی پنجم حسین اکبر
 ششم احمد اکبر هفتم محمد اکبر هشتم حمزه اکبر نهم داود دهم احمد
 هفتم یازدهم صالح هفتم دوازدهم حسن سیزدهم حمزه هفتم چهاردهم
 علی پانزدهم حسین آهمن شانزدهم محمد هفتم یوسف در جرجان
 وفات یافت و عبد الله در طبرستان در گذشت و احمد
 مکتوف گشت اما محمد لقب باکبر شد و محمد اصغر کنی بابو تراب بود

و در پنج

محمد بن حسین
 در کوفه
 در طبرستان
 در کوفه
 در طبرستان

و در پنج سیدی طلیل و جم الحاکم بن ابی المرحوم اکبر حمزه هفتم در طبرستان
 مقتول شدند بالجله از فرزندان علی بن ابی طالب منقرض بود و حسین کنی
 بابو محمد بود سمرجستان کرد و اند فیری باز نیامد و اولاد صالح هفتم سیزدهم
 منقرض و یحیی دختری از او آمد لا جرم بود است بصیرتین چهارتن از اولاد
 علی عقیب آوردند اول حمزه الا صغر دوم ابوتراب علی النقیب سیم
 ابو عبد الله الحسین چهارم ابوتراب محمد اما حمزه هفتم که در طبرستان
 مقتول شد شش تن فرزند آوردند دختر اول میمونه دوم مبارکه سیم
 صغیره اما پسران اول علی کنی بابو علی الشریف النقیب بطبرستان
 او در ری فرزند آورد و از اولاد او است حمزه بن محمد بن حمزه بن علی
 کنی بابو علی دوم قاسم بن الاخرج که معروف بود بمیون در طبرستان
 فرزند آورد اول احمد دوم حمزه سیم قاسم چهارم اسماعیل پنجم زید
 ایچو فرزندان حمزه اصغر بودند اما ابوتراب علی بن علی بن محمد بطحانی
 پنج تن ولد آورد چهار پسر آورد اول داود دوم حسین سیم سهراب
 چهارم محمد و یک دختر اما داود در کتاب عمده الطالب فی نسب
 ال ابوطالب مسطور است که داود بن علی بن علی در نیشابور گشت
 فرمود و چهار پسر آورد اول حمزه و او از نیشابور سفر کرد و در بلده بخت
 سکون اختیار نمود دوم محمد سیم احمد چهارم حسین کنی بابو عبد الله
 و لقب بخت ابو عبد الله محمد شش تن فرزند آورد اول محمد اکبر
 کنی بابو الحسن دوم محمد صغر کنی بابو علی سیم زید کنی بابو القاسم اما محمد
 اکبر در نیشابور پسر آورد بنام حسن که پسر او یحیی است که پسر کنی
 بابو البرکات و اند بکر عبد الله کنی بابو القاسم است دیگر داود اما محمد
 پسر آورد بنام حسن کنی بابو محمد پسر دیگر آورد بنام حسین کنی بابو
 عبد الله و پسر دیگر آورد بنام داود کنی بابو جعفر اما دینا فرزند محمد بن علی

منقرض

محمد بن حسین
 در کوفه
 در طبرستان
 در کوفه
 در طبرستان

منقرض شد و پادشاهی حسن بن محمد اکبر را دو پسر بود یکی داود و اندک محمد و محمد را
 چهار پسر بود اول محمد دوم احمد سه دیگر علی چهارم اسماعیل و محمد بن محمد علی
 عقیب بود اما داود را پسر بود بنام زید و او را چهار پسر نخست زید دوم
 سراج بنک سیم علی چهارم کمالی و اسم کمالی محمد است و کنیت ابو عبد
 است و سراج بنک را نیز فرزندی بود بنام منظر و منظر را فرزندی بود بنام
 حسن و زید بن زید را نیز فرزندی بود بنام محمد اما ابو عبد الله الحسین بن علی
 و خری آورد که او را اسم الحسین میامیدند و دو پسر آورد یکی محمد و آن
 دیگر علی اما علی است و داود یکی در قم و دیگر در ری سید و دیگر در اوند
 کاشان اما محمد کلمی بود با ابو عبد الله در بلخ و طبرستان مشهور بکارهای
 و معروف و پیشه شد بود و او پانزده فرزند آورد دو دختر یکی بلبلکه
 و اندک سکنه در کرمان متولد شد اما پسران اول امیر و او بلا
 عقیب است دوم سراج بنک کلمی با بونصر و او در سیراف که مدینه
 بود در ساحل بحر و فرزند بحر بود مقتول گشت و عقیب نداشت
 سیم ابو علی عیسی چهارم حسین الاکبر پنجم حسین الاصفه ششم
 علی کلمی با بوطالب هفتم زید الاکبر هشتم زید الاصفه نهم محمد
 و سیم قاسم یازدهم حمزه دوازدهم احمد سیزدهم علی الاکبر المکارم
 اما عیسی منقرض شد اما حسین اکبر پادشاهی دو پسر آورد یکی محمد و
 آن دیگر عبد الله و عبد الله نیز چهار پسر آورد یکی محمد و دیگر حسن
 سه دیگر جعفر و چهارم حسین اما علی که کلمی بود با بوطالب فرزندی در
 قم آورد اما محمد بن محمد شش بود و دو فرزند آورد یکی در بلخ و اندک در
 طالقان اما حمزه پسر علی آورد در جرجان بنام علی و علی پنج پسر آورد
 یکی حمزه دوم قاسم سه دیگر احمد چهارم اسماعیل پنجم زید و سراج بنک از پسر
 حمزه دو پسر بود یکی عیسی و اندک قاسم و عیسی هر یک چهار دو پسر آورد یکی

علی

سلطان بن
 محمد بن حسن
 و فرزند طالقان
 و دیگر

علی و اندک حمزه و همچنین حمزه دو پسر آورد یکی زید و آن دیگر محمد و از
 محمد نیز پسر آمد که حمزه نام داشت اما قاسم پسر آورد که عیسی نام
 داشت و عیسی دو پسر آورد یکی علی و اندک حمزه اما احمد در شیراز فرزند آورد
 اما علی اکبر مکاری در بغداد و جرجان و فرزندان آورد و سراج بنک بود
 ری و پسران فرزند آن شدند اما محمد اصفه پسر عیسی که کلمی بود با بوطالب
 پنج پسر داشت ده تن ولد آورد پنج دختر اول دزه نام داشت
 و او بخار مجاح ابن درخش در آمد و سیم زینب سه دیگر یحیی چهارم
 رقیه پنجم فاطمه و پنجم پسر داشت اول قاسم اکبر دوم قاسم هفتم
 سیم عیسی چهارم علی پنجم احمد اما قاسم اکبر و خیران آورد و در
 بلخ و پسران اما قاسم هفتم فرزند آن آورد و طبرستان اما عیسی
 کلمی با و الحسن بود و در بلخ فرزند آورد اما علی ابن منذر که معروف شد
 بعد از او در بلخ و ری فرزند آورد اما احمد در بلخ صاحب ولد شد اینچنین فرزند
 عیسی بن محمد بطائی بودند و دیگر از پسران محمد بطائی موسی است مادر او
 اتم ولد است و او کین از سادات مدینه است و او را سه دختر بود یکی
 فاطمه دوم خدیجه سیم نفیسه و ده تن پسر داشت اول ابراهیم دوم زید
 سیم یحیی چهارم احمد پنجم حسن ششم محمد اکبر هفتم محمد الاصفه هشتم علی
 نهم حسین و سیم حمزه اما ابراهیم صاحب فرزند بود اما زید ولد آورد اما
 یحیی او نیز فرزند آورد اما احمد در طبرستان صاحب فرزند آن گشت
 اما حسن در حسن مخرومی وفات کرد و او را فرزندی نبود الا دختر می او را
 اتم الحسن میامیدند مادر او حمیده نام داشت علی ابن الحسین بن سراج کوبید
 حسن را پسر بود بنام احمد اما محمد الاصفه در خراسان فرزندان آورد اما
 علی ابن القاسم نتا بگوید که در حسن مخرومی وفات کرد و او را پسر
 بود بنام محمد و صاحب گشت اما حسین در مدینه فرزند آورد و از

پسرهای

سلطان بن
 محمد بن حسن
 و فرزند طالقان
 و دیگر

پسرهای او است علی و احمد اما محمد اکبر نیز صاحب کد گشت اما حمزه
 در مدینه سکون داشت و او دختری آورد که نام الحسین بدینا میدند
 و پسری آورد بنام حسن مکنی بابو زید معروف باین زبیر و از برای
 او در مصر و دیگر بلاد فرزندان بود از فرزندان دکان و تیاخ حمزه است
 محمد بن حسن بن داود بن حسن بن حمزه لقب بعمرو حسن بن داود پسری
 داشت بنام عبدالرحمن و عبدالرحمن را پسری بود محمد نام و داود بن
 حسن را سه پسر بود اول عبداللہ دوم ابراهیم سیم و دیگر حسین
 و از فرزندان حسن بن حمزه است اول اسماعیل دوم احمد سیم سید
 چهارم محمد اما اسماعیل بن حسن را دو پسر بود یکی علی و اندکی یکی
 و همچنین احمد را دو پسر بود یکی موسی و دیگر جعفر و محمد را پنج پسر بود
 اول عبداللہ دوم حسین سیم اسماعیل چهارم قاسم پنجم علی بن
 جملہ اولاد موسی بن محمد بطحانی اند و پسر دیگر او ابراهیم بن محمد بطحانی
 است و او معروف شد بشجره و او در مدینه ریاستی داشت
 و او را دو دختر بود یکی فاطمه و اندکی یکم نام الحسین و زید پسر داشت
 اول علی دوم زید سیم قاسم چهارم احمد پنجم عبداللہ ششم
 محمد هفتم حسن هشتم حسین نهم محمد الکونی اما علی معروف
 باین شجره بود اما زید بلا عقب وفات یافت اما احمد عقب
 آورد و مصر و بید شد نیز از زمانه او خروج کرد اما محمد صفت
 بلا عقب وفات یافت اما عبداللہ مکنی بود بابو محمد و در مدینه فرزند آورد
 و بر و این منقرض شد اما حسن در مدینه جای داشت ابو القاسم کوثر
 در حقیقه و کوثر فرزند آورد اما حسین در مدینه سکون داشت و اولاد او
 در مصر و دیگر بلاد افتادند و از فرزندان کان اوست جعفر و حسن پسران
 حسین بن جعفر بن حسین اما محمد معروف شد ببطحانی و او بهترین اولاد

اولاد ابراهیم
 محمد بن جعفر

سادات مدینه
 محمد بن جعفر

ابراهیم

ابراهیم بود و مکانی نیز داشت و نه تن پسر داشت اول حمزه اما
 دوم حسن مصاب سیم ابراهیم هفتم چهارم عبداللہ پنجم احمد ششم
 حمزه الاصفه هفتم ابراهیم اکبر ششم علی المصاب نهم جعفر اما حمزه
 اکبر بلا عقب وفات یافت اما حسن مصاب در طبرستان قاتل
 یافت و فرزندان او در سوراء مکنی است نزدیکی کند اما سکر بنده اما ابراهیم
 پسری آورد اما عبداللہ مکنی بود بابو محمد پسری در کوفه آورد بنام محمد اما حمزه مکنی بود
 بابو القاسم و مکه فالت داشت و فرزندان او در کوفه و بصره افتادند پسری
 داشت بنام محمد و او را چهار پسر بود اول حمزه دوم محمد سیم حسن
 چهارم ابراهیم اما ابراهیم اگر در کوفه فرزند آورد اما علی المصاب
 کنت او ابو الحسن است و لقب او طاهر او در کوفه و بصره فرزند آورد
 اما جعفر مکنی بابو عبداللہ است جاعلی از فرزندان او در کوفه و بصره
 و بغداد و عراق افتادند و از تیاخ فرزندان اوست حسن بن جعفر
 بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بطحانی و او نیز فرزندان
 آورد جعفر و حسین و زید فرزندان محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم است
 اینجا فرزند ابراهیم بن محمد بطحانی اند و پسر دیگر محمد بطحانی قاسم است
 و قاسم مردی فقیه بود و در مدینه ریاست داشت و او را یک دختر
 بود معروف بام الحسن و شش پسر داشت اول عبدالرحمن دوم
 محمد سیم حسن چهارم احمد پنجم حمزه ششم ابراهیم اما احمد در
 طبرستان سکون اختیار کرد و او را دو دختر بود یکی خدیجه و دیگر فاطمه
 و هشت پسر داشت اول قاسم دوم طاهر سیم حسین چهارم حسن
 پنجم میمون ششم زید هفتم محمد ششم ابراهیم اما طاهر او را صاحب
 زنج گشت و او را فرزند بود اما حسن معروف است ببصره ساکن
 بدان بود و فرزند آورد یکی علی و دیگر محمد و اسلم او منقرض شد و در

بصره

اولاد ابراهیم
 محمد بن جعفر

بصره وفات کرد اما علی کنی ابو الحسن بود وی نیز از عتق فات کرد اما محمد
 کنیت او ابو جعفر است و او در همان فرزندان او را آن حسین کنیت و ابو عبد
 الله است و معروف باخی سمعی چون سمعی را در خراسانی او بود بار لقب
 مشهور شد و از وی فرزند و فرزند زادگان در همان اصفهان و دیگر بلاد
 فراموش شده و از اولاد او است علاء الدین صاحب عباد بن محمد بن
 زاده اش سید تاج الدین معروف بخواجه غازی بعد از تحصیل علم و سنه
 پشت پای خود در شیراز طریق تجرد پیش گرفت و از جامه جز سار حوت
 اختیار نکرد و در راه شهر برای جاودانی شتافت و از این قوم است
 ابو حسن محمد بن علی الهمدانی و محمد بن علی بن الحسین بن الحسن بن احمد بن قاسم
 او در بخارا وطن گرفت و مشهور بود بوضعی چه وضعی امیر الشدید سامانی بود
 و او را امیر الرضی سامانی نیز و فخر الدین بویه بر سالت فرستاد چون ارد
 ری شد و او را صاحب بن عباد ملاقات کرد و گفت مرحبا الف مرحب
 یا رسول ابن الرسول الوصی ابن الوصی بالجواب عبد الله الحسین اخی سمعی
 پس فرمود بنام علی کنی ابو الحسین صاحب بن عباد دختر خود را بجای
 نکاح او در آورد و بمصاهریت او مضاعفت محبت ابو الحسین علی زوخته
 صاحب بن عباد پسری آورد نام او را عباد نهاد و چون این بشارت بمصاحب
 عباد برآمد گفت الحمد لله لبشری قبلت عند الفقه : از کجایان
 الله سبطاً هو سبط لیلینی : مرگیا شمه اهلاً بعلام هاشمی
 نبوی علوی حسنی صاحب : و صاحب بن عباد ویرگاه از فرزندان
 خود یاد میکرد این شعر فرمود یا رب لا تخلنی من فضائل
 یا رب خطی فی عباد الحسینی : شیخ تاج الدین محمد بن میرزا
 میکویا ابو عبد الله الحسین اخی سمعی از برای پسرخود ابو الحسین علی را نام
 صاحب بن عباد گفت من در شرافت خانواده خود هیچ نقصانی

صاحب بن عباد
 صاحب بن عباد
 صاحب بن عباد

ندانستم اما آنکه تو با دختر صاحب بن عباد پیوسته شدی و این سخن را از
 کمال جلالت قدر و طهارت ذیل عظمت بیت میگفت و خوشا وندی
 صاحب بن عباد را و قعی بی بناد و خیابان فخر بن محمد بن محمد بن محمد
 سنانی از اصفهان که مکرر فتنه افکند و کشتن از او بپسیر علی
 و اما صاحب بن عباد که شیخ حالش رقم نزد دختر زادگاهش پسری آمد بنام
 حسن و هوس بن شرفشاه بن عباد ابو الفتح محمد بن ابی عباد الحسین الطروش
 بن علی بن محمد الطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب
 جد سادات اصفهان است که معروف بکلمستانه و این حسن بن شرفشاه را
 دو پسر بود یکی محمد و دیگر علی اما محمد پسری بود که علی نام داشت و علی پسری
 آورد بنام مرتضی و همچنین مرتضی را دو پسر بود یکی علی طقب و عباد الدین
 و مادر وی بی فائز و دختر جلالت الدین محمد بن علی کلمستانه و آن دیگر محمد
 مادرش عامه و عماد الدین علی بن مرتضی را یک پسر و یک دختر بود نام آن
 دختر زهرا و نام مادرش کریمه دختر علی از سادات کلمستانه زهرا را سید
 کمال الدین محمد بن حیدر کلمستانه کابین بست و زمانی در ازینا وفات
 یافت اما پسر عماد الدین مرتضی نام داشت طقب بود بجنبه الدین
 و نام مادرش عامه است و ضیاء الدین دو فرزند آورد یکی محمد و آن دیگر
 علی و مادر ایشان محمود زخر سید علاء الدین محمد الحسینی الاقطینی
 نقیب اصفهان بود اما محمد بن مرتضی بن علی بن محمد بن حسن بن شرفشاه
 پسری آورد بنام محمد و مادرش عمه دختر سید شرف الدین حیدر بن
 اسماعیل کلمستانه و محمد بن محمد بن مرتضی پسری آورد بنام محمد بن محمد
 سلطان و دختر حیدر بن محمد کلمستانه بود اما علی بن حسن بن شرفشاه
 دو پسر آورد یکی محمد و آن دیگر اسماعیل اما محمد نیز پسری آورد و او را
 محمد نام گذاشت و طقب بود بوقام الدین پسری بیکر آورد و او را

صاحب بن عباد
 صاحب بن عباد
 صاحب بن عباد

حبیب نام نهاد و لقب شهباز الدین و مادر ایشان بی بی خاتون دختر
 سید کمال الدین حیدر الحسنی و محمود بن محمود پسر او و بنام محمد
 و لقب برکن الدین مادرش عادل دختر امیر علی عامه امارج الدین
 پسر او و نخستین محمد و او برادرش منقرض شد و دوم حسن سیم
 حسین و مادر ایشان ملکه خاتون دختر سید قطب الدین فضل الله
 بن جعفر بن اسماعیل کاستانه اما اسماعیل علی بن حسن بن شرف شاه
 پسر او و اول احمد و دوم جعفر سوم حیدر اما احمد و پسر او محمد
 و آنندیکر عباد و همچنین محمد بن احمد و پسر او کی علی و او بلا عقب
 وفات کرد و آنندیکر احمد و احمد پسر او و بنام محمد و پسر محمد بن
 احمد بن محمد بن احمد بن اسماعیل اما عباد بن احمد لقب بود محمد الدین
 مردی عالم و فاضل بود و در عهد سلطان سعید اولیای تو قضاوت
 اصفهان داشت و پسر او و بنام محمد و دو دختر آورد یکی بلا عقب
 برادر و دیگری کریم نام بسید عباد الدین شوهر کرد و فرزند آورد اما
 یکی بن عباد مادرش بی بی خاتون دختر سید شرف الدین حیدر بن
 اسماعیل کاستانه و یکی در جوانی باده و پسر او زوی باند نام بلا عقب
 محمد الدین مادرش مریم دختر صدر الدین محمد بن محمد مشهور بود و او دو
 فرزند آورد پسر علی لقب بنظام الدین و دختری نامش همیون مادر
 ایشان فاطمه دختر محمد بن محمد اصفهانی آنچه فرزندان احمد اسماعیل بود
 اما جعفر بن اسماعیل پسر او و کی فضل الله لقب بنظام الدین که محمد
 و پسر او اما قطب الدین ختاری او و بنام ملکه خاتون او را سید
 روح الدین حبیب بن محمود بن محمود تزویج کرد و زوی فرزندان او را
 اما محمد و نیز دختری او را اما محمد و پسر او و بنام جعفر لقب شجاع
 الدین کنی بابو علی او بلا عقب برادر و دختری او و بنام محمد و پسر او

بن اسماعیل

بن اسماعیل و پسر او و کی اسماعیل و دیگر محمد و ختاری او و بنام بی بی خاتون
 و او را سید محمد الدین عباد تزویج کرد و زوی فرزند او را اما اسماعیل بن
 حیدر و ختاری او و بنام بنیده سید شرف الدین حیدر بن محمد او را بن
 بست اما محمد بن حیدر فرزند او و بنام حیدر و لقب شرف الدین سید
 جلیل بود سلطان مقدم او را محترم میداشتند و ضعیفاء و عفتار
 فراوان داشت و او را چهار پسر بود یکی محمد و دوم عبدالعزیز سیم
 علی چهارم اسماعیل و چهار دختر داشت سلطان و دیگر نه پسر دیگر
 فاطمه چهارم و پسر آن اما سلطان را عضد الدین محمد بن مرتضی تزویج کرد
 و زبهارا محمد الدین بن خواجه جلال الدین یلم نکاح کرد و فاطمه را
 خواجه جلال الدین یلم نکاح کرد اما وزیران را فخر الدین محمد بن
 محمد الحسینی از خلفس شکیب اصفهان بجمال نکاح و او را زوی
 ولدی او را اما اسماعیل بن حیدر از اولاد او ختاری نرسیده اما علی
 بن حیدر را پسر او بنام احمد و مادر او و لشاد عامیه است اما عباد
 الدین حیدر و پسر او داشت و که ختاری یکی محمد و آن یکی کریم الدین
 و دخترش خدیجه نام داشت اما محمد بن حیدر لقب بجمال الدین او را
 سه دختر بود اول خیرا بجمال نکاح شرف الدین علی بن وزیر صفی الدین
 محمد اصفهانی در آنده بخت فرزندان حسین بن قاسم بن محمد بطحانی اند
 اما محمود بن قاسم که دختر او و بنام امامه و شش پسر داشت اول
 ابراهیم دوم حسن سیم عبدالعظیم چهارم محمد اکبر سیم احمد صغیر ششم
 قاسم اما حسن کنی بود بابو علی خلیفه او صاحب ولد بود اما اکبر
 او را در کوفه بطحانی میکشید و از فرزندان او مست ابو عبد الله
 محمد المعزلی شاعر التماس سید اما عبد العظیم و نیز ولد او و پسر او را
 محمد بن قاسم را عقب بنود اما عبد الرحمن بن قاسم او را هشت پسر

چهارده

فرزندان
 محمد بن
 حیدر

و چهارده دختر بود اسماء و سمیه و آمنه الحسن و آمنه علی و فاطمه و آمنه قاسم
و ثقیف و حقیقه و فاطمه صفری و زینب و خدیجه و نام سه دختران
دیگر را رقم نموده اند اما پس از آن اول غیبی و دوم محمد اکبر سیم محمد
چهارم حسن پنجم جعفر ششم حسین هفتم علی هشتم عبداللہ و نهم
دهشت تن پس از آن عقیق نمودند فرج تن ولد آوردند اما اولاد حسن در
سند و بخارا و بهمان بزیستند و او را سه پسر بود محمد و دیگر علی
و سه دیگر حسین و پسر او محمد نیز فرزندی آورد بنام علی اما جعفر اولاد او
در بغداد و قزوین قامت جستند و از اولاد اوست عبداللہ الطاهر
پسر علی بن عبداللہ بن جعفر بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی اما محمد
اکبر در قزوین طبرستان فرزندان آورد و از برای محمد پیری بود بنام
زید و او در طبرستان فرزندان آورد اما حسین گمانی بود عبداللہ و ثقیف
بسی فرزندان آورد و کوفه و نصیبین و دینور پرآکنده شدند و از اولاد
اوست محمد بن حسین بن احمد اما ابراهیم حسین بنی فرزندان بسیار
آوردند جاعتی در نصیبین زیستند و گروهی در ارضی شام متفرق
شدند و ایشان را در نصیبین بنی بطحانی و بنی نرسی نامیدند اما علی
بن عبدالرحمن بن قاسم شش ولد آورد سه دختر اول فاطمه و دوم
آمنه علی سیم خدیجه اما سه پسر اول غیبی دوم عبداللہ سیم قاسم
اما غیبی روایت می کند فرزندان آورد عبداللہ نیز صاحب فرزندان
بود و قاسم نیز فرزندان آورد از جمله فرزندان او ابو محمد الحسن
الداعی الخلیل بن قاسم بن القاسم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن
محمد بطحانی و او را داعی صغیر گویند داعی در سال سیصد و هفتصد
با اتفاق مکانی که یکی از ملوک دیلم بود با لشکری باین بار ارضی ری
تافتن کرد لشکر جعفر بن اسماعیل بن احمد استانی را از بیت کرد و

برای فرزندین در بخانه ابراهیم استیلا یافت المقدّر بالله عجبی نصیرین را
غشور کرد که او را ازین راه اضی دفع دهد و نصیر ابن احمد بن محمد را که کین از
امرای خراسان بود با سپاهی آموه روان داشت تا ماکان را بگشاید
داعی با هنر میت کردند داعی را اولاد فراوان بود و از نسل او ست
مرتضی و امیر سید شریف صدر شیراز بن تاج الدین تلی بن جلال
الدین مرتضی بن عبد الله بن حسین بن حسن بن عبد الله بن طاهر بن
باشم بن عربشاد بن ناصر بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن امام
حسن و هو الداعی المذكور و یکین دیگر از ایشان ابو عبد الله محمد
ابن الداعی است نام مادر او جبره و دختر او مهربن اصفه
طبرستانی است و در خبر است که ابو عبد الله در بغداد جای داشت
و مادرش جبره بعزم زیارت که از راه اضی طم طریق بغداد گرفت
چون معز الدوله بن بویه بشنیدندیم خود ابو محمد عبد الله بن محمد را
تا باطاعی او را پذیره شدند و با خشتی تمام او را بپنداد و او را در
معز الدوله مقدم او را عظیم محترم داشت و فراوان ملاحظت و
شفقت نمود و اقطاعی کثیر او را بنیوان سیور خالی عطا کرد که بای
معز الدوله در اهواز جای داشت بعد عبد الله داعی بنزد وی آمد معز
الدوله مقدم او را کرم داشت و بی خواست تا از وی فقه و کلام
بیاموزد و لغتی بیاموخت تا که بعضی او رسید که جماعتی از اولیم
با او بیعت کرده اند تا از اهواز خروج کنند معز الدوله فرمود او را
بکمر بستند و بند بر تنه او بنزد برداشت امیر علی بن بویه بکام
کیل داشت علی بن بویه فرمود او را در قلعه جوخیل که از خراسان
یکسال دو ماه محبوس داشته باشند تا از مردم و علم آنجا که
بشفاعت ابراهیم بن کاسک و علی بن راشد و باطنی ابراهیم

خروج کرد بجانب کرمان امیر کرمان ابوعلی بن ابیاس بدفع ابراهیم پذیرد
جنگ شد و ابراهیم را اسیر گرفت ابو عبد الله از هر جا که فرار کرد و در
توابع کرمان فرود آمد مردم بروی گردانده و با او بیعت کردند ابوعلی بن
الیاس این بدانت خواست و از آنجا خود را در ابو عبد الله بکران آمد
جاعت زنده با او بیعت کردند این معدان صاحب مکران او را
بگرفت و بجانب عمان فرستاد جاعت زنده همچنان پوشیده
با او طریق متابعت میدادند حاکم عمان او را مأخوذ داشت و بجانب بصره
کسیل نمود در ایام ابو یوسف الیزیدی محتفیا میرفت و مردم و علم
با او محتفیا بیل بیعت نمودند و ابو یوسف از کار او آگاهی یافت و او را برای
خویش دعوت کرد و در وجه او پنجاه درهم اقطاع و ضیاع مقرر داشت
و سالی چند در بصره توقف نمود آنگاه اجازت خواست تا بمکه رود و از
بصره یا حواری آمد و از آنجا از راه بغداد سفر کرد و بعد از مراجعت
در بغداد اقامت فرمود و در سال سیصد و چهل و هشت هجری بمکه آمد
او را یار سال مکاتیب مراسلات طلب فرمود ابو عبد الله حکم اقطاع
از دنیا نماند و معز الدوله الخراج از حد برد ابو عبد الله پذیرفت و کشت
و بشرط که با هلیسان برزی در آید و با لیس طلیحان بروی در آمد و خواست
منصب نقابت کشت پس از نزد معز الدوله با منصب نقابت بیرون
شد و بنی طلیحان او را نام نقابت و سمت خویش در فائست حال بدست
شده و در این مدت که با معز الدوله بود مکاتیب مردم و علم بسوی او
مستورتر بود و او را بجانب علم دعوت میدادند تا با او بیعت کنند و ابو
عبد الله هم داشت که اگر از معز الدوله رخصت بخواد مقصود او را بماند
و در زندان ایشان پیش باز و در این بود تا کاهی که معز الدوله برای قتال با
ناصر الدوله بن محمدان بیرون شد و پس از آنکه معز الدوله بختیاریه در بغداد آمد

چنان

چنان افتاد که کیهن و ابو عبد الله بن محمد بن محمد در جای خود جلوس فرمود
بکین از مجلسیان و در محاط است که این خلافت اتفاق صحبت
که از طایفه یمنی در میشد و از کلمات او چنان شرح بود که ساخت
ابو عبد الله نیز از آل ایش این گناه صافی نیست سخنان او بر ابو عبد الله
ثقیل افتاد و بروی آشکاری سخت آورد و برخواست مبعضا از مجلسیون
شد و بسیاری خویش آمد و دیکت دور مردم را بسیاری خویش باز نماند
و سوارى چند و بیرون بغداد آمد کرد و در بیت و هشتم شوال سال
سیصد و پنجاه و سه هجری شیشی از بغداد بیرون شدند و فرزند و
هیال اماند داشت و پس بزرگ خویش را با خود برداشت و جبهه از شوش
سفید در برگ و مصحفی حایل فرمود و شمشیری از گردن علاقه نمود و این
قانون طایفه یمنی بود و در دعوت میخی بدستاری قرآن مردم را با
خدا میخواند و آنکس که سر بر نماند با این تیغ گردن میریزد بیکو تا
پس که محالی از دیکم است تا خن کرد مردم دیکم او را پذیرد و شمشیر
و طاعت و بیعت او را گردن نماند و ابو عبد الله در کمال زهد و پارسا
میرفت از پس آنکه بیعت و خویش و نعمت های گوناگون روزگار برود
ایام دعوت بیان جو و ماهی امثال آن قناعت میکرد و عا که خویش
گفت کاهی که من این خوی و روش بیرون شوم و طمع بیکدم از نظام
دنوی بدم بیعت مرا فرو گذارید و از طاعت من بیرون شوید و او
مخف شد المهدی الدین الله و القام حق الله و تجزیه لشکر بر حجت
که بشهر طوس تا خن برد این بهنگام مردمی از اولاد حسن بن علی
امیر کا سیر ابو الفضل القاسم نام بود طمع در امر سلطنت ابو عبد الله
چندانکه ابو عبد الله او را بمکاتیب عطا امیر نصیحت فرمود تا باین
بدست نشد و میرک تعجیل کرد و تا خن آورد و این وقت سیاه ابو

عبد الله

عبدالله مذکور بود در زمکانه بدست میرکامیر شد پس او را در قلعه
خوش برده مجوس بدشت مردم دلم غرض سپاه دادند و آهنگ
میرکامیر نمودن چون میرکامیر قوت رزم ایشان نبود ابو عبدالله را از
مجلس برآورد و عذرگناه بخواست و خواهر خویش را بفرستاد و او را
براساحت ابو عبدالله و یکباره بوسه آمد و سلطنت او دیگر بپای نهاد
گشت پس از چند ماه وفات نمود کونیند میرکامیر خواهر خود را بپای نهاد
خوارنید بعد از وی کار بر میرکامیر استوار یافت و نیز در همان سال و دوازده
جهان گفت و ابو عبدالله را دو پسر بود یکی علی مکتی بابو الحسن و اندک
احمد مکتی بابو الحسین اما ابو الحسین قبل از وفات ابو عبدالله بمیری باقی
شستافت و از وی پسر صغیر ماند و دختری شست با تو نام داشت
و او را قبل از خروج با پسر برادر کاین بست و مادر فرزندان او سیده
دختر علی بن عباس بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن زید بن
حسن علیه السلام است و این علی بن عباس در زمان ذاعی صغیر قاضی
طبرستان بود و او را علم فقه مصنف است ایچد فرزندان محمد بطحانی
بود اکنون ابتدا میگویند که عبد الرحمن شجره خندان دهم
و کمر شجره عبد الرحمن شجره بن قاسم بن حسن بن
زید بن اقام حسن علیه السلام عبد الرحمن شجره مکتی بود باو جعفر چهار
دختر و پنج پسر آورد اما دختر اول ام قاسم دوم زینب سیم ام الحسن
چهارم ام الحسین اما پسران اول حسن دوم حسین سیم محمد چهارم
علی است محمد جعفر اما محمد است بر پنج پسر بود اول حمزه و او سید
جلیل بود و دوم احمد سیم علی چهارم محمد پنجم حسن طقب ششم
انف مردی جلیل القدر بود از فرزندان او است ابو عبدالله طقب
بعنه و او در بصره پسر آورد ابو الحسین معروف باین ترقه بن محمد

اولاد محمد شجره
دوم

انف شجره
دوم

الحسن شعراف بن محمد بن عبد الرحمن الشجره از فرزندان شعراف جماعتی در
صعید مصر و جماعتی در نوبه و در خراسان و در هند و ملتان و عراق پراکنده
شدند و از آنجمله است مکتی طقب بن مقبوس بن برون بن محمد بن شعراف
بروایت ابو منذر القساصه که گویند و از آنجمله است ابو العیث محمد بن مکتی بن
حسن بن محمد بن عبد الرحمن و فرزندان او را بنی العیث گویند و در
طبرستان زیستند و از فرزندان او است علی بن الحسین ابی العیث طقب
بن مکتی و او را دو دردی قاصد است از آنجمله است ابو الحسن محمد الرازی طقب
بن محمد بن عبد الرحمن که گویند و از آنجمله است ابو الحسن محمد الرازی طقب
الف و او دردی و فرقه بن و له و او را از آنجمله است حمزه بن احمد اما علی است
الشجره و او را چهار دختر بود اول ام علی دوم فاطمه سیم خدیجه چهارم ام حسن
و زید داشت اول مکتی او با کوبی در فرقه بن مقتول گشت ابو نصر بن
کوبی مقتول علی بن عبد الرحمن است و او در راین مدفونست و قبرش
ظاهر است و او در حکومت عبد الله بن عزیز در ایام هندی مقتول شد
دوم قاسم سیم محمد و او در بلاد مغرب فرزندان آورد چهارم علی و صاحب
فرزند بود و قبیل جینه او را بگشتند محمد عبد الله ششم علی هفتم زید و
طبرستان و له آورد و از او است ابو الفضل ناصر و محمدان زید و
طبرستان فرزندی آورد بنام مکتی از فرزندان زید است محمد مکتی بابو هاشم
و طقب بعضی الدین قزوینی و ابو هاشم پسر از دختر عمه خود داشت
داشت بنام حسن مکتی ابو طاهر و او دردی و کوفه و دیگر بلاد فرزندان
آورد و او را صغیر محبوب بابو میزدند هشتم ابراهیم معروف بطار
و او در طبرستان و له آورد و از فرزندان او است علی المصارع و از فرقه
زادگان او است ابراهیم بن اسحاق و از فرزندان او است ابو الحسین

طبرستان
دوم

الحسنی الرسی السیاف گفته که در سال شصت و مضاف و سی و دوم فول
 از جلا و عجم شد شریف آمد و مدعی بودند که از فرزندان بن حسین
 زاده هستند لکن در این دعوی مطلق باشند اما علی الزاهد بن محمد
 از دو تن فرزند آورد یکی ابو جعفر است که در گذشته صاحب
 خانوادگی بودند و دیگر ابو الطیب احمد است و مادر او قریه بن
 رومی است و فرزندان او بنو قریه العین میگویند ایشان را بنو
 واسطه لقبه و باز ماندگان کافی است لکن ایشان بسوی علی
 منسوب میباشند که خادم القایه بن محمد بن جعفر بن ابی الطیب
 مذکور است و ابو جعفر محمد بن علی الزاهد از دو تن عقب بگذشت
 یکی ابو القاسم حسن و دیگر احمد لقب بصوه و فرزند او را بنو
 میگویند و ابو القاسم حسن ادیب از ابو جعفر علی الزاهد از کمال
 الشرف ابی الحسن محمد است فرزند بکای ماند و او را بنو شریف
 بنقابت گویند و امارت جامع مقرر فرمود و چند مرتبه مردم را
 بفرج برد و فرزندش را جلالت و ایت است بود از جلا
 سید طویل شاعر الفقیه القیام بعد از قطب الدین ابو عبد
 الحسین بن علی الدین من الفقیه ظاهر بن علی بن حمزه بن کمال
 الشرف محمد مذکور است و او منقرض گردید و ایشان ابو محمد بن
 الشافعی بن علی بن حمزه بن محمد بن ابی القاسم من کمال الشرف
 است و او از فرزندان است و از ایشان حمزه بن علی بن
 نصر الله بن علی بن حسن الشرف است و او را فرزند بود
 اما محمد بن محمد الاصفهانی از جلا فرزندش بنو جواد است
 و بنو علی بن محمد مذکور است و بنو علی بن طایب حسین بن علی
 جواد است و از باز ماندگان بود اما بنو علی بن محمد بن

بنو جواد است و از باز ماندگان بود اما بنو علی بن محمد بن

بنی الذمه را فرزندان بسیارند که در اقصای بلاد مشرق و غرب
 تن عقب باز ماند که پاره کثیر الولد و پاره کم فرزند و ایشان
 احمد و محمد اعلم حسین احوال و یکی وزیر و علی میباشند اما احمد بن
 عیسی را فرزندان بسیار است از آن جلا ابو محمد حسن میگویند که است
 و از فرزندان او محمد العلق است و فرزندان او ابو العلق میگویند
 و از ایشان جمعی اتصال یافتند از آن جلا بنو عرق الله اند و بنو
 محمد و حج العین بن حسن المفلوج بن محمد العلق مذکور است و
 ایشان را بنو بزرگ میگویند و بنو محمد بن معقل بن ابی طالب محمد
 و حج العین است و از ایشان در حد باز ماندگان باشند و از
 ابو العباس احمد بن عیسی بن الحسین بن زید بن احمد از فرزندان
 شیخ سالجوده حافظ قرآن علی بن محمد بن زید مذکور است که صد
 سال عمر کرد و او را عقب بکای ماند از جلا ابو عقب محمد بن
 الحسین بن علی الحسن مذکور است و او را عقب بود و ایشان
 را بنو ناصر میگویند و در عکرا جای داشتند و از ایشان عیسی بن
 محمد علی حسن است و او را عقب بود اما محمد بن الاظم بن عیسی بن
 عیسی بن عیسی بن ذی الذمه از فرزندان او محمد الشرف ابو منصور
 بن عبد القیاس ابو اوسه ابی البرکات محمد تقی است ابو از
 سیر حمزه مذکور است و از بنی محمد اعلم من صهر بن محمد بن محمد بن
 الاظم است و او را عقب بود اما حسین احوال بن عیسی بن عیسی
 بن ذی الذمه با نانا فرزند آن او ابو محمد حسن قاضی
 دمشق و ابو طاهر محمد البرقع و ابو یاسم احمد تقی شمس
 و ابو القاسم زید قاضی اسکندریه فرزندان ابو عبد الله محمد بن

بنو جواد است و از باز ماندگان بود اما بنو علی بن محمد بن

الصالح بن الحسين الاصل است وایش را اعتقاد است از جمله
 سید عالم ابو القاسم الزید بن النعمان و ابو عبد الله بن الحسن قاضی
 و مشق و اما یحیی بن عیسی بن ذی الدین سید زید بن طاهر فرزند کذا است
 اما عیسی از احمد و حسین فرزند کذا است وایش را عقیب نامند
 اما طاهر بن یحیی بن عیسی که ابو العباس کنیت داشت و او را چند
 تن فرزندان بود از جمله علی است که معروف به ابن مریم است و
 فرزند آن او بنی مریم معروف است اند از جمله ایشان عبد الله و
 ابو الحسن یحیی است و بعضی گفته اند نام او زید است و اهل کوفه او را
 صدق الکلب لقب کرده بودند و اما زید بن عیسی بن یحیی بن ابی
 الطیب از فرزند آن او محمد بن زید مذکور است و دارای عقیب
 از جمله ایشان طاهر است و یحیی بن محمد مذکور و اما علی بن یحیی
 یحیی بن یحیی بن ابی الحسن دارای بازمانده گان بسیار است از جمله
 ایشان محمد الخطیب بن ابی طالب عبد الله شلیل الطوایین
 بن علی مذکور است و فرزند آن او را بنو الخطیب نامند در بغداد
 و متغیر قریش بود از ایشان علاء الدین علی الاعرج بن ابراهیم
 ابی الید و محمد بن علی بن مظفر بن محمد بن علی الضریر بن خضر و احمد
 بن الحسین محمد الخطیب مذکور است و او منقرض گردید و از فرزند
 علی بن عیسی بن یحیی بن ذی الدین زید بن علی مذکور ابو الحسین
 عقیب نهاد و از فرزند آن او سید قاضی محمد بن ابی زید عبد الله
 بن علی کلب کی بن عبد الله بن عیسی بن زید مذکور است و از بنو
 علی بن عیسی بن یحیی بن الحسن ذی الدین ابو الحسن علی بن محمد
 بن ناصر بن ابی الصلح یحیی بن ابی العباس احمد بن علی مذکور
 معروف به ابن بنفخا می باشد و او را در جای عقیب نامند و از

تعبیت

تعبیت و سید عقیب بود از فرزند آن او ابو طاهر محمد عقیب نهاد
 و متوجه به حایر بود از اولاد ابو طاهر محمد ابو الحسن علی بن محمد
 است و فرزند آن او را بنو بنفخا می نامیدند و فرزند آن طاهر بن
 محمد را بنو عیسی بنحو اندند زیرا که عقیب او از عیسی بن طاهر بنفخا
 به جای ماند و فرزند ایشان ابو عبد الله حسین المقرئ بن محمد بن
 عیسی مذکور است و فرزند آن او بنی المقرئ می نامیدند و یحیی در
 حایر جای داشتند و از جمله ایشان بنو طوغان هستند از جمله آنها
 سید بدو الدین حسن بن محمد محمد ذی بن ابی القاسم طوغان بن
 ابی عبد الله الحسین مقرئ بن محمد بن عیسی مذکور است و سید
 حسن مخزوم را پسری محمد نام بود و اما یحیی بن ذی الدین او را
 فرزند آن بسیار بود و در بلاد منتشر شدند و از تن عقیب یحیی
 کذا است اول ابو الحسین علی کنیده و دوم ابو عبد الله الحسین خطیب
 سیم ابو الفضل العباس حیدرم ابو احمد طاهر بن محمد بن ششم موسی
 بن محمد بن ابراهیم ششم قاسم بن محمد بن جعفر اما جعفر بن یحیی را جز موسی
 بن جعفر فرزند نبوده اما قاسم بن یحیی را یک پسر بود محمد نام
 و منقرض شد اما ابراهیم بن یحیی کنی بابیطالب او را دو فرزند
 احمد و ابو جعفر محمد اما احمد بن ابراهیم معروف به ابی شیح است
 و پسرش محمد معروف به ربیب است و او را عقیب بود اما ابو
 محمد بن ابراهیم معروف به ربیب را در بصره عقیب به جای ماند
 و اما موسی بن یحیی را از ابی عبد الله احمد بن موسی بن یحیی عقیب
 ماند و از وی در جامع عقیب و بقیه است که از جمله ایشان
 ابو البرکات بن محمد بن الحسین البزاز احمد الاشراف موسی
 مذکور است و از جمله ایشان مذکور است و ابو ابو الحسن علی بن

بنو بنفخا

بنو المقرئ

بنو بنفخا

بنو بنفخا

الاستر الذکور می باشد و از ایشان است کعب القزوه و محمد بن
 محمد بن القاسم بن احمد الاستر مذکور است و اما حسن بن محمد بن
 فرزندان قاسم بن محمد بن الحسن بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن مذکور
 و او را در عسکر عقب بود و شیخ شرف عید فی نامه گفته است
 از حسن بن محمد بن ابوالعباس علی و ابوالحسن محمد عقب به جای ماند
 و اما ابوالحسن طاهر بن محمد بن ابوالفضل احمد عقب بود و او را
 ناسک بود و او را عقب به جای ماند و از جوطا پسر است و فرزند
 او را بنی کاس گویند زیرا که مادرش و قمر ابن کاس فقیه که قاضی شری
 مذموب بود و از حلال ایشان ابوطالب عقب به جزیره است
 و ابوالحسن عقب بکر نزد فرزند ان ابوالحسن محمد بن ابوالفضل
 ناسک مذکور و از بنو کزیز بنو احمد بن علی مستند و ابو محمد بن محمد
 بن احمد بن علی بن ناصر بن محمد بن محمد بن ابی بکر محمد کزیز است
 و از جوطا بن بنو فلیت و ابو علی بن عدنان بن علی بن ناصر
 مذکور است و از ایشان بنو عدنان مذکور می باشد و بعضی
 شدند و از جوطا بن معد بن حسن بن ناصر مذکور است و او را
 عقب بود و اما ابوالفضل عباس بن محمد را عقب اندک
 بود و محمد و احمد و حسن و ابراهیم از نسل او هستند محمد و ابراهیم
 پسران ابوالفضل عباس در یکی از کلماتی جمعه برای زارت بنو
 امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شدند و در دست حاجت
 قرامطه ایستادند و ان حاجت ایشان را بسوی بصره حمل کردند
 و از آن پس محمد بن عباس بکوفه مراجعت کرد و مراجعت
 او در شوال سید و چهل و نهم روی داد و مذکور نمود که فرزند یکی
 از وی نزد ان حاجت بجای ماند و نزد آتشان معروف است

عقب
 بنو
 فلیت

ابو
 جوطا

لاکن اسم که بروی نهاده است عباس نام است و محمد بن
 عباس را فرزند ان بود که در تقاب قریش روزی نسا آمد و
 ابوالحسن علی بن زید معروف باین صفت است اما ابراهیم را یکی
 از او رسیده و اما احمد بن عباس بن محمد را از جوطا فرزندش
 محم است و عقب بغراب و او را در ابوالحسن فرزند ان بجای
 ماند و اما حسین بن عباس بن محمد را از فرزند است یکی از نسل
 و دیگری محمد و اما ابو عبد الله حسین بن محمد را از پسرش ابو جعفر محمد
 عقب بجای ماند و ابی نژاد بصره فرزند ان سالی ماند و از جوطا
 عقب بصره و ابو الفنایم محمد ابنش شیخ العری الحسین الشری بن
 علی بن محمد بن محمد الحاد نقی بن حسین بن محمد است که معروف به
 سخط و بنی الحاد نقی هستند و او را عقب بجای ماند و از بنی
 الحاد نقی ابو المرحا و ابو الهیجا عبد الله پسران ابوالمنصور
 محمد بن جعفر بن الحاد نقی مذکور است و هر دو را عقب است
 اما ابوالحسن کبیر بن محمد از پنج تن فرزند بجای ماند اول حسین
 دوم زید سیم احمد الدب چهارم حسن سوسیه پنجم قاسم و اما قاسم
 بن علی کبیر را از جوطا فرزند ان ابوالحسن زید بن محمد بن قاسم
 مذکور است او قاضی بود و عقب ارجان است و نیز نقابت
 بصره یافت مروی عالم و فاضل و شایه بود و او را عقب به
 جای ماند و از جوطا فرزند ان او ابوالحسن محمد الاضرع بن زید است
 و در علویه ارجان نقابت داشت و در وقعه الدلام با ابو
 کانجا مقتول گردید و او را فرزند ی بود اما حسن سوسیه بن علی
 کتبه عقب اندک بود از جوطا ابو الفنایم محمد بن علی بن حسن
 مذکور است و او را الحاکم بالله بن علی در مصر کشت و از جوطا

عقب
 بنو
 فلیت

انما يحيى بن زيد علي بن حسن مذکور است و از امان احمد بن ابی
 الحسن علی نقیب بخش بن علی بن حسن مذکور است و اما احمد الکذا
 بن علی کتبیله و اما نقیب اندک بود از جمله پشیمان حسین بن
 قاسم بن حمزه نقیب ابو زناست و او پسر احمد الذب است
 و از آن جمله ابو طایر حسین ابی الحسن محمد نقیب ابو ازید است
 و هو ابن احمد الذب و اما زید بن علی کتبیله نیز عقب اندک
 است و از جمله ابو الحسن زید بن الحسین بن حمزه الحیج بن ابی
 القاسم علی بن زید مذکور است اما حسین بن علی کتبیله را نیز
 باز نامدگان از سر عقب است ایشان ابو الحسن محمد نقیب
 گویند و ابو الحسین زید زید الاسود و ابو القاسم علی معروف
 پنج است اما ابو القاسم علی الذخ که او لادش بهمن لفظ
 معروفند ایشان اندک بودند از جمله ناصر نقیب که ذی علی
 بن الذخ مذکور است و اما ابو الحسن محمد نقیب گویند از جمله
 فرزندان صاحب آندره و هو علی بن یحیی بن احمد نقیب
 مذکور است اما ابو الحسین زید الاسود بن حسین بن علی کتبیله
 را در فرزندش عدد و شماره است و او لادش بهمن نقیب
 و از چند سر عقب به جای گذشت و هو ابو القاسم محمد بن
 زید الاسود که فرزند اش را بنو اصابونی گویند ایشان -
 فرزندان ابو الفضل محمد اصابونی بن ابی الحسن علی ابی انعام
 محمد مذکورند در کوفه از جمله ایشان ابو الفوارس احمد بن زید
 الاسود است و عقب برین الشرف ابو القاسم یحیی بن احمد بن
 یحیی ابی الفوارس مذکور را به میوند و فرزند آن او را یحیی
 بن الشرف گویند و از بنو زین الشرف تنیک است و هو یحیی

بن پاشا محمد بن عدنان بن زین شرف است که معروف است
است و فرزندانش با معروف و ذوالشان در نجف منزل داشتند
و از فرزندان زید الاسود ابو الهیجا محمد بن زید الاسود است و معروف
بیجا و فرزندانش پنج بطن دارند و شدند از جلاش بن یزید
بن ابی الحارث الحسن بن ابی الهیجا مذکور است و ایشان از ابوابی الحارث
و بنو بیجا نیز گویند و از جلاش بن یزید بن عبد الله بن بیجا است
و در بکیت معروف نیست و از جلاش بن ابو الحسن علی و
ابو محمد حسن پسران احمد بن ابی عبد الله است و پسران این
دو تن را بنو الشوکیته خوانند و از جلاش بن ابو الفتح ناصر بن
زید الاسود است از دو مرد عقب بیجایی که پشت الحارث
زید العقیب شهید و ابو علی احمد بن ابی الفتح را که کبابی
ماند و بقولی پسر الله و فرزندان او معروف به بنی ابی الفتح
میباشند و از ایشان جمعی پیوسته اند که به بنی السدره مشهور
شدند و ایشان فرزندان ابو طالب محمد بن احمد بن ابی الحسن
علی بن ابی الفتح اند و محمد بن عبد الله بن السدره را یکی از فرزندان
ابو الحسن محمد بن حسین بن علی شمس نیز میگویند و ابو الفتح محمد
از وی پدید کردید از این روی باز ماندگان او بنی السدره معروف
و بعد از آن مشهور شدند از جلاش بن شرف الدین بن السدره
و ابو الحسن زید العقیب را از دو مرد عقب ماند ابو الحسن محمد
و ابو الفتح ناصر اما ابو الحسن محمد عقیب ابی الحارث بن احمد بن
وی قدیمی میگوید است که در نجف بودند و معروف به بنی
محمد بن عبد الرحمن بن علی بن ابی الحارث محمد مذکور اما ابو الفتح
ناصر بن ابی الحارث زید عقیب عقب او اکنون معروف به بنی

بن

کشته است و از حسن عقب بگذشت ابو محمد عبدالله و ابو محمد
 عبید الله محمد الشرف و ابو طالب بن عبد الله التقي و ابو محمد عبد
 بن ابی الفتح ناصر منقرض شد و از فرزندان ابو محمد الدین الطولیت
 و اما ابو القاسم عبید الله بن ابو الفتح ناصر را از جمله فرزندان
 سید زاهد کریم رضی الدین ابو الحسین محمد بن محمد بن حسین احمد
 بن عبید الله است و اما ابو طالب بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 بوده از جاعلی عقب گذشت و بعضی از ایشان منقرض شده
 و از حسن بن شمس بن محمد بن عبد الله بن منصور بن و ابو الحسن
 علی التقي و ابو علی عمر الشریف و از فرزندان رضی الدین منصور
 حسن بن بطالب الهادی بن محمد الدین محمد بن شرف الدین
 جعفر بن محمد بن محمد بن ابی منصور حسن بن کوراست که اشکانان
 و محمد بن جعفر بن محمد بن کورانقرض یافت و از فرزندان
 ابو الحسین علی بطالب جمال الدین محمد بن محمد بن عبید الله جعفر بن محمد
 بن ابی الحسین مذکور است و از فرزندان ابو محمد بن عبد الله که
 و شرف بن علی بن محمد بن بطالب بن شیخ علم الدین عبد الله که
 در زمان زندگانی پدرش بسوی بلاد ترک سفر کرد و در آن جا با
 و اولاد آورد و از آن پس در زمان امیر تیمور کورکان بسرقت
 آمد و از پس ای احمد نام کنی بابی باشم و عقب سببش الدین بود
 و سید عبد الله در پیش که از بلاد سرقت است و قاتل کرد و پیش
 ابو باسم بسوی عراق شد و کثیر شرف نام الدین علی از وجود
 و شرافت و اعیان و پوس از ترک و در نزد بیا و کار نهاد ابو طالب احمد
 و ابو الحسین زید هر دو تن در شهر شریف کجفت شرف بودند اما محمد بن
 سبکی و او بزرگترین برادران است از حیث عقل و صاحب خاندانیت

در زمان
 امیر تیمور

شده و او و عقب بگذشت احمد بن محمد و ابو منصور محمد الاکبر
 و از فرزندان دیگر بود از جمله ابو الحسین سبکی بن عمر شامی و او که تن از
 پیشوایان زیدیه است و شرح شافیه ابی فارس سطور است که سبکی
 بن حسین ابن زید بن علی بن الحسین بن کنی بابی الحسین و مادرش فاطمه
 دختر حسین بن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر طیار است
 وی مردی فارس و در لری و ریز و مند بود و هرگز غبار معاصی بر او نماند
 عصمتش نداشت باو بی پاک و اما ابی طاهر لیبادت ایبر و عاود
 اشتغال داشت و او اعمودی همین بود که تخت سبکی بن سبکی
 بودی چنان بود که چون بر غلامان کنسیران و خدام خویش
 خشکین شدی آن نمود چون طوق از کوشش میاد و سبکی بن سبکی را
 آن زور نه بود که توانا را بچهار بر تابد و آن نمود از کوشش بر
 گیرد که سبکی خود بیامدی و باز کشتوی و آن جناب در زمان
 متوکل عباسی خروج کرد و بسبب آن بود که بر محمد بن الفرج
 درآمد و عمر وی کلامی نکو بیده بگذشت و سبکی پانچس بار داد
 و بروی دشنام گفت عمر بن فرج این شکایت متوکل بنی
 متوکل بنادیب او حکم کرد پس در اسفروب و محسوس و از آن
 پس بر او خویش باز گذشتند و سبکی روی بپسند او نهاد
 و چون اراده خروج فرمود و سبب مبارک حضرت امام حسین
 را زیارت کرد و اندیشه خویش بازو آراستگار نمود پس در آن
 را برضی ال محمد دعوت نمود و سبکی از اعراب در کوشش سخن
 شد پس روی بکوفه نهاد و صاحبش می ندانید که سبکی
 داعی خدا حاجت کند جمعی کثیر و حضرتش فراموش شدند و سبکی
 به بیت المال درآمد و هر چه بود بر گرفت و نیز جاعلی را ترود

طرافان

در زمان
 امیر تیمور

صرافان که اموال سلطان نزد ایشان بود بفرستاد و ایشان مال را
 مانده داشت چون این باب را قضا را بخت محمد بن عبد الله طاهر
 زمان داد تا به عمرش حسین بن اسماعیل با جماعتی از ابطال عنوان سعد
 ضابطی بکار بست و در آن شدند و چنان بود که مردم به عداوت را
 با یکی میسلی و دوستی فراوان بود پس جماعتی که در میدان جنگ
 و نفعی کمال داشتند یکی را بدفع حسین بن اسماعیل محرک شدند و یکی
 مدبّر و شنبه نیز در جمیع سال و در عهد و پیمان با جنگ حسین
 بن اسماعیل شتابان گشت و خیمه علی و عترت و مردان ایشان از
 اهل کوفه با او بودند و بسیار از اشخاصی در خور نبود در آن شب قتل
 و با او آن جنگ در آن افتاد و صاحب حسین ایشان را قتل و
 آن حالت را از قتل کرده تیغ در ایشان بگذشتند و اول که بکشت
 بود که اسیر گشت و مردانش که پیش از آن جنگ بودند گشت قتل
 و یکی بخت آن قتال و اما شهید شد و بعد ضابطی سرش را از بیک جدا
 کرد و محمد بن عبد الله طاهر روان داشت چون سرش را نزد محمد بن
 عبد الله آورد و در برای تنگت و در کوفه جلوس کرد ابو هاشم داود بن
 ابو القاسم جعفر بروی درآمد و گفت ما را بمقتولی تنگت می جوی
 اگر در کوفه ای می زنده بودی در این مقول آن حضرت را نفرستادند
 و بعد از این سخن سران شد پس محمد بن عبد الله آن سر را برای حسین
 بفرستاد و آن سر را ساعتی در باره نصب کرده انکار بجهت او
 باز فرستاد تا که آنجا برزند لکن از کثرت بهمان مردم و درو
 یسی برایشان نیر و نیا قندیس انرا را در صندوق نهاده در میان
 نهفتند و حسین بن اسماعیل دوس مقتولین را با اسیران روان
 داشت و ایشان را بجهت ساختند و محمد بن عبد الله شفاعت ایشان

مکتوب

مکتوب کرد پس روان شد تا اسرا را با گرد و سر را را
 دفن کردند و یکی عتاب می نماند اما بنصیر محمد بن عمر بن محمد بن دبی
 الله مع عتاب او به نفعی معروف هستند زیرا که او از حسین بن عقیق
 بغداد است و حسین بن فدان از نژاد تن عقیق باشد زید العبدی بن
 الحسین العبدان و جعفر بن الحسین العبدان و حسن بن الحسین العبدان
 و از بنی زید العبدی بن الحسین العبدان ال شیبان هستند و بنو
 الفوارس محمد بن عیسی الفارس بن زید العبدی مذکور که در کوفه بطنی
 بودند و در حاشیه سلطوری است که سید محمد بن کیه دراز که در کوفه که از
 اضلاع دکن مدفون است از او لا و زید بن عقیق است و صاحب
 ترجمه سید محمد بن محمد بن کیه در از بن سید یوسف بن علی بن
 محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن خنزه بن داود بن علی
 الحسن زید العبدی بن ابی عبد الله الحسین العبدان بن ابی منصور
 محمد الاکبر بن محمد بن محمد بن الحسین بنی الله بنی شیبان بن علی بن
 الحسین بنی شیبان بن محمد بن خنزه بن داود بن علی بن
 در وجه شیبان وی بکلیه دراز در ذکره غزیه الاصفیاء سلطوری
 که وقتی تحت روانی که بدوش می کشیدند برای گردش و بول
 خوری چپ بخمروم هند است شیخ فخر الدین محمود بنشت سید
 و بعضی برادران طریق بدوش کشیدند که آن سید چون بلند بود و بزرگ
 آن تحت عبده شد و بواسطه اشتقاق در حضور شیخ الفات بر آن
 نمود بعد از قطع مسافت و شیخ ملقت بوی شد و این است در
 حق وی گفت هر کومر سید کیود از شد و اختلاف نیست که او
 عشق باز شد و این لقب بوی باز شد از وفات شیخ از و با کثرت
 لک و کن رفت در نظیر کثیر که شوطن و توان شد سال

محمد بن کیه

محمد بن کیه

او انجیل و حج تن فرزند بود و از این ماسی تر سپردن باشد لا عقب
 او از سن است کی ابو الحسن محمد تقی السائسی دی همان است که زنجی می
 را از نقابت غزل گرد و زنی داماد او بود و دیگر حسن هم سوادی و دیگر
 ابو حسن محمد تقی سائسی بن ابی محمد حسن فارس را که در اعقاب او ریاست
 دنیا بست بود و اکنون بفرست و قبول و چهارده عقب او از سائسی
 ابو علی محمد و دیگر ابو الحسن که سبب فتنه میان غلامین و سبب بین گردید
 و شریعت بر تقی و او اگر نمی نمود و می گفت هر وقت که گفته شود اللهم
 صل علی محمد و آل محمد ابو علی حسن می شود چون لفظ طاهرین بیاید و می طایع
 می شود و عقبه و باز ماندگان پیشان در واسطه هستند احسن اصم سواد
 بن ابی محمد حسن فارس را از ابو عقب علی نقیب انقبای حسن اصم فرزند
 سجای نامد و ابو عقب علی را از سن تر سنل نامدی ابو القاسم حسین
 التقی دیگر ابو العفیم محمد و دیگر ابو الفضل علی و او چهار فرزند بود که
 مکنی با بی طاهر و موسوم به محمد و عقب بقرة و در دیوان سواد خدمت
 کردی تا این روی سبب من عقب شد و اما ابو القاسم محمد بن ابو عقب
 را از پیش ابو عبد الله محمد عقب بشیر به تنهایی عقب ماند و فرزندان
 او را بشیر می گفتند و در سواد می باشند اما ابو الفضل علی بن ابی
 عقب را در فرزندش خانواده و بیت است از مکتب عقب سجای
 نامد و ابو الشرف ابو نصر احمد است و محمد الشرف را از دوقین فرزند
 نامدی ابو عبد الله محمد محمد الشرف بود و دیگر ابو الفضل علی کمال الشرف
 و از اولاد ابی عبد الله محمد محمد الشرف بن ابی نصر احمد بن احمد ابی الفضل
 علی فقیه عالم فخر الدین سجی بن ابی طاهر مرتبه الدین بن الدین ابی الحسن
 علی بن محمد الشرف مذکور مردی فاضل جلیل القدر بود و او را سیر
 را بد بود که نقابت و شند کی تاج الدین محمد ابو القاسم و دیگر نقیب طاهر

زین الدین ابو طاهر مرتبه الله و دیگر جلال الدین ابو القاسم نازین الدین
 همیشه الله نقابت طاهر و وحدارت ملاذ فراتیه داشت و در طاهر
 بعد از کمال بقصد و کیم او را بنو محاسن و بعضی خون صفی الدین بن محاسن
 بکشته و چنان بود که سید بکشتن او امر کرده بود و سید زین الدین سیدی
 جلیل القدر بود اما جلال الدین مردی فقیه و زاهد بود چون برادرش
 زین الدین مقتول گردید به پیچیده سلطان غزان روی نهاد و نقابت طاهر
 و صفات و وحدارت ملاذ فراتیه را متولی شد و هر کس که در نقل برادرش
 شرکت بود بکشت و کشتش بطول انجامید و از پیشش نقیب انقبای بنی اکن
 و او و عقب سجای که است و اما فقیه تاج الدین ابو القاسم محمد بن الفقیه
 ابی طاهر سجی او مردی زاهد و پیرکار بود از پیشش شرف الدین عبد الله
 نهاد و از پیش کمال الشرف ابو الفضل علی نقیب بن ابی نصر احمد بن
 ابی الفضل علی فرزندش را بنو ابو الفضل که نید در سواد بودند از جمله
 ایشان نقیب صفی الدین ابو عیسی زید بن نقیب جلال الدین علی بن
 نقیب ابی الحسن زید بن ابو الفضل مذکور است و او را فرزند سجای
 نامد و از جمله آنان عز الشرف محمد بن ابو الفضل علی است مردی زاهد و
 نقیب و نسبت به جو از پیشش ابو عبد الله حسن عقب بن الدین نقیب
 عالم زاهد است به فرزند که است و ابو عبد الله حسن از پیشش ابو عقب
 علی بن علی که مردی نموده و پیرکار و با جمع بود عقب گذشت
 و علی بن علی از پیشش ابو محمد جلال الدین حسین سبب به عقب سجای نهاد و او را
 شهرتی بزرگ و کرامتی بسیار و فضیلتی و افرو و در نهایت زهد جامع
 ایشان می پوشید و آنان جو کارا کل مساجی با اینکه او اموال فراوان
 بود و در راه خدا اتفاق می فرمود و در برخی از علوم قدمی داشت
 و استوار داشت و در انرا پنج مویاد کارخانه تحجیل الله

محمد بن ابی
 نقیب

الدین که مردی زاهد و پند پیش و با فضایل در حاشیه مطهر است که این
 جلال الدین جن زاده پس کسی همان کس باشد که مؤلف کتاب عمده طالب
 کتاب عمده الطالب را با اسم سالی و نامی گرامی و تالیف نموده است
 و دیگر خدایت الدین حین عالم صاحب احوال کثیر و مقام رفیع است
 و دیگر ابو عبد الله محمد و دیگر ابو العباس احمد که علم است که صاحب احوال
 ستوده و نفس رفیع است و دیگر ابوطالب برسمان است که اورا شیخی
 بجای آورد و شیخی پسندیده بود و از فرزندان جلال الدین حسن با طریقت
 محمد و از فرزندان از فرزندان عیاش الدین حین زین الدین علی و ابو عبد الله
 محمد و حمید الدین علی است و هر یک از ایشان را در مشهد مقدس غروی
 اولاد است و ابو عبد الله محمد را دشتری است و از فرزندان ابو العباس
 احمد بن ابی تغلب علی است که لقب بزین العابدین است که لقب است به
 شجاع و عابد و زاهد بود و دیگر نجم الدین ابو القاسم است که سیدی
 شجاع و عابد بود و دیگر ابو عبد الله است که دارای مال و سخاوت است
 و دیگر محسن الدین محمد است که کنی بابی علی مردی عالم کوفه بود و دیگر
 ابو الفضل احمد است و هر یک از ایشان را فرزندان است و از اولاد
 ابی طاهر برسمان و ابو تغلب عید بن علی عالم شاعر محدث است و اول
 فرزندان می باشد که هم اکنون در مشهد غروی هستند و نیز از اولاد دیگر که بودند
 و ایشان را اعیان بسیار و فرزندان هستند که بهر جا رانده اند و مال
 ابی الفضل مشهور بودند و اکنون مال عید بن شهرت دارند و بیکل سادات
 و نقباء و صلحا هستند و اما ابوطالب عبد الله بن ابی محمد فارس و اورا
 عقب بسیار است و در حله و مورا و واسط و طبرستان پراکنده اند
 از جلالیه بن اسامه بن محمد بن مسلم بن عبد الله مذکور است و اورا
 در عقب بجای ماند و پشت از ابی فضل بن محمد اند و از جلالیه بن

نفراده

نصر الدین محمد بن محمد بن علی مذکور است و اورا در حله و مورا و عقب بود
 و آنان را بنو نصر الدین میداند و از جلالیه بن علی الدین بن ابی البرکات
 محمد بن ابی طالب عبد الله بن علی بن عمر المحدث بن ابی طالب عبد الله
 مذکور است و اورا در واسط و عقب بود و پشت از بنو الدین بن علی
 و از جلالیه بن ابو علی بن عمر بن ابی البرکات محمد مذکور می باشد و از ایشان
 ابو الحسن یحیی بن ابی طالب عبد الله مذکور است و او را عقب ماند از
 بود و بنو الحنفیه هستند و ایشان فرزندان علی بن یحیی مذکور است
 و از جلالیه بن جعفر است و فرزندان با معروف بن یحیی باشند و از جلالیه
 ایشان بنو ابی الفضل اند که معروف بن یحیی از اولاد می باشند و
 در مشهد قاسم از برسمان و اما اولاد علی بن ابی الفضل محمد بن ابی طالب
 بن محمد بن ابی الفضل محمد بن ابی یوسف و محمد بن علی بن یحیی بن مذکورند
 و از جلالیه بن بنو القیام می باشند و ایشان فرزندان محمد قاسم اند و
 ابن الحسن بن ابی طالب بن محمد بن مذکور هستند ایشان بنو الطوایف است
 و ابو علی بن ابی الفضل محمد بن ابو الفضل بن علی بن یحیی مذکور است و
 ایشان در غری بودند و اما حسین القعد و بن زیدی الدین محمد بن زید هستند
 بن علی بن حسین علم السلام از تن محمد و یحیی و زید عقب ماند و قعد
 آن کسی است که سید اکبر قریب الا با باشد و بنو عبد الصمد بن علی بن
 عبد الله بن عباس را قعد بنی با ختم می گفتند با جلالیه بن حسین
 القعد و از قاسم عقب بر جای ماند و اورا طایف بود و از وی در
 ابی جعفر محمد در طایف و خا طین که از که است عقب ماند از ابن طایف
 گفته است و اما محمد بن حسین القعد و از حسن و حسین و قاسم و محمد
 فرزندان بجای ماند و عقب از احمد بن محمد بن حسین قعد و در فرزندان
 حسین طایف به بر غوث بن احمد بن محمد بن حسین القعد و عقب ماند و اما جلالیه

نفراده

نفراده

نفراده

نفراده

نفراده

گوید بر غوث همان حسین بن عبید الله بن حسین بن احمد بن محمد بن حسن
 القعد است و آن حسن بن محمد بن حسین القعد در اکثر شهر از اولاد بود
 از جمله پیشانی ابو علی حسن بن محمد الاحمدر بن عبد الله الحسن بن کعب بن
 موصل بود و او برادر ابو الحسن علی بن احمد بن اسحاق بن جعفر المثنی
 العری لقبی بن داود می باشد و اما ابو الحسن علی بن محمد بن حسین القعد
 فرزند او مختصر بن کعب بن موسی است و از وی کسی باید کار نماید و اما
 زید بن حسین قعد در اکثر شهر از ابو عبد الله زید بن زید عقیب
 نامند و او را نام ابو عبد الله حسین بن زید بود و در حلب جای داشت
 و بوی و شق شد و اما علی بن ذی الدعد و از زید بن شیبته النافعی عقیب
 و او را در دمشق کتبی است و در نسب موسی وارد و شیبته را از دود
 عقیب بجای نامند که شیبته و دیگر حسین بن زید شیبته النافعی را از دود
 مرد فرزند نامند علی الاصول و قاسم البرکد و از فرزند ان علی الاصول
 بن حسین بن زید النافعی که در بغداد عقیب بود ابو الحسن محمد حسین بن
 بن علی الاصول است و او مردی علیل و نابینا و دیندار و کریم و صاحب
 حکما و فضایل بود و فرزند دود از وی نامند و برادرش ابو محمد عبید
 حسین را عقیب نامند و او همان ابو الحسن بن شیبته النافعی صاحب
 بسوط است و اما محمد شیبته بن زید النافعی بن علی بن ذی الدعد
 را از نسب تن عقیب بن احمد حسن العقیبه و عقیل بن شیبته بن ابراهیم
 شیبته بن محمد شیبته بن زید النافعی از فرزندانش اسمعیل بن محمد
 بن اسمعیل مذکور است و او را عقیب بود و دیگر علی بن محمد بن محمد
 بن اسمعیل مذکور است و او را عقیب بود و دیگر حسین بن محمد بن اسمعیل
 مذکور لقبش است و او را عقیب بود و اما فضیله حسن بن محمد شیبته
 بن زید النافعی را در نصره بنو شیبته نصره و حد نامند و آن عقیل و اندک

بود

برادر علی بن محمد

محمد شیبته بن محمد

محمد شیبته بن محمد

حسن فضیله را از دود مرد پیشانی ابو جعفر محمد و دیگر احمد است عقیب
 اما ابو جعفر محمد را اولاد و باز نامدگان بودند و شصت و شصت است از
 جمله پیشانی ابو الحسن عبد الله بن جعفر بن ابی جعفر محمد مذکور است
 و اما احمد بن حسن فضیله بن محمد شیبته را از پیشانی محمد در نصره عقیب نامند
 و محمد را عقیب بود از جمله آنان محمد عقیب ایله بود و او پسر احمد بن
 محمد مذکور است فرزند ان حسین ذی الدعد بن زید شیبته بن احمد

خیابان مشتمل

بن زید الشهد بن علی بن حسین علیه السلام اولاد عاقب بن موسی
 بن عقیب بن موسی الاشبال کنی بابی می است و او موسی ابراهیم بن قریب
 با جری بن عبد الله بن عقیب و عامل رایت او بود چون ابراهیم بن قریب
 گردید عیسی بن عقیب با نذکر تا دیگر ساری خست کشاند و چنان بود که ابو جعفر
 منصور در امان داده بود و نوکده اطمین داشت و ابو جعفر از عیسی
 بسیار بیایک بود و از ناحت و تازش بسیار نداشت و عیسی
 در این باب سخن را نذکر گفت سو کند با خدای اگر یکشت ازین بر سر
 و بیم با نذکر نماید هر آنچه اقباب بر آن تابش افکند مرا گرامی تر است
 و از این روی عیسی را توتم الاشبال لقب کردند که قریب شیر را
 که داری بچکان بود و یکشت از آن پس توتم الاشبال نام یافت
 یعنی قریب گفتند شیر بچکان با لجه عیسی با محمد نفس زد که از این پس
 با برادرش ابراهیم خروج نمود و چنان بود که ابراهیم بعد از خود
 با سر خلافت از عیسی منصوب کرده بود و عیسی عامل رایت او بود چون
 ابراهیم مقتول گردید عیسی پنهان شد و در زمان منصور و روزگار
 احمد بن محمد بن دزدان با دی پنهان بود چون در دود جهان نمود

محمد شیبته بن محمد

حسن بن صالح بروی پوشیده نماز گذاشت و او را مدفون حجت
با بجا چنان بود که عیسی در باره اوقات که محقق میرسیست برتری
آب کشی کردی و شیخ نقیب تاج الدین با شد خودش از محمد بن
محمد بن زید مراد حدیث را اند که محمد بن محمد گفت باید هم محمد بن زید را
ببخشیم هم خوش را طاقاقت که گفت بسوی کوفه دو چون کوفه
پوستی بقلان شایع روی کن و کلبوس نمای و چون در آن چاهستی
مرد کندم کون دراز بالا را بخوابی و بد که اثر سجود در میان رویش
مشهود است و شتر را با خویش می کشد و هر وقت که می برمی دارد
خدا را بخیر و تسبیح و تلیل و تقدیس نماید آن کس غم تو عیسی است
این وقت محبت و تکویم او بپای شود بروی سلام فرست محمد
می گوید روی کوفه نهادم و چون بان شکر رسیدم در همان مکان که
بدوم سراج زمان که در جلوس کردم و هنوز در آن شب در ده بودم که
ناگاه مردی به همان صفت بدیدم که بدرم با صفت کرده بود و در
پیش روی شتری و راوی بر آن شتر خلی کرده بود پس من بیای شدم
و در خدمتش بر روی در افتادم و هر دو پیش بوسیدیم عیسی از من
پرسید که شکر گفت من محمد بن محمد بن زید هستم این وقت سکون رفت
و شترش را بخوابانید و در آنجا در سایه دیواری با من نشست و ساعتی با
من صحبت را اند و از اهل و اصحاب خویشتن پرسیدن گرفت نگاه
مرا درود فرمود و گفت ای پسر من از من پس بسوی من باز نشستن
چونیم دارم که شترت که در شیخ تاج الدین می ایران زمان که عیسی در
کوفه پوشیده میرسیست زنی را از تو بیج فرمود و آن زن او را نمی شناسد
عیسی را از آن زن دختری بدید کرد و عیسی جانب ر شد و طوطی گرفت
و چنان افتاد که عیسی برای پاره از نمایان آب کشی فرمودی و آن معال

پیری

بود که بس جوانی رسیده بود و پدر و مادرش سبب آن زهد و عبادت که
در عیسی شد بدست می کردند با اینکه او را شناسان بودند را می بران
نهادند که دختر عیسی را از بهر سپهر خویش ترویج نمایند و این داستان را
بر وجه عیسی در میان نهادند خرسندی گرفت و این حکایت در خدمت
عیسی معروف شد داشت عیسی به حیرت اندر شد و دانست که اگر چه سار
و در همان شب در حضرت ادریت مشلت نمود تا آن وقت را از میان
بر گیرد و آن دختر بمرد عیسی از آن اندیشه برست و بر فوت آن دختر
بچه بسیار نمود و بکریت پاره از بارش که با جانش و اما بود و گفتند
سوکند با خدای اگر مرا خبر می کردند که دلیر ترین مردم زمین کسیت تو را می
شد هم و اکنون بر مرکب دختری سبک بود تا لانی عیسی فرمود بر مرکب او
می کریم بگو محض حجت بروی می کریم که بمرد و دانست پاره جگر بر مرکب
خدای نفس العبد علیه و اله است یعنی از انقلاب روزگار انگوته بیاید
پوشیده و محقق ماند که فرزند ارحال پدر و جد و خبر نباشد چه عیسی خود را از
زن و فرزند پوشیده می داشت تا مبادا موجب شناسائی و گرفتاری
کرد و حدیث کرده اند که وقتی محمد المهدی علیه و اله بعضی مواضع معلوان
و این خبر را بروی دیوار نوشته دید

تنبیه اطراف القنار الحداد	منصرف الحقیقین بشک الوهی
کذا من بکره حر الحداد	شده الخوف فاروقی به
والوقت ختم فی رقاب العباد	قلکان فی الموت لهرا حذر

چون محمد مهدی بن عباس از نگران شد و او ان بکریت و در زیر
بر عری نوشت امنت امین یکتا به مهدی گفت آیا میدانی
که ام کس این ابیات را مکتوب کرده است گفت تقوی می دانم
بمانا که ام کس چه عیسی بن زیدی نوید و من دوست دارم که موقوف

برین شکار دارد و هر چه آرد با وی عطا کنم و چنان بود که حاضر
 که وزارت عیسی بن زید داشت در خدمتش بسیار مملوک و از
 صاحبش بزرگتر بود چون عیسی بن زید فاس است که حاضر را بر و مطلق
 آید و بدید که هر دو کدک بودند و می کرد این پس حاضر اند و مفضل
 را بر گرفت و بر سر ایادی موسی بن محمد بن منصور حاضر ساخت و حاجب
 بار گفت از امیر المومنین بم دستور می طلب تا به حضرتش اندر نوم
 گفت تو کیستی گفت حاضر هستم که صاحب عیسی بن زید بودم حاجب
 از آن سخن پرسش گفتی شد و چنان بی دانست که این سخن بدو می رسد
 و با وی گفت و بگفت سوگند با خدا ای خوشتر را بفرست تا بهای عرض
 سمیاری و اگر از بهر حاجتی میخواهی در پیشگاه خلافت را بفرستی
 و این سخن را برای خود بگوید تا بگوید است که تو خود را حاضر صاحب
 عیسی بن محمد بن حاجب این سخن بگفت و با حالت استعجاب در خدمت
 بادی شد بادی گفت تو را چه باشد گفت مردی برداشت چنان
 میداند که وی حاضر است و حضرت می طلب تا بگوید است تو در آید
 از آن سخن در عجب شد فرمان داد تا او را در آید پس حاضر در آمد
 و سلام باز داد بادی گفت آیا تو حاضر باشی گفت آری گفت چه
 تو را باین جای آورد گفت خداوند تو را در غرای بیعت عیسی بن
 زید پادشاه بنی کوفه نماید چون بادی از وفات عیسی با خبر گشت بر
 جست و از فرزندش خویش بر زمین نشست و مدتی در آن سرسبز
 نهاد پس برخواست و بجای خویش باز شد آن گاه حاضر گفت تا نا
 عیسی را دقت فرزند بجای ماند و هیچ چیز از بهر ایشان بر جای نگذاشت
 و پاسن وصیت نهاد و است که هر دو را با هم بگویم ما میم بادی بفرست
 تا اند و مفضل را بیاورد و بر زانو می خود بنشیند و سخت بگریست و فر

حاضر را معفو داشت و گفت آن بیکام که من از تو در خدمت بودم
 سگانت و منزلت عیسی بود لکن از تو معفو گشت رفتم پس بفرست
 او را حاضر بدینند و حاضر قبول نمود عیسی درین صفت ساکنی در کوفه داشت
 خبیانان نامی ذکر کرده شمره اولاد و اعیان عیسی بن زید عیسی بن زید
 عیسی بن زید را از چهار مرد فرزند مادر کار ماند سخت احمد الحنفی و
 و محمد و دیگر حسین بن عیسی بن زید الحنفی بن عیسی بن زید مردی عالم
 و فقیه و زاهد بود و او را در خدمت و در فضل بن عبد الرحمن بن عباس بن
 هاشمیه بود و تولدش در سال کعبه و بخانه و ششم و فاس در سال
 و جلدی روی داد و در باین روز کار نا بیا گشت از آن بیکام که بادی
 بسیار وی خلیفه تسلیم کردند و در دار الخلافه میرست و چون بادی فاس
 کرد و فرزندش بنی بیت تا کای که بگریست و خروج نمود پس او را
 ناخود و مجوس بکشند و از آن پس که از زندان بحیث پنهان کردند
 و چون تا مدتی در فاس ماند و احمد الحنفی را از دو مرد محمد الحنفی و علی فرزند
 بجای ماند اما محمد بن احمد حنفی مردی فاضل بود و او از پسرش علی عقب
 گذاشت و علی بن محمد بن احمد از دو مرد یحیی و عبید الله بن فرزند
 نهاد و یحیی بن علی بن محمد فرزندش در دمشق بودند از جد ایشان
 علی بن محمد بن علی بن یحیی بن علی مذکور است و او در مصر بود و در پدر بن
 یحیی بن علی مذکور در دمشق روزگار می نهاد اما عبید الله بن فرزند بن محمد
 بن احمد بن حنفی از فرزندش حسین بن عبید الله است و او در بغداد معتد
 بود و احمد بن عبید الله بن محمد بن عبید الله در بغداد دارای عقب بود و در جد
 ایشان محمد بن حمزه بن احمد بن عبید الله مذکور است اما علی بن احمد
 حنفی بن عیسی بن زید را در کرمان و در همان عقب بجای ماند از جد ایشان
 علی بن یحیی بن علی مذکور است و او را معتد است و از جد حسن بن علی

بجای
 یحیی بن علی

بن علی بن داعمی بن مهدی بن سید الدعلی مذکور است و اما زید بن
عیسی بن مویس الاشبال را از محمد بن حسین عقب بجای ماند لکن طباطبائی
نزد محمد بن حسین را در عقیدین یاد کرده باشند و عقب از محمد بن زید بن عیسی
احمد و محمد عقب با زرار طب و حسن است اما احمد بن محمد و محمد را از شیخ
مر و عقب ماند و ایشان ابو عبد الله محمد و ابو علی محمد و ابو احمد محمد و
ابو الحسن محمد و ابو جعفر محمد میباشند اما ابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد
زید از تن و ایشان ابو محمد عیسی شاعر ابو علی حسین و ابو القاسم جعفر اولاد
مانند ابو محمد عیسی شاعر پیش ابو عبد الله محمد است که او را عیسی بن محمد
و او را عقب بود و اما ابو علی حسین بن ابی عبد الله محمد بن محمد بن زید و
او را بقرات بن محمد بن زید و فرزندش را بنو بقرات میگویند و او را عقب
در مصر بجای ماند بعد از سال شصتم هجری و از علی بن حسین عقب
بگذشت و از علی بن زید و سلم و ایشان را از عقب بجای ماند اما ابوالقاسم
جعفر بن ابی عبد الله محمد بن احمد بن زید را از پیشش محمد عقب ماند و اما
ابو احمد محمد بن احمد بن زید را از دو پدر ابو محمد حسن شاعر و ابو جعفر احمد شاعر
عقب بجای ماند از جمله ایشان ابو القاسم عیسی بن محمد بن احمد بن
مذکور میباشند و او در مصر نقابت داشت و بر طریقت زیدیه سیرت
کردی با خیر و فصل بود در ایام حاکم عبیدی بقتل رسید و در مصر
پیشش ابو الحسن بعد از زید نقابت بر ماییت و از وی تن
اما ابو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن زید را از عقب ماند از جمله ایشان
بن محمد بن ابی الحسن محمد مذکور است و از فرزندان او سمیع است
وی در مصر قند بود و از وی عقب ماند و حسین بن زید بن ابی الحسن
مذکور را فرزندان پیش از او عقب بود و اما ابی محمد بن احمد بن محمد بن
بن مویس الاشبال را از جمله فرزندانش علی بن زید و احمد فرزندان او

بن محمد بن احمد بن زید

علی بن زید و احمد بن زید از حسین بن محمد مذکور است و ایشان را
عقب است و اما حسن بن محمد بن محمد بن زید بن عیسی بن مویس الاشبال
را عقب از شیخ ابو نصر سجاری از علی است که در روی بود و عیسی بن علی را
دو فرزند حسن بن حسین نام بود اما محمد بن عیسی مویس الاشبال اهل قشیر
بسیار و قشیر است و محمد عقب او را عراقی بن حسین بن علی بن محمد
مذکور راجع می شود و عراق ده آمد و اقامت نمود و از این روی نزد ابی
عراق عراقی معروف شد نسب سادات بار به بنده به بن سید علی
عراقی با زید کرد و چه ایشان به سید ابو الفرج واسطی که از واسطه میزند
آمد و سبب استند و او از فرزندان سید علی عراقی است و موالی الفرج
واسطی بن سید علی عراقی بن حسین بن علی بن محمد بن محمد بن زید بن عیسی
مویس الاشبال بن زید شهید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هم
و سید علی عراقی را از شیخ مر و عقب ماند و باز ماند کاشکش اکنون در
دو تن باشند و از این دو تن ابو الحسن احمد الدعلی و از جمله فرزندان و
عقب پیش است و وی از جماعتی عقب بگذشت از جمله ایشان
جعفر بن الدعلی و از جمله فرزندان او رب الطنج است و ابو ابو منصور محمد بن
حمزه بن احمد بن علی بن جعفر بن مذکور است و پیشش ابو البشار زید بن ابی
منصور است و او را عقب بود از جمله آنان عبد العظیم بن الدعلی است
و او را سمیع بن محمد بن احمد بن زید از جمله فرزندان او نور الدین ابو المعز علی بن
عبد العظیم مذکور است از جمله ایشان ابو عبد الله محمد الکرکری
بن دعلی است و عقب او بابی ابراهیم بن ابو القاسم بن محمد الکرکری
مذکور می شود و این ابراهیم از دو تن یکی ابو الحسن علی البخاری و دیگر ابو
ناصر معروف بن زید عقب ماند اما ابو المعز ناصر از تن که علی بن سید
و ابو الفتح که شکر خوانده میشد عقب ماند اما علی بن سید از فرزندان

بن محمد بن احمد بن زید

ابو جعفر محمد بن ابی طالب محمد بن المعالی بن محمد بن علی مذکور است و علی بن
 ابی تراد محمد بن ابی جعفر محمد بن علی مذکور است اما ابو القحوج شکر از فرزندان
 ابی طالب محمد بن طعنه بریده است و ابو تراد عبد الصابون پسران ابی طالب
 محمد بن شکر است و فرزندان این دو تن را ابو الصابون میخوانند و فرق میان
 ایشان و بنی الصابون که در بنی الحسین ذی القعدة مذکور است
 که ایشان را بنو مطاع بن موصوف می دانند و سید محمد بن اسماعیل بن ابی بکر
 بن یحیی بن حسین بن محمد بن عمر مذکور است بنی باجری یا شهابی بودند
 فرزندان و جاعلی خویش بدان و بنو عم دارد از بنی شکر محمد المقری بن شکر
 و او را عقب یحیی نامند از جمله کوفه ای هستند و شیخ تاج الدین است به او را
 طاعت کرده است و از بنو شکر ابو الحسن علی بن شکر است و او را عقب یحیی
 از جمله است بنی الحسن علی بن عقبه بن ابی القحوج بن علی مذکور است
 و او را داد و دختران بودند و از بنو دانی باز نگاشت اما حسین عصاره
 بن عیسی متوم الاشبال را از چهار بن عقبه یحیی نامند محمد و احمد و محمد بن
 علی و زید اما زید بن حسین عصاره از فرزندان شکر است و از بنی زید است
 و او از چهار بنی نسل نامند از جمله ابو الحسن علی و یحیی است و هر دو تن را
 عقبه بود از فرزندان احمد بن الطریق ابو القاسم علی بن عقبه یحیی سید یحیی
 مذکور است و جاعلی به یادگار نهادن از آن محمد ابو محمد بن عقبه یحیی و دیگر
 از عقبه بن عبد الله بن ابی محمد بن عقبه مذکور است شیخ ابو الحسن العسکری
 از کاتب مملوک خود داستانی میگوید که برانقرض او دلالت دارد و سب
 زیدی می باشد که در بغداد صاحب وقف بود بر عمر علی بن محمد بن عیسی بن
 عبد الصمد بن بهد و جاعلی می شود گفته است وی ابو الحسن علی بن ابو العباس
 احمد بن محمد بن عمر است عمر بن ابو الحسن بن ابی محمد الحسن بن عقبه است که
 در خراسان صاحب دار بود و برادرش ابو القاسم محمد المقری بن ابی العباس

محمد بن طعنه
 بنی باجری
 بنی شکر
 بنی باجری
 بنی شکر

بنی باجری
 بنی شکر

احمد مذکور است زیدی است که در بغداد هستند از فرزندان علی بن الطریق احمد بن
 زید عصاره ابو المویس احمد بن علی بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن
 علی مذکور است و او جد بنی المویس است که در نجف جای داشتند و بنی
 محمد بن جعفر و بنی المویس ابو المویس الذکور اما علی عصاره را عقب یحیی
 از جمله است بنی علی بن محمد بن علی مذکور است و شیخ شرف بن بهد و بنی
 شریف بنی القرون را بدو را جمع می کنند و عقرون بقول و بنوی ابو سعید بن
 محمد بن علی مذکور است ایشان را کاکین بودند اما احمد الحارثی بن عصاره
 که ابو طالب گفت داشت و او را عقب شکر است از جمله است بنی ابو علی
 محمد المقری بنی بنی است و او را عقبه است مال زندگانی کرد و برادرش
 ابو الحسن بنی احمد مذکور می باشد و از فرزندان ابو علی محمد المقری بنی
 الازرق بن محمد مذکور است و او را عقب از جمله است بنی احمد بن زید
 الرکب بن عبد الله مذکور است و او را عقبه است از جمله بنو عبد الرحمن
 و بنی علی بن احمد بن زید الرکب و او را در دمشق باز نامند و از جمله است
 حسن الطریق بنی عبد الله است و او را عقبه است و از این روی که
 جوری گفته اند که قرآن را بسیار قرائت کردی و از جمله نام ابو عبد الله
 الحسن بن عبد الله ازرق مذکور است و او صاحب صمد رسول خدا صلی
 علیه و آله بود و دارای عقبه است از جمله است بنی حسن و قاسم پسران قاسمی
 و عقبه بنی حسین بن یحیی مدعو به برکات فضل بن محمد بن حسن مذکور است
 و در مدینه عقبه که داشت و ایشان را بنو محمد و بنو محمد و بنی الزید الشیبانی
 مدینه سواد ایشان احمدی بودند و هم بنی زید عراقی بنی است وی از مجاز
 عراق و در مدینه از جمله است بنی شرف الدین سنان بنی بنی سیف بن
 بلال بن محمد بن ناصر بن فضل مذکور است پسر شمس الدین علی است که در
 نجف است و او را عقبه یحیی نامند و عبد الله بن محمد بن محمد بن محمد

بنی باجری
 بنی شکر

بنی باجری
 بنی شکر

و حسن بن فضل بن محمد کورستند و شب را باز ماند و بود و از فرزند این -
 ابو الحسن محمد بن احمد الحری ابو العفیم محمد بن الحسن بن سلیمان بن ابی
 محمد و اما محمد بن عمار از جمله فرزند شمس امیرک است و محمد بن عبد الله بن
 الحسن بن محمد کورستند
خیابان در محمد ذکر حال محمد بن زید اشید دانی کبیر و اولاد و اطفال
 او محمد بن زید کبیر بن فرزندان زید است و او را در عراق عجم حساب حیات
 کنش ابو جعفر و مادرش کبیر کی سندی بود فضل بن نبات و نباتی به کمال
 داشت حدیث کرده اند که دانی کبیر محمد بن زید فنی را عادت خان بود
 که چون دانی به تناسخ خارج فرایندی در بیت المال شدی و نگران کردی
 تا اربال یارین چه مقدار دینار در بریم موجود است پس بچه بود فیصل
 قریش و ابراهیم بن محمد بن نصیر و قفا و اهل قران و سایر طبقات شمس
 پراکنده ساختی چند انکار تا است آن جمله در بی بجای نماندی و فنی خان
 روی داد که بعضی سنوات برای بکار جلوس فرمود و از سخت با فنی
 عهد مناف بدل دینار در بریم فرموده چون از بی با شمس بدست ساری
 عهد مناف را بجا اندیش مردی در حضرتش پای تو است دانی گفت تو اگر کم
 سده عهد مناف باشی عرض کرد از بی امیر گفت از کم ام طایفه ایشان آن
 خاموش گشت داعی فرمود شاید از فرزندان معاویه باشی گفت آری
 فرمود بکدام نسبت داری از جواب لب فرو بست فرمود شاید بگو
 یزید بن معاویه نسبت میبری گفت آری فرمود بگو بیده چیزی از بهر خویشین
 اختیار کردی همانا تا به نسبت دوستی آل ابیطالب هستی و خون
 ایشان فرو بست و حال اینکه در ارضی شام و عراق و ناهل و کوهستان
 جد تو هستند و احسان تو را واجب بشمارند و دارای کشایش است
 هستند هم اکنون اگر لدر وی جل و نماندانی باین سوی شده باشی چای پتوان

جل نویست و اگر بر حال آمدی که بر آنان با ستم زاده رفتی باشی خوشنویس را
 رفیع القدر و بلند منزلت نموده باشی با بجلد در خیال علوی با نظری چشم
 آلوده و بر کشودند چون داعی این حالت بدید صیبر کشید و گفت از
 وی بر کنار با ستم که گویا بران کمان رفته اند که در کشش او دراک خون
 امام مظلوم حسین علیه السلام ایما نیند که چنین نباشد با حق تعالی
 حرام گردانیده است که از فنی بیرون داد آنچه کسب کرده مطایفه شود
 سوگند با خدای هر کس بوی گزند و رساند او را قصاص فرمایم بعد از آن
 محمد داعی در حق آنکه دانی کبیر که با سار عهد مناف معاشرت
 کرد و سپای برده با جماعتی از غلامان خویش فرمان گردانید و او را بشهر ری رسانید
 آنجا محمد بن داعی بنیدرا چند سپر بود از جمله ایشان محمد بن محمد بن زید بود چون
 ابو السرا یا سمری بن منصور شبانی خروج کرد برای محمد بن ابراهیم بن
 اسماعیل بن ابراهیم بن طایطایی اخذ جمعیت کرد و بالش که عباسیان
 و قریش شای جنگ کرده آنها را شکست داد و روز دیگر محمد بن شمس ناگهانی در
 گذشت ابو السرا را در جای او حسین محمد بن محمد بن زید را بن صبا نصب
 کرده بنویس طعنه ساخت و در کوچه بنام او سکزد و خطبه خواند و
 علویان را در اطراف بلاد از جانب محمد بجا گشت فرستاد و عباس بن
 محمد بن عیسی جعفری را بصره ارسال داشت و حسین بن حسن
 افطس را بکربلا روانه نمود ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام را با مورخین کرد
 و زید بن موسی بن جعفر را بکربلا فرستاد و محمد بن سلیمان
 بن داود بن حسن بنی را بکربلا فرستاد و محمد بن جعفر را بکربلا
 روانه ساخت بعد از وقایع چند سرداران حسن بن سهل بر محمد بن
 محمد و ابو السرا دست یافته هر دو را بنزد حسن بن سهل آوردند حسن
 ابو السرا را گردن زد و سر او را با محمد بن محمد در حرور مامون فرستاد

ابو الحسن محمد بن احمد الحری ابو العفیم محمد بن الحسن بن سلیمان بن ابی محمد و اما محمد بن عمار از جمله فرزند شمس امیرک است و محمد بن عبد الله بن الحسن بن محمد کورستند

محمد بن زید کبیر بن فرزندان زید است و او را در عراق عجم حساب حیات کنش ابو جعفر و مادرش کبیر کی سندی بود فضل بن نبات و نباتی به کمال داشت حدیث کرده اند که دانی کبیر محمد بن زید فنی را عادت خان بود که چون دانی به تناسخ خارج فرایندی در بیت المال شدی و نگران کردی تا اربال یارین چه مقدار دینار در بریم موجود است پس بچه بود فیصل قریش و ابراهیم بن محمد بن نصیر و قفا و اهل قران و سایر طبقات شمس پراکنده ساختی چند انکار تا است آن جمله در بی بجای نماندی و فنی خان روی داد که بعضی سنوات برای بکار جلوس فرمود و از سخت با فنی عهد مناف بدل دینار در بریم فرموده چون از بی با شمس بدست ساری عهد مناف را بجا اندیش مردی در حضرتش پای تو است دانی گفت تو اگر کم سده عهد مناف باشی عرض کرد از بی امیر گفت از کم ام طایفه ایشان آن خاموش گشت داعی فرمود شاید از فرزندان معاویه باشی گفت آری فرمود بکدام نسبت داری از جواب لب فرو بست فرمود شاید بگو یزید بن معاویه نسبت میبری گفت آری فرمود بگو بیده چیزی از بهر خویشین اختیار کردی همانا تا به نسبت دوستی آل ابیطالب هستی و خون ایشان فرو بست و حال اینکه در ارضی شام و عراق و ناهل و کوهستان جد تو هستند و احسان تو را واجب بشمارند و دارای کشایش است هستند هم اکنون اگر لدر وی جل و نماندانی باین سوی شده باشی چای پتوان

نامون از خود سالی او در تعجب ماند گفت قدرت خدای با ایا پرست
 چگونه یافتی یعنی نگران شد چگونه پرست بر تو برز شد محمد بن محمد بن زید
 نامون این شعر قراست نمود
 قَاتِلُ الْاَعْمَى فِي الْمَقْبُورِ الْحَلَالِ اَوْ كَانَ لَيْسَ اَعْمًى اَعْظَمُ الْعُيُوفِ
 نامون در حضور نمود اما ابراهیم بن موسی بن جعفر چون خبر ابراهیم را شنید
 بهین رفته آن خط را گرفت و چند آن کشته را کرد که او را جزا گرفتند اما زید
 موسی بن جعفر که باهواز مامور شده بود بهر راه تصاحب کرد و خانه های
 عباسیان را بسوخت چنانچه بجای خود مذکور خواهد شد و اما حسین بن
 حسن افطس چون بکمر رسید چنانکه بعد از برگشت و کسوت دیگر از کمر بپوشید
 از کوفه فرستاده بود بر آن پوشانید و و ادای و اموال بن عباس را
 هر جا شنید بر آورد و اتباع ایشان و مردم دیگر بهت و دیانت عجب
 مال بسیار گرفت چنانکه احوال محمد و قتل ابوالسرا را شنید خود با اصحاب
 بخندست محمد بن جعفر الصادق علیه السلام که ابو جعفر کنیت داشت آمد
 و او را بخلافت امت دعوت کرد و محمد مردی جلیل القدر بود و از رتبت
 حدیث دشمنی را لا جرم از قبول خلافت شناع جست حسین بن حسن
 علی بن محمد جعفر سنی را که در آن زمان با او غلبه و با اصحاب بخلافت بر
 او بیعت نمودند و خلافت را طوعاً و کرهاً به بیعت او حاضر نمودند و او را
 امیر المومنین خطاب کردند پس چند ماه محمد بن جعفر باین حال بود و
 از خلافت همان سنی داشت و همه کارها را بر سرش علی حسین افطس
 میگذرانیدند در این اثنا اسحق بن موسی عباسی بالشکر از طرف سنی
 رسید طالبین خبر شده و در محمد بن جعفر جمع شدند و مردم را از
 اعراب و غیر هم جمع نموده و همیای جنگ با اسحاق عباسی شدند آن
 نیز مقاتله ایشان را کرده داشته بجانب عراق حرکت کرد پس

لشکر

لشکری که هر سه برای دفع محمد بن جعفر سپرداری عیس جلودی و بن جمیل فکند
 فرستاده بود با سنی بر خود زدند و باو کشتند اما مجرا باش با کفایت
 این کار خواهم کرد اسحق آن لشکر را بکمر آورد و با طالبین جنگ کرد و
 ایشان را شکست داد محمد بن جعفر کس فرستاد از اسحق برای خود رستگار
 وی قبول کرده آن بزرگوار بطرف محمد رفت آنجا بعضی از عباسیان
 او را غارت کردند بعد بطرف بلاد قبلیه جنبه آمد در آن سرزمین
 کردی انبوه کردش جمع شدند و او با ایشان در نزد شجره و جامای
 دیگر باهرون بن سبیت و ابی مدینه جنگ کرد عاقبت بهزیمت
 یافته و یکت خشم وی به تیرگور شد و جمعی از اصحابش قتل رسیدند
 وی ناچار از جلودی و در جاب بن جمیل مان خواست ایشان در دفع
 نداشتند و از جانب نامون و فضل بمان او را دلخوش ساختند پس آن
 بزرگوار در بسمه ذی حجه سال دو و سیست هجری فکند وارد شد و حسن
 بن سهل او را بمرور نزد نامون فرستاد و در نزد نامون کرامی بود و بعد از
 اندک زمانی وفات یافت و در سرخس مدفون شد اکنون ترتیش
 شده عظیم است بالکجه محمد بن محمد بن زید در مرد وفات یافت و
 این وقت یکت ساله بود و او را از پسرش ابو عبد الله جعفر شاعر
 به تنهایی عقب ماند و ابو عبد الله جعفر بن محمد بن محمد بن زید بن عقب
 بکذاشت اول محمد خطیب دوم احمد سکیس سیم قاسم اما محمد خطیب
 که معروف بجهانی و هم مشهور برباب بود ابو عبد الله الهللی گفته است
 که در دین محمد بن جعفر جهانی سخن داشتند لکن برخلاف آن بود که بران بود
 و محمد را از پسرش علی شاعر به تنهایی عقب ماند و او در بنی جهان کرام
 میکرد از انبوهی با ایشان نسبت یافت وی شاعری محل و از مشایخ
 شعرای طالبین است و جمیع عقب علی شاعر بن محمد جهانی

بن خط

بن علی الجانی که در کوفه صاحب دار الصخر بود راجع میشود و جمهور عقبت محمد
صاحب دار الصخر بدو پسرش ابو جعفر احمد و ابو الحسن علی لقب بود
منتهی میکرد و از فرزندان ابو جعفر احمد ابو البرکات محمد و علی پسران ابو جعفر
مذکور هستند و از فرزندان ابو البرکات محمد ابو القاسم علی و ابو عبد الله
محمد الکنانی پسران ابو البرکات میباشند و از اولاد ابی عبد الله محمد
کوفی بن ابو البرکات محمد بن احمد بن محمد صاحب دار الصخر علی بن ابی
عبد الله مذکور است وی از دو مرد یکی ابو البرکات لقب به قبتین و
دیگر ابو الحسن محمد لقب بکذاشت اما محمد قبتین ابی القاسم چهار تن عقبت
بجای نهاد و حسین که فکات خوانده میشد و ابو الحسن حمزه و ابو القاسم
علی و ابو عبد الله حسین و ایشانرا احقاب بود که بنو قبتین باشند لغوی
گفته میشدند اما ابو الحسن محمد بن ابو القاسم علی از جمله فرزندانش بنو ابی
نضر ابی عبد الله محمد بن مذکور است و از فرزندان ابو القاسم علی بن
ابو البرکات محمد بن احمد بن محمد صاحب دار الصخر ابو الحسن علی یکی
مرد قوتی است و از ایشان عقبت مذکور یکی مدعو بغیر از ابو الحسن
علی که او را غراب میخوانند و ابو محمد الحسن که او را پره میگویند عقبت
ماند پس ابو الحسن علی غراب که پسر یکی بود از دو تن و یکی عقبت ماند
اما زید فرزندان را بنو غراب میخوانند و اما یکی علی را بجای گذاشت
که لقب بلیم بود و اولادش بآن معروف بودند و ایشان در مشهد
عزوی جای داشتند و اما ابو محمد حسن پسر را محمد بن علی بن حسن
مذکور است و ابو الحسن علی بن ابی القاسم علی مذکور و فرزندانش اکنون
بجایی دار الصخر معروف هستند از ابو الحسن محمد تنهایی عقبت ماند
و از وی و از دو مرد یکی ابو الحسن محمد طروش و دیگری بنو منصور عقبت
ماند و از فرزندان ابو منصور حسن بن ابی الحسن محمد بجای ماند که

سوادت نقیب
در مشهد عزی

سوادت نقیب
در مشهد عزی

سوادت نقیب
در مشهد عزی

معروف محمد بن علی بن محمد بن ابی منصور حسن مذکور است و از اولاد ابی
الحسن محمد طروش علی و محمد و ابو الحسن شمس الدین پسران ابو الحسن محمد
طروش هستند اما علی و ابی الحسن صراف است که مردی بخیر
و صالح است و اما شمس الدین محمد ابو الحسن از فخر الدین علی و
حسن عقبت ماند اما نقیب فخر الدین علی از دو تن جلال الدین جعفر
نقیب و شمس الدین محمد عقبت ماند اما جلال الدین جعفر را و خزی و
اما نقیب شمس الدین محمد و پسر او رضی الدین عبد الله و صفی الدین
حسن هر دو تن در طبرستان است و کشته شدند و صفی الدین در بغداد در دار
الشاویه و رضی الدین در حله مقتول شدند و شمس الدین منقرض
گشت اما حسن بن شمس الدین محمد از جمله فرزندان شمس است که او را
نجم میخوانند و او را عقبت است و از بنی ابی الحسن محمد طروش
در وی اقیه است و از فرزندان علی بن ابی جعفر احمد بن صاحب دار
الصخر محمد بن ابی منصور بن ابی الحسن علی مذکور است و او را عقبت
بود و از فرزندان ابو الحسن لقب بواده بن صاحب دار الصخر صالح
بن دلف بن محمد بن محمد بن علی الواده مذکور است و او را عقبت
و اما احمد سکین بن جعفر بن محمد بن زید الشهدا از جمله مقرران حضرت
امام رضا علیه السلام بود و آنحضرت کتاب فقه الرضا برای احمد
بدست مبارک خود بخفا کوفی مرقوم فرمودند و آن کتاب اکنون
در خانوادۀ شش تنی پیش از موجود است بالجله احمد از چهار تن عقبت
بکذاشت علی و محمد الجعفر ابو الحسن محمد الاکبر و ابو علی محمد
الاصغر اما علی بن احمد سکین سیف البتی بن الحسن امیر
کاین علی بن محمد بن علی مذکور است و او را فرزند بود اما ابو عبد الله
جعفر بن احمد سکین مادرش تمیمه بود و عقبت از پسرش

سوادت نقیب
در مشهد عزی

علی بن ابراهیم نقیب نصیب سیدین بجای ماند و او را عبد الله بن
 بجای ماند و هر یک را عقب ماند در حاشیه نوشته اند که از اول
 سید ابو الحسن علی بن ابی عبد الله جعفر بن اسکین بن جعفر بن محمد بن
 زید اشعید بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستند
 سادات دشتکی شیرازگشوف با و در دشتکی یکی از محلات
 شیراز بود زمانی که حصار شیراز را کوکب نموده اند محمد دشتکی
 و محمد سردک را بکشد کرده همه را سردک گفتند با جمله از
 جمله سادات دشتکی سید الجلیل امیر اصیل الدین است
 که مصیقت اصالت و وفور جلالت موصوف و معروف
 بود و مصنف کتابها و صاحب شروح و رسائل در حدیث عام
 و در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بهرات رفته رایت اقامت
 اخراشت و هفتگی یک مرتبه در مدرسه مد علیا آغاز بموعظه و نصیحت
 خلایق می پرداخت از موافقات او کتاب درج در که محتویست
 بر سیر سینه خیر البشر و رساله مرآت بهرات که در میان فاضل اقطار
 جهان مشهور است وفات او در هفدهم ربیع الاول به تصدق
 بود مؤلف گوید همیشه اسلاف این سلسله بابر رعایت تقیه
 کتب احادیث اهل سنت را درس میدادند تا اینکه یکی از بزرگان
 ایشان از تقیه دلگیر شد و سخی طراه داد که بروحانیت حضرت
 رسالت توجه باید نمود که اگر در این کتب شطری از احادیث
 صحیح انحضرت خواهد بود همان چند حدیث را منظور داشته
 بر سبیل استطراد بیا حش و یک احادیث موضوعه بر او انداخته
 یکی موضوع و مفترقیست لاجرم در یکی از شبههای مذکور گفت
 کرده بخواب رفت جمال با جمال حضرت رسالت را بخوابید

مسکوه پیش برده اگر کیفیت صحت و ضعف احادیث مذکوره در
 آن کتاب پرسید حضرت کتاب را گرفته ورق ورق گذرانیدند
 و بر اکثر احادیث آن که از جمله موضوعات نبود انکشت محو کردند
 الحال آن نسخ در شیراز در آن سلسله موجود است و اقل کسیکه
 از آن سلسله که بواسطه مضمون این خواب از مطالعه کتب سید
 عامه آشناب و زید به تحصیل علوم حکمت اشتغال نمود آیه صید
 الدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحاق بن علی عرب شاه بن امیر ابنه
 بن حسن بن حسین بن علی زید الاصح بن علی بن محمد بن علی بن جعفر
 بن محمد بن زید اشعید بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن جعفر
 معاصر محقق دوانی بود و در میان ایشان معارضات و مبارزات
 روی داد و از ثمراتش قدسی شمار آن بزرگوار آنکه جمیع نموده مشا
 تصنیف و تالیف و افاده علوم و عمارت و زراعت و نظر و مناظر و دیو
 و آخر وی و ذکر اسامی کتب علمیه آنجناب فائز علوم را مشهور داشته
 است و پسرش غیاث الحکام امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی
 در خدمت والدها به تحصیل علوم دینی و مراتب معارف تعلیمی نمود
 در بیت سالی از ضبط علوم فارغ گردید و در ایام سلطان حسین میرزا
 بهرات رفته و در آنجا نشو و نما نموده و در زمان سلطنت صاحب
 قران در خراسان بمنصب هدایت قیام نمود و در آخر بسبب
 شرارت بعضی مقیدین بکلمه امیرخان ترکمان حاکم خراسان بود
 روز هفتم رجب سال نصد و بیست و هفت هجری شهید شد
 و از لطایف کلمات او آنست که چون در ایام غم انجام عاشورا
 دستار کبود بر سر می نهاد و مردم بهرات نیز که کثیری سنی اند با او
 بغض و درت موافقت نمیدادند و زنی امیرخان اندر پرسید که چرا دستار

در حدیث

در حدیث

کبود بر سر نهادن شادمان ایام ظاهر است اما این سنیگان که دشمن
 خاندانند چرا دستار کبود بر سر نهاده اند جناب میردیده فرمود که
 از آن طرف نیز جمعی کشته شده اند و اینها از لطایف دوست آنچه
 در بعضی از مسائل قصه روم نوشته تفصیل آن اینست که قصه روم
 کتابی بشاه اسماعیل فرستاد و در آن اعتراضات کرده بود که
 چرا خلفای ثلث را بعز و شتم می کنند و چرا مردم شمارا سجده
 میکنند و حال آنکه سجده خیر خدای باری تعالی است و چون
 پادشاه بجانب میراثا راه فرمودند که جواب آن مختصر و شاعرانه
 بنویسد در جواب مسئله اول نوشت که خلفای ثلث انظار
 جد بزرگوار ما اند شمارا باین دکالت فضولی چه کار است و در
 جواب مسئله دوم نوشت که مردم سجده نمیکنند بلکه در وقت
 ملاقات ما از غایت محبت سجده شکر خدای تعالی کرده و بگویند
 شکر خدا را که اگر چنین پادشاه شیعی و از سنی گذار داشت
 و پناه دین ما ساخته و فرزندان او را پیش میراد و بصدور
 سید علی خان بن احمد بن محمد مصوم بن احمد بن ابراهیم بن سلام
 بن سعود بن محمد بنیاش الدین تصور شارح صحیفه سجادیه است
 در سال هزار و پنجاه و دو در مدینه طیبه متولد گردید و در هجده
 سال در مدینه نشو و نما یافت و آنچه را لایق بود تحصیل نمود و در
 سال هزار و شصت و شش از مکه بحیدرآباد دکن بر رفت و در
 خدمت پدر خود و جماعتی از علماء و مرآت کماله را آه هر چه آموخت
 بآنکه زمانی سرآمد فضلاء عصر خود گردید و ما و ام وقت و چون
 مدخلی تمام در امور دولت و مملکت میداشت و در سال هزار
 و صد و سی و نه هجری از مدینه خود بکامه معطر شود و در سال هزار و صد

این کتاب در
 کتابخانه
 حاکمیه
 قزوین
 ثبت شده است

شاهزاده بر حسب خواهش سلطان حسین صفوی از طریق تبریز باماکن مشرق
 عراق عجم میآمد و بعد از ادای زیارات از اصفهان گذشت به مشهد مقدس
 رضوی مشرق کشته قصد وطن نمود و چون هوای مشهد مقدس فراخ
 ایشان موافق نکشت پس تشریف فرمای شیراز که موطن اصلی
 اجداد و انجمن بود گردید و چندان توقف نکرد که داعی حق را بستاند
 اجابت گفته در شهر ذی حجه سال هزار و صد و پنجاه و سه در حضور
 خاندان و دیگر از جلا سادات و شتمی شیراز سید الاجل میر جمال
 الدین عظمه الله المحدث است و صاحب کتاب روضه الاحیاء
 فی سیر اهل بیت است و آنجا بماند عم بزرگوارش ای رسیدن حیل الدین
 علم حدیث بی نظیر بود و در سایر علوم دینیه و انواع فنون یقینیه
 از محدثان با استحقاق در گذشت و در هفتاد و یک نوبت در مسجد
 جامع اهواز درس داده و اشتغال است و سلاطین ایام و حکام
 اسلام با قدیم ارادت و اعتقاد ملازمت و بار بر ذمه محبت و امان
 میدادند و در گذشتش امیر سیم الدین محمد که بیکر شاه مشهور شده
 نیز در تکمیل علوم و فنون بسیار حدیث یکسان زمانه بود و دیگر از بزرگان
 و شتمی شیراز امیر نظام الدین احمدی در سال هزار و شصت و هفت
 در طایف متولد شده در کوش و نما کرده تحصیل کمالات علمیه نمود و در
 فضائش با بعضی بلاد رسیده سلطان قطب شاه ملک سرزمین مالک
 دکن بهند وستان شاین ملاقاتش گشته بر سر و سیال بی دلی در سال
 هزار و پنجاه و پنج از کله بکرت نمود و شهر حیدرآباد را بعد از مدتی
 چون پادشاه مذکور را پسری بنمود و انجمن را در رتبه فرزندی آورده و
 حوز را با نوه پیش فر آورد و امارت و وزارت و احکام مملکتی را
 در گشت کفایتش گذارست و انجمن را مرجع و مأمور علماء و مشایخ و

این کتاب در
 کتابخانه
 حاکمیه
 قزوین
 ثبت شده است

سادات و بزرگان حاجتمندان کثرت پیدا و مسلمانان کشته هر یک را
 باندازد و مرده از نیای حج افکار علیه خود بهره مند و از خواسته خاصه
 نیازمند میفرمود و در سال چهار و هشتاد و پنج بر و خند رضوان فرمایید
 اما ابو الحسن محمد الاکبر بن احمد سکین را از ابو طالب محمد و از حسین بن
 بر علی محمدت در بغداد از سادات طالب حسین بود عقب ماند و آنرا
 محسن را از و مراد ابو الحسن علی و ابو جعفر احمد عقب ماند اما علی فرزند
 حمزه را داشت و او را بقید ماند و اما ابو جعفر احمد را محمد و از محمد عقب
 ماند اما حسین بن ابو الحسن بن محمد الاکبر بن احمد سکین پسرش ابو
 علی مفلوج مر قش است و اولاد بنی مر قش در اهواز و بصره و مدین
 هستند و از جمله ایشان ابو جعفر محمد خلف محمد معتقد بن علی مر قش مذکور است
 و ابو عبد الله محمد در بصره نقیب بود و اما ابو علی محمد صفیر بن احمد
 سکین را از اولاد ابی یعلی حمزه است در قزوین و ابو طالب عباس
 و ابو سکین و ابو جعفر احمد است و ایشان را عقاب هستند از حواریان
 ابو العباس بن زید بن محمد بن حمزه بن محمد اصغر مذکور است و ابو یعلی حمزه
 قزوینی در سال سیصد و چهل و ششم وفات کرد و مردی عالم و محدث
 و صدوق و صاحب خلاق مر قید بود و اما ابو عبد الله جعفر بن
 احمد سکین بن جعفر بن محمد بن محمد بن زید شهید از فرزندان ابو السراپا
 احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی عبد الله جعفر مذکور است اما قاسم بن
 جعفر بن محمد بن محمد بن زید شهید را از ابو عبد الله جعفر معروف باین
 النجده که از جانب حسن بن علی مذکور میگردید عقب ماند و عقب از
 ابو عبد الله جعفر جماعتی در هرات و خراسان بجای ماند که بنی النجده منسوب
 هستند و ایشان فرزندان جعفر خطیب هرات مذکورند و از جمله ایشان
 ابو محمد اسماعیل بن ابی القاسم احمد بن ابی عبد الله جعفر خطیب کور است

و از جمله ایشان جلال الدین محمد و صدر الدین احمد و ابو اسیم فرزندان برادران
 الدین حسن بن علی صدر الدین محمد صاحب امیر الحاج بن مظفر بن یعلی بن
 عوض بن علی بن زید بن الحسن علی بن ابی عبد الله مذکور و از جمله ایشان
 علی بن شرف الدین سیدی کریم و معتظم و جلیل القدر بود اکنون از
 شرح حال زید و عقاب زید فراغت رفت بدو حال عمر الاشراف بن
 علی محمد و اولاد و عقاب او اشارت میروند حتما باین نام
 که کشته شد شجره عمر الاشراف بن علی بن الحسن امام زمان
 العابدین علیه السلام ای لای فاعقاب بنی عمر الاشراف بنی
 الشیبه از کتب ما در نود و نوزده روز کارش افزون و عقب بانی علی
 بود و او را عمر الاشراف گفتند بالقیه بسوی عمر اطرف عمر پدرش چه
 این عمر را آن حیثیت که فرزند حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بود
 و دارای شرف و شرافت است اشراف از آن کت باشد و آن
 یک عمر اطرف گفتند از آنکه فضیلت و جلالت او از یکوی
 به تنهایی است که طرف پدری و نسبت بحضرت امیر المؤمنین
 باشد و از طرف مادری دارای شرف نیست اما عمر الاشراف از طرف
 پدر و مادر هر دو شرافت دارد و با جمله عمر الاشراف مردی فاضل
 و جلیل القدر بود و متولی صدقات رسول خدای صلی الله علیه
 و آله و علی مر قنی علیه السلام گشت و بریناوت و در مع مشهور بود
 و بحار الانوار مجلسی از عبید الله بن جریر فطان مرویست که
 گفت عمر الاشراف شنیدم میفرمود آنکه در دوستی و محبت
 و دوستی با با فراطر و دنده و باره عقاید سخنان در حق ما باز نمایند
 که افزون از مقام ما باشند و آن کسانند که در بعضی افراط می
 کنند همانا ما را بسبب نزویگی و قرابت بجهت خودمان رسول خدا

و از جمله

صلی الله علیه و آله مردمان را حقیقی است و هم حق دیگر است که خدای
از بهر ما مقرر فرموده و هر کس حقوق را راست و گرد و کاری بزرگ
ترنگ بسته و حق عظیم را فرو گذاشته بعد از آن میفرماید ای مردمان
شما را بهمان منزل مقام و شان و نزی و رتبت که خدای باز داشته
فرود آرید و در باره ما چیزی نخواهید که در میان شما یعنی پاره مقامات را
که دار استیم از بهر ما مقرر بکنید و پاره مراتب که افزون از مقام
مخلوق است از حق ما قائل شوید و بعد میفرماید همانا اگر خداوند را
عذاب فرمایید بسبب کسانی که با ما باشند و اگر بخشید محض رحمت فضل
اوست یعنی این نیز در حکم دیگرند که آن خدا شایسته بود عریض است به گوید اتم
سلمه دختر امام حسن در جبال کجای عمر بن علی بن الحسین را از یکدیگر فرزندانه
و او علی صغر محدث است و او از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث میسراند و در کش نیز بود و علی بن عمر اشرف را از سر مرد
قاسم و عمر الشجری و ابو محمد حسن عقب باند اما قاسم بن علی کنی باو علی
مردی شاعر بود و در بغداد پنهان گردید باوون را کشید و او را حجاز
بیاورد و در زندان بنیکنه و ابو علی از بند زندان نجات یافت و عقب
از او در ابو جعفر محمد صفی است که مردی صالح بود و در طالقان خروج کرد
در ایام مقتصد عبدالله بن ظاهر با وی حرب کرد و او را مقبوض و با خود
ساخته بسوی بغداد فرستاد مقتصد روزی چند و در زندانش شد
و او از محبس فرار کرد و مقتصد او را گرفت و در زندان سرازشتش
جدا کرده بدین راه را باب الشاهکه از در بیا و یکت و اینوقت پنجاه
و سه سال از روزگارش برشته بود و می بینم از پیشوایان و علما
و زهاد جماعت زیدیه است و او را عقب بنود امام عمر شجری بن علی
از یکدیگر در تنهایی و ابو محمد عبدالله محدث است عقب بناد و ابو جعفر

هو داتا عمر بن علي
بن الحسين

۱۰۰

المدح از وقت حسن و علی بن ابراهیم گذشت و اما علی بن محمد بن حسن
 عقیب بسیار است از جمله ایشان جعفر بن محمد بن الحسن الشجری بن علی
 و از آن جمله محمد معروف بفضای بن احمد بن الحسن بن احمد عقیب
 قم میر علی مذکور است و دارای عقیب میباشد و از بنده ایشان محمد
 الاشراف بن الحسن بن احمد عقیب قم مذکور و از ایشان شرف
 الدین احمد بن محمد بن الحسن بن علی بن احمد بن حمزه بن محمد اشعری
 میباشد شیخ الرضی الدین قناده الحیدری مکه دار در مشهد
 یاقوم و شجره نامه فرزندان اشعری از وی بقرن و شیخ فخر الدین
 بن اعرج عبیدی در احوال فضل بن اعیان وقت دارد و احوال
 او را بر شاهد و فیه موقوف میباشد اما ابو محمد حسن بن علی اشعری
 بن عمر اشرف از است بن ابوالحسن عسکری و جعفر دیاج و ابو جعفر
 عقیب مانند اما ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی اصغر از احمد اشعری
 و محمد اخرس نسل گذشت از جمله ایشان ابو الفضل علی المصلح
 بن الحسن بن علی بن محمد بن اشعری مذکور و صاحب عقیب است
 اما جعفر دیاج بن الحسن بن علی اصغر بن عمر اشرف از جعفر بن
 جعفر عقیب طبری بن حمزه عقیب بسین بن محمد بن فارس بن
 بن محمد بن جعفر دیاج مذکور و دارای عقیب بسیار است از جمله
 ایشان سی در هوان بن محمد بن المرتضی بن عبد العزیز بن محمد بن محمد
 طبری مذکور است و ایشان در بغداد بودند و از جمله ایشان ابو محمد
 ناصر عقیب بصره بن احمد بن محمد فارس مذکور و از آن محمد بسیار
 الدین ابی الصخر امام بن محمد الاثنی عقیب البصره بن ابی القاسم
 احمد عقیب بصره بن محمد الحسن علی عسکری بن الحسن بن علی
 الاصغر و در فرزندان او خانواده و عدد بود و از سر او علی

احمد صوفی فاضل و ابو عبد الله حسین شاعر محدث و ابو محمد حسن ناصر
 کبیر اطروش عقرب بجای گذاشت اما ابو محمد حسن ناصر و امام
 جماعت زیدیه است مالک و یلم شد و ناصریه از جماعت زیدیه بود
 نسبت برند و ابو محمد بن زید داعی حسینی در طبرستان بود چون
 رافع بر طبرستان غالب شد او را گرفت و هزار تانایان نزد او از
 آن ضربت گرفت و در ارض دیلم ماند و مردم را بخدای و دین
 اسلام تاجارده سال بخواند و در سال سیصد و یکم طبرستان
 درآمد و سه سال و سه ماه مالک طبرستان گشت و ناصر بن
 لقب یافت و کارش سخت عظیم گردید و در سال سیصد و چهارم
 در امل بمرد و پنج سال روزگار شمر و مسعودی در خروج الذهب
 و در سال سیصد و یکم حسن بن علی اطروش در بلاد طبرستان
 و دیلم ظهور کرد و مسوده را از آنجا بیرون کرد و در دیلم مدتی اقامت
 داشت و مردم دیلم کافر و بدین مجلس بودند ایشان را بخدای
 بخواند و آنجا حاکم بدست او مسلمان شدند و در دیلم مسجد بانیان
 کرد و بعضی گفته اند خول طروش بطبرستان در اقل محرم سال سیصد
 و یکم بود با لیل صاحب عمده الطالب گوید اطروش را از پنج تن نسل ماند
 اقل زید و دوم ابو علی محمد المرتضی سیم ابو القاسم جعفر ناصر بن چهارم
 ابو الحسن علی الادب المجل نیم ابو الحسن احمد صاحب حبش پدرش
 اما زید حسین بن ناصر را حقیقی معلوم نشد اما ابو علی محمد مرتضی از جمله
 فرزندانش ابو احمد محمد بن ناصر بن الحسن بن ابی علی محمد مذکور است و
 ابو القاسم عبد الله بن علی محدث بلخ علی محمد مذکور است و حسن ناصر
 بروایتی که ابن طباطبائی نموده از ستن دیگر عقرب بگذشت اما ابو القاسم
 جعفر ناصر بن ناصر در سال سیصد و دو از دهم وفات کرد و چون

پدرش

پدرش بمرد و خاستند با پدرش ابو الحسن احمد بن حسن ناصر بیعت نمایند
 وی قبول نکرد و پدرش ناصر در نزد فرزند ابو محمد حسن داعی صفیه بود پس
 ابو الحسن احمد بن حسن ناصر بدو مکتوب کرد و او را مقدم داشت و اما او
 بیعت نمود پس ابو القاسم جعفر ناصر که از این کردار شکین گشت و لشکر
 فراهم ساخته آنهنگ طبرستان فرمود و داعی بن ناصر منبر هم گشت
 وی خود را ناصر نامید و داعی را در دماوند بکشت و او را بایند و چند تن
 ری نزد علی بن دهمو از آن محل کرد و علی دهمو از آن اورا بقتله و دیلم محل بود
 علی دهمو از آن مقتول شد داعی خروج نمود و خلق را گرد ساخت و آنجا
 جعفر بن ناصر شتافت و او بسوی جرجان فرار کرد و داعی از بی او
 ساخت و ابن ناصر فرار کرد و در دیلم ماند داعی صفیه طبرستان را
 تا سال سیصد و ششم مالک بود آنگاه مرد و او را در امل بکشت
 و جعفر بن ناصر از ابو جعفر محمد الفافا و ابو محمد حسن عقرب بگذشت
 و ایشان را نیز اعقاب بود و جماعتی از ایشان در بغداد بودند و ایشان را
 بنوا ناصر میگفتند و در عراق از اولاد عمر الاشرف جز این طبقه
 نبود و ایشان فرزندان یحیی الاشعل بن شجاع محمد بن خلیفه بن احمد
 بن الحسن بن جعفر ناصر مذکور هستند و اما ابو الحسن علی الادب
 المجل بن ناصر و او بنده سبب مایه اش میسر بود و پدرش را بقتله
 و قطعات حساب میکرد و عبد الله معتز از این قضایه که در باره علی
 گفته بود نقص میبود و زید را بجز میفرمود و او را از حسن و ابو عبد الله
 اطروش و از ابو علی محمد شاعر و از اولاد ذکوان بقتله نداشت و از ابو
 الحسن محمد عقرب بماند و از فرزندان حسن بن القاسم بن امام زیدیه
 ابو عبد الله حسین بن حسن بن علی الادب است و این ابو عبد الله
 حسین در سال چهار صد و هفتاد و فوات رسید و از فرزندان

ابو عبد الله

در این کتاب
 از اولاد طبرستان
 در این کتاب

ابو عبد الله محمد طروش مذکور است که نقیب الطیج بود و دارای عقب است
 از جمله ایشان ابو طالب علی المجلد بغدادی را بنی حرب محمد الاصح
 بن محمد طروش مذکور و صاحب عقب است و اما ابو اسیم احمد بن
 القاسم از سقن عقب که داشت و ایشان ابو جعفر محمد صاحب
 القنوه ملک و علم و ابو محمد حسن القاسم که نقیب بغدادی بود و ابو
 الحسین محمد جسته و فاضل ابو الحسین احمد انصاری در سال سیصد و
 یازدهم روی او و از فرزندان ناصر صغیر ابو القاسم ناصر بریقا بن حسین
 بن احمد الحسن انصاری صغیر مذکور است و از جمله ایشان فاضل و شاعر
 صغیر مذکور ام الرضی بن احمد ابو احمد نقیب موسوی است و ولد
 ناصر طروش منقضی شد و اما ابو عبد الله حسین شاعر محمد شاعر
 ابو الحسن علی عسکری بن علی الاصفهانی عم الاشراف از فرزندان
 الفضل جعفر بن محمد الشافعی بن ابی عبد الله حسین مذکور است و فاضل
 جعفر بن محمد الشافعی در سال سیصد و چهل و پنجم روی نمود و از جمله
 ایشان ابو علی محمد بن عبد الله بن حسین شاعر مذکور است و او مردی
 فاضل و زاهد و متکلم و زیدی و دارای مصنفات است و از جمله آنان علی بن
 الحسن القاسم بن محمد بن احمد بن ابی محمد حسن بن احمد بن حسن شاعر مذکور است
 و از جمله اینها عتبه بن علی بن موسی بن محمد شاعر بن حسین شاعر
 مذکور می باشد و از جمله حسین بن ابی طالب بارون بن محمد شاعر
 مذکور بود اما ابو علی احمد بن ابی الحسن علی عسکری بن حسن بن علی صغیر بن
 عمر اشرف را از پسرش موسی و هو ابو طاهر محمد بن احمد مذکور فرزند
 ماند و او در مصر عقب بود و به او معروف بودند و اندک علم بکتابان
 خیابان که از فرزند محمد بن محمد بن حسین الاصفهانی حضرت
 اما از بنی القاسم بن علی بن الحسین علیه السلام و از ذوات عظام

ابو جعفر
 القنوه
 ملک

حسین الاصفهانی بود با ابی عبد الله مردی با فضل و ورع و محدث و علم
 جوی و پرستار کار و با ستیجاست و عاشر بود و از پسرش علی بن الحسین
 عمه اش فاضل بن ابی امام حسین و برادرش ابی جعفر محمد باقر علیه السلام
 حدیث میفرمود و آن بزرگوار در سال یکصد و پنجاه و هفتم از هجرت
 در سن پنجاه و هفت سالگی در مدینه در جهان نمود و در کتاب بخار
 الاثوار از احمد بن علی بن پسرش عمر اشرف مرویست که حسین الاصفهانی
 که آن خدمت کز حق قناعت مردمان دست به عا بر آوردی و هنوز خود
 نیار و در کمال دعایش مستجاب شدی از بعد صاحب حسن بن صالح
 مرویست که بهیچکس را از حسن بن صالح ندیده بودم که از خدا است
 بیناک تر باشد تا کسی که بعد از او آمد و حسین بن علی بن الحسین
 بن علی بن موسی و از وی خالف تر و بان در ده از خدای بیناک تر بودم از
 شدت بیم و خوف چنان نمودی که گویا او را با تشنه در برده و دیگر باره
 بیرون آورده اند با جمله فرزندان و باز ماندگان آن آنجا در حجاز و
 عراق و شام و بلاد عجم و مغرب بسیار بود و از پنج تن عقب
 که داشت اول عبد الله الاخرج دوم عبد الله سیم علی
 چهارم ابو محمد بن حسن پنجم سلیمان اما سلیمان مادرش عبده دختر
 و او در بن سهل بن حنیف بود و از پسرش سلیمان عقب نهاد و
 سلیمان بن سلیمان از حسن و حسین مثل یکای که داشت شیخ ابو
 الحسن عمری بن شایه که یکدک حسین بن سلیمان در خراسان طبرستان
 عقب که داشت و حسین سلیمان را در مغرب مصر که روی فراوان
 هستند و ایشان ابو القواطر گویند و از فرزندان او حسن بن سلیمان
 بن سلیمان الشریف الطاهری القاطمی است در دمشق و اسم او عبده
 بن ناصر بن حمزه بن الحسن بن سلیمان است و از پسر وی شرف

حسین
 الاصفهانی

سلیمان
 بن
 حسین

نام زندگان ایشان علی بن حمزه مذکور است و او را عقب بجای ماند
 از جمله فقیه با معظی است که در این اوقاف بود و هو شرف الدین عبد الوهید
 محمد بن احمد بن ابی القاسم بن الحسن الرضی بن محمد بن احمد بن ابی القاسم
 بن حمزه بن علی مذکور است و از ایشان پادشاه بن ناصر بن عبد العظیم
 مذکور است و از فرزندان عرش ابو علی حسن بن عرش است و او را
 عقب است از جمله ایشان ابو یعلی حمزه بن الاصف بن الحسن الفقیه بن
 حمزه الحسن بن المرعش و دارای بی بی طری است و از فرزندان حسن
 المرعش زید بن الحسن مذکور است اما علی بن الحسن الاصف بن علی بن
 الحسن علیه السلام را از تن عقب بجای ماند علی عیسی الکوئی
 دوام احمد حقیقه بن موسی خضه و موسی خضه بن علی بن الحسن
 از حسن عقب بجای ماند حسن خضه از حسن معروف بن جعفر
 عقب بجای ماند و اولاد او در مصر و کرد و مشق بودند و از نسل او محمد
 و دیگر حسن خضه اولاد بداند و اما احمد حقیقه بن علی بن الحسن الاصف
 از علی بن احمد بن هانی عقب بر جای ماند و عقب از علی بن احمد
 حقیقه از تن حسن و حسین و محمد بود و از اولاد حسین بن علی بن احمد
 حقیقه بن محمد به ما شدند و هو عید الدین بن الحسن بن علی بن احمد
 حقیقه مذکور اما علی بن علی بن الحسن الاصف از عقب بسیار بود
 از و مردی جعفر و دیگر احمد حقیقی عقب بکه داشت و حقیقه بن
 عیسی الکوئی از ابو القاسم محمد که عقب بکش است و از ابو القاسم
 عقب بنعل و از ابو الحسن محمد عقب بنعل و جز ایشان عقب بنعل
 و بهی از اشراف ای متعدد عقباب پراکنده هستند و از فرزندان
 محمد کربش ابو البرکات و از بنی محمد بن علی بن محمد بن ابی طالب و از بنی
 مغیره بن عبد الله بن مغیره است صاحب عقب بود اما عبد الله بن محمد بن

الاصفهانی بن العابدین علیه السلام مادر او و مادر پدرش عبدالله است
 و در حیات پدرش برادر از پدرش جعفر صحیح و قنبرانی فرزند گداشت
 و عبدالله بن عبدالله زوی بود و زبانی فصیح داشت و او را جغتو
 می گفتند از فرزندانش آمده دختر عبدالله است و او مادر واهی کبیر
 حسن بن زید الحسینی است و قاسم بن عبدالله زوی بود و او جرمی
 نیکو کار و فاضل اهل یاست بود عمر بن الفرج در ایام خلافت محم
 و او را بطرف عسکر فرستاد قاسم از نویشیدن جماعه سیاه که شاع
 عباسیان بود انتاع فرمود چون در این کار او را نهار ساختند
 قلند بر خود گرفت و او در طبرستان اقامت داشت و هم
 در طبرستان عقیب گداشت و جعفر صحیح بن عبدالله بن حسین
 الاصفهانی از من محمد عقیقی که فرزندانش را عقیقیون می خوانند و
 اسماعیل المنقذی و احمد المنقذی عقیب گداشت و ازین
 روی ایشان را منقذیون گفتند که در دین و در دار المنقذیون
 داشته و آبجی منسوب شدند و منقذیون و عقیقیون جماعتی
 بسیار هستند اما احمد منقذی از جماعتی عقیب گداشت و ایشان
 عبدالله و علی و جعفر و حسن و حسین و ابراهیم هستند و اما اسماعیل
 المنقذی که در اولاد او عدد است از جمل فرزندانش علی یکی است
 عبدالله بن علی بن ابراهیم بن اسماعیل المنقذی است وی جد ملوک ری
 است از جمل ایشان ملک الزری فخر الدین حسن بن علاء الدین المقتدی
 بن فخر الدین حسن جمال الدین ابی زبید بن علی یکی که مذکور است او را
 فرزندی بود و برادر و عیال داشت ایشان ملوک ری بودند و از جمل
 ایشان قاسم بن جلال الدین محمد مذکور است و دخترش زهره را
 ملک سمنان فرستاد و از وی جلال الدین و شرف الدین پدر شیخ

عارف علماء الله وسمانی پدید گشت و از ایشان فقیه نورابین غفر الله
 ابو محمد محمد بن علی بن مهدی بن نوح بن عبد الله بن ناصر بن علی که
 زکوری است و از آنجا که متاقب بن علی الاصول بن ابی البرکات احمد
 بن الحسن بن اسماعیل المنقذی است و او را در دمشق عقیب بود
 و ایشان را آل البکری میگویند و از جمله ایشان ابو طالب جعفر عقیب
 بعد از است جد آل عدنان که اکنون در دمشق عقیب هستند
 و از جمله ایشان عقیب که ابو جعفر محمد المنقذی است و او را عقیب
 سیماست از جمله میمون بن احمد عقیب که بن احمد بن علی بن ابی جعفر
 زکوری است و در واسط عقیب بود و ایشان بنی میمون میخوانند
 و از جمله ایشان سید عالم نساب ابو الحارث محمد بن محمد بن یحیی بن
 هبته الله زکوری است وی همان کس باشد که خط خود را برای بنی العقیب
 که در حارث شریف هستند مطلق نمود که ایشان از فرزندان عمر شریف
 بن زین العابدین علیه السلام میباشند و ابو الحارث نساب بن محمد بن
 زکری و اما محمد عقیقی بن جعفر صحیح بن عبد الله الحسین الاصفهانی از جمله فرزند
 موسی است و چو الحسین بن احمد بن ابراهیم بن محمد العقیقی
 او را عقیب بسیار است که در مصر بنی الموسی معروف هستند
 و از جمله ایشان محمد الحارث بن الحسن بن محمد الاکرم بن عبد الغفر بن
 فضل الله بن علی بن احمد بن جعفر بن محمد العقیقی است مردی متمول بود
 در واقعه بغداد و اموال او از میان رفت و از آنجا که ابو علی محمد سالور بن
 یحیی بن علی بن محمد العقیقی و دارای عقیب بود و از جمله ایشان علی
 الزاهد بن العباس بن عبد الله مالک بن علی بن محمد العقیقی است و او
 پسر خال داعی کبیر است و مادرش دختر ابو صفارة الحسین بن عبد الله
 بن عبد الله الحسین الاصفهانی و مادرش محمد شاه پسر و احمد و حسین

وایشان را

۵

وایشان را عقیب بود و از جمله ایشان حسین بن محمد عقیقی است و داعی او را در
 ساریه متولی گردانید و او جانم سیاه پوشید و برای خراسانیه خطبه خواند
 و از آن پس از امان داد و بعد از آنش بگریخت و در باب جرجان اندر زندان
 گردانید و بعد از آن در ساریه در کورستان بیوان مد فون گردانید
 و اما عبد الله الاعرج بن حسین الاصفهانی بن علی بن العابدین علیه السلام
 او را ابو علی کنیت است مادرش ام خالد و دختر حمزة بن مصعب بن یحیی
 العوام است و چون ویرایی از دیوای نقشان بود اعرجش خوانند و عبد
 الله زکری و ابو العباس سیفاح شد سیفاح ضیعتی از ضیاع مدین اگر سالی
 هشتاد هزار دینار از آن بدخل برخاستی در اقطاع وی مقرر فرمود
 و چنان بود که عبد الله از سمیت محمد بن عبد الله محض معروف بن
 زکریه تحلف و رزید از این روی محمد سوگند خورد که اگر او را بست و بقتل
 رساند چون ویرانزد و محمد آوردند محمد هر دو چشم خود فرو خواندند و سوگند
 خویش کن و نور زنده باشد چه اگر دیدارش بر دیدارش بر دیدارش افتاد
 بیایستی بقضای سوگند بقتلش رساند و عبد الله در خراسان با ابو
 مسلم درآمد ابو مسلم مقدش را گرامی گرفت و از بهرش رزق و اسع
 مقرر داشت و مردم خراسان و در بزرگ داشتند سلیمان بن کثیر
 خراسانی با عبد الله گفت همانا ما در کار شما غلط افتاد و آن سمیت
 که با عباسیان بنادیم بیرون از موضع بودیم اکنون با روی کشید
 تا بنصرت شماروی آوریم عبد الله چون این سخن بشنید چنان گمان کرد
 که این تدبیر از ابو مسلم برخاسته تا باطن وی را باز دارند پس این خبر با ابو
 مسلم گذاشت از این روی منزلت او نزد ابو مسلم بسیار گشت و آن
 داستان را مخفی داشت و با وی گفت با عبد الله همانا نیشا بورخی
 تواند ترا حلی نمود و سلیمان بن کثیر خراسانی را بگشت از آن پیش که عبد الله

از غیث ابود

عاقبت سیاه
داعی

از ایشان برآورد و عیسید الله در آن ضیعی که در قیامان داشت توقف
 کرد تا بمیرای جا و الوانی شتافت این وقت چهل و شش ساله بود
 و در باز ماندگان عیسید الله تفصیل است چه ایشان چندین بطریق
 عشرت و شایسته بودند و او را از چهار بطریق عقب ماند اول جعفر الحنفی
 دوم علی الصالح سیم محمد الحوائی چهارم حمزه فخر الدین و پنجم غوث
 طریقی است از جمله ایشان ابو الشنف حسین بن حمزه مذکور است و او را
 عقب بودند و از ایشان در مصطفی میمون بن حمزه بن حسین بن محمد ابی الشنف
 سیم مذکور است از بنو حمزه ابراهیم بنور ابی بن محمد بن حمزه مذکور است
 و او را در بلاد حجاز عقب بودند و اما محمد الحوائی و او منسوب بجوانیه است
 که نام قرین است در مدینه و حمزه و صابیت پدر یافت و مردی کریم
 و جواد بود و او شعی و دو سالگی وفات یافت و عقب او بابنه
 المحسن محمد است از دوقن شعی میشود از ابو محمد حسن و ابو علی ابراهیم
 و او را دین و دوقن بابنه الحوائی گویند و ایشان در مصر و واسطه طبری
 بود و از جمله عقب ابی محمد حسن محمد است که نقیب ری بود و ابو علی ابراهیم
 بن محمد محمد است از ابو الحسن بن علی محمد است و او است و از وی دوقن
 فرزندانند و ایشان ابو جعفر محمد مقتول است که در ده که بغداد محمود
 کشیده شد و ابو العباس احمد قاضی عالم جد شیخ شرف ابی الحسن محمد
 بن ابی جعفر است و ابو العباس قاضی از دوقن شعی ابو هاشم حسین بن ابی
 عقب بگذاشت و از فرزندان ابی القاسم المعمر بن عمر بن علی ابی هاشم
 مذکور است و ابو جعفر که در ده که بغداد مقتول شد از جعفر اعرج عقب بگذاشت
 و از وی از دوقن ابو الحسن محمد و ابو الحسن نقیب واسطه فرزندانند
 و از ایشان بنو الحوائی واسطه و جز آن باشند و اما علی الصالح
 بن عیسید الله اعرج و در فرزندان او در عراق ریاست بود و ابو الحسن

کینت

کینت داشت و مادرش کینز بود با لجه ابو الحسن علی الصالح مردی کریم و با
 دین و قاضی و پسر کار و زاده بود وی و زوجه اش احمد و خیره جدا گشتن
 بن علی را روح الصالح میخواندند و علی بن عیسید الله مستجاب الله دعوه بود و محمد
 بن ابراهیم طباطبای که در کوفه قائم بود و وصیت کرد و او پدر قاضی شد
 خواست تا با یکی از دو پسرش محمد و عیسید الله وصیت بگذارد قبول
 ننمود و نیز پسرانش را در خروج رخصت داد قاضی نیز الله شمر شتری
 در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است که ابو الحسن سخت بزرگ و
 عظیم القدر بود و ریاست عراق بدو تعلق داشت و مستحق الدعوه
 و اعدا آل ابیطالب در زمان خویش و از اختصاص یافته کان حضرت
 امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام بود حضرت امام رضا
 و او را زوج الصالح نامیده آخر اسلام در خدمت آنحضرت بخراسان
 رفت و چون محمد و ابراهیم طباطبای خواست از بهر ولایت ابو الحسن
 از وی بیعت ستانند قبول نکرد و در کشتی از سیلان بن جعفر مرگ
 که علی بن عیسید الله در آغاز امر با من گفت میخواهم در خدمت امام
 رضا علیه السلام فایز شوم و بروی سلام فرستم قلم چه طور باز میدارد
 گفت عظمت و هیبت آنحضرت چون روزی چند برآمد امام جم
 رنجور شدم دم بیدار نش میادرت نمودند با وی گفت وقتی است
 که بختور ربا کشت مشرف شوی چون در آنحضرت شد امام علیه السلام
 او را معطر و کرم برداشت و علی بن عیسید الله نیک شادان
 گشت از آن پس وی در بستر رنجوری در افتاد امام علیه السلام
 او را عیادت فرمود من نیز در خدمت آنحضرت بودم و آنحضرت
 چندین جلوس فرمود تا آنکه در آنخانه بودند بیرون رفتند و
 چون آنحضرت بیرون شدند من نیز در خدمت آنحضرت بیرون شدم

کینت

کینت

کبریا که در خانه علی بن عبید الله بود با من گفت که ام سلمه زن
 علی بن عبید الله از پس پرده بحضورت امام رضا علیه السلام بنظر
 بود چون آنحضرت بیرون شد از پرده بیرون آمد و روی خود را بر
 مکان که آنحضرت جلوس فرموده بگذاشت و بهی بوسید و
 دست بر آنجا کشید و بر جبهه مالید پس ایند استن از دست است
 امام انس و جان بعرض رسانیدم فرمود ای سلیمان بدانکه علی بن
 عبید الله و زن او و فرزند او از اهل بیت باشند ای سلیمان اولاد
 علی و فاطمه هرگاه خدای تعالی این امر را یعنی معرفت امامت
 ائمه اهل بیت را با ایشان روزی فرماید ایشان چون یک مردم
 نخواهند بود با بجه صاحب کتاب عده الطالب که بید علی الصالح
 از وقت عبید الله الثانی و ابراهیم عقب بنامند اما ابراهیم
 بن علی الصالح را از دست قتل کشته اند و ابراهیم بن
 حسین عسکری و حسن عقب بنامند اما حسین بن ابراهیم را از فرزند
 بنو المخرم است و ابو جعفر محمد بن حسن مذکور است و ایشان را
 بقیه است که بنو المخرم نام دارند از جمله ایشان بنو طقطقیه هستند
 که در کربلا جای داشتند و ابو احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد
 الجلی بن محمد بن حمزه بن علی بن محمد بن احمد بن محمد المخرم و
 اما ابو عبید الله حسین بن ابراهیم بن علی الصالح از جمله فرزندان
 سید عالم شاعر قاضی مشق محمد بن علی بن حسین بن عبید الله
 بن الحسن مذکور است و او را فرزندان بود و اما ابو الحسن علی بن ابراهیم
 بن علی الصالح از جمله اولادش شیخ ابو الحسن العمري محمد بن ابی
 جعفر محمد بن ابی الحسن بن علی مذکور است که علم نسب در عصر او
 بدو ملحق میشد و در علم نسب مصنفات کشیده دارد و فاشش

در سال

در سال چهار صد و سی و پنجم روی داد و عقبش منقرض گردید و عبید الله
 ثانی بن علی الصالح بن عبید الله لا عرج را از ابو الحسین بن علی
 بن ابی طالب و از وی در وقت عبید الله ثالث و ابو جعفر محمد عقب
 بنامند اما ابو جعفر محمد قلیل عقب بود و از ایشان چهار کت خانواد
 که در کوفه بودند شناخته میشد و ایشان را بنو قاسم گویند و فرزندان قاسم
 بن محمد بن جعفر بن ابراهیم الاشل بن محمد بن ابراهیم بن ابی جعفر مذکور گویند
 و تاج الدین گویند که ابراهیم شش سیام معروف بود و فرزندانش
 حسین معروفند و اما عبید الله ثالث بن علی بن عبید الله ثانی از سر
 تن محمد الضعیف و ابو الحسن علی قلیل الصدح و ابو الحسین محمد
 الاشره در کوفه عقب بگذاشت اما ابو جعفر محمد الضعیف شش
 از سرش ابو عبید الله الحسین النعمی است و اولادش را بنو نجره گویند
 و از جمله ایشان بنو ترجم هستند و ایشان فرزندان ترجم بن علی بن
 الفضل بن حسین النعمی مذکور است و در حدیثی آمده است که سیادت
 و نقابت داشتند اکنون متفرق شدند و ایشان را در حایر و حلا و
 باز ماند کانت و از جمله ایشان که عده است ابو الحسین علی بن محمد بن
 احمد بن ابی سعید بن علی بن احمد بن النعمی که دارای عقب است اما علی
 قلیل الصدح بن عبید الله ثالث را از دست قتل کشته اند اما قاسم حسین جمال
 عقب بنمید که از قاسم بنمید و ابو علی عبید الله و ابو محمد حسن
 عقب بغری که اکنون فرزندانش را بنو الغری میخوانند عقب بنامند
 ایشان منتقل شدند از جمله ایشان بنو ششش هستند و ابو القاسم
 حمزه بن الحسن الغری است که فرزندان را بنو ششش نامند و از فرزندان
 ابو علی عبید الله و ابو تراب حید بن حسین بن علی بن عبید الله
 مذکور است و از جمله ایشان ابو تراب علی بن ابی المعالی بن عبید الله

مذکور است

در سال چهار صد و سی و پنجم
 روی داد و عقبش منقرض گردید

در سال چهار صد و سی و پنجم
 روی داد و عقبش منقرض گردید

مذکور است و از بنی حسین صندل بن قنیل القاصص امیرالدوله صدیق
 العمري ابی منصور محمد بن حسین بن محمد بن الحسن صندل مذکور است و
 اما امیر ابو الحسن محمد الاشرع بن عبید الله ثالث که اشرع لقب داشت
 بسبب خمری که بر روی داشت و آن ضربت را غلام قدان زیدی
 بروی فرود آورده بود و او را عقب بسیار بداند و میت فرزند داشت
 که در کوفه قدم داشتند و مالک بودند تا با آنجا که مردان می گفتند
 آسمان زان خدای زمین از عبید الله است و از فرزندان او هست
 تن عقب بگذاشتند امیر ابو علی محمد امیر الحاج و عبید الله رابع و ابو الفتح
 محمد و ابو العباس احمد لقب بسین و ابو الطیب حسن و ابو القاسم
 حمزه لقب بشو صد و امیر ابو الفتح معروف باین صفت و ابو المرحوم
 اما ابو المرحوم محمد بن الاشرع لقب انک بود از جمله ایشان بنو عیسی
 بن محمد بن معمر بن ابی المرحوم مذکور است و او را باز مانده بود اما امیر ابو
 الفتح بن محمد بن الاشرع عقبش از پسرش ابو طاهر عبید الله بود و او را با
 شریف مرتضی در بغداد نقابت را بنیابت یافت و باز دو تن ابو
 البرکات محمد نقیب و اسطوخار عبید الله بن ابی الفتح محمد بن اشرع
 تن ابو یعلی محمد نقیب اسط و ابو المعالی محمد و ابو الفضایل عبید الله
 و ابو القاسم سیف عقب نهاد و از فرزندان ابو یعلی نقیب و اسط
 سید عالم سخی نقیب اسط مؤید الدین عبید الله بن عمر بن محمد سالم
 بن ابی یعلی مذکور است و چون فاطمه کرد و خرم از وی مانده ابو یعلی
 نقیب با درو اسط اقلیتی ماند و از فرزندان ابو المعالی محمد بن ابی البرکات
 نقیب و اسط احمد بن معدی بن ابی المکارم بن معدی بن سخی بن ابی المعالی
 مذکور است و از فرزندان ابو الفضایل محمد بن ابی البرکات محمد نقیب
 و اسط ابو الحسن احمد بن ابی الفضایل مذکور است و او را در اسط

عقب بن
 القاصص

بنو عیسی
 ابو المرحوم
 در اسط

عقب بود

عقب بود و ایشان را بنو الحسن می خوانند و از فرزندان ابو الفتح
 سیف بن ابی البرکات محمد نقیب و اسط محمد بن حیدره بن سخی بن
 سیف مذکور است و علی بن عبید الله جعفر بن سیف مذکور است و ابو
 الفتح محمد نقیب کوفه بن ابی طاهر عبید الله بن ابی الفتح محمد اشرع را از
 چهار تن عقب ماند و ایشان ابو جعفر نفیس مبتدا شد و محمد الدین ابو
 محمد نقیب کوفه و عدنان و ابو الحسن محمد بن حیدره اما ابو الحسن
 محمد بن ابی الفتح محمد نقیب از چهار تن که ایشان ابو الفتح محمد قوام
 الشرف و ابو نزار عدنان و ابو السعادت محمد و ابو یعلی حسن
 هستند عقب بگذاشت اما ابو الفتح قوام الشرف بن ابی حسین
 محمد از فرزندانش محمد بن الحسن بن محمد بن حسین بن ابی الفتح محمد
 مذکور است و اما ابو نزار عدنان بن ابی الحسن محمد و اسط
 او محمد بن ابی ماسم بن ابی القاسم بن محمد بن محمد بن عدنان مذکور است
 و اما ابو السعادت محمد بن ابو الحسن محمد از فرزندانش ابو القاسم
 محمد بن ابی المکارم محمد بن ابی السعادت محمد مذکور است و او را
 عقب بود و اما ابو علی الحسن بن ابی الحسن محمد مذکور است و او را
 محمد و خوارزم و ابو الحسن علی معروف بشباب که در کوفه و بغداد
 او را در کوفه و خرمی بهین نام می شناسند عقب ماند و او را
 نوشته اند که باز مانده کان ایشان اکنون در خرمی در ناحیه ابی القاسم
 معروف هستند و اما عدنان بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه
 از جمله فرزندانش مضر بن صلح بن معد بن عدنان مذکور است
 و اما ابو محمد عمر بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه از دو تن شباب الشرف
 ابو عبید الله احمد و الحاج الشرف ابو علی مظفر عقب ماند و از فرزندان
 ابو علی مظفر سید عالم محمد الدین محمد بن سخی بن مظفر مذکور است

و او خاوی

بنو عیسی
 ابو المرحوم
 در اسط

بنو عیسی
 ابو المرحوم
 در اسط

و او شایسته ظاهر جلال الدین احمد بن فضال که برادران او و جد او و
ایشان هم باشند چه او را دختران بود که آن ستن تاج الدین
و زین الدین و جلال الدین فرزندان سید فقیه کجی شدند و او را
فرزندان نبود و جدش مظفر منقرض شد و از بنی با شمس شهاب الدین
ابو عبد الله احمد بن ابی محمد عمر بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه بنو جعفر
هستند که در کوفه اند و ایشان فرزندان ابو جعفر شرف الدین بنی احمد
مذکورند از آنجا شمس الدین با خور بن ابی جعفر همدان مذکور است
که شیخ جمال از علویین بود در ایامی که پیش از بابا شمسین جنگها
و هر بهادر میان بود و از جمله ایشان فخر الدین محمد بن زید بن ابی
جعفر بنی احمد مذکور است که شیخ علویین بود و اما ابو جعفر نقیس
بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه از بنی ابو عیسی جعفر کمال الشرف
و ابو زرار احمد و شکر الاسود عقب بجای نهاد و عقب شکر الاسود
بنو کلمه خوانند و آنها را بنی ابو منصور جعفر بن ابی بن منصور بن طراد
شکر الاسود بنو کلمه یکی سادات جلیل القدرند و مردم لفظ کلمه
تخلیف کرده اند که گفته است میر محمد قاسم شهاب بخاری سیواری
در بعضی از مؤلفات خود آورده که جماعت سادات بنو کلمه که حال
معروف نمونده اند از اکابر کرام کوفه بوده اند و از قدیم الزمان نقیب
سادات عراق عرب و کوفه در خانواده ایشان بوده در میان ایشان
علما و فضلاء بسیار بودند و سادات کلمه مذکور بگونه مشهور از نسل
شکر الاسود بن جعفر نقیس بن ابی الفتح محمد که منتهی میشود بعد از
رایع که منتهی میشود بعد از ثالث که منتهی میشود بعد از ثانی که منتهی
میشود بعد از اول که عبد الله الاعرج بن عیسی الاصفهانی امام بن
العابدین است و از اکابر متخران آن سلسله سید محمد کوفه است

که نقیب

که نقیب بن جعفر رئیس شیخ عراق عرب بود و وقتی که شاه اسماعیل
صفوی متوجه تخران بود و والی بغداد حیاال حصار دارق بنی طاهر
گذرانیده چون رسید محمد متوهم بود او را جسم نمود چون دانست
که اکثر اهالی آنجا شیعه اند و در مخالفت با او اتفاق نخواهند کرد
بالضرورة فرار نمود بغدادیان سید محمد را بیرون آورده خطبه
و سک با شمس شاه اسماعیل کردند چون رایت پادشاهی بغداد رسید
سید محمد را بتولیت عتبات عالیات با خیل و حشم و طبیل و علم
سرا فرار کردند هنوز منصب امارت و تولیت در اولاد ایجاد
او باقی است اما ابو زرار احمد بن ابی جعفر نقیس بن ابی الفتح
محمد نقیب کوفه از دوقن ابو طاهر و ابو جعفر نقیس فرزندان
و اما ابو القاسم حمزه لقب بشو صبن الاشرع عقب او فلیل
از جمله ایشان بنو هیمان بن ابی الفتح محمد بن احمد بن حمزه شوصه
مذکور است و از جمله آنان بنو المکاسمه هستند و ایشان فرزندان
ابو المکارم حمزه و ابو الحسن علی بن عبید الله شوش بن ابی
الفتح محمد بن ابی طاهر بن الحسن بن حمزه شوصه مذکور شدند
اما ابو الطیب حسن الاشرع مردی واسع الحال و عظیم الجاه و با
مروت بود و عقب او از پسرش ابو طاهر احمد است و از وی
در ابو الحسن محمد لقب بغرام که اولادش بنو غرام میخوانند بمانند
و ابو الحسن محمد غرام از دوقن ابو طاهر احمد بن ابو القاسم بنی
عقب بگذشت و از ابو طاهر احمد الحسن ابو المعالی احمد بن
محمد بن احمد بن محمد بن ابی طاهر احمد الحسن مذکور بمانند و از ستن
فرزندان خود ابو الفتح محمد که طبق بعشتم بود و بدر الشرف عیاش
و احمد که او را معنوق میخوانند فرزندان او و اولاد بجای ماند و ایشان با

دغری

بنو کلمه
بنو کلمه
بنو کلمه

در غری شریف بقیه ایست و اما ابو العباس احمد بن الاشتر مردی
 جرم الموده و واسع الحال بود از جمله فرزندان ابو بنو عجمه اند و ایشان
 احمد و محمد و حمزه و علی مادر ایشان عجمه دختر احمد بن المسلم بن ابی
 علی بن الاشتر است و ایشان اعقاب و بقیه است در غری که
 از جمله بنو الصائم هستند و ایشان فرزندان علی الصائم بن ابی
 منصور محمد بن یحیی بن الفضل مذکورند و از جمله آنها محمد بن محمد بن
 علی الصائم بن علی بن ابی جعفر بن محمد بن یحیی بن محمد بن الفضل مذکور
 است و او را احمد میگویند و اولاد او را احمد میخوانند و ایشان
 در غری جای داشتند و از جمله ایشان طبعی است و هو محمد بن
 علی بن قاسم بن محمد بن الفضل مذکور و از جمله فرزندان ابی الحسن
 دلالت است و او در غری عقب بود و از جمله آنها محمد بن قاسم
 مذکور است و از جمله طریقی است و هو ابو طالب بن عمار بن فضل
 مذکور که از ستن علی اسود و دیگر محمد زناخ که او را نیز عقب بود از
 پسرش ابو علی حسن عقب که داشت و حسن از ستن و ایشان
 ابو الحسین که او را ابو الحجاج و اولادش ابوالحجاج میخوانند
 و در غری جای داشتند و دیگر رجب و علی و محمد و احمد که ایشان را
 در مشهد غری اعقاب است و اما ابو الفرج محمد الاشتر از جمله
 فرزندان اشتر فاروق است و او را در بغداد و واسط و کوفه بقیه است
 و ایشان جماعتی بودند که منتقم شدند از جمله ایشان ابو الحسین
 بشیر نامت بن عدنان علی بن محمد النعمانی راجع است و او در کربلا
 عطار بود و او فرزندان داشت از جمله ایشان عقیق است و هو ابو
 الحسین محمد بن عدنان بن علی بن محمد النعمانی راجع است و اما عجمه بعد از راجع
 الاشتر از جماعتی عقب که داشت پس از آن عقب بعضی از ایشان

منقرض

منقرض گردید و عقب معروف و از ستن باشد ابو العباس محمد و او را
 در حله و سورا بقیه است که با معروف و ذوالنورین محمد بن یوسف
 جد ابی الفقیه حاکم بن یونس و او را بنی که سید فخر الدین علی بن
 اعرج بن فایز علی بن عبید الله خامس بن یوسف مذکور است و او را
 علی بن حسن بن علی بن محمد بن عبید الله خامس است و او را در مشهد عظم
 بقیتی بود اما ابو محمد امیر الحاج و ابو العباس امیر الحاج کیش
 بنی عبید الله که سبب شجاعتش باین لقب میخوانند و اما عبید الله احمد
 مردمان سیزده سال در موسم با دست حج که داشت و از جانب ظاهر بن
 ابی احمد موسوی در آن امر نیابت داشت و در مدت زندگانش بقیه
 طالبین مذکور که فادی بود و در سال سیصد و هشتاد و نهم وفات
 کرد و در آن سال برادرش ابو العباس امیر الحاج مقتول گردید و او را
 ستن ابو القاسم معروف و ابو الحسین علی عقب که داشت و از ابو الحسین
 علی بن عبید الله احمد العرش بجای و فرزندان او را بنو العرش میخوانند
 و منقرض گردید از جلال فخر هستند و ایشان جماعتی بودند در سورا
 و آل ابی الجبل هستند و هو ابن ابی عبد الله بن الحسین بن ابی
 الفضل محمد بن علی بن احمد العرش است و ایشان نیز در سورا
 جای داشتند و از عقب ابی الحسین زید بن ابی جعفر عبید الله احمد آل
 ابی زید هستند که بقاء موصول بودند و از جمله آنها نقیب جلیل ابو عبد
 الله زید بن نقیب ابو طاهر بن محمد ابی البرکات محمد نقیب موصول پس ابو
 الحسین زید مذکور است و از جمله ایشان سید فاضل نظام الدین
 ابو القاسم نقیب پس ابو القاسم علی شهاب الدین نقیب نصیبین
 پس نقیب ابو طاهر محمد مذکور است و ایشان اهل یاس است قدیم و تا
 کنون هستند و از عقب ابی القاسم محمد بن ابی عبید الله احمد نقیب

ظاهر

منقرض

ابی الحسن محمد الزاهد بن عبد الله بن علی که در راه بود پسر علی ابوالقاسم که در پنج روز
 پیر حسن و قمر در نوبت پیر شدند از جمله ایشان نهمین عبد الله نقیب بن محمد
 و او را عقب بود و از این پیر شیخ صدوق کتاب من لا یحضرنا الفکر کرده
 و در خطبه آن اشارت فرموده است و از آنجمله علی بن ابوالحسن
 محمد زاهد مذکور است و او را عقب بود از جمله عبد الله و محمد پسران
 ابوالقاسم علی مذکورند و ایشان را اعتقاد بود و اما حسن بن جعفر
 النجاشی از ابوالحسن یکی است به عقب بود گفته اند وی اول کسی است
 که در منصب آل ابی طالب کتاب جمیع کرده و یکی است به از هفت
 تن اولاد نهاد بعضی خلیل الولد و برخی که اولاد بودند و آن
 تن ظاهر و علی و ابوالعباس عبد الله و ابوالاسحاق ابراهیم
 و ابوالحسن محمد الاکبر که عالم و شایسته و احمد الاعرج و ابوعبد الله
 جعفر اما ابوعبد الله جعفر بن یکی است به عقب او خلیل است از جمله
 صالح و قاسم و محمد پسران جعفر هستند و اما ابوالحسن اعرج
 عقب او نیز خلیل است از جمله ایشان قاسم بن احمد مذکور است
 اما ابوالحسن محمد اکبر از جمله فرزندانش ابومحمد حسن است به معروف
 بابن اخی ظاهر است و در علم منصب یکتن از علماء و با جبار و احادیث
 نیک دانای بود و او را عقب ماند و اما ابوالاسحاق ابراهیم نیز
 خلیل عقب بود از جمله اسحق بن محمد بن ابراهیم مذکور است و او را
 اولاد مذکور بود و ابوالعباس عبد الله و پسرش با دیده در مدینه بودند
 و محمود عقب ابوی مسلم بن موسی بن عبد الله مذکور راجع
 میشود و از فرزندان او نجم الدین علی نقیب مدینه بن حسن سلطان
 بن عبد الملک بن دویب بن عبد الله بن مسلم مذکور است و اما
 علی بن یکی عقب ابوالحسن بن محمد المعتمد بن احمد که از آن بن علی مذکور

راج

راجع میشود و ایشان در خارج جامع کثیر هستند و این حسن از دو مرد
 عقب بگذشت یکی ابومحمد ابراهیم و دیگری ابوالحسن علی اما ابو
 محمد ابراهیم عقبش خلیل است و اما ابوالحسن عقب بگذشت و
 ابوی حایر متوجه گشت و عقبش سجده بطن منقسم میشود از جمله ایشان
 بنو عکده است و بهو یکی بن علی بن محمد بن علی مذکور و از جمله ایشان
 علوان بن فضال بن الحسن منصور حسن نقیب حایر پسر علی مذکور
 است و از آنجمله بنو فارس میباشد و ایشان پسر علی مذکور میشوند
 و از آنجمله معد بن علی بن محمد بن علی الرضاوی بن ناصر بن فارس
 مذکور است و از جمله ایشان است بنو علوان و بنو علی بن فارس
 بن ناصر بن فارس مذکور است و از آنجمله بنو ثابت است و بنو
 ابوالحسن بن محمد بن علی بن ناصر بن فارس مذکور است و از آنجمله
 بنو الاعرج است و بنو علی بن سالم بن برکات بن ابی الفرج محمد بن
 ابی منصور حسن نقیب حاضر مذکور است و از ایشان شیخ عالم شایسته
 فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن علی اعرج مذکور میباشد و هم پسرانش
 محمد الدین ابوالفوارس محمد و سید شایسته جمال الدین احمد اما جمال
 الدین احمد ابوالطیب محمد از وی پدید گشت و بشهرهای روم سفر کرده
 خبرش منقطع شد اما سید محمد الدین ابوالفوارس محمد اولاد بگذشت
 و او را هفت پسر بود بزرگترین ایشان از کتیر پدید آمد و همچنین مادر
 کوچک ترین نیز کتیر بود و دیگر دختران بعل آمد و آن یکت مسافر
 گشت و از وی خبری معلوم نشد و اما آن پنج پسر دیگر مادر ایشان
 دختر شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر و ایشان نقیب
 جلال الدین علی و مولانا سید علامه عمید الدین عبد المطلب که در
 عراق قدوة سادات بود و فاضل علامه ضیاء الدین عبد الله

و فاضل

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰

وقاضی علامه نظام الدین عبدالحمد و سید غیاث الدین عبدالمکریم
بودند اما نقیب جلال الدین علی از پسرش سلیمان ابوالمحسن نظام الدین
به تنهایی اولاد نهاد و نظام الدین سلیمان از سنین و ایشان نقیب
محمد الدین ابو طالب علی جلال الدین عبدالمکریم و شمس الدین محمد عقیب
آورد اما سید علامه عمید الدین از پسرش سید جمال الدین محمد عقیب
فرزند گذاشت و هو المولی سید العالم الجلیل العالی الممتنه الرضیع
المقدار خداوند تقیض شهادت فایز گردانید در مشهد غروی او را کشته
و بظلم و ستم کوشش افشردند تا هلاک شد و سید جمال الدین محمد از پسر
سید جلیل سید الدین ابو الفضل محمد عقیب نهاد و او را دو پسر بود و اما
سید الفاضل ضیاء الدین عبدالمکریم از سنین و ایشان علامه محقق
فخر الدین عبد الوهاب نجفی در حقی الدین ابوسعید حسن هستند و فخر الدین
عبد الوهاب را دو پسر بود که از میان هر فرزند و ایشان غیاث الدین
خلیفه و جلال الدین ابو القاسم علی نقیب با غی و او در بغداد مقتول
شد و اما سید نظام الدین عبدالحمد از یک پسر و او پسرش عبد الرحمن
است فرزند گذاشت و او را عقیب بود و دیگر سید محمد الدین محمد
سوم ضیاء الدین عبدالمکریم است و اما سید غیاث الدین عبدالمکریم
از دو تن رضی الدین حسین و شمس الدین محمد عقیب ماند اما رضی الدین حسین
غیاث الدین عبدالمکریم پدید گشت و از دو تن رضی الدین حسین و شمس
الدین محمد عقیب بگذاشت و اما ظاهر بن یحیی است که فرزندان او را
خانواده در مدینه امارت بود و مکنی بابو القاسم است و او را فضل علی
سیار است و از جلالت قدر و نبالت منزلتی که وی را بود و
از برادر زادگانش با بنی خاضی ظاهر معروف شدند و او را از پسرش
تن عقیب ماند و ایشان ابو علی عبدالمکریم است که در میان فرزندان

امارت داشت و دیگر ابو محمد حسن و حسین و ابو جعفر محمد و ابو یوسف
یعقوب و یحیی که او را مبارک میخواندند اما یحیی مبارک بن ظاهر خورش
خیلی بود همچنین برادرش یعقوب و اما ابو جعفر محمد را عقیب ماند از
جلد ایشان محمد بن بستم بن محمد بن عیاش مذکور است و برادران او
مسلم و هفتم و سلطان و ظاهر پسران بستم بودند و دادا علی عقیب
هستند و اما حسین بن ظاهر از سنین و ایشان عبدالمکریم نقیب
فرزندان او را بنو عرفان میخواندند و از ایشان در مدینه بود جماعتی و از این
جماعت در حله بنو جلال بن محیا بن عبدالمکریم بن محمد بن حسین بن ابراهیم بن
علی بن محمد بن عبدالمکریم مذکور هستند و اما حسن بن ظاهر از حله فرزندانش
بنو شقایق است و ابو محمد بن عبدالمکریم سلیمان بن حسن بن ظاهر بن حسن بن
ظاهر است و ایشان از قدیم الايام در مدینه جای داشتند و ظاهر بن
حسن بن ظاهر منقرض گردید و اما ابو عبدالمکریم بن ظاهر از سنین عقیب
بگذاشت و ایشان امیر ابو احمد قاسم و ابو جعفر مسلم و ابو الحسن ابراهیم
و یاسند اما ابراهیم بن عبدالمکریم بن ظاهر از حله فرزندانش در حله حسن
بن حسن بن الخرق بن علی بن محمد سعید بن عبدالمکریم بن علی بن عبدالمکریم
مسلم بن ابراهیم مذکور است و همچنین اولاد او و اما ابو جعفر مسلم وی
امیر علی شریف بود و با فضایل بسیار و در مدینه متوطن و در او یک کتاب
الکتاب نهی و مقرب پیشگاه سلطان بود مردم او را بمسلم عیسی
می شناسند مغر فاطمی که تن از دختران او را برای پسرش عزیز خوانست
شد و مسلم سواد را اجابت نکرد و بان هذر آورد که هر یک از دخترانش
در عقد بکنیز از خویش و ندان و ست پس معز او را بر زن دان کرد و اموال
او را بتمامت بگرفت و از آن پس او را کسی ندید و بعضی گفته اند که او را
دندان هلاک ساختند و فرزند پسرش حسن بن ظاهر بسوی مدینه رفت

در امارات

و در آنجا المارت یافت بر عرش ابوعلی بن ظاهر را بخود اختصاص داده نهاد
امر خود را بکوداشت جوان این جهان را بدو کرد و ابوعلی در مقام اوج
گرفت و بعد از وفات ابی علی دو پسرش آبی و حسنای بی او قیام
در تیدند و حسن بن ظاهر بن مسلم را بیکار کران افتاد و شکنج از حجاز
مفارت نموده در غری بن سلطان محمود ملحق شد و چنان اتفاق
افتاد که باهری علوی را رسولی از مصر بیامد و بفساد عقیده بسبب
آن سالت که از اسماعیلی داشت متمم گردید و حسن بن ظاهر بن مسلم
بر روی مدعی گشت که او در نسب عوی اردیس در میان او و سلطان
خلوت کردند و او را در حضور سلطان بکشت آنکه از ترک او را طلب کرد
چیزی بدو نرسید اما امیر او احمد قاسم بن عید الله بن ظاهر که خوانده
این جن غلب بگذاشت از عهد الله و موسی و ابو محمد حسن و ابو الفضل
جعفر و ابو محمد داود و ابو یاسم داود بن قاسم از چهار تن عقب
نهاد و ایشان یکی امیر ابو عاره نهاد و آتش حمزه بود و دیگر حسن زاهد
ابو محمد ثانی آتش سلیمان دیگر حسین بودند اما حسین بن ابی یاسم
از فرزندان حسین مخیط بن احمد بن حسین مذکور است و علی امیری غلبه
زاهد است هفت ماه در مدینه والی بود و در مصر اقامت داشت
و لقبش مخیط گردید و او حقه محافظت است که در مدینه بودند و ایشان را
در کوفه و غری بقیمت است از مدینه انتقال نمودند اما ابو محمد ثانی بن
ابی یاسم اولادش اندک بود و اما حسن زاهد بن ابی یاسم از فرزندان
بنو خزاعه علی بن علیان بن عیسی بن داود بن حسن مذکور است و این
حسن فاضل و محدث بود و روای حدیث و از او مرویست که گفت
ای المؤمنین علیه السلام مرتجلاً فی کل لفرم و که صحاب فقهاحت را چشمه
سارهای بلاغت برگرفتند و جواهر حکمت را بجمع پیوستند و تمام است

فمن عني
بالحسن بن علي

دو کار را عاجز گردانید که تالی کمی از آن کلمات را میاورند و دنبال علی از
انجا انصال جویند و از آنجمله کلمه در مناجات فرمود و سه کلمه در حکمت
و سه کلمه در ادب اما آن کلمات که در مناجات فرمود این است
الحی کن فی جزآن تکون لک عبدا و کن فی قضا آن تکون لی
اقت کا الخبث قاجعاً فی کما یحب ای پروردگار من میل است از
برای من از جندی من که بستمند تو میل است برای قضا من که توئی
پروردگار من تو چنانی که من دوست میدارم مرا چنان کن که تو دوست
میداری و آن سه کلمه که در حکمت فرموده این است کل امر او ما
یحسنه و ما هلك امراء عرفت قدره و الامر محلی تحت یدنا
بهای مردمان همان علم و معلومات است و تبار می شود و دیگر مقدار
خویش را بداند و اندازه خویش را بشناسد و مرد در زیر زبانش
پوشیده است یعنی تامل و سخن نگفته باشد عیث منیرش نقد شد
و آن کلمه که در ادب فرموده این است ائمن علی من یشکک
تکمن انیرة و ائمن الی من شکک تکمن اسیرة و استعن بمن
یشکک تکمن قطبیه یعنی هر کس را با حسان رهن منت و کر و کان
عطیت و دشمنی بروی میری باشی و بر کس انشاء و که حاجت بروی
او دایر باشی و از هر کس از تو انکزه و درویش عین نیازی جوی او را بطل
و نظیر کردی یعنی هیچ چه نتواند بر تو برتری جوید و باطل خواسته خود
بر تو بیابد البته بر هر مرتب بق اما میر غلامه منبان الی اشم
از سر مرد معتق است یکی عبد الوهاب دیگر سبع سیم شهاب
الدین حسین امیر دین ام عبد الوهاب بن مونا از فرزندان قاضی
مدینه هستند از جمله ایشان شمس الدین سنان قاضی مدینه امیر علی
قاضی مدینه وی همان کس باشد که از علامه چند سوال کرد و از آنجا

کتابخانه عمومی

اجازت شده علامه او را اجازه داد و اما سبع بن منشا از جمله فرزندان
 سعید بن فرج ابن عمار بن منشا بن سبع بن منشا از جمله فرزندان
 عقب بود و ایشان را آل سبع میگویند و اما شهاب بن حسین امیر مدینه
 بن منشا از دوقن مالک و منشا که امیر مدینه بود و فرزند سجای که است
 اما مالک بن حسین بن منشا عقبش از عبد الواحد بن مالک بود و
 او را عقب است و ایشان را واحده گویند و ایشان بر دوسا و
 منقسم شدند یکی حمزات اولاد حمزه بن علی بن عبد الواحد مذکور و
 دیگر مناصیر اولاد منصور بن محمد بن عبد الله بن عبد الواحد مذکور
 است از جمله حمزات مندر بن حلیصه بن فضل بن حمزه مذکور است
 و او دلیل راه مجاز بود و از جمله مناصیر سعید جلیل لقب شهاب الدین
 احمد لقب بحیلت بن شهر بن ابی سعود بن مالک بن مرشد بن
 خراسان بن منصور مذکور است سیدی جلیل القدر و عالی القدر بود
 و اوقات مدینه مشرف را که در عراق بود متولی کرد و پس از آن متولی
 تعاقب مشد جاری گشت و از آنجا عزل گردید آنگاه در نهاست
 عروئ شریک و مسلط شده و باه و منزلتی عظیم یافت و برادرش حاتم
 الدین بن منشا لقب بجوبه و دو عمر ایشان قمر و غمره و از اولاد عبد
 الله بن عبد الواحد دوده و سلیمان لقب بعمری است هر دو تن را
 عقب بود اما منشا بن حسین بن منشا که اعرج و امیر مدینه بود و فرزند
 همانیه میخوانند از تن حسین امیر مدینه و امیر عبد الله و امیر ابوفلیح
 قاسم عقب بگذشت اما امیر عبد الله منشا اعرج از جمله فرزندان منشا
 طالع بن عبد الله است که فرزندان او را طالع میخوانند اما امیر حسین
 بن منشا اعرج از جمله اولادش سعید بن داود بن منشا بن حسین که است
 و اما ابو الفضل جعفر بن منشا بن عبد الله بن طاهر از اولادش عبد الله است

عقب است

عقب است

محمد بن

محمد بن جعفر مذکور است فرزندش را بنو یوسف گویند و از دود مرد عقب
 بگذشت و آن دوقن اعقاب دیاشد و اعقاب باقی آنها را که
 ابو محمد حسن و موسی و سعید بن فرزندان قاسم باشند معلوم شد
 خیا بان سپید و همی که شمره علی الاخرین اما منشا بن عبد الله بن
 علی بن طاهر و اعقاب آن کثرت علی و هاشم بن محمد بود و
 پسرش حسن بن طاهر عقب بگذشت و علی الاخرین که یک تن اولاد
 حضرت امام زین العابدین بود و او و خدیجه هر دو تن امام و اولاد
 منب و حسن بن طاهر سخن دارند که شیخ ابو نصر بخاری است گوید که در
 میان افطس و حضرت صادق علیه السلام سخن در میان رفت از این
 روی بر او طعن زدند اما در منب او طعن نباشد و همچنین جامع از علما
 است در شرافت حسب و نسب افطس با اتفاق سخن رانده اند چنانچه
 از این حدیث که مذکور میشود بر این قول تأیید نماید در کتاب فضائل
 عید الله بن عبد الله حسن بن جعفر بن حسین بن الحسن بن علی مرتضی
 که در حضرت امام رضا علیه السلام از آنجا در باره بنی افطس گفته میشود
 پرستش نمودم فرمود خداوند بیرون آورد بنی اسرائیل که یعقوب
 بن اسحق بن ابراهیم باشد و از دود سبط را و بر آنکه ساخت و از
 حسن بن حسین پسران امیر المؤمنین از دود خضر رسول خدای صلی الله علیه و
 از دود سبط را آنگاه دوازده سبط از اولاد بنی اسرائیل را شماره
 میکند فرمود زلمون بن یعقوب و شمعون بن یعقوب و یهوذا بن یعقوب
 و قشاجر بن یعقوب و ریکون بن یعقوب و یوسف بن یعقوب
 و بنیامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دودان بن یعقوب
 و قهاب بن یعقوب و سحر بن یعقوب و عاده بن یعقوب پس از آن
 امام رضا علیه السلام دوازده سبط از فرزندان حسن علیه السلام

عقب است

عقب است

بنو یوسف

بشماره آورده فرمود اما حسن پس از شش سال اولادش متولد شد
 و ایشان بنی الحسن بن زید بن الحسن بن علی و بنو عبد الله بن الحسن بن
 الحسن بن علی و بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی و بنو الحسن بن حسن
 بن علی و بنی داود بن حسن بن الحسن بن علی و بنو جعفر بن حسن بن حسن
 بن علی پس امام حسن علیه السلام را ازین شش بطن احقاب بجای نهاد
 و امام بنی الحسین پس ایشان را بشمار آورد و فرمود محمد بن علی الباقین علی
 بن الحسین بطنی است و بنو عبد الله بن الباقین علی و بنو زید بن علی بن
 الحسین و بنو الحسین علی بن الحسین بن علی و بنو محمد بن علی بن الحسین بن
 علی و بنو علی بن علی بن الحسین بن علی پس شش بطنی است که خدای
 تعالی از حسین بن علی علیهما السلام منتشر فرمود و از این بیان مجوز
 نظام نیز معلوم میشود که در صحت نسب این بطن سخنی نیست چون سایر
 بطنها صحیح و از باره هر فضا محض است با جلد نفس با محمد بن عبد الله بن
 حسن نفس زکیه خروج کرد و رایتی بیضا درست داشت و بیچکس
 بشیاعت و شکیبائی او با نفس زکیه خروج نمود چون نفس زکیه قتل
 رسید حسن اخلاص مخفی گردید و چون حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام در آمد و ابو جعفر منصبه را بدید با وی گفت میخوای کستی بدانان
 رحمت رسول خدای پیوسته داری عرض کرد آری فرمود از پدرش
 حسن بن علی بن علی در گذار ابو جعفر او را معفو داشت حسن اخلاص را اولاد
 بسیار بجای ماند و عقبه او از پنج تن است علی الحوری عمر حسین
 حسن مکتوف و عیسی بن ابی طالب که امام علی الحوری بن خلفش است
 ام ولد عباد نام بود و علی شاعری فصیح بود و جهان کس باشد که دختر
 عمر عثمانیه را که از نخست در تخت کلج مهدی محمد بن منصور عباسی بود
 بجای آن کلج در آورد و موسی الهادی را این امر کران افتاد و فرزند زنا

طریق که بد علی مستناع نمود و گفت مهدی سول خدای نبوده است
 تا زمان و بعد از او بر دیگران حرام باشد و ازین نیز اشرف نبوده
 موسی با وی ازین سخن در خشم شده فرمان داد چندان او را بزدند تا بسوی
 کشت و این علی با مارون بشید بقتل رسانید خیال بان چنانی هم
 که کثره شجره اولاد علی الحسین بن حسن اخلاص بن علی الاصفهانی
 بن امام حسین العابدین علیهم السلام است که عقبه علی الحوری علی بن محمد
 الحوری بن علی بن علی الحوری مذکور است بنی مشی و از ابو محمد حسن
 نقیب بنیس بایه و ابو العباس احمد و ابو جعفر محمد عقبه بکذا است
 و ابو محمد حسن بنیس از بنی نضر علی بن حسین بن محمد و ابو جعفر محمد فرزند
 بکذا است و ابو جعفر محمد بن حسن بنیس بن محمد بن احمد بن ابی طاهر
 بنید بن احمد بن محمد مذکور است و از فرزندان حسین بن محمد بن حسن
 بن حسین بن محمد مذکور است و او را در غری عقبه است و ایشان را بنو محمد بن
 گویند و از فرزندان ابو الحسن علی بن حسن الشجری بن ابی الحسن علی
 مذکور است و از فرزندان وزید بن داعی بن زید بن علی بن الحسین بن
 الشجری مذکور و برادرش و فرزند زاده اش سید رضی کمال الدین حسن بن
 سید زاهد مذکور است و در آن ولاد ذکر بکذا است از آنجمله محمد
 الدین حسین بن کمال الدین مذکور و پسرش تاج الدین که در بلاد فرزند
 اقصی القضاة بود و از بنی زید بن داعی سید طویل شهید تاج الدین
 ابو الفضل محمد بن محمد الدین حسین بن علی بن زید مذکور است اما تاج
 الدین ابو الفضل محمد در آغاز راه و اعطای سلطان اولیای تو محمد و
 احضار کرد و بحضرت خویش اختصاص داد و تقابست نقباء ممالک
 عراق و ری و خراسان فارس و سایر ممالک خود را تمامت بعد
 کفایتش حاکمیت داد اما رسید الدین طیب که در حضرت سلطان

حاج احمد بن محمد
 بن علی بن محمد

محمد بن علی
 بن محمد بن علی

وزارت داشت با تاج الدین بعد از او ت و کین بود و سبب آن شد که
 در مشهد ذی القعدة بنی عا که در میان حله و کوفه بود مردم به وزیر یارست فتنه
 و بان مکان شریف حمل نذو می نمودند سید تاج الدین بفرمود تا مردم
 بیود از آن قریه منصرف داشتند و در باده آن شب خبری در آنجا نصب
 کرده نماز جمعه و جماعتی بیای میرفت رشید الدین که از علو نفوذ
 و منزلت سید در حضرت سلطنت دلی پر کین و خاطری اندوکیدن
 داشت از این که در او بر حدش فرود و چنان بود که سید شمس الدین حسین
 سید تاج الدین که متولی نقابت عراق بود کار بطله می کرد و سادات
 با وی گینه و رشید در این هنگام رشید طیب اکا را حکام رفت بخت
 از سادات را بخود مایل ساخته تا ایشان از سید تاج الدین و اولاد
 او بعضی مطالب نامستوده در پیشگاه سلطان بعرض رسانند سلطان
 با رشید در امر او مشورت فرمود رشید عرض کرد بهتر آن است که سید
 تاج الدین با سادات بسیاری تا از این شکوی و شکایت آسوده
 شوی چون چنین کرد سید تاج الدین را آن زبان که مقصود رشید بود
 رشید لاجرم رشید وزیر جلال الدین بن فقیه را که مردی سفاک بود
 بخواند و با او قرار گذاشت که سید تاج الدین را با دو پسرش بقتل
 رساند و نقابت و قضاوت عراق تمامت با وی باشد جلال الدین از
 قبول این امر متنع نموده پس رشید سید بن ابی الفایز موسوی جایز را
 بخواند و او را در نقابت عراق بان شرط که سید تاج الدین و دو
 پسرش را بقتل رساند قطع نمود سید بن ابی الفایز نیز از این کردار
 تنگ نبوده است منع و در زند در همان شب بجای فرار کرد تا آخر الامر بیکار
 بدست سید جلال الدین که بعد از پدرش نقیب عمید الدین با رشید
 اختصاص یافته به قطع نقابت عراق بیای برد و سید تاج الدین

و دو پسرش

و دو پسرش شمس الدین حسین و شرف الدین علی بدو سپرد و سید جلال
 الدین این سادات جلیل را بر کتار و جلاد حاضر کرده بر طبق میل رشید
 خبیث بقتل رسانید و بعد از قتل ایشان مردم عوام بغداد جماعت
 حنا بله بدین آن سید جلیل را پاره پاره کرده گوشتش را بخوردند و موسی
 شرفیش را کتده بر دست از موسی را یکدیگر یار بفرمودند چون سلطان
 این داستان بشنید سخت خشمناک شد و از قتل او و دو پسرش
 متأسف گردید و بفرمود تا قاضی حنا بله را برادر کشیدند و این قضیه
 در سال منفعت و بزرگم روی داد با لجه از دو پسر سید تاج الدین که
 مقتول شد شرف الدین علی را از یک پسر محمد نقیب رضی الدین نقیب
 بلاند و او مخفی بود تا جوان و بزرگ شد و نقابت مشهد عروسی را از
 طرف سید قطب الدین ابی در عهده شیرازی الرسی متقلد شد و چون بد
 چهار پسر داشت سید شمس الدین حسین و سید تاج الدین محمد
 و سید محمد الدین قاضی و سید سلیمان که اثری با زوی نامند و آن
 ستن و اولاد گذاشتند از فرزندان ابو الحسن علی بن حسن رئیس ابو
 طاهر محمد بن علی مذکور است و از فرزندان او سید جلیل وزیر امیر شیخ
 حسن بن امیر حسین آقو قاست در بغداد و سید تاج الدین ابو الحسن
 علی بن شرف الدین حسین بن الرضا بن ابو الفضل علی بن ابی القاسم
 بن مالک بن ابی طاهر مذکور و ابو العباس احمد بن علی بن محمد بن علی
 الحزری ثانی ابو القاسم زید نقیب بکر کینی عقب بله داشت از
 فرزندان علی فقیه معروف بداعی حرجان بن محمد بن حسن بن محمد
 بن زید بن حسن بن زید مذکور است و اکنون با اولاد عمر بن فضل است
 میشود اما عمر بن حسن انفس که در فتح حاضر شد از علی به تنهایی عقب
 نهاد و علی بن عمر از پنج تن ابراهیم و عمر در آذربایجان و ابو الحسن محمد

و ابو

و دو پسرش
 شمس الدین حسین
 و شرف الدین علی

و دو پسرش
 شمس الدین حسین
 و شرف الدین علی

و ابو عبد الله حسين در قم و احمد نسل بجای گذاشت اما ابراهيم بن علي
عمر بن نفيس كوفي باني طاهرا از فرزندان قاسم حسين بن علي بن ابراهيم مذكور است
اما عمر بن علي بن عمر نفيس از اولادش حمزة بن محمد بن خليفه بن يحيى بن
علي بن عمر مذكور است و اما ابو الحسن محمد بن علي بن عمر نفيس از فرزندان طاهرا
فاصلي بن الدوله ابو جعفر محمد بن محمد بن هاشم بن عبد بن علي بن حسين بن ابی جعفر
محمد بن علي بن ابی الحسن محمد مذكور است و او مردی عالم و شایسته بود
اما ابو عبد الله حسن بن علي بن عمر نفيس از فرزندان شيبويه مذكور است
و هو علي بن حسين قمی مذكور از جمله ایشان بنو شيبويه است و هو حسن بن
محمد بن حمزة ابو احمد بن علي بن طاهر مذكور و ایشان از جمله ثقاتی بود اما
احمد بن علي بن عمر نفيس از فرزندان شيبويه بن جعفر بن محمد بن احمد مذكور
است خينا بان پانزدهم که شجره او کذا حسين بن
حسن نفيس بن علي الاصحقرن امام زين العابدين عليه السلام
حسين بن حسن نفيس مادرش عمریه دختر خالدين ابی بکر بن عبد الله بن عمر
بن الخطاب است حسين بن نفيس در ايام ابی السرايا از جانب محمد
بن الديلم بن امام جعفر صادق عليه السلام در مکه ظهور کرد و بعد از آن
برای محمد بن ابراهيم طاهرا مردمان را دعوت نمود و مال کعبه را اخذ کرد
و از دو اتق حسن و محمد عقب گذاشت از جمله فرزندان محمد بن حسين
نفيس سکران است و هو محمد بن عبد الله بن قاسم بن محمد مذكور حسين
عقب از حسن و عبد الله بوده و او را بجهت کثرت تبحر و شرف زنده
داری سکران میخواندند و او را عقب بسیار است و ایشان را
بنو سکران میخواندند از جمله ایشان ابو القاسم احمد بن حسين بن علي
بن محمد سکران مذكور است وی مردی ادیب و شاعر بود و از جمله
ایشان حسين بن يوسف بن مظفر بن حسين بن جعفر بن محمد بن سکران

مذکور در دهر است اولاد داشت و از فرزندان حسن بن حسین فطس علی الدین
بن حسن مذکور است و چنان بود که حضرت ابی جعفر امام جواد سلام الله علیه
او را فرمان داده بود که بدینور تنزل فرماید و او چنان کرد و روی با علم و فضل بود
هشتاد و سال روزگار زنداد و عقاب بگذشت از جمله ایشان بود هشتم
الحق بن حمزة بن زید بن مهدی بن حمزه بن زید بود و صاحب عقب است
و از جمله ایشان شریف است ابو حرم محمد بن حسن بن حسین بن علی
حدوثه بن محمد الاصفهری حمزة القلیبی بن علی الدینوری مذکور موقت
شیخ اشرف و زید بود و بطرف بلاد عجم سفر کرد و جریده چند هزار
فرابع و در چاکر حدود هشتاد و غرته وفات نمود و علی دینوری را
برادران بودند از جمله آنان ابراهیم و محمد پیراج حسن بن حسین فطس الله
و هر دو عقب بگذاشتند خیالان شان از هم جدا گشته و شیخه ای از
حسن مکتوف بن حسن فطس بن علی الاصفهری امام زین العابدین
علیه السلام حسن مکتوف چون با سینه بود گفتش گفتند و ایامی از ائمه
بر کو غالب شد و او را در قافین زیاده که بخود سرون کرد و او از چهار بن
علی قیتیل بن و حمزه مکتب همان و قاسم عقب بشعراط و عبدالمد
که در مدینه مفقود شد عقب بگذشت اما علی قیتیل بن از پسرش حسین
ترنج عقب نهاد از جمله ایشان احمد برومردی و ابو الحسن موسی و ابو
الحسین علی بود و از جمله ایشان عبدالمد که بر حسین ترنج است و او را
عقب باشند و از جمله ابو العباس احمد الخلیج بن حسین ترنج و او را عقب
بود و از ایشان زید الکاسوخ بن محمد بن علی مذکور است اما حمزه همان
بن حسن مذکور مکتوف که اولادش بنو همان گویند از جمله اولادش معروف
بکدولی بن حمزه است و او را در ایهواز عقب بود و اما قاسم عقب
بشعراط بن حسن مکتوف از فرزندانش بنو برنج است و بنو حسین بن

علی بن حسین بن محمد بن حسن بن خضرانه بن محمد بن قاسم شعرايط و او را در
 سوره و حله و کوفه بازماندگان بودند و اما عبدالله المفقود بن حسن
 مکتوف که دارای خانواده است و بنی فطرس را مانندش خانواده
 نمود و او را بنو زبارة میخوانند زیرا که عقبش با بنی جعفر از باره بن محمد
 اکبر بن عبدالله المفقود مذکور شد و ابو جعفر را از این جهت احمد
 زبارة میگویند که در آن هنگام که در مدینه بود هر وقت که ششما
 شدی میکنند قد زبر الاسد یعنی شیر میخورد و ابو جعفر زبارة را چهار
 تن پس بود و هر یک رئیس متقدم بودند و عقب ایشان از ابوسین
 محمد زاهد داعی است در پیش او داعی خلافت کرد و مردمان چهار
 ماه در اطرافش انجم شدند و بر منابر بنامش در نواحی شش ماه
 خطبه را انداختند چون زمان خروجش نزدیک شد برادرش علی بن
 بازوانست و او را بنده بنهاد بسوی خلیفه حمویه بن علی صاحب
 حبش نصر بن احمد سامانی فرستاد و خلیفه او را مقتصدانه بخارا
 فرستاد و در آنجا یک سال حبس کرده بعد از آنش را با نموداری
 دو بیت در هم از بهر او مقرر نمود و او به پیش او مراجعت داد
 و در سال سیصد و سی و نه وفات کرد و از دو تن ابو محمد یحیی نقیب شایان
 نقیب شیخ الغرة و ابو منصور ظفر معروف بقاضی فرزندان او بود
 و مادر این دو تن طاهره دختر امیر علی بن امیر طاهر است و ابو منصور
 ظفر بن ابی الحسین نقیب به پلاس پوش عقب گذاشت و او را ذی طویل
 است وفات ابو محمد یحیی در سال سیصد و هفتاد و روی داد و
 ابو محمد یحیی از ابو الحسین محمد به تنهایی و از وی در چهار تن سید اجل عالم
 ابو القاسم علی و ابو الفضل احمد و حسین جوهرک و ابو علی محمد و مادر
 ایشان دختر یحیی همدانی بود و فرزندان گذاشت و هر یک از ایشان را

جلالت

جلالت قدر و ریاست بود و از فرزندان علی العالم بن ابی الحسین محمد بن بن
 العابدین فرزند ابو علی احمد شاه بن ابی الحسن علی بن احمد بن
 ابی سهل علی بن علی عالم مذکور است که در خدا شاه که موضعی است از بنی
 منزل است و او را فرزندان هم بزرگان جلیل بودند از جمله ایشان
 و رسید میر جلیل عز الدین طالب عماد الدین ناصر پسران کن الدین
 ابو طالب محمد بن محمد بن تاج الدین عرب شاه بن محمد بن بنیدا بجوی
 بن مظفر بن ابی علی احمد خدا شاهی مذکور است و معروف هستند
 هر یک از ایشان به لغندی و ایشان را جلالت مقام در خدمت
 سلطان خدا بنده بن ارغون تقدم و تقری عظیم بود و امیر طالع خان
 رای زد که شهید الدین وزیر را در ازای خون نقیب تاج الدین
 چنانکه مذکور شد بقتل رسانند و امیر ناصر قلعه اربل را بعد از آن که
 مدتی در از در زندان و محاصره داده بود مفتوح کرد و در آنجا حکم
 شد و هر دو تن را عقب بود از فرزندان امیر طالب علی است و او را
 جزا و فرزندی نبود و امیر علی عقب گذاشت و تا زمان وفات در
 قلعه اربل حکومت داشت و از فرزندان امیر ناصر میر یحیی سید
 وی سیدی شاه و عابد بود بعد از پسرش امیر علی عالم اربل گشت
 و او را عقب هست و از فرزندان ابو الفضل احمد بن ابی الحسین
 محمد عزیز بن یحیی بن احمد مذکور است و از اولاد حسین جوهرک
 ابو الحسین محمد عبدالله محمد پسران حسین مذکور میباشند و از فرزندان
 ابو علی محمد ابی الحسین محمد و علی و حسین پسران محمد بن ابی جعفر بن محمد
 مذکور میباشند حنیفا نام محمد که شجره شجره اخی الدین
 عبدالله الشهد بن حسن افطس بن علی از جعفر بن احمد
 زین العابدین علی که علی عبدالله الشهد بن حسین در وقت

خج

جلالت قدر و ریاست بود

جلالت قدر و ریاست بود

جلالت قدر و ریاست بود

فخ حضور یافت و در پیش چای کرده و کوشش بسیار نمود بعضی
 حسیب صاحب فخ او را وصی گردانید و گفت مرا زخم و آسیب رسید
 و این امر بعد از من بتو حواله است و ما روایت میشد او را گرفت و
 نزد جعفر بن یحیی مجوس ساخت عبدالله را زحمت زندان سخت
 گران بود چندانکه در تنگنای زندان سینه اش تنگی گرفت و رفته
 بسوی شمشیر باز نوشت و در آن نوشته داشتند همای بس کوهیده
 در ج خود ریشید باین کرد از کوران نشد و فرماندار کار بروی پوست
 و آسایش بسیارند با لجه چنان افتاد که یکی روز عبدالله در حضور
 جعفر بن یحیی بر یکی گفت ای خدا ای شتر مار و نایدست دوستی از
 دوستان من و دوستان خودت از من بگردان چون جعفر بن
 سخن بشنید در شب نور و فرمان داد او را بکشند و سرش را در جله
 هدایای نور و زنی بدرگاه ریشید بفرستاد چون سرپوش از سرید بایر گرفته
 و ریشید را بر آن پیر کرامی نظر افتاد و آن شقاوت را از جعفر بگردان
 شد سخت بروی عظیم کشت جعفر گفت هر چه بیدیشیدم هیچ چیزی
 برای پیشگاه تو درین جشن از آن بهتر نیافتم که سر دشمن تو و سر دشمن
 پدران تو را بکنم تو بفرستم با لجه چون مارون از ریشید بقتل جعفر
 بن یحیی بر یکی اراده کرد جعفر با مسرور گفت خلیفه کدام جرم خون مرا
 روا شده است گفت بخون پسر عرش عبدالل بن حسن که بدون
 اذن او روی داد و قبر عبدالله در بغداد در سوق الطعام است و اعتقاد
 در مداین گروهی انبوه باشند و او را از دوقن عباس و محمد شمشیر
 که معتصم خلیفه او را زهر خوراند عقب بگذاشت اما عباس بن عبد
 اللعقبش قلیل است از جمله ایشان ابیض شاعر است و هوو عبید
 اللعبد بن عباس در سال سیصد و نوزدهم در ری وفات کرد و قبرش

ظاهر است

ظاهر است و عقبش منقرض شد و شل محمد بن عبدالله بجای ماند اما محمد بن
 عبدالله از ابو الحسن علی ملقب بطاهر عقب بگذاشت و جمیع عقب
 او بانی الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن
 که شیخ اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابو القاسم
 علی بن الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن که شیخ
 اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابو القاسم علی بن
 ابی الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ایشان فرزندان
 ابی طالب محمد الفاضل بن ابی تراب حسن بن ابی طالب محمد بن ابی القاسم
 علی مذکور هستند و از آنجمله بنو الفاضل هستند و ابو محمد بن ابی القاسم
 محمد بن ذی بن حسین بن علی بن علی بن حسین محرق مذکور است و از جمله
 ایشان در بغداد رسید صفی الدین علی و رضی الدین محمد برادرش و
 پسر حسن بن محمد بن عمر مذکورند و از فرزندان ابو عبدالله محمد الشیخ
 از رئیس بن ابی الحسن علی بن حسین مداین ابو منصور محمد اسکندر بن
 محمد نقیب مداین بن محمد رئیس مذکور و در این عقب داشت
 و اما ابو محمد حسن بن ابی الحسن علی بن حسین مداین و او خلیفه ابی عبدالله
 بن الداعی علی بود در نقابت و او را بیست و یک پسر بود و تمام است
 علی نام داشتند و جز بحقیقت فرق نمیشد و از این جمله از هشت
 تن عقب بگذاشت از جمله آنان ابو تراب علی است و از فرزندان
 او بنو ابی نصر بن عزالشرف ابی نصر بن ابی تراب مذکور است و از
 جمله ایشان بنو القملا هستند و ایشان فرزندان ابو طالب یحیی
 ملقب بصلا یا بن یحیی بن علی بن عزالشرف ابی نصر مذکور و از آنجمله
 رسید عالم جلیل موفق الدین ابو نصر یحیی بن ابی طالب صلا یا مذکور
 میباشد و او عقب داشت و از اولاد ابی محمد حسن بن ابی حسن

علی

عقب بنو الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن که شیخ اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابو القاسم علی بن الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن که شیخ اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابو القاسم علی بن ابی الحسن علی بن الحسن مداین بن زید بن طلحه منتهی میشود و ایشان فرزندان ابی طالب محمد الفاضل بن ابی تراب حسن بن ابی طالب محمد بن ابی القاسم علی مذکور هستند و از آنجمله بنو الفاضل هستند و ابو محمد بن ابی القاسم محمد بن ذی بن حسین بن علی بن علی بن حسین محرق مذکور است و از جمله ایشان در بغداد رسید صفی الدین علی و رضی الدین محمد برادرش و پسر حسن بن محمد بن عمر مذکورند و از فرزندان ابو عبدالله محمد الشیخ از رئیس بن ابی الحسن علی بن حسین مداین ابو منصور محمد اسکندر بن محمد نقیب مداین بن محمد رئیس مذکور و در این عقب داشت و اما ابو محمد حسن بن ابی الحسن علی بن حسین مداین و او خلیفه ابی عبدالله بن الداعی علی بود در نقابت و او را بیست و یک پسر بود و تمام است علی نام داشتند و جز بحقیقت فرق نمیشد و از این جمله از هشت تن عقب بگذاشت از جمله آنان ابو تراب علی است و از فرزندان او بنو ابی نصر بن عزالشرف ابی نصر بن ابی تراب مذکور است و از جمله ایشان بنو القملا هستند و ایشان فرزندان ابو طالب یحیی ملقب بصلا یا بن یحیی بن علی بن عزالشرف ابی نصر مذکور و از آنجمله رسید عالم جلیل موفق الدین ابو نصر یحیی بن ابی طالب صلا یا مذکور میباشد و او عقب داشت و از اولاد ابی محمد حسن بن ابی حسن

که بنده خدای تعالی می دانم و حکمت خواهد داد که بفرستد عالم الدین بقدر اعیان
 و نیز و آنکه در علم و دین و دنیا و دین پس چون او را در بابی سلام مرا بفرست
 با محمد بن یزید که از پیش علی بن الحسین مادرش فاطمه کتی باقر عبد الله بن حضرت
 امام حسن علیه السلام و از سادات حسینی اول کسی که مرا و برادر من
 حسین بن علی علیه السلام را در خراسان اول عبد الله محض بود که در آن و در سابق
 که شش ماه سابق آن حضرت چاه و چنفت سال بود و مدت ما شش
 ایام و سال گذشته و در آن اماتش بقیه ملک ملک عبد الملک و سلیمان
 بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و نیز عبد الملک شش ام بن عبد
 الملک بود و در خلافت شش ام ابراهیم بن الولید که از جانب شش ام
 والی مدینه بود و با شش ام شش ام آنحضرت را مستموم نمود و فاجات آنحضرت
 در روز و در وقت شش ماه ذی الحجه سال که صید و چهارده بجوی است تربت
 طبعش در بقیع نزدیکت و وضع منور بدین بزرگوارش و باشد شمال آنحضرت
 کندم که آن عصر سقا القار و موطبی و قوی و یکی مدور و ریش سیاه
 آبروی چو سینه و چشمها بزرگ و باغ کشیده چهره مبارکش نورانی و باقی
 استکمال چون حضرت رسول خدا در شب چون بستم فرمودی زندگانی
 مبارکش چون مرادید نمود ای خدی و در وقت راه رفتن عدا مالش زیر
 لبش آنحضرت را گرفته بودند و آنحضرت را شش تن فرزندان بودند
 امام جعفر صادق و عبد الله و ابراهیم و حسن و ابوتراب و ثابت و آن
 حضرت را و در آخر زینب ام کلثوم بود اما عبد الله بن حضرت امام محمد باقر
 چهار فرزند بود محمود و اسماعیل و محمد و اسود اما حسن بن امام محمد باقر
 شش فرزند بود مستب و دانیال و محمد و قاسم و شعیب و معصوم
 اما ابراهیم بن امام محمد باقر را سه فرزند بود مطلب و ابوالفضل و حسین
 اما عبد الله بن عبد الله شش فرزند بود طاہر و مظفر و اسماعیل و حمزه

و هرون

و هرون و آدم و خالد و یونس اما اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن حضرت
 امام محمد باقر را شش فرزند بود ابوطالب و ابوالفضل و محمد بن عبد
 عبد الکرم اما ابوطالب را سه فرزند بود ابو جعفر و حسن و محسن
 اما ابوالفضل را دو فرزند بود محمود و اسود اما ابوالفضل را چهار فرزند بود
 میرزا علی الدین و میرزا حسام الدین و میرزا نظام الدین و میرزا عماد الدین اما ابو
 تراب بن حضرت امام محمد باقر را سه فرزند بود جعفر و یوسف و یونس
 و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حاد و ابوزور و سرتور تا زمان منصور
 دو انقی که قصه ولادت کرد امام زادگان روی با طراف و لایات
 نهادند اما ابراهیم و ثابت بن امام محمد باقر را در سمره شهید کردند اما
 ابوطالب و عبد الکرم بن اسماعیل بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر
 در شش قل شهید کردند اما عبد المجید بن اسماعیل بن محمود بن عبد الله بن
 امام محمد باقر که از بغداد به بخوان رفته در آنجا متوطن شد و در آن
 او بسیار شد القاب حسینی لقب شد و نسب سادات بخوان
 حسینی به عبد المجید بن اسماعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر
 است اما ملک و محمود و اسود از خدی روی بولایت ابرخ نمودند
 چون با برادر رسیدند مخالفان خبر یافته اما امام زادگان مجاد کردند
 و ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابوتراب بن حضرت امام
 محمد باقر یوسف و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و جعفر و حاد
 و ابوزور و یونس را در ولایت و این شهید کردند اما فرزندان
 ابوتراب بن حضرت امام محمد باقر یوسف و موسی و اسکندر
 و مظفر و صالح و جعفر و حاد و ابوزور و یونس را در ولایت و این
 شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام محمد باقر معصوم و دانیال و محمد
 و قاسم و شعیب و یونس روی بولایت رسی نمودند قاسم را در

شهریار

در این کتاب

شهریار شهید گردید اما معصوم را در هر ده شهید گردانده اما فرزندان بر ابراهیم بن خضر
 امام محمد باقر علیه السلام مطالب از بغداد به شیراز رفت و در شیراز متوطن شد و
 ذریات وی بسیار شد و با القاب حسینی معروفه گشتند نسب سادات
 حسینی شیرازی بنی مطلب بن ابراهیم بن امام محمد باقر است اما فرزندان
 محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام ظاهر و مظهر و اسماعیل و حمزه
 و بارون و آدیم و یونس و خالد از مکر روی بولایت دارالمرزبانان
 چون بساوج طایفه رسیدند متفرق شدند ظاهر و مظهر بولایت طالقان طایفه
 ذریات ایشان بسیار شد سادات حسینی طالقانی بنی امام محمد باقر علیه السلام
 بظاهر و مظهر بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و در سواد
 در موضع مستقر بولایت متوطن شدند و ذریات ایشان بسیار شد
 با القاب حسینی مشهور گردیدند اما سرور و آدیم در بولایت سواد
 متوطن شدند و ذریات ایشان زیاد شد با القاب حسینی اما سیدی و
 خالد در بولایت خضران موضع زوار دشت و طایفه ساختند و ذریات
 ایشان زیاد شدند سادات حسینی خضرانی بنی موسی و خالد بن
 محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و اما فرزندان اسماعیل
 بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و عدنان و سید و
 سلیمان یاد شهید شدند اما فرزندان اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام ابو جعفر و حسن و حسین از مدینه روی بطرف
 دارالمرزبانان چون به شهر آمد سیدند در آنجا متوطن شدند با القاب
 ابو جعفر و سید گردیدند نسب سادات حسینی اهل از نسل امام محمد
 باقر علیه السلام می شود با ابو جعفر مذکور اما عبد الله بن فرزندان او محمد و داود
 روی بولایت خراسان نهادند چون بولایت نیشابور رسیدند
 متوطن شدند و ذریات ایشان زیاد شد با القاب اوراق نسب و

حسینی

حسینی نیشابوری می شود و داود بن عبد الله بن اسماعیل بن محمود بن
 عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام اما ابراهیم بن علی بن سلیمان بن محمد بن
 علی بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن اسماعیل بن محمود بن حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام در رستمدار رفت و در آنجا متوطن شدند و ذریات و
 با القاب اوراق مشهور گردیدند نسب سادات اوراق حسینی که از ذریه
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این دو موضع مذکور ذریه است مظهر بن ابی الذکر
 که محمد و داود و ابراهیم بن سید و ناشی گردید اما فرزندان ابو الفضل بن ابراهیم
 بن محمد بن یعقوب بن داود بن حسن بن مالک بن ابراهیم بن اسماعیل
 بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و جلال الدین و اتحاد الدین
 و حسام الدین از مدینه روی بولایت دارالمرزبانان و اما جلال الدین
 و اتحاد الدین از دارالمرزبانان بولایت اذربایجان رفته در موضع رود مار
 سفلی و طایفه ساختند و ذریات ایشان زیاد شد با القاب امیری شهریار
 یا قند اما میر حسام الدین بن امیر ابو الفضل بن امیر ابراهیم بن امیر یعقوب
 بن امیر اسماعیل بن امیر محمد بن امیر داود بن امیر حسین بن امیر مالک بن
 امیر اسماعیل بن امیر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و با برادر که ملک
 خود امیر نظام الدین در بولایت شیراز و طایفه ساختند حاکم شیراز
 ملک بنون بن ملک بن قبا و بن ملک بهمن بن ملک اشرف بن ملک سلطان
 احمد بن ملک کاوس بن ملک اسکنند بن ملک نخچه و بن
 ملک اشرف بن ملک قاسم بن ملک شاه میران بن ملک شاه عسکری
 بن ملک بزرگ و بن شهریار مقدم بن شاه بزرگ شمر و در رعایت
 خاطر ایشان سسی بلخ بجا می رود و در روایات کثیره وارد است
 که در زمان خلفای عباسی بنی اهل اسلام در هر جا از پادشاهان امر
 و فضلا و علما و بقیه بسیاری بودند که فرزندان بزرگوارین شهریار که ملک

عجم

در این کتاب
 از سادات
 حسینی
 در این کتاب
 از سادات
 حسینی

آنحضرت است فخر اهل محمد آن بزرگوار از حد جمعی محصور نیست و
شایسته مبارک آنحضرت در اکثر اشکال چون پدر علیه السلام خود بود الا آنکه
اندک باریک و بلند تر و سفید پوست و سرخ روی و برودم پیوسته
و خال سیاه بگونه راست و گردن بلند محاسن مبارکش بسیار بنوده
و بسیار رنگ و دغاها داشت و سفید و میان و دو دندان پیش
کشاده و چنجال پیش از فوت ترک سوآکن کرده بود بعلت ریختن
دغا نهایی مبارکش و میان و داغ آنسور اندکی برآمده و داشت و آن
حضرت را از ذکور دانسته و حق فرزند بودن بدین سامی اقول اسماعیل
دوم عبد الله سیم اتم فروه مادر آنها فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب چهارم امام موسی کاظم و پنجم اسماعیل ششم محمد علی
هفتم فاطمه از امام ولید بودند سیم عباس ششم علی عریضی دهم اسماء از مادر
بای مسفره بودند و آنحضرت را از پنج پسر عقیقت است اقول اسماعیل
دوم امام موسی کاظم سیم علی عریضی چهارم محمد الذیاباج پنجم اسماعیل
المؤمن اما اسماعیل اکبر اولاد آنحضرت بود در زمان پدر در عریضی فاطمه
کرد و بر سر دوش مردم بمیدانه آوردند و در قبیع دفن شد و روایت که حضرت
صداق و جعفر که در بروت او جعفر شدیدی و در پیش جنانه ابوبی عب
و تعلین راه میرفتند و امر فرمودند پیش از خاک سپردن او و فاطمه
بسیار جنازه او را بر زمین نهادند و روی او را میکشودند و نظر باو میکردند
و مقصود حضرت از این عمل تحقیق و فاطمه اسماعیل بود برای کسی که
کمان کرده بودند امامت اسماعیل را بعد از حضرت صداق و زایل
کردن معیت بود از آنها در حیات خود و چون اسماعیل وفات کرد
مردم منحرف شدند از امامت او و از کسانی که از خواص پدرش
حضرت صادق بودند بلکه از ابا بعد بودند قائل شدند باینکه اسماعیل فاطمه

مکره و چون حضرت صادق قیامت فرمود و مردم دو فرق شدند جماعتی گفتند
که امام موسی بن جعفر است و آن فرق نیز دو فرق شدند بعضی از اینها قتل
یافته بودند و آن اسماعیل برگشته قاتل شده با امامت محمد و اسماعیل و
تمام یکدیگر کشته گشته امامت حق اسماعیل بود چون اسماعیل وفات کرد پسر
سزاوارتر است بمقام پدر از اراد و بعضی دیگر مانند با عفا حمایت
اسماعیل و این دو فرق را اسماعیلی گویند و عقب اسماعیل از دوی پسر وی
محمد و علی است اما محمد بن اسماعیل ابروی بود جعفر نام و جعفر ابروی
بوجود آمد محمد و فرزندان او در طرف و بار مغرب افتادند و چهارده تن
طغای بنی فاطمه که در مصر با استقلال خلافت کردند از نسل محمد بن
جعفر بن محمد بن اسماعیل بن حضرت صادق است و مدت ملکشان
از سال دولیت و نوزده و شش بود تا سال پانصد و پناه و شش
دولیت و شصت سال خلیفان اقل در کتب شیعه سالها فاطمیه
از آن یاد و عفا اسماعیلی بن امام جعفر صادق علیه السلام
اول کسی که از ایشان بقویت اوج عبد الصوفی و سلطانیه مغرب خلافت
موسوم شد آمدی محمد بن الرضی عبد العزیز القتی قاسم بن الوفی احمد بن ابی
محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام است در مغرب سال
دو صد و نود و شش خروج کرد و به ریج کارا و بالا گرفت تا در سال
ستصد و سی و سه بر بنو فاطمه که از قبل مقتدره خلیفه و حاکم آنجا بود
خروج کرد و ایشان را مقتور گردانید و بلاد افریقیه را در تحت تصرف آورد
و بقویت دولت خود از حضرت رسول خدا روایت کرد که علی راس
الشمس تطلع الشمس من مغربها محمدی موعود من ستم مهدی مبین
شش سال حکومت کرد و در گذشت و دویم از انبیا القائم با امر الله
احمد بن مهدی مذکور بود ستم المنصور بقوه الله اسماعیل بن قائم بن

صدی چهارم المعز بن ابد المعز بن اسماعیل بن قائم بن مهدی بن ابراهیم
صاحب دای و شجاع بود و قاتی امور ملک و قوایین ملت نیل و ایشی
و کانیغی مراسم سیاست و حکومت بجای آوردی چون بر تخت خلافت
نشست جرم خادم خود را با انواع خواص پادشاهان اختصاص داده
بالشکری گران با قضای بلاد مغرب فرستاد و خود بسایه لشکر کشید
آند را رافع نمود و بعد از این فتح لشکر بجزایر روم فرستاد میان او
و لشکر رومیان حربهای عظیم واقع شد و بر محاسن غالب آمده غنائم
فراوان یافتند در خلال این احوال کافور آتشیدی که از ارض خلیف
عباسی حکومت مصر شتغال بنیز و وفات یافت و بواسطه جد و جوار
مصریان عاجز و مضطر گشته جمعی از اشراف و اعیان ملک سواد
نهار فرستادند و از معز بن ابد التماس نمودند که بمقتضی حرکت فرستد
یا از امرای دولت شخصی را که شایسته باشد باین ولایت فرستد
چون معز بر این قضیه اطلاع یافت بخت بر شتر مصر مقصود کرد
چون غلام خود را با جمعی از ارباب سلاح و کشتیهای شون با انواع طغما
و اصناف اغذیه که برای آن مملکت صدقه که از سال نمود جوهر
با کفنی هر چه بخواهد از قطع منازل و مساکت بمصر رسید چشم
ایالی آندایر بدیدار او روشن شد و سوخت جوی ایشان بصدقات
معزیه قرار یافت و جوهر ببلستان آتشیدی نزول کرده بوجوب
فرموده میان قسطنطین و مصر و چین الشمس بجای مصر جدید مشغول
شد و بعضی جوهر مصر اسکندریه و دیار صمد و میاط و کوه و دینه از قسطنطین
بنی عباس بیرون رفت و در شتر علویه در آمد و نام عباسی از آن متاثر
مصر و جوه مسکه در جم و دینار برداشت و مسکه بنام مولای خود معز
لبن ابد معز بن ماسخت و لباس سیاه را که شعار عباسیان بود بر او

کردند

کردند و جامهای سفید خطایه میباشند و چون روز جمعه رسید اکر و کرد
عقب جماعتی کوبیده الله صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و
علی فاطمه الزهراء و علی الحسن و علی حسین اللهم صل علی الله
الظاهرین ابانا و ائمه المومنین و ائمه المرسلین و در حین آن که اکر و کرد
علی بن اعلی بر او دان گوید اکر و کرد و عمارت مسجدی تا بهره شروع نمود
و بعد از این ایشا جوهر جعفر بن قاسم که از اهل طاهرا مرای معز بن ابد
بود بالشکری گران بکاتب طاهرا فرستاد و او جعفر طاهرا را
عزم و شوق نمود و بر دمشق نیز مسئول شده سایر ملکات شام را گرفت
و در سال سیصد و شصت و یکم که هی المعز بن ابد بعثت مصر
از مغرب بجهت نمود و اشراف مصر اسکندریه باینستقلال خلافت
و بدان سرزمین طغای او مشرف شدند و شوق شدت حرق بخصول
الام اشتیاق خویش را معروف داشتند و از تر و کسالت
اختصاص یافتند خلیفه علویه چون بچو شد معزیه نزول فرمود و اهل
صلان انصاف چنان استغفال نمود که معزیه بر آن مقید بود و چون
بر امور استقلال یافت بعد از بیست و چهار سال پادشاهی مستقل
سیصد و شصت و پنج تقدیمات اعیان اهل اوج مسجد و حج
طغای فاطمه العزیزه با ابد بن معز بن ابد مرای معز بن ابد
السیکین از قبل طغای طایفه طاهرا تمام بود ملک و ملک شام و بصره
آند و بصره بی حواله کرد و مسکه بنام حوالی چون ایشان بخصول
اسلام آوشت می نمودند و از اکر و کرد و اکر و کرد و اکر و کرد
کرد و در معز بن ابد و بساری مال از ایشان گرفت چون
بیت و کمال ملک مستقر در سال سیصد و شصت و در که ملک
ششم طغای فاطمه العزیزه با اکر و کرد بن عزیز با اکر و کرد

نمود

بعد از غارت کردند و همچنین خانه ها و اموال و متعلقان ایشان را
 غارت کردند و در سایر مساجد و جماعات و محلات و حاکمات و حاکمان
 و اهل آن کردند و خلیفه مستنصر علی را بر منار بغداد و حاکم اهل آن خواندند
 و سکه بنام او زدند و بعد از آن متوجه محاصره دارالخلافه شدند و در
 آن زمان وزیر جامع که ایشان را بکلیف سپاهی ساخته بود کوشش
 نمود و محفله بنام خلیفه از روی خطب از سوار شده با جمعی از اهل عباس
 بر سر منار بیرون آمدند مصاحف بر سر نیزه کرده کثیران بر بار برهنه
 کرده و بیای پریشان ساخته متوجه جانب بسیاری شدند و در
 اول دار خلیفه با امیر عرب قریش بن بردان و چار شد و از جهت خود
 و وزیران تلبیس و قریش و امان داده بکینه خود فرود آمد و چون بیای
 بر آن نمودن اطلاع یافت قریش اطلاع کرد اما بواسطه مصیبت
 میانه خود آن باب ننموده و وزیر را حاضر ساخته با او عتاب آغاز کرد
 و تقصیرات او را بر او شمرد و آنگاه فرمود تا او را بسیاری زدند و بخیار
 در پای او نهادند و امر کرد که دارالخلافه را غارت کردند و بعد از آن ای
 بسیاری و قریش بن بردان بر آن قرار گرفت که خلیفه را بخارش
 عجب که امیر جدید بود بسیارند تا از بغداد بکعبه بر دو خلیفه بکمال پیش
 نهادن عجب بود و چون عید صحرایی رسید بسیاری سوار شده خطب
 نمودن را با لباس سفید پوشانید و خود و صحاب نیز لباس سفید
 پوشیدند و بر بالای سر او ایات مستنصر و چترهای مصریه بر پا
 کرده خلیفه مستنصر فاطمی خوانند و شیعه بغداد غایت شادمانی
 و سرور اظهار نمودند بعد از آن بسیاری در مقام تنقیص از اعیان
 اهل بغداد شدند و بسیاری از دشمنان خود را در دجله غرق ساختند و
 اظهار عدل احسان نموده دیگران را عطا یاداد و بعد از آن امر کرد تا

آن

آن رئیس الرضا و بر خلیفه را کشته گزافه نمود بر شریکها کردند و در شهر بغداد
 گردانیدند و باره چهره بدست یکی از او با شد داده و غیب او سوار کردند
 تا آن مردم را بر قتل او میزدند باشد و چون که از وزیر بپایان گنج واقع
 شد شیخان آنجا کشتنهای گشته بر او میزدند و آب و دین بر می زدند و میزدند
 بعد از آن که او در تمام شهر گردانیدند باز شد که کاد بسیاری بودند
 و او را کشتند و در شهر مستنصر سال چهار صد و پنجاه و یک قاضی امضای
 و جمعی از خود علویه و عباسیه را حاضر ساخت و کعبه مستنصر
 با صد قاضی را گرفت و خلیفه را الزام نمود تا بخت خود نوشت که با وجود
 بنی و او را در امر خلافت جعی نیست و عصب و عصب و در ای خلیفه
 عباسی را بخلیفه مستنصر باید فاطمی در مصر فرستاد و حکم کرد که خبر
 کنند و آب فرات را بکمر بیاورند و در جان ایام بسیاری حکم داد
 عمارتی بر قمر مشور اما بین تا بین امام علی الهادی و امام حسن عسکری
 در ساه و ساه نهادند با لیل مستنصر را سپید بود و زار و احمد و عبد المجید
 در اول هزار را و بعد که در چون را و بر خلیفه را خلع کرد و احمد را و بعد
 نمود و مستنصر لقب کرد اما عیالان و فرقه شدند آنچه متابعت نزار
 کردند که اول ایشان سعد الدوله بود ایشان را نزاری خوانند و آنچه
 احمد کردند ایشان را مستنصر خوانند و حسن صبیح چنانکه معتقدند
 اسما علیا است گفت که اعتبار نفس اول دارد و متابعت نزار شد و بنام
 او دعوت کرد چنانکه ذکر خواهد شد و مستنصر در سال چهار صد و
 هشتاد و هفت درگذشت و منتهی از خلفای فاطمیه استنصری باشد
 بن مستنصر بر جای پدر نشست و قصد برادر داشت نزار بر تخت و با
 دو پسر با سکنه بر رفت مستنصری فرستاد تا او را با پسرانش بکشتند
 و در قاهره مجبور کرد و در زمان مستنصری فرنگیان بر بعضی سواحل شام

مستولی

مستولی شدند و مستغنی ده سال حکومت کرد و در سال چهارصد و نود و هشت
 برود و جهان بود و هم از خلفای فاطمیه الامر با حکام ائمه بن مستغنی
 بر جای پدر نشست و بیست و هشت سال حکومت کرد و جمعی از
 متابعان نزار او را بگشاده دست عمرش چهل سال بود و از هم از خلفای
 فاطمیه الطاهر بالله ابو میمون بن مستنصر پادشاه شد و بیست سال
 فرمانروا بود و در سال باقیصد و چهل و چهار درگذشت و از هم از خلفای
 فاطمیه الحافظ بن ائمه بن حافض بن مستنصر بر جای پدر نشست و در
 عهد او فرمانروایان بر عسقلان مستولی شدند مدت ملکش چهل سال بود و از هم
 از خلفای فاطمیه القاهر بن ائمه بن ایدر پادشاه شد و مصر و عجم بود و بعد از
 سه سال بمصر عجم درگذشت و چهاردهم از خلفای فاطمیه العاضد بن
 ائمه بن قاهر بن ایدر پادشاهی یافت در عهد او فرمانروایان هفتصد مصر
 کردند عاضد از ایشان مترجم شد بجا که شام پناه برد و او الملک ناصر
 صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمصر آورد و فرستاد لشکر فرنگیش
 از وصول سپاه شام بکمر بخت پس از آن میان عاضد و وزیرش
 شام پور منقشت افتاد عاضد بصلاح الدین پناه برد و او شام پور را
 بکشت و بعد از هفت روز عاضد برود جهان کرد و صلاح الدین بر ملک
 مصر مستولی شد و سلطان ائمه یافت و سلطنت بنی فاطمیه منقرض
 شد خلاصه آنچه محقق شده علوی اسامعیه مصر در اصول شیعیان آمده
 بوده اند لیکن اسامعیه و در فروع نیز مذموب شیعه عمل نموده اند و آنچه
 بقراط و بعضی ملاحده الموصیه نسبت میکنند ایشان بحسب ظاهر
 و باطن میرانند و الله اعلم بحقایق - خبایان در ذکر اسامعیه
 اولان که ایشان را المومنین گویند - مخفی نماند که اسامعیه ایرانیان
 هشت تن بودند و دست ملک انان از سال چهارصد و هشتاد و هشت

الی سال ششصد و پنجاه و سه یکصد و بیست و یک سال بود و اول ایشان
 حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد بن صباح بن هاشم
 حمیری پادشاه یمن است و در اول حسن شیعیان شیعیان بود و حاکم
 سلطان ارسلان سلجوقی میان او و نظام الملک وزیر بر سر
 حساب ممالک خصوصیت افتاد از خدمت البارسلان بود
 شد و بری رفت و در سال چهارصد و هشتاد و یک شام رفت
 و بخدمت مستنصر بالله قاهر شد و از مذموب شیعیان شیعیان
 به مذموب شیعیان اسامعیه انتقال نمود و چند سال آنجا بود و از این
 مستنصر کوکی را از فرزندان خود بداد و حسن آن کودک را
 بایران آورد و پرورش کرد و مردم را در خفیه دعوت میکرد و بجهن
 تدریس میکرد بار ده ملک قدر بر قلعه الموت صعود نموده بر معارج
 سروری ارتقا یافت از جهه تا شریعت را داد و آنکه کسی
 خود را بجهت قتل کی از اهل زمان بقصاص رسانند و دیگری را
 بجهت شرب خمر بقتل آورد و قوه طبع او بر تیره بود که در مدت
 سی و پنج سال که در الموت اقامت داشت پیش از دو نوبت از خانه
 بیام بالا رفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد چه پیوسته بیدار بود
 ملک و تلقیق مسائل اعتقادیه که موافق مذهب بود و بود اشتغال
 بنمود و بمبالغه در فنی شریعت غرآ بحسب ظاهر و آن مرتبه بود
 که شخصی را که در الموت فی نواخته بود از قلعه بیرون کرد و او هر چند
 شفا بر آن بخت دیگرش بقلعه راه نداد و در زمان او بسیاری
 از اهل سنت و جماعت را که با اسامعیه و سایر فرق در مقام منازعه
 بودند بخرم فانیان کشته شدند و صد و اربعین مور باعث شده که
 اهل سنت و جماعت نسبت الحاد و کفر باین جماعت نمایند و

افتتاح خون کابرو اعیان دینب خود نتوانستند کشید لاجرم تسلیم
خاطر خود را در آستان دیدند که زبان بر ششام و کجیرو و انما ایشان گشت بند
وحسن در شب چهارشنبه ششم ربیع الآخر سال پانصد و هجده بدرقه
همان نمود که امید بزرگوار را به لید کرد تا بمقوت و دهر را او علی و حسن
آدم حضرتانی و کیکاووس جعفر مردم منتظر کردند پس بیکو وصیت بزرگ امید
یرو داری بر جای حسن نشست و بر اهل حسن صیبا را عرض نمودی و او
امام و پیشوای خود خواندی و ظاهر شریعت را رعایت کردی و چهار ده
دو ماه حکومت کرد و در سال پانصد و سی و دو درگذشت محمد بن بزرگ
امید و لید بدرقه و او نیز ظاهر شریعت را رعایت میکرد و پیشرو علی
امامت میکرد و او مانع بود چون محمد است و چهار سال و هشت ماه حکوم
کرد و در سال پانصد و پنجاه و هفت درگذشت بعد از او پیشرو حسن
حکومت بدو تحقق گرفت و او دعوی امامت کرد و در میدان منبری
نهاد بر عکس آئین مسلمانی و چهار علم سرخ و زر و سفید و سبز بر چهار
رکن منبر افراشت و گفت من امام و تکلیف از جهانیان برداشتم و
او امام ششمی از خلفاء فریاد و اگر غیر خود را ند و انواع تلای و منای بکار
داشت و قس با او متفق شدند و از روز اعیان القیام نام نهادند و
او را حسن علی فخر اسلام لقب کردند و خداوند خطاب کردند و معتقد
النت که عالم قدیم است و زمان اقیانوسی معاد روحانی و مبحث و
دو نوع معنوی و قیامت هر کس است و دست و همه ارکان شریعت را
آویزات کرد چون مردم را بر اباحت و رفع طاعت تحریر میگرد
اول جهانیان را زودتر از گرفت باندک متلی بم قوم او بران مصر شدند
کافران الحاد و عجم تمام یافت چون کابردین مرتبه رسید جماعتی که پیش از
مسلمانی دامن گیر بود و استقامت داشتند جلالت و طری کردند و بیچاره

خراسان فرستد و کسانی که قدرت رفیق خود مصابرت نمودند و فرست
می طلبیدند تا وقت در رسید حسن بهایم و از آل بویه که برادر زن او بود
اورا بدو رخ رسانیدند تا بادشاهی او چهار سال بود بعد از او پسرش
محمد بادشاهی نشست و حسن با مومرا که خاقان پدرش بود با تمامت
مثل او بکشت کارالحاد در زمان او قوت گرفت و او امر شرعی بکلی در آن
ولایت مرقع شد ملاحظه در زمان او خوار خیزند و غنایا خجفتند
و فساد و کدزدی چون چهل سال در پادشاهی بهمان در سال ششصد و
هفتاد و دو رخ شتافت بعضی کیند پسرش جلال الدین حسرت آنکه
بر کیش او سرگرد بود با اتفاق خواص او را نهرواد آقا جلال الدین حسن بن محمد
بعد از پادشاه شد چون بنگر کیش و آتش بود پرود فتنیات را از ننگ
خود برداشت و او امر و نوایه ای شعر را رواج داد و بر است ساخت
خود از آن طریق مذموم باظهار رسانید از اداری الخاف باسلام او فرود
ناقد شد و او را نو مسلمان خواندند و چون اهل قزوین بکلمه سبائی
بر اغفال و اقوال افتخروا وقت ترویج از علماء و قزوین انکسار کرد
تا معتدل فرستادند از آن سبب خانه حسن سبیل و دیگر ملاحظه با جلیل و
تصانیف ایشان را بیرون بردند و فرستاد جلال الدین حسن فرستاد
بوجوب تلقین اهل قزوین بر اسلاف خود خجفت کرد تا مردم را مسلک
او محقق شود و در سال ششصد و نود و دو خود را بکج فرستاد و فتنه
معزز داشت و حازر داد اما امرای کیلانات و دیگر مسلمانان با جلیل
الدین حسن صلحت کنند و او چهار دختر از امرای کیلان بخواهست
اند و دختر امیر کوتم علاء الدین متولد گشت چون چنگیز خان بایران آمد
جلال الدین حسن با بی بطاعت پیش آمد چنگیز خان و او امان داد
چون بایزید سال یازدهم در پادشاهی بمرسد و سال ششصد و بیست و

و بعد از آنکه دولت اسماعیلیه در سال ۷۷۰ هجری قمری
 پذیرفته و قطن سادات علوی که وارث ملک بودند و آنصبوب معتبر
 گردید و هر یک یک کوشه ساختند و در آخر یکی از سادات مجاهد نشین
 در موضع خوانند که از مضامین قزوین است و در سرحد کلمان واقع
 است قطن حسیار نمود و او را و سادات خوانند مشهور گشتند
 و قریب سیصد سال مندر شاه و وجود خود مکرر داشته و فرزند
 سلاطین عصر مکرر و مکرر بود و چون خلافت و مجاهد نشین بشاه
 ظاهر رسید و در علوم ظاهری و باطنی از آباء و اجداد در گذشت
 شش بیان مصر و بخارا و سمرقند و قزوین و غیره دست ارادت بشاه
 مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند و پادشاه ایران شاه
 اسماعیل صفوی چون خودش از میامین بیرومیری صاحب دستگاه
 گشته پادشاهی سیده بود و در آن شد که سلسله جمیع شاخ
 مالک محرم و خاصه سلسله خوانند را به متناصل سازد میرزا شاه
 حسین اصفهانی که ناظر دیوان شاه اسماعیل بود با شاه ظاهر را در
 صلوات داشت کس نزد وی فرستاد و در حقیقت جلال او را مطلع
 گردانید شاه ظاهر سلامتی را منحصر در یک درویشی ظاهری داشت
 بساط سجاده نشینی را در هر جمعی و در او اهل سال نصد و بیست
 شش در حالی سلطانیه بواسطه توبه پادشاه حسین مجلس شاهی را
 باریافته در سلک ظلمای حضور مستحکم گردید لکن شاه کاوه بنظر
 بحیرت در او میسر گشت شاه ظاهر بواسطه سید میرزا شاه حسین
 منصب تدوین بر سر شاه ظاهر حاصل کرده با تجارت قدرت و اعتبار
 طالب و مرید بجم آورده و سینه تعلیم و تعلیم و اوج تمام یافت
 و مریدان نیز از اطراف روی بکاشان آورده از باب و کلانتران

بلده

بلده از روی حسد و بغض سر اسیر تحت بشاه اسماعیل صفوی فرستند
 که حال اسماعیلیه و اعیان ایشان از شرح و بیان شغنی است شاه
 ظاهر که در این عصر مقتدای این جماعت است در ترویج مذهب
 میگوید و ملحدان زندیقان بر او مجتمع گشته شریعت را رواج
 در وقت نموده و با سلاطین اطراف نیز مراسلات و مکاتبات
 مفتوح دارد شاه اسماعیل که باین طلب بود و بعد از اطلال و قتل
 سید را در او میرزا شاه حسین چون بر این قضیه مطلع شد و دانست
 که این معادله اصلاح پذیر نیست یکی از زندگان جلدر که حمل غلام
 بود بکاشان فرستاد و زبانی پیغام نمود که صلاح در آنست که آن
 بزرگوار بجز و آگاهی آن خبر نقل مکان کرده از قزوین پادشاه قهار بزرگوار
 روید شاه ظاهر سر اسیر مضطرب گشته از اسباب احوال قطع
 نظر نموده جریده با اهل و عیال بسرعت تمام در عین مستان به
 غریبت چند وستان متوجه بندرجون شد و از اتفاقات گشته
 و دوزی که گشتی روانه بند وستان میشد آنجا رسید فوری
 سوار گشتی شده بعد از هفت روز و اردمند که که از بند در چند است
 و رود نمود و گویند قزوین که فرمان قتل مصوب ایشان بود بکاشان
 رسیدند چون خبر از شاه ظاهر رسیدند تو قفسه ناکرده بگریه
 از دینال سر و قمر اهل کمال شگافتند اما چون اراده الله بان
 تعلیق گرفته بود که شاه ظاهر ملاذد کن را از فیض مقدم شرفیست
 ظاهر درم ساز و سکه انداخته از وی قسب باس معرفت نمود
 سالک مسالک صلی و سواد گردید و رسیدن فرستادگان
 ایران بخارا در ایامی که شاه ظاهر کشتی سلامت روانه بند
 شده بود با لجه شاه ظاهر از بندر که بشیر بیاورد رسید اسماعیل

عادلشاه

عادل شاه چون بغیر از باب شمشیر باطلایه دیگر غنای نداشت به
احوالش نپرداخت لهذا قاصد گذاردن حج شده از آنجا که
بندر جبول روان گردید قضا را در اشای راه وارد قلعه پرده شد
مخدوم خواجه جهان دکنی که از امرای سلاطین هند بود در آن
قلعه میوزان قدم شاه ظاهر خیر یافته با انواع تعظیم و تکریم او را ملحق
مود و بمالعه و الحاح التماس توقف کرده فرزندان کو بقرائن کتب
علی مشغول گشته قضا را در آن مدت بر آن نظام شاه بخلاف
عادت استاد خود میر محمد شیروانی را بر سر رسالت نزد خواجه جهان
دکنی به پرده فرستاد و او در آنجا خدمت فیض بخش شاه ظاهر رسید
ملکی دید بصورت بشر و جهانی بصورت وحدت وجود آنجا را
دولت شرف دانسته قریب یکسال بخواندن کتاب محیطی
مشغول شده در دکن غافل افتاده که قلعه پرده بوجود چنین بزرگوار
مزمین و منور است که مثل سر محمد استادی بشاکردی افتخار دارد
چون ملا میر محمد با حمد بکر مراجعت کرد بر آن نظام شاه از او
پرسید که این همه موجب در نکت چه بود جواب داد که این همه
نصیحت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و معزز
بشتم و بخواندن کتاب محیطی پرداختم بر آن نظام شاه
چون همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواندن
حجیت و مجالست آن قدوه امام شد در زمان مکتوبه
شوق آید بحجبت انجیر نقل آورده مصحوب ملا میر محمد استاد
پرده فرستاد خواجه جهان چون چاره نداشت بجهت شاه
ظاهر سامان سفر سرانجام نموده در سال ۹۲۸ بصوب
بلده احمد که توجیه فرمود اعیان اشراف آن بلده به استقبال

ششامه

ششامه با عزاز و اکرام وافر بشهر در آورده بر آن نظام شاه
بعد از ملاقات شاه ظاهر را شمول عنایات پادشاهان گردانیده
از جمله مجایبان حضور ساخته پایتقد و منزلتش را از سایر
مقر بان درگاه گذرانیده استعدا نمود که درون قلعه احمد که حالا
مسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد شاه ظاهر بموجب گفته
بر آن نظام شاه هفتاد و هشت در آنجا رفته بدرس گفتن علمای پای
سخت مشغول میشد و بواسطه علم و کمال ترقی تمام کرد و کار او بجای
رسید که بر آن نظام شاه و سایر سلاطین دکن ملازمت او میکرد
تا آنکه بعد از مدتی شهنشاهه عبدالقادر بر بر آن نظام شاه که محبوب
بود بسیار شد و بسیاری او مستند او شدت تمام یافت و اهتمام بر
نظام شاه در صحبت او بر تبه بود که حکم میگفت که اگر تو ظاهر شود
که اگر باره از جلوس در علاج عبدالقادر در کار است بگو تا رسید
خود را شکافه باره از آن بیرون آرم و در آن شانزده بار میگردد
و صدقات فراوان بفقرا میسلان کا فرمید چون شاه ظاهر
چنین دید جرئت نموده گفت شما چیزی نذر دوازده امام بخشید
که انشاء الله فرزند شما شفا خواهد یافت در نیت خود این مضمون را
بگذرانید که بجز و آن نذر فرزند شما شفا یابد هر رایی که من در باب
اعتقاد با علمای ایندیا را منسوب سازم شما آنرا اختیار نمائید بر آن
نظام شاه گفت دوازده امام هستند شاه ظاهر گفت اول ایشان
حضرت امیر المومنین علی است که یکی از چهار یار است که اهل سنت
ایشان را ترقیب خاص فلیقه حضرت رسول میدانند و بعد از آن امام
حسن و امام حسین و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه
بموجب مذکور نذر نمود و چون شب درآمد شاه ظاهر از خدمت بر آن

نظام

در این کتاب

نظام شاه بخوار خود مراجعت نمود و از جرئت اظهار آن معانی پشیمان
 شده و توبه می کرد و میباید از نظام شاه مقبول ارکاء آتی نگردد و پس او میرد
 و او را از آن رکعت مضرت رسد لاجرم اسب خود را زیرین کرده و توبه
 آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر را بشنود بطرفی بگریزد که در این شاه
 متعاقب خادمان نظام شاه بطلب شاه ظاهر رسیده اند هر چند شاه
 ظاهر عقل میزند تا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید بنفید نماید و او را
 در پناه شب بخیمت نظام شاه بردند چون نظام شاه را از دور نظر
 بر او افتاد استقبال نمود و گفت آنچه بخوانستی که بعد از بحث
 با علمای ایندبار بغیر آوردیم ظاهر ساز که الحال بجا آورم انکار و شروع
 در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود نمود و گفت در آن
 شب که مرض عید القادر شده بود ایافته بود و لحاف از غایت غلیظ
 از روی خود انداخته غش کرده بود چون بلا حلقه حال کثیر الاختال
 او نمودم در غایت حزن و غم که آنست فتم و در شنای خواست
 امیر المؤمنین علی را دیدم که با من میگوید که نظام ما و امیکه پسر تو عید
 القادر صحت نیابد با ایمان نمی آوری اینک لحاف را بر سر
 او کشیده فرمود چنین زمان بخت است الی صحت کامل بیاید تا بگوید
 که تو نیز ازینستی که در دل داری گذرانیدی بر بزرگوارانی چون از خواب
 بیدار شدم دیدم که لحاف بر سر عید القادر گسترده اند و عرق بسیار
 گریه بعد از بوی که عرق او خشک شد بیدار شدم و به شست و
 شام صحت بر او ظاهر شد و از روی استقامتی صادر ق طعام طلبید
 پس شاه ظاهر با اطمینان خاطر فرسام و دانه نام و مناجات
 او شایسته است و یکسره کور ساخته نیست اگر کان و قوت این مناجات
 قوی بابل نیست و تبرائی از اعدای ایشان است بر این نظام شاه

نظام شاه

در آن صحرای اترجام سهرشار بخت ابل بیت نوشید و بدین بیت
 مترجم گردید چه مبارک بحر بود و چه فرخنده شبنم به آن شب قدر که
 این تار و پود را تیره دانه شاهزاده و عید القادر و والد ایشان بی بی
 آمنه و دیگران از ذکروان داشت و سایر ابل حرم از آن شراب عید
 بهره و کشتند و لولای بخت ابل بیت بر افراشته چون صبح
 طلوع نمود بر آن شاه خواست که خطبه اش عشریه خوانده نام خطبای
 ثانی ساقط کرده اند شاه ظاهر در آنوقت از عجلت و شتاب مانع
 آمده گفت الحال مصلحت در اظهار این منبر نیست زیرا که امر
 شاهکی ابل بخت اند ما و امیکه جمعی از سپاهیان شیده را بیدار بزم
 نزد کاری از پیش میتوان برد اما بر آن نظام شاه صبر بر لقیه نتوان
 نمود در یکی از روزهای عید بعد که در رفتی و قوف شاه ظاهر طلبید
 از ابل عراق را طلبیده فرمود که بر بالای منبر عید که در رفت خطبه
 دوازده امام علیه السلام را بخواند و نام ابو بکر و عمر و عثمان را از خطبه
 انداخت و چون امر او خصوصاً نصیر الملک که قدمت خدمت
 و استقلال تمام داشت آنجا است را مشاهده نمودند بیکبار از عدا
 نظام شاه دور شدند و در کوچه های با افواج خود ایستادند و در مقام
 دفع انکار دند شدند و پیش نظام شاه بغیر از اندکی از خواص و غلامان
 نماند و چون نظام شاه دانست که سرفه آن جماعت نصیر الملک
 است او را استقامت داد و نزد خود طلبید و چون او بخدمت رسید
 با او خطاب نمود و گفت که تو بخیالی رسیدی که نام نظام را بخوانی
 میکنی و فی الحال امر کرد که چشمهای او را بکنه بر کف دست او نهادند
 پس او را برده در میان جماع اسرا دانه تا که شود هر آنکه نتواند دید
 چون باقی اسرا را آنجا انداختند و بخت شده هر یک بجای آوریدند

و بعد از آن شاه طاهر با علمای آن دیار بحث نمود و هر چه از احادیثی که در صحاح
 سنی ایشان مسطور است تحقیقت خلافت حضرت امیر علیه السلام
 و بطلان خلافت ثلاثه و تقدیم ایشان بر حضرت امیر تقییر و پذیر
 بر ایشان بود و ساخت و بنا بر آن شاه طاهر که سابقا ملازم با
 مصاحب نظام شاه بود الحاح هر شد و امام او شد و متعاقب عادل شاه
 و قطب شاه نیز دست توکل بدادمان ارشاد ان یقین خاندان بکمار
 و رشاد زده یکی مذهب امامیه اختیار نمودند و بعنایت اهل بیت
 جلیل آن سید هدایت دستگاه مذهب شریف اهل بیت علیهم السلام
 در تمام ولایت دکن رواج و رونق یافت و در سال هفصد و پنجاه و
 شش شاه طاهر وفات نمود و از او سه دختر و چهار پسر ماند اسامی
 پسران شاه حیدر و شاه رفیع و شاه ابو الحسن و شاه ابو طالب
 و آن جمله شاه حیدر در عراق متولد شده و باقی در دکن و شاه حیدر
 در چین وفات پذیر چون در ایران در خدمت شاه طاهر سبب بود
 بعد از مراجعت حسب الوصیه صاحب سجاده کشته مقتدی ارباب
 ارادت گردید و الله اعلم و دیگر از نسل اسماعیل بن امام جعفر
 الصادق علیه السلام است نواب سلطان محمد شاه که جماعت اسماعیلیه
 هندوستان و ترکستان و عربستان امروزه او را امام مقرر فی الطائفه
 و هو سلطان محمد شاه بن علی شاه بن ابو الحسن آقاخان بن شاه
 خلیل الله بن ابو الحسن علی شاه بن قاسم علی شاه بن حسن علی شاه بن سید
 علی شاه بن نزار علی شاه بن سید خلیل الله شاه بن نور الدین علی شاه
 بن ذوالفقار علی شاه بن مراد میرزا شاه بن نور علی شاه بن عرب
 میرزا شاه بن عبد السلام شاه بن مستنصر بن محمد السلام شاه بن اسلام
 شاه بن قاسم شاه بن شمس الدین محمد شاه بن رکن الدین خورشید شاه بن

خزرجال

نسب طاهر بن
 شاه طاهر بن
 شاه طاهر بن

خزرجال الدین حسن بن علاء الدین محمد بن علاء الدین محمد بن علاء الدین محمد بن
 قاهر بن معتدی بن مادی بن زکریا بن مستنصر بالله بن طاهر بالله بن
 حاکم بالله بن عزیز بالله بن معزکدین بن منصور قوه الله بن قائم بالله بن
 بن مهدی محمد بن رضی جلاله بن تقی محمد بن وفی احمد بن محمد بن اسماعیل بن
 حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام - و دیگر از نسل اسماعیل
 امام جعفر الصادق علیه السلام سلسله سادات شمس بلدان است
 که جدا علای آنها سید شمس الدین بن صلاح الدین بن سلام الدین
 بن مؤمن شاه بن خالد بن عبد الجبار بن منصور بن مستخر بن امام
 الدین بن نور محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام و از
 بلدان آمد و مذهب اسماعیلیه را در هندوستان رواج داد
 و از معتقدین و زباده از طایفه هندو قوم زکریا و غیره بودند که دین
 اسماعیلیه را قبول کردند و آنها را هر یک شمس گویند و سید شمس الدین
 در سال ششصد و هشتاد و دو وفات کرده و اولاد او در طرین
 هند متفرق شدند و هر یک در جایی ساکن صاحب خانقاه
 و سجاده شدند اکنون چهل و هشت خانقاه سجاده نشین از اولاد
 سید شمس الدین در حدود پنجاب هند و کشمیر و غیره موجود است
 از آنجا که در لاهور خانقاه و مزار سخی کلاب شاه و پیر ماری بهمان
 سید عبدالقادر بن سید شمس الدین ملتان و دیگر در لاهور و نوکی
 امرت سر خانقاه و مزار سید کلاب شاه و دیگر در قصبه کوتلی
 خانقاه و مزار پیر ثابت علی شاه و دیگر در قصبه شکر کده در
 نواحی کورداس پور خانقاه و مزار سید ثابت علی شاه و دیگر
 در قصبه حکیمه از مضافات دیبا که خانقاه و مزار پیر علی شاه و دیگر
 در موضع بهسین در نواحی لاهور خانقاه و مزار سید پیر محمد شاه

و دیگر

نسب طاهر بن
 شاه طاهر بن
 شاه طاهر بن

و دیگر در موضع محمود بوقی در نواحی شمالا مار باغ خانقاه و مزار رسید
 شاه علی کوهر و دیگر در مقبره ناره و وال در نواحی سیالکوٹ رسید
 شاه قزوینی رسید شاه کمال خانقاه و مزارات علیحدہ و دیگر در مقبره
 سلو در نواحی کشمیر خانقاه و مزار رسید سر فرخ شاه و دیگر در مقبره
 سکندر پور ریاست کشمیر خانقاه و مزار رسید سر حسن محمد ربانی
 و دیگر در مقبره بدول در نواحی جسر و ریاست کشمیر خانقاه و مزار
 رسید صدر الدین و دیگر در مقبره دیرہ بلوہ نواحی جموں خانقاه
 مزار پیر مست دریا و دیگر در جموں خانقاه و مزار رسید علی عالم
 و دیگر در مقبره اوج شریف در نواحی بہاولپور خانقاه و مزار رسید
 حسن کبیر الدین و دیگر در مقبره پورنا نواحی بہاولپور خانقاه و مزار
 رسید موسی شاه و دیگر در موضع سورہ میانی ملتان خانقاه و مزار
 رسید علی اکبر شاه این چند خانقاه مشہور است و چند خانقاه
 دیگر نیز هست کہ ہمہ سجادہ نشین ہر سال بوقت معین مذورات
 و نیاز مند ہند و اکنون پیشانی شاہنشاہ سلطان محمد شاہ بن
 آقا خان است مخفی نمائند اینکہ در بین بعضی عوام شہرت دارد
 کہ سادات شمس ملتان از اولاد شمس الدین بجلال الدین تبریزی
 صحت ندارد بلکہ بطور صحیح آنچه در تاریخ معلوم شد شمس الدین
 بن بہاء الدین تبریزی در سال ششصد و پنجاہ و چہار در قزوین
 بدست علاء الدین محمد بن مولوی معنوی صاحب مشنوی قتل
 گشت و در تبریز در جوار پدرش بہاء الدین مدفون گردید چنانچہ در
 کتاب نفحات بتفصیل مذکور است و شمس الدین بن صلاح
 الدین در سال ششصد و ہشتاد در ملتان وفات یافت
 خیابان چنان کہ ابو محمد اسحاق المؤمن بن حضرت امام جعفر

القاضی علی بن علی و اولاد و اعقاب است۔ ابو محمد اسحاق از
 برادران چنانی حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام است و صورت
 و ہیئت با حضرت رسالت مشابہت تامہ داشت و شریف
 میکرد و او را عقب از سہ پسر بود اول محمد دوم حسین سیم حسن
 بنو و ارث از نسل محمد بن اسحاق اند و حمزہ بخاری از بنی و ارث
 بود اولاد و حمزہ و حبیب بن بشارند میمون بن عبید اللہ نیز از نسل
 و حسین بن اسحاق بجران افتاد و اولاد او در رقد و طلب بسیارند
 و حمزہ خراسانی بن احمد حجازی و عقبہ طلب از ابن عقبہ اند۔
 خیابانان بن محمد الذبیاج بن حضرت امام جعفر
 القاضی و اولاد و اعقاب است۔ محمد الذبیاج مذہب
 زیدی بود و در ایکہ بایہ امام بایہ خروج کند بسیف مروی سخی و شجاع
 بود یکت روز روزہ بودی و چہ روز افطار کردی ہر روز یکت کو سفند
 در مہمانی خود یکشت و در سال یکصد و نود و نہ بر مامون خروج کرد
 عیسی بن جروزی بچہ قتال او بیرون آمد و اصحاب او را منہزم کرد
 و محمد را بکشت و برای مامون فرستاد مامون صلہ پروری کرد و او
 کرامی داشت و با مامون بخراسان ماند و عقبہ او از سہ پسر است
 یکی حسین اولاد او منقرض شد دوم قاسم کہ بنو شیبہ از اولاد او اند
 و بنو الطیارہ و بنو العروس و بنو الخوارزمیہ نیز از اولاد قاسم است
 سیم علی عارضی و عقبہ او از دو پسر است حسن و حسین و عقبہ
 این دون بسیارند ابو الیچا محمد ضرباب بن ابیطالب حمزہ ضرباب
 از نسل حسین بن علی بن محمد دیلاج است و از اولاد محمد بن حسین
 عقبہ بنو ابوالبرکات است و اکابر بسیار از نسل علی اند و ابو
 ظاہر کہ اولاد او در شیرازند از اولاد حسن عارضی است

دارت امام

رحمہ اللہ

کتابت محمد بن علی

خدا داشت که در علی رضی بن حضرت امام جعفر الصادق
 علیه السلام و ائمه ائمه علی بن ابراهیم بن حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام از او بیان پدر بزرگوار و برادر خود امام
 موسی و برادر زاده خود حضرت امام رضا بوده و او را کتبی است مثل بر
 ذکر آنچه از پدر و برادر روایت نموده و شرح گشتی روایت نموده آنچه که
 میسر بر صحت عقیده و تألیف دست نسبت به حضرت امام رضا
 با آنکه عم آنحضرت بوده و نیز نه پدر بود و در سال نسب کاشفی مذکور
 است که علی رضی عالمی بزرگ بوده و در کودکی از پدر مانده و از برادر
 خود امام موسی کاظم علم آموخته و نسبت او به رضی است و آن
 قریب است چهار میل از مدینه دور و در آنجا پسر می برد و اولاد وی آن
 قدر بسیارند و ایشان را عریشیون گویند و عقب او از چهار پسر است
 محمد و احمد شعرائی و حسن و جعفر عقب او از علی پسر است و حسن
 عقب از پسر احمد است و اولاد او در مدینه و مصر اند و بنو عباس
 الدین و بنو فجار و بنو یحیی از نسل حسن اند - اما احمد الشعرائی و بنو
 الجده از عقب علی اند صاحب السجاده و حمزة الداعی و ابوالشائر
 هم از اولاد اویند و محمد بن علی رضی اولاد او بسیار و متفرقند در بلاد محلی
 محدث و بنو ثواب و بنو المختص از نسل عیسی و می گیرند و او پسر محمد
 در شمار گشتی از علی رضی منقولست که گفت یکی از واقفیان که بر امامت
 حضرت امام موسی و قف میانی پدر من آمد و گفت برادر تو امام موسی
 چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست بعد از او گفت میرا و علی رضا
 گفت و را چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست تا علی رضا
 گفت ابو جعفر محمد جواد آگاه بامر خطاب نمود و گفت ترا شرم نمی آید که
 با جواد کبر سر و علو قدر و فرزندان امام جعفر را بخینین من در حق خود ستای

میگویی

در بیان نسب حضرت امام رضا علیه السلام
 از پدر و برادر و بنو فجار و بنو مختص
 از نسل عیسی و می گیرند و او پسر محمد
 در شمار گشتی از علی رضی منقولست که گفت یکی از واقفیان که بر امامت
 حضرت امام موسی و قف میانی پدر من آمد و گفت برادر تو امام موسی
 چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست بعد از او گفت میرا و علی رضا
 گفت و را چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست تا علی رضا
 گفت ابو جعفر محمد جواد آگاه بامر خطاب نمود و گفت ترا شرم نمی آید که
 با جواد کبر سر و علو قدر و فرزندان امام جعفر را بخینین من در حق خود ستای

میگویی گفت مکان من آنست که شیطان که باین صورت نزد من آمده
 انگاه و ریش سفید خود را بدست گرفته و سر بجانب آسمان برداشتم و
 گفتم مرا چه چاره است برگاه حق تعالی خود رسائی را لایق امامت مید
 و این ریش سفید را لایق آن ندیده و از حسن بن موسی بن جعفر روایت
 نمود که گفت در مدینه نزد ابی جعفر محمد جواد نشسته بودم و علی رضی
 نیز حاضر بود و اعرابی از من پرسید که این جوان کیست و اشاره بامام
 جواد نمود گفت این وصی رسول خداست اعرابی گفت سبحان الله
 و نیست سال پیش است که رسول خدا وفات یافته و این جوانی
 نورسیده است گفت این وصی علی بن موسی است علی وصی موسی
 بن جعفر و موسی وصی جعفر بن محمد و جعفر وصی محمد بن علی و محمد وصی علی
 بن الحسین و حسین وصی حسن و حسن وصی علی بن ابیطالب علی وصی رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و در این اثنا حضرت جواد را حاضر کردند که حضرت امام جواد
 را خندیدند پس علی بن جعفر از جای خود برخاست و با امام جواد
 گفت ایستادمین دستوری ده که مرا خند نماید تا زهر وحدت بکشم
 پیش از تو منقول شوم آنحضرت جو نیز فرمودند ختم شد و در اولاد و اولاد
 زادگان حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام اکنون شروع
 برود و در ذر اولاد و عقباب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 کاشان هفتصد شرح حال حضرت امام رضا علیه السلام موسی بن جعفر
 محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام که امامت
 مشتعل بر هشت خاندان است حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 هفت امده اش عشرت ولادت آنحضرت در او که منزلیست در
 میان که معتقد و مدینه منوره و در شهر صفر سال صد و بیست و هشت
 هجری روی نمود و والده آنحضرت ام ولد سماء بنو زبیر بود

شربت

در بیان نسب حضرت امام رضا علیه السلام
 از پدر و برادر و بنو فجار و بنو مختص
 از نسل عیسی و می گیرند و او پسر محمد
 در شمار گشتی از علی رضی منقولست که گفت یکی از واقفیان که بر امامت
 حضرت امام موسی و قف میانی پدر من آمد و گفت برادر تو امام موسی
 چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست بعد از او گفت میرا و علی رضا
 گفت و را چه شد گفت وفات فرمود گفت کیست تا علی رضا
 گفت ابو جعفر محمد جواد آگاه بامر خطاب نمود و گفت ترا شرم نمی آید که
 با جواد کبر سر و علو قدر و فرزندان امام جعفر را بخینین من در حق خود ستای

شرف حضرت موسی و کنیت هاشم بن عبدالمطلب و ابو عبد الله و ابو طالب
 و ابو علی و القاب میباشد و صاحب و مشهورترین القاب حضرت
 کاظم است و در وقت رحلت والد بزرگوارش بیست ساله بود و
 با شهر و ایالت دوماه رجب سال یکصد و ششاد و سه بخت هرون
 دون بسندی این شاکت بمرافقت یحیی بن خالد معصوم شد و در بغداد
 از عالم فانی رحلت نمود و زمان حیات آن سرور پنجاه سال بود و شاکل
 مبارکش قامت بلند و ضعیف اندام و کندی کون بود و مابین اندام
 کشاده و بین الکعبین کشده و اکثر اوقات شغل از صوف بر بالای
 جامه پوشیده و تعلیم در یاد پیاده بسفر میرفت و عدد اولاد آن
 حضرت بنا بر ارشاد شیخ مفید و اردبیلی صاحب حدیقه اشعده
 هشت پسر و چهار دختر داشت اسامی اولاد ذکر بر این موجب است
 امام علی الرضا و احمد و ابراهیم و جاس و عبد الله و زید و اسماعیل
 و حمزه و مادی و جعفر و حسن و حمید الله و محمد و قاسم و علاء الدین
 و فضل علی و هارون و اسحق و قاسم و محسن و نامهای بنات حضرت
 آنحضرت این است سنی فاطمه کبری و فدیجه و فاطمه صفری در قبه
 و حکیم و کلثوم و لیانه و زینب و اتم ابینها و اتم جعفر و عایشه
 و اتم سلمه و آمنه و میمون و اتم عبد الله و سکینه و رقیه صفری
 خیار بان اقل ذکر حال سید امیر المومنین امام موسی کاظم
 جناب سید میر احمد بن امام موسی کاظم معروف بشاه چراغ مدنی
 کریم و جلیل صاحب و روح بود و امام او را بسیار دوست میداد
 گویند بزرگوارنده آزاد کرد و کثیر القنوم و کثیر القنوله بود و شبها خواب
 کمتر میکرد و اکثر اوقاتش بتفحص و زاری میگذشت و مادرش از
 خوانین بزرگ و باقم احمد مشهور بود حضرت امام را بآن محذره العظمی

بینیات

بی نهایت بود در زمانی که از مدینه میفرستاد حضرت و واقع
 باقم احمد سپرده و فرمود این امامی است از من نزد تو هر وقت
 کسی از این امامت را از تو طلب کرد بدانکه من شنیده شده ام و آن
 کسی خلیفه من و امام است بعد از من و اطاعت او بر تو و تمام مردم
 فرض است و حضرت امام رضا را فرمود بحراست منزل پس آنکه
 هرون الرشید نام موسی کاظم را زهر خوانیده شنید که حضرت
 امام رضا بنزد امام احمد آمد و طلبش و این امامت را فرمود اتم احمد
 عرض کرد که پدر بزرگوار است را شنید که زهر فرمود علی الان زود فدیجه
 غیر مرا بخت نمودم بده آن امامت را که پدرم در وقت سفر
 بغداد بپوشیده و منم خلیفه او و امام حق بر تمامی جمیع انبیا و ائمه
 چون من خبر شنیدم جامه بردید و ردایمانت نمودم و با حضرت
 امامت بیعت کرد چون خبر شدادت امام موسی کاظم در مدینه شنید
 که دیابل مدینه بر در خانه اتم احمد آمدند و سید میر احمد را بمسجد بردند و
 بسبب جلالتی که او را بود در عبادت و نشر شریعت و ظهور در امامت
 مردم را چنان گمان رسید که بعد از امام موسی امام و خلیفه او
 پس سید میر احمد دست بیعت دادند و سید میر احمد بیعت از مردم
 بگرفت و آنگاه بر منبر برآمد و خطبه در کمال فصاحت و افرمود پس
 از آن گفت بیدم بدانید چنانکه الان تمامی شما در بیعت من هستید
 من خود در بیعت برادرم علی بن موسی الرضا ایم آگاه باشید که بعد
 از پدرم علی الرضا برادر امام و خلیفه بحق و ولی خداست و فرقی
 از خدا و رسول بر من و شما که اطاعت کنیم امر آن بزرگوار را بر چه
 امر فرمایند پس یکی حاضران فرمایش آنجناب را گردن نقیاد نهادند
 و در خدمت آن بزرگوار ببرد و دولت سرای حضرت امام رضا

آمدند

اینست
 از امام
 کاظم علیه السلام

آمدند و با حضرت سید مرتضای کرامت و حضرت امام رضا در باره برادر
خود و خا فرمود که چنانچه حق را ضایع نگذاروی خداوند ترا ضایع نگذارد
در دنیا و آخرت که قریب دنیا و دین است دنیا را بخورده و حق را بگذاشته
که الحق غایب ساختی و مردم را بضالت و گمراهی فرستادی پس آن
بزرگوار و رفیع دست برادر خود امام رضا علیه السلام را بخبر رسانید
از رسیدن حضرت امام رضا علیه السلام را بخبر رسانید
امام رضا شریف برونه بجزایر وادان مامون خلافت عهد خود را
با حضرت چون این خبر رسید میر احمد عزم حراسان نمود و با اعتقاد
تنها برادران در برادر زادگان و جماعت کشی را در وستان از مدینه
حرکت نمودند چون بدو فرستاد شد رسیدند خبر شهادت امام رضا
پان نواحی رسید و مامون نیز از حرکت امام زادگان اطلاع یافت و بجهت
حکام و مخالفت خود و خود نوشته که در هر یک از آن ایوب را بر سیاحت
قبل رسانید و آن بجهت بقتل شاه عالم شیراز بود و قتل شاه چون خبر رسید
سید میر احمد را بدو فرستاد شد رسیدند خبر شهادت امام رضا
پیران آمده و در مقابل اردوی سید میر احمد اطراف نمودند آنجا که
خبر دادند که لشکر مخالف رسید و عزم جدال قتال دارند پس رسید
میر احمد یاران انصار خود را خواسته و از کیفیت شهادت برادرش
امام رضا آگاه را خبر داد و فرمود که این ظالمان نخواهند که از کربانه
مراجعت نمایند هر کس از شما مایل میا و دست مدینه یا سید برودی
بر گردید که من چایه بجز جاد با این طایفه اشرا را ندادم تمامی برادران
و برادر زادگان اجماع صاحب عرض نمودند که ما نیز در کتاب
تو جاد میگیران بزرگوار دعای خیر در حق آنها نمود و فرمودتیه
جنگ را آماده ما رسید چنان روز دیگر گردید از طرفین مصروف

حرب

حرب را بسته کرده و بازار جدل کرم آمد در آن روز رسید میر احمد و
امام زادگان و مردم را که شجاعت را در عهد کارزار دادند و دمار
از روز کار طایفه اشرا را بر آورده و شکستی نمایان آن فرقه بدینداد
دادند روزانه دیگر باز قلع شاه بهیه جنگ ساز کرده و در این روز نیز
شکستی فاحش از امام زادگان بکشتن مخالف راه یافته قلع
باز بجز لشکر نموده در مدینه سیم چنان شکستی ایشان را و ملک لشکر
اشرا را و بهر بیت و فرار نمادند و سید میر احمد با یاران از موضع
حرکت که قریب کشتن بود بکشتن قریب از ایشان را کشتند بودند
تا آخر روز که بکشتن حصار شهر رسیدند کرده و قتل داخل شهر گردید
در روز دهم بکشتن ویرج و یار و برآمدند سید میر احمد مراجعت نمود
و لشکر خود فرمود و در آن روز جمعی از امام زادگان از خمیهای جنگ رسید
و قریب سید میر احمد را یاران بزرگوار بدو فرستاد شد
بودند روزانه دیگر آن بزرگوار امر فرمود که لشکر کوچ داده بعقب
در وانه شهر خمیه بر پا کردند قلع چنان این خبر شنیدند که اگر بر شهر و امر
خود را می دهند که با مجادله حریف سر بخیزان باشند آن نخواهند شد
که سید میر احمد را ایشان طعن نمایند و بهتر است که در هر شهر که گاه جمعی از
لشکرمان باز داریم و جماعتی قلی را از شهر بیرون کرده بجنگ
مشغول شوند و روی بهر دست اند و داخل شهر شوند و در وازار
باز کردند تا بر تریبان از هر طرف داخل شهر شوند چون جماعتشان
کم است از شهر متفرق شوند هر جا که رسیدند آنها را بقتل آوردند
یکی این ای را پسندیدند روزانه دیگر بهین طریق عمل نمودند و امام
زادگان بجز داخل شهر گردیدند که طایفه کفار دست تجاوز و ظلم
کشادند و هر گیت از امام زادگان را در موضع از شهر شیراز

شید کردند

شبه کردند اما سید میر احمد چون کو و تنها با نمره و بوسط شهر آورد
از جنوا و مردم چون رو به فرات می نمود چون بجلد بزرگ رسید ظالمی
از عقب ضریحی بر فرق تها یون آن بزرگوار زد که تا بر شکست
و چند زخم منکر دیگر از عقب با طراف بدن مبارکش زدند
و خارجیان برگردان بزرگوار درآمدند و آن بزرگوار با ایشان
جنگ گشتان تا از بازار سوق المعازان معروف در آن زمان که
اکنون مشهور بآزار ریمان است گذشته بهین موضع
و مدفن و تربت شریف که رسیدند از کثرت جراحت و
ضعف انبای در افتادند و خارجیان دوران بزرگوار جمع شدند
و او را شهید نمودند و جسد مطهر آنجناب در همان موضع غایب
گردید تا زمان امیر عضد الدوله دلی همان موضع مدفن علی کل بود
و کسی را بر وضع آن بزرگوار اطلاعی نبود و اطراف آن تلخا
بود و پیرزالی در پائین آن تلخا منزل داشت هر شب جمعه میدید
که بعد از تلخا آخر شب چراغی در نهایت ضو و روشنائی
بالای تلخا روشن میشود و تا صبح میشود و چند شب جمعه خواب
بر این کار نمود هر شب جمعه باریک قرار دید با خود اندیشید
که شاید مقبره یکی از اولیا باشد یا بهتر است که امیر عضد
الدوله را خبر کنم چون روز گردید پیر زال بد رسرای امیر عضد الدوله
رفته و کیفیت حال را با امیر از گفت امیر در تعجب شده و حاضرین
گفتند چون پیره زن بی بضاحت است این مطلب راست
آویز و وسیله سوال قرار داده که امیر احسان در عایتی در راه
او فرماید امیر عضد گفت بنیاید چنین باشد کلمات این زن در قلب
من اثری تمام نمود پس قرار داد امیر عضد که شب جمعه را برو و

بخانه پیره زن خود معاینه چراغ را مشاهده کند چون شب جمعه در
امیر عضد بخانه پیره زن آمده و در آنجا بخوابید و پیره زن گفت
که هر وقت چراغ روشن کردید مرا بیدار کن تا ملاحظه نمایم چون
علی از شب بگذشت پیره زن دید که روشنائی چراغ ظاهر گردید
ولی روشنائی او از سایر شبها بیشتر است از کثرت شمعنی
که بروی روی نموده بود در بالای سر امیر عضد الدوله برآمدند
مرتبه گفت ای شاه چراغ امیر عضد از خواب برآمد چون چشمش
بر چراغ افتاد و در تعجب ماند با چند تن خواص خود روی بجانب
تلخا نهادند چون بر سر تلخا اثری از چراغ ندیدند چون از تلخا
پائین آمدند باز چراغ را دیدند که مثل شمع روشن طیاست
باز بر سر تلخا رفتند چیزی نیافتند بزرگوار آمدند باز دیدند روشنی
چراغ را این عمل را هفت مرتبه تکرار کردند باریک قرار دیدند پس
امیر برای خویش بازگشت و در فکر بود که آیا این آثار و علامت
از چه باشد در این خیال او خواب در بود در خواب سیدی
بزرگوار آمد که بزرگوار آمده فرمود ای امیر عضد از چه در خیالی در
این موضع محل مدفن ماست منم احد بن موسی الکاظم از حقه
اطمینان خاطر موسی را بفرست در آن محل با اکثر علی برای تو
میرسیم چون این فرمایش از آن بزرگوار شنید از شدت خج از
خواب بیدار شده و با صبح خواب بخود چون صبح برآمد فرستاد تمام
علماء معترنین حاضر کردند و گفتند واقعه شب گذشته با خوابی که
دید بود اظهار داشت و گفت تکلف جلیت و چه صلاح
میدانید علماء گفتند بنابر قبح است اگر فی الواقع این موضع قبر
آن بزرگوار باشد بنش نمیتوان نمود و سبب جنگ احترام خواهم

بود یکی متحیر با غم و غمی استند که گشتند نگاه یکی از حضار با میر
 عضد گفت که در این کوه قبله شیار پرست بزرگوار و او را عقیف
 الدین نام است سالهاست که از خلق کناره جسته و در آن
 کوه مشغول عبادت پروردگار است چنانچه او را بخوابند این
 امر غیب را بدو اظهار دارند چنانکه پدیده از آن سر مستور کشاید
 تمامی علما و ارکان قول در اسپندیدند گشتند برای آوردن او هر کرا
 امیر فرمایند رفتا و را حاضر اندام گرفت اولی است که من خود
 بخدمت چنین شخصی رفته و از حضور او درخواست این مطلب
 نمایم پس امیر عضد با تنی چند از خواص و علماء بخدمت آن پسر
 روشن ضمیر رفته بعد از رسم محبت و سلام اظهار حال و بیان
 واقعه چراغ و خواب را بنامی به میر عقیف الدین اظهار کرده پیر
 در جواب گفت این خواب از رویای صادقه است زیرا که من هم
 همین خواب را شب گذشته دیده ام و چون خود آن بزرگوار
 اذن فرموده اند ضرری نخواهد داشت امر کن این موضوع را بنگاه
 تا چه ظاهر شود امیر عضد بسیار خوشوقت شده مراجعت بشهر
 نمود و امر فرمود که روزانه و بخیران کل آبکشافتند تا بلوغ مزاری که از
 سنگ است بشهر رود پس بدین امر را خبر کردند امیر عضد با علماء و اعیان
 آمدند آن لوح را دیدند که بخط کوفی و وسط بر آن نوشته باین عبارت
 انکسیر میر احمد بن موسی الکافور چون نقش لوح با فقره خواب
 مطابق آمد بعد با یقین حاصل شد پس امیر عضد امر نمود تا سنگ را
 حرکت دادند سردانی عمیق بدین امیر کس نیز پیر عقیف الدین
 فرستاد که حال وقت آمدن شماست که بحضور حضرت بروید
 بجهت آوردن انکسیر میر عقیف الدین حاضر گردید بجام رفته عمل نمود

بعد از آن

بعد از آن پیر و اب اخل شد چون قدمی چند برداشت چنان بود که
 شد که برقع خلعت از او متعلق گردید پیر در کمال خوف میرفت تا بواسطه
 سردابی رسید که در نهایت وسعت بود و در تنگی در میان سرداب
 گذارده و آن بزرگوار در بالای تخت پرست خوابیده و قطعه عقیق
 بر روی جبهه مبارک گشوده چون نزدیک تخت رسید حضرت
 دست راست خود را از زیر قطعه بیرون کرده و انکسیری در دست
 مبارک برداشته به پیر عقیف الدین گردید پیر نزدیک رفته پای
 انکسیر را بپوشه داده و انکسیر را از دست مبارک انکسیر بیرون
 آورده مراجعت نمود چون از سرداب بیرون آمد خبر دادند که در راه
 با سستیال پیر عقیف الدین بیرون آمد و میرا بسیار گرامی داشت
 و از کیفیت امر سؤال نمود پیر سر اسیر انکسیر را بدو نمود و گفتش
 انکسیر را که خوانند احمد بن موسی الکافور چون محقق گردید امیر عضد امر
 کرد تا قاره خانه کو بپایند و شهر را آیین بپایند و اطعام فقرا و مسکین
 نمود و قیدیان را بشکایت این نعمت و محبوبیت ربانی داده
 و انکسیر انکسیر را خواست و انکسیر که پیر عقیف الدین را
 مانع گردید و گفت این خشک احترام و سواد است بهتر آن است
 که انکسیر را در غرانه نگاهداری و در روزهای مخصوص بدان تبرکات
 نمائی که دوام دولت تو گردد و امیر عضد قبول نموده و انکسیر را
 در حقه مرصع گذارد و بخاندان سپرد و نمایان انکسیر در غرانه وی
 بود و در جایگاه ایام خاص بدان تبرک میفرمود و در غرانات کثرت
 بسبب آن انکسیر فتوحات عظیمه او را حاصل میشد تا وقتی در یکی از روزها
 مخصوص خواست بدان تبرک جدید انکسیر از خاندان طلب داشته
 هر چه کردش گردان انکسیر را بنام امیر عضد انکسیر ستونی گردید

و امیر

در این کتاب
 از امیر
 عقیف الدین
 آمده است
 که در این
 کتاب
 از امیر
 عقیف الدین
 آمده است
 که در این
 کتاب
 از امیر
 عقیف الدین
 آمده است

و امیر عیسیٰ الدوله با کمال پریشانی احوال بجل خلوت خود رفته
از فقدان آنکشته آرام و قرار نداشت و با خود اندیشید که بقیه
وقت پیری شدن دولت من است که آنکشته مفقود گردیده و در
این خیال او را خواب در بود و در عالم خواب خدمت حضرت
سید میر احمد رسید حضرت فرمودند که امیر عیسیٰ آنکشته نزد ماست
و تو چنین بگمان کن آنرا ض دولت تو طولی دارد بجای این آنکشته
که ما فرستادیم آوردند پیر عیسیٰ الدین را بفرست تا تاجی
بجهد تو میدهم بیاورد امیر عیسیٰ از خواب بیدار شد و بسیار
مسرور گردیده آنرا در نزد پیر عیسیٰ الدین گرفت و کیفیت تاج
شدن آنکشته و خواب را تمام نقل نمود پیر گفت شب گذشته
نیز حضرت را در خواب بیاورد فرمود عیسیٰ الدین دوباره بنزد امیر
که تاجی بجهد امیر عیسیٰ الدوله با تو فرستیم و عیسیٰ با طاعت امر
آنحضرت را نمود امیر عیسیٰ و پیر عیسیٰ الدین بسر قربت آنحضرت
آمدند و بجز آنوضع امر فرمودند چون در سرداب ظاهر شدند پیر
عیسیٰ الدین بدست ورا اول غسل کرده و داخل سرداب شد
روخته چون هوای بهشت مشکبار همه جا سیرکنان تا بمیان
آنروضه رسید و حلقه دید که از چهار سمت آن نهرهای آب
جاری و تخمی بر بالای آن حلقه زده و شخصی بر بالای تخت بر
پا نشسته و سر بر زانو نهاده و تاجی مکتول بجا هر بر سر دارد
و تاجی از ششم در مقابل گذارده پیر عیسیٰ الدین بیای حلقه
که رسید پیر عیسیٰ از جانب آنحضرت اشعار بدو شد که تاج
پیشی گرفته بر د پیر عیسیٰ الدین با کمال ادب بر بالای حلقه بر
آمده و خود را بقدمهای حضرت انداخت و تاج پیشی بر او نهاده

بیرون آمد چون امیر عیسیٰ را چشم بر آن تاج افتاد بتعظیم فکر برخواست
و تاج را گرفته بوسید خواست بر سر گذارد و پیر عیسیٰ الدین او را
مانع گردید گفت که امر کن که دو تاج مذکورین ترکیب بسیارند و از
پیشهای این تاج قدسی در آن جای دهی چنانکه تو بر سر گذاردی و دیگر
من و این تاج را نکاهدار که در دو دمان تو بماند که بسبب بقای
دولت و ذریت تو باشد امیر عیسیٰ قبول کرده امر کرد که همان بقیه
و ترکیب دو تاج ترکیب دادند یکی را خود بر سر گرفت و یکی عیسیٰ
الدین و تاج حضرت را بفرستاد و در دو دمان او بماند
پس شروع در بنا و بنیان بقعه تبرک حضرت را نمود چون بقعه
منوره با مقام رسید پیر عیسیٰ بقعه را با آمار و علام
مذکوره را بر لوح سنگی نقش نموده بر در و حوضه مقدسه آنحضرت
نصب نمود که تا مدتی مدید آن سنگ بر قرار بود بواسطه مرور
ایام اندر اسس یافت بعضی از نقوش آن ریخته و زایل کرده
بود در زمان یکی از متولیان تمام علماء ششیر از راجع صورت
سواد می آید آن سنگ بر داشته پس از آن سواد را امتحان نمودند
و همگی علماء حیرت آمیز بودند و آن طواری نقش حجر نامیدند و آن طواری
در خانه متولیان آنحضرت موجود است و سبب ملقب شدن حضرت
سید میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام بشاه چراغ همان است
که پیر زن گفت ای شاه چراغ و بقعه مبارکه آنحضرت در وسط
شهر ششیر از قریب مسجدی که از بناهای امامت سعد زکی است و
شعبان بقبر آنحضرت تبرک میجویند و بزینارست میروند و از آن بقعه
مبارک که هر روزه بروز گرامات میشود و امیر عیسیٰ الدوله نقاره خانه خود را
آنجا قرار داده که تا حال هر روزه بوقت شام زده میشود و مردم تماشا می

خداوند تعالی که سید محمد بن حسن طاهر را در این عالم
 علی بن علی - اما سید میر محمد بن موسی کاظم از جمله برادران
 شاه چراغ است در وقتی که امام زادگان از پدر داخل شهر شیراز
 کردند و تفرقه میان آن نانا داشتند سید میر محمد را در همین موضع
 که محل دفن آن بزرگوار است قریب بیازاد بزرگ آقا که با دار
 بین الحرمین نیز گویند شهید کردند و در همان موضع دفن کردند و آن
 بزرگوار را قدری رفیع و آماری بدیع است حتماً با این سید
 که سید علاء الدین حسین بن حضرت آقا محمد موسی
 کاظم علیه السلام است علاء الدین حسین بن موسی کاظم
 که برادر کبر حضرت شاه چراغ است بسن سیزده سال بوده بعد
 از تفرقه امام زادگان در شهر شیراز آنحضرت در محله باغ قلع
 افتاد و آن محل قلع شاه را باغی بود آن بزرگوار بدو باغ رسید
 و آن ترس معاندین خود را در آن باغ پنهان ساخت چون سیزده روز
 گذشت باغبان اطلاع یافت بحسب تیری آن بزرگوار برآمد تا آنکه آن
 معصوم را دید که بر سر تیر آب مشغول گرفتن وضو است پس
 آن ظالم از عقوبت آن امام زاده برآمد و سبلی که در دست داشت
 بر سر آن مظلوم زد چون آن معصوم آنجا رسید روی بفرار آورد و باغبان
 از قضاوت آنحضرت بدوید و چند سبیل دیگر بر چنانچه او را زد
 تا او را از پای در آورد و آن مظلوم بیفتاد و آن ظالم بدین آن
 بزرگوار را پاره پاره نموده بینداخت و قطعات بدن آن سید
 معصوم در آن موضع بهر طرف افشاده بود جمیع از دوستان
 اهل بیت خبر یافته و در شب آمده قطعات طهارت آنحضرت را
 جمع آوری نموده دفن نمودند تا زمان سلطنت امامیک که آمار

این سید میر محمد بن موسی کاظم است که در شیراز دفن شده است

خداوند تعالی که سید محمد بن حسن طاهر را در این عالم
 کرده و بحسب باغ اشتها ریافت پس بر و ایام از حال آنحضرت
 اما سید میر محمد بن موسی کاظم را در کرامات ظاهر است سبک
 داشت که در شهر شیراز که اکنون گنبد و بارگاه است هیچ جنازه
 در موات را نمی شود دفن نمود و در سابق ایام بسیار جنازه را بر سر
 منبر آن بزرگوار برده دفن کرده اند و در دیگر آنجا زده را بیرون بدر
 رواق و حرم می یافتند تا آنکه بحسب زیاد و کوشش بسیار نمود
 و قبول کردند و جنازه را در حرم بدینگونه یافتند بواسطه آنکه بدن
 را بک آن بزرگوار را با ضرب سبیل پاره پاره کرده اند و اجزاء
 بدن شیرافش در آنجا متلاشی گردیده و از آنجا که کس را قبول نمیاید
 برادر کرامات و حرمت عادات بسیار از این سر برادر میشود و خلق
 شیراز بکرامات و حرمت در حالت فراموشی در مقامه مطالب
 هر یک از این سر برادر آنجا برده اند با حوائج برآورده شده حاصل
 که بسیار آمده اند و این سر برادر بلا عقوبت اند خدایا لیس
 چه نافرمانی که شاه بن علی بن محمد بن حسن علیه السلام
 کاظم علیه السلام اما میر علی بن حمزه بن موسی کاظم در هر یک از
 چند زخم رسید بدان سبب روی از هر سبب برافت و بجانب
 کوه روان گردید چون پایی کوه قبله پیش از رسید از شدت الم
 جراحت و کسرت جونی که از بدن شیرافش رفته بود بر آنجا سب
 حضرت مستولی گردیده بمقتاد در آن کوه پیری بود از دوستان
 اندیدی از دنیا گذشته بنام شیخ علی معروف بیابای کوی
 معبد و سمیه داشت و سالها عبادت بروردگار میکرد و
 در آن روز بجهت ضرورتی از کوه بریز آمد چون بهمانه کوه رسید امام

این سید میر محمد بن موسی کاظم است که در شیراز دفن شده است

زاده را با تن مجروح افتاد به سبب صفای باطن اما مزاده را به شش
 و او را بدوش خود گرفته بر کوه برآمد و بخانه خود آورد و مکر پیرستای
 اما مزاده بر بست نامت سه ماه که زخمهای آن بزرگوار بهبودی
 یافت و مدت هفت سال در آن کوه با شیخ کوهی بسر برد و شیخ
 تمام همت خود را مصروف تربیت آن بزرگوار داشتی روزی
 روغن چراغ خانه تمام شده بود شیخ کوهی وی را گفت که دیگر
 بکوه بجانب شهر برو و قدری روغن بجهت چراغ تحصیل کن آن
 بزرگوار در تیرا بر گرفته و از کوه سرازیر گردیده و در دامنه کوه
 آب جاری بود پس بهر آب پر کرده مراجعت بخانه نمود
 و شب از آن آب در چراغ نموده چون روغن بهوخت شیخ با او
 کوهی بصفتی باطن متعنت شده و با مزاده کرد و گفت ای سید
 و مولای من شما آقا داده اید و کرامات و عارف عادات حق شما
 و خانه داده شماست بهتر آن بود که زحمتم را بر خود قرار دهید و بهتر
 بروید و تحصیل روغن فرمائید که اجری هم داشته باشد چون شب
 بگذشت شیخ آن بزرگوار را بر او بسته بجانب شهر روی نهاد
 و چون وارد شهر گردید و در پی تحصیل روغن برآمد و روغن بدست
 آورد و خواست که در بخت نماید جمعی از منافقین آن بزرگوار را
 دیدند و از حسن منظر و جلالت او در شکفت پانندند و با یکدیگر گفتند
 که آیا این جوان کیست شاید از ابوترابیان باشد شنیده ایم که
 نزد شیخ بابا کوهی جوانی از ابوترابیان است کمان میرو و که او باشد
 پس در صدد شناسائی اما مزاده برآمدند چون یقین کردند که از
 آل ابوتراب است از عفت آن بزرگوار از شهر بیرون آمدند و
 دروازه شهر با مزاده رسیدند و اطراف آن مظلوم را گرفته و او را

شیخ کوهی
 ابوترابیان
 ابوترابیان
 ابوترابیان

شید کردند و سرش از بدن جدا کردند و خواستند که آن سر را بخود
 بشهر نزد امیرشان برند دیدن آن سر چنان سنگین شده که از زمین
 تا چار شهر مراجعت کردند از اطراف شیخ بابا کوهی تا قریب شام
 در انتظار انتخاب بود چون دیدم مراجعت نمودند از کوه روی شهر
 نهاد چون بزرگیت دروازه رسید اما مزاده را دید در خاک و خون
 غلطیده و برود در خانه شیخ کوهی بزرگیت جدا مظلوم رفته این
 مصراع برخواند مرد آن خدا چنین بخشید چون این مصراع را شیخ
 بگفت آن جدا برخاست و سر خود را برداشت و بزرگیت خود
 گرفته حرکت نمود تا بهین موضع دفن حاکم که رسید بیفتاد شیخ
 دانست که محل دفن او همانجا است پس شیخ در همان شب قبری
 حفر نموده انجمن را مدفن ساخت و بر سر قبر او علامتی بنانها و
 در عهد امیر عضد الدوله کشید و بارگاه بی بر آن قبر شریف بر پا
 نمودند و سایر امام زادگان که همراه شاه چراغ بودند شرح حال هر یک
 محققا بدست نیامده لکن تمامی هم را بن آن حضرت در شیراز
 اطراف و توابع مدفن هستند و الله اعلم خیرا بان بخت
 و که عباد الله بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است
 و بعضی دیگر از فرزندان آنحضرت و اعیان آنها
 اما حمزه الدین امام موسی کاظم را شش پسر بود بن اسمی فضل
 و قاضی و عزالدین و عماد الدین و توام الدین و صدر الدین
 اما حسن بن امام موسی کاظم را نه فرزند بود از این قرار ثبات و
 احمد و عابد و هبیب و شریعت و لطیف اما دختران زینب
 و زبیده و صا که اما فضل علی بن موسی کاظم هفت فرزند بود جعفر
 و باقر و حمزه اما دختران حمزه و سلیم و رحیمه و آمنه اما حسن بن

امام موسی سته فرزند نو آذر و حاضر و ابوزر امام احمد السبن امام
موسی کاظم را یازده فرزند بود نوذر و فیروز و اسود و منصور و عزیز و
ابراهیم و اسماعیل و آمان الله و عون الله و عزیز الله و بیست الله
آقا آذر بن محمد را سه فرزند بود عبدالله و آدمی و عهدهی آقا
اسماعیل بن امام موسی کاظم را هشت فرزند بود مجتبی و غلام
نابت و نعمت و احمد و حبیب و ماجد و حماد بن آقا ابراهیم
بن موسی کاظم مروی کریم و شجاع بود متعاقب حکومت پس از برادران
نامون الرسید یاد بود و او را چهار فرزند بود ناصر و باقر و جعفر
و احمد آقا احمد بن امام موسی کاظم را شش فرزند بود فتح الله و
نور الله و عین الله و عباد الله و غیب الله آقا جعفر بن فضل
علی بن امام موسی کاظم را چهار فرزند بود عبدالله و عبدالرزاق
و قرقنی و مصطفی آقا محمدی بن آذر بن محمد بن امام موسی کاظم
یکت فرزند بود عباس را دو فرزند بود حسن و حسین پس از شهادت
حضرت امام موسی کاظم تمام امام زادگان هر یک روی بدیاری
نهادند اما حسین بن عباس بن محمدی بن آذر بن محمد از بغداد
روی بولایت کرمان نهاد چون بشهر کرمان رسید بوضع خانه
و وطن ساخت و زیارت اولیادش را با القاب آذری مشهور
گردیدند نسب سادات موسوی کرمانی پیش از حسین بن محمد
مذکور اما فضل علی حرس عجل الله و اسمعیل و جعفر بن امام موسی
کاظم با پدر او در روی بولایت خراسان نهادند چون بموضع
سلاج بلخ رسیدند معاندین برایشان تافقت پس از محاربه
و مجادله آخر الامر حسین بن امام موسی کاظم شهید شد و بعضی
امام زادگان جراحات رسیدند چون شمس الداعرج از نیکو کاران

نسب ارات موسوی
کیهان و امامان
ملقب بازدی

کرده و هر یک روی بطرفی نهادند اما عبدالمعین بن امام موسی کاظم
چون بدید که رود در رسید ا پای آن دیه با عبدالمعین بن
پس زد و خورد زیاد عبدالمعین در نزو از آن ظالمان اینقدر کشت
که خون در زمین جاری گردید آخر الامر هجوم آورده آن مظلوم غریب را
شهادت کردند اما حضرت امام موسی کاظم را نیز در توابع و راسین شهادت
کردند گویند که آن فرزندان و فرزند زادگان حضرت امام موسی کاظم
دولایت ساوج بلاغ و اطراف آنجا یکصد نفر را شهادت کردند
اما اسماعیل بن امام موسی کاظم یک تن همیشه زنده خاتون
و چندی نفر از برادر زادگان از ساوج بلاغ روی بولایت رستم را
نهادند چون برو بار علیار رسیدند معاندین بسرا راه آنها آمدند و
بسیار و محاذیه بودند آخر الامر اسماعیل اجراحت بسیار رسید و
روی بموضع بروان نهاد و کجایه عبدالمعین خلیف بنزول نمود و وجه
افرد بزرگوار اسماعیل را با آن فرزندان و اکرام مقام بخانه در آورده پنهان
نمودن اسماعیل چهارده روز زنده بود و روز پانزدهم از شدت پنهان
اجراحت بگوار رحمت حق بویست اما دختران حضرت امام
موسی کاظم نمیکند و جلید و چندی روی بولایت قزوین نهادند
چون بیشتر قزوین رسیدند معاندین بسرا راه برایشان بگرفتند چون بجل
پنهان ریسان رسیدند معاندین برایشان محاذ آوردند بقدرت
حق تعالی یکی آنها از نظر مخالفین غایب شدند و از چنگ آن
ظالمان بر میدهند و بموضع را اکنون خاتون گویند —
خیالمان بیشتر آنکه سستی حکم فاطمه معصومه خاتون حضرت
حضرت ایام مومنی کاظم علیها السلام است اما راستی فاطمه
ملقب بمصوفا خاتون رستم امام موسی کاظم علیها السلام علو مرتبه زیاده

مجلس ششمین از تاریخ
در روز پنجشنبه

از خدیجه بن است در سال دویست و یکم چری زمان ولایت محمد
 حضرت امام رضا علیه السلام با برادران خود فضل علی و جعفر و با
 و قاسم و زید یا بعضی از برادران او که در آن زمان در بغداد بودند
 برادرانم عزاسمان شدند بعد از طی طریق چون بشهر ساه که یک منزل
 قم است رسیدند طحطان ساهو خبر شد در سید و اذیت برآمده
 با امام زادگان محاربه کردند آخر الامر تمامی امام زادگان که بیت و ستر
 نفر بودند شمشیر شدند چون امامی قم خبر یافتند بشتافتند و قتی رسیدند
 که امام زادگان شمشیر شده بودند آنها را و قتی نموده شتی فاطمه را
 با خدم و حشم بشهر قم بردند و در خانه موسی بن عزرا ج فرود آوردند
 چون شتی فاطمه بعد از آن مصائب که در راه دیده بود چون وارد قم
 گردید تمام شهر و مردم را بسیار پوش دید که نیز خود را بیکه معلوم
 کردن آنحال بیرون فرستاد پس از مراجعت کثیر عرض کرد
 که امر و زنده و زاست که مولایم حضرت رضا را مامون هم عزاسمان
 مسموم نموده و قتریت اهل شهر از آن سبب است چون فاطمه
 این خبر از کثیر بشنید آهی کشیده بیوش گردید چون بیوش آمد وی
 بجای عارض شد بعد از شازنده روز بخوار رحمت حق پیوست بعد
 از تغیل و تحنین در زمینی که مال خود موسی بود که الان مدفن آن
 معصوم است مدفون گردید و بعد از آن زمین بخر حضرت
 امام محمد تقی علیه السلام از برای قبر فاطمه بقیه بنا نمود تا کنون مسجد
 شریفه اش از مشاهد معروف و مذموم حج و زیارتگاه خاص و عام است
 و روایت یکس که زیارت کند معصوم را در قم برای اوست بهشت
 و در تفریف بارگاه آن محذره شاعر گفته است
 آتش موسی میان از زمین سبناقی ایام که درین بارگاه بعضی موسساتی

بغده

بغده موسی بن جعفر فاطمه کردی قدر فاک درگاهش غیر و غیر
 نوکی پوشش و شش کاشش پس بود ایستی روشن صدر ناز فاطمی
 هست یکتا که هر روز در وقت بیاید از شهره از اسنان عصمت زهرای
 صحر او را هست هفتی با عزت چنان با کثرت سجود سقط مسجدی می
 آقا سید جلال الدین اشرف با حضرت امام رضا از یکت مادر
 بودند و حضرت او را بقایت دوست داشتی از بغداد ولایت
 جیلان رفت چون طایفه رسید در آنجا متوطن شد اما محمد بن
 عبدالعزیز اشرف بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن کن الدین بن
 حسین بن ابراهیم بن یوسف بن صدر الدین بن صالح بن امام موسی
 کاظم از بغداد و نجف رفت و در آنجا متوطن شد و در زیارت او
 بسیار شد بالقباب موسوی اما بادی بن عزیز بن محمد بن حبیب
 و او بن کمال بن محمد بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 از بغداد روی ولایت مازندران نهاد چون بشهر آمل رسید وطن
 ساخت و در زیارت او بسیار شد بالقباب کمال معروف گردیدند
 اما عبداللہ بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن
 زید بن عابد بن عقیل بن عون بن حضرت امام موسی کاظم بطرف ای
 رفت چون بوضع پس کوکت رسید وطن ساخت و زیارت
 وی بسیار شد بالقباب موسوی اما ابراهیم بن عابد بن محمد بن
 یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن عون بن
 حضرت امام موسی کاظم روی ولایت ری نهاد و در آنجا متوطن
 شد و در زیارت وی بالقباب موسوی معروف شدند اما اوطاب
 بن معصوم بن جعفر بن دانیال بن زید بن اذین بن یوسف بن ناصر بن
 شمس بن ادهم بن فاضل بن عبداللہ بن حضرت امام موسی کاظم

ولایت

بغده

بغده

بغده

بغده

بغده

ولایت استرآباد رفت و در آنجا متوطن شد و ذریات او بسیار شد
 با لقب موسوی اما صالح بن موسی بن باقر بن عبدالدین اسحاق بن
 عزیز بن نعمت بن خالد بن حبیب بن جون بن امام موسی کاظم علیه السلام
 از بغداد روی بپیش باریشاد چون بموضع ورامین رسید متوطن شد
 ذریات او موسوی شتر گشته اما فرزندان قاسم بن حسن بن امام
 علیه السلام محمود و محمد بطرف فیروز کوه رفتند چون بموضع
 جاردور رسید ایشان را شنید کردند خندانان هفت تن
 که هر یک شجره محمد صالح بن حضرت امام موسی کاظم
 و ادله و احقاف است که بسادات مشفق مشهورند
 مخفی نمادند که فرزندان محمد صالح بن امام موسی کاظم در آلین و
 حمزه و قوام الدین و بدر الدین و صدر الدین از بغداد روی بولایت
 ری نهادند چون بری رسیدند متفرق شدند حمزه و صدر الدین
 و زید روی بولایت اردبیل نهادند و در آنجا وطن ساختند
 و ذریات ایشان یاد شد و از نسل محمد بن صالح بن امام موسی
 کاظم اند سادات مشفق و اهل خورستان اند از جمله سید
 محمد بن سید فلاح بن هبة الدین حسن بن علی المرتضی بن سید
 عبد الحمید بن شهاب بن ابو علی فخر بن احمد بن ابوالنعمان بن ابوعبد
 الله الحسین بن محمد بن ابراهیم حجاب بن محمد صالح بن امام موسی کاظم
 علیه السلام است مسقط الرأس او واسطه و در سلطه طاهره
 شیخ محمد بن هند که از اکابر مجتهدان شیعه است منوط بود حجاب
 شیخ کلبی در علوم غریبه داشت و در صحن احتضار آنرا یکی از علمای
 داد که بفرات اندازد و سید محمد او را از او گرفته از پنهان
 علوم غریبه اعراب محمد و خورستان امریه خود ساخت و

ایشانرا

سادات شتر
 سادات شتر
 سادات شتر
 سادات شتر

ایشانرا ذریه شتر بر اسم علی تعلیم نمود که معارف خواندن کیفیت است
 داده بدین ایشان میگردید و هر کس که امور خطیر چون شمشیر بر سر
 شک نهادن از آنجا حکم کردن و دیگر اشیاء عجیب میشدند و در آنجا
 او با لاکر گفته خود را لقب بهدی ساخته در ستال مشفق و سبب
 و هشت ظهور کرده و بر تمامی خورستان چون شوشه و دزفول
 و حویزه استیلا یافت اول جماعتی که با او گردیدند فرقی نمی ساخت
 بود و بعد از آن دیگر طوایف عرب بر او جمع شدند و با ناکت
 من مدیم و خارق عادات در میان ایشان جاری گردید و چون
 از موضع کوچ کرد بموضع شوقیه که از قرای حصان است فرستند
 حاکم آن لواحق بر ایشان میروند و خلق بسیار از ایشان
 گشت و اسیر ساخت و چون این شکست بر ایشان واقع
 واقع شد بمقام قدیم خود که نازور و غاضری و شوق بود مراجعت
 نمودند و بعد از مدتی بموضع ذوب که محل نزول طایفه معا
 بود واقعت میان نهر دجله و حویزه ارتحال نمود و چون آنجا
 قرار گرفت بر خود سید علی را که بولای علی لقب بود بطلب
 اصحاب خود که در شوق و نازور و غاضری بودند فرستاد چون
 سید علی آنجا عت را بر داشت رفته روانه خدمت پدر شد
 آنگاه طایفه معاوی را امر کرد تا کا و جاموس خود را بفرستند
 و اسیر جنگ خریدند پس از آن بجانب ابی السؤل که قریه است
 از قرای حویزه حرکت کرد چون بانجا رسید و در آنجا در آن
 روز از اهل جزایر و حویزه خلق بسیار گشته شده بودند زیرا که
 حاکم جزایر بواسطه کدورتی که میان او و برادران واقع شده بود
 جمعی کثیر در معاونت اهل حویزه گشته شدند لهذا سید محمد

در توقف

سادات شتر
 سادات شتر
 سادات شتر

در وقت مصالحت ندیده بدو مراجعت نمود و بعد از اندک
روزی سید محمد لشکر بجزایر کشید و چون در آن زمان مخالفت
میان رؤسای جزایر واقع بود شخصی شغل نام که از رؤسای جزایر
بود با اصحاب خود بخدمت سید محمد آمده او را بجزایر آورد و
حاکم ساخت و سید محمد هر روز سوار شده بر سر جمعی از مخالفان
میرفت و ایشانرا میکشت تا آنکه از اهل جزایر غیر از حاجتی که با
او موافق شده بودند مانند اخراج ایشان از بخت و مستحق
ساخت آنگاه سیه را کس بتاحنت واسط فرستاد و حاکم
انجا بعد از شکست یافته بهشت صد کس از مشعشعیان بکشت
چون این فتور سید محمد رسید از جزایر بیرون رفته بحوزة آمده و
قرای آنجا را خراب کرده و هر کرا دید بکشت چون این واقعه در
شیراز بعرض سلطان عبدالعزیز رسانیدند سلطان مذکور
امیر خدای برلاس را بحوزة فرستاد و جمعی کثیر از لشکری
شوشتر و دزفول در حوزة جمع شد و ایشان یکماه در حوزة
اقامت نمودند و سید محمد در موضع ابی اسلول مقام داشت
و چون در آن شب شیخ ابوالخیر که حاکم انجا بود بعضی از رؤسای
الحند و را بیکجانه کشته بود و دلهای مردم از او متفرق شده بسیار
از ایشان متفرق گشته بودند سید محمد فرصت یافته چون
انگی از مردان با او بودند امر کرد تا زمان غامه بر سر نهاده کاو
میشا از عقب مردان برانند و مردان با شمشیرهای کشیده
متوجه شوند چون اصحاب شیخ ابوالخیر آن کثرت را دیدند
بهزیمت افتادند و بعد از آن با اتفاق اصحاب خود و بسیاری
از اهل حوزة بیرون آمده که میخواستند چون سید محمد از فر ایشان

اطلاع

اطلاع یافته از عقب ایشان رفت و هر کرا از ایشان یافت
بکشت و بجزیره مراجعت نمود و بجا حصره آن مشغول شد چون خبر
محاصره حوزة اسپند میرزا حاکم انجا در رسید لشکر خود را جمع نموده
متوجه حوزة شد و چون بواسط رسید امرای حوزة بخدمت او
رسیدند و درخواست نمودند که ایشانرا امداد نماید و اهل قلعه
حوزة را از دست سادات مشعشعی خلاص سازد پس اسپند میرزا
بعضی از امرای خود را با ایشان همراه کرده پیشتر از خود بحوزة
فرستاد لشکر اسپند میرزا چون بحالی حوزة رسیدند باطلاع
لشکر سید محمد بکشت واقع شده شکست بردم سید محمد قوا
چون خبر شکست ایشان رسید محمد رسید از حوالی حوزة کورج
نموده بموضعیکه آنرا طویل گویند نزول نموده و میرزا اسپند
حوزة در آمد و لشکر بآن بشیر نزول کردند و مال بسیار از اهل حوزة
گرفت آنگاه بناچار طویل حرکت کرد و جمعی کثیر از مشعشعیان را بقتل
آورد و سید محمد رسولی را با تحف و هدایا بخدمت میرزا اسپند
فرستاد و معذرت طلبید و سخن چند باو پیغام داد و او را خوشنود
ساخت و میرزا اسپند رکشی با حاکمان و کشیدیای رنج جست
محمد فرستاد و اکثر اهل حوزة را که چاییده اند از راه شلو به کجانبه
رفت بعد از مراجعت میرزا اسپند سید محمد بحوزة آمد و حاجتی را
که از میرزا تحلف نموده بودند غارت کردند و بعد از آن مشعشعیان
کشتیای میرزا اسپند را که از خوت و انولج با کولات بمشعشعیان
از حصره بواسطه میفرستاد که رفتند و هر کس را که در آن کشتیا بودند
و چون اسپند میرزا آن خبر شنید از حصره بجهت امداد و در آن اثنا سید محمد
بناچار بواسطه کشیده و سده قلعه بنده از محاصره نمود و کار

نسخه

ساخته بر گردید و آخر اکثر اعراب آن نواحی باو پیوستند شوکت و نور
 سید محمد زیاده شد تا آنکه لشکر بر سر بصره کشید و کاری بسیار سخت
 و راجح را در تصرف خود در آورد و قلعه در آنجا بنا نمود و چون دیار
 عراق عرب از سلاطین مغول خالی ماند و پیر باداغ از بغداد بشیراز
 رفت مولی علی پسر سید محمد بجانب واسط حرکت نمود و آنجا را
 محاصره کرد و تمام خلستان آنجا را قطع کرد و در آن محاصره اکثر
 بکر سنجکی مردگان آمدند و اسطابا میرافندی که از جانب پیر باداغ
 حاکم بود اتفاق نموده از واسط به بصره رفتند و مولی علی در آن
 ناحی را حاکم ساخت و خود بمشهد نجف اشرف رفت و قافله حج را
 غارت کرد و از آنجا بحوالی بغداد رفت و در روز اقامت نموده و
 شب و قتل نمود و در همان ایام لشکر که جهان شاه میرزا میداد و بغداد
 فرستاده بود رسید و مولی علی بخیزه مراجعت کرد و از آنجا لشکر که
 کیلو کشیده محاصره قلعه ببهمان نمود و در آن اشاتیری بمولی علی
 رسید و بهمان وفات یافت و این واقعه در سال هشتصد و
 و یکت بود بعد از وفات مولی علی امیر ناصر بن فرج الله العبادی ببقاد
 و لشکر بغداد را با اعراب بسیار که بر او جمع شده بودند برداشت
 بجانب سید محمد برد و سید محمد تا واسط ایشانرا استقبال کرد
 در میان ایشان جنگ در پیوست و سید محمد غالب آمد و بمولی
 آنجا عت در آن جنگ کشته شدند و سید محمد در چهار رشتنه
 هشتصد و هفتاد و فوات یافت بعد از سید محمد پسرش سلطان
 محسن سلطنت کرد و کار او بالا گرفت و لایست جزایر و اکثر نواحی
 بغداد در تصرف او درآمد و امرای احشام که در بختیاری و فیلی در
 مقام متابعت او درآمدند و چون او کریم و فضیلت دوست بود

علای

علای کشید و کتب رسایل بنام او فرستادند از ماکرم او منقول
 که در وی یکی از افضل سادات فارس هم ندیم سلطان بود بطریق یاد
 مشفق جامه نازشمنی استین فراخی در بر می نمود در مجلس سلطان حاضر بود
 در آن اثنا طبعی بزرگ بر آن نواحی بر سر حقه بخدمت سلطان کردند
 سلطان از روی ظرافت نام آنجا را علی یکی در استین جامه کشید و
 انداخت تا در بختا تا در آن کجی سیاتی عجیب و نقلی غریب سید را
 بهر رسید نگاه سید را هر فرمود که برخیز چون سید دانست
 که عمل آن نام بختانی تواند نمود و مع بد اسب و وزیر متبع
 که همیشه در برابر دیوان سلطان صحبت بود نموده فی الفور
 مثل مشهور را که لایق عطا یاکم الامط یاکم بر زبان را ند سلطان
 آنجا اسب را خوش آمد آن اسب را با زمین بدو بخشید و امر فرمود
 که آن نام بختا را بر اسب حل ساخته بنزد سید رسانند بعد از
 سلطان محسن اولاد او سید علی و سید یوسف سرور
 آن قوم شدند و بمیان ایشان سید نور الله در عشق می رسم
 شریعت مصطفوی و ماسطر قیام تقوی در زمان ایشان بواج
 عظیم داشت تا در سینه شصت و چهارده در زمان سلطنت
 صفوی که هر دو برادر مقتول شدند بعد از آن سید فلاح بن سید
 محسن قائم مقام شد و حوزة را در تحت تصرف در آورد و محققا
 لایق بدرگاه سلطان صفوی فرستاده و لایست حوزة را
 با و مقوض داشتند اما سید در آن بن سید فلاح در شجاعت و
 کرم یکبار روزگار بود پس از بد قیام مقام گردید و پسرش مولی عباد
 حاکم حوزة و عربستان بود و از نسل آنها سادات مشهور مولی
 در شیرازند که از اولاد مولی علی بن سید محمد بن سید فلاح بن سید

بن

سید محمد
 سید محمد
 سید محمد

امام رضا علیه السلام را زهر خوراند پس نامه بنزد حسن سمنانی فرستاد
 دیگر بنزد سیاه پوش سمنانی و ولد خالد نوشت که چون نامه من بشما
 رسید باید که بوزیر بیان ما هر چه در آن حدود و حوالی و در آن سرزمین
 زنده و کزاده و از حد و دسار و شش استان انا زارید بخا و زکشند
 چون نامه ما منون بایشان رسید حکم برادران اطراف کردند
 که هر طرف را بر ابرام زادگان بکشند که زنده اند هیچ سمت
 حرکت نمایند و امام زادگان تا مدت شش ماه در سار و قش
 ماندند شبی امام زاده ابراهیم در خواب دید که لشکر انبیا و
 آنها را احاطه کرده چون روزگشت برادران را بجا است گفت
 ای برادران! مستعد جنگ و شهادت شوید که مخالفان غریب
 بر سر ما خواهند در این گفتگو بود که ناکاه محمد سمنانی با چهل هزار
 لشکر بجزار حواریان رسیدند و علمهای زرد و کبود و سیاه
 بر پا کردند چون خیمه و خراگاه و دستگاه امام زادگان را مشاهده
 کردند بیکدیگر چون مور و ملخ هجوم آوردند و بر امام زادگان حمله
 کردند امام زادگان چون چنان دیدند بر مرکبهای خود جست و خیز
 در میان آن فرقه لشکر که استند ابراهیم از روز افتد
 جنگ کرد که خود و مرکبش از رفتار باز ماند و امام زادگان دیگر
 هر یک دادم و آنچه دادند فریب بزوالی ظاهر شش هزار تن از
 آن فرقه لشکر ابراهیم را فرستادند تا هر نیمیت و شکست
 در آن قوم ظاهر کرد که ناکاه سیاه کوش باسی هزار سوار رسید
 چون نیمیت لشکر محمد سمنانی دید بر امام زادگان حمله آورد جنگی
 عظیم در پیوست و از زیادی کشتگان بشتاد در آن صحرا فرام
 بود و خلاصه تا غروب آفتاب در کار حرب و گیر و دار بودند چون

شب

شب درآمد هر یک بآرامگاه خود رفتند چون مخالفان شجاعت
 و ضرب دست امام زادگان مشاهده نمودند و خود را در میدان مبارزه
 حرکت سرخیز امام زادگان ندیدند از حشمان و قزوین طلب انداز
 و یاری کردند هر روز لشکر تعاقب میکرد که بکشد مخالفان را
 و کار را بر امام زادگان تنگ کردند چون امام زادگان دیدند که
 لشکر مخالف از حد شمار بیرونست ناچار فرار را برقرار نهادند
 کردند و متفرق گشتند و هر یک بطرفی روی نهادند اما علی و حمزه و
 و ابراهیم در موضع شتر با هم مقصود و مشق شنیدند و اما علی بن موسی
 الکاف را در موضع اسکنان همه عارث شنیدند اما چون بنام
 موسی کاف را بر سر خود احمد و چند دیگر از اقوام بر روی نهاده و اردوگاه
 میرالیا بس شدند که ناکاه خواجه از پی رسیدند آن امام زاده غلام
 را در آنجا شنید کردند و پسرش احمد جان بدر برد و بصوب جبل
 عامل که از راه حق شام بود روان گشت پس از طی مراحل وارد جبل
 عامل گردید آنجا متوطن شد و آنجا از پسر سید جعفر نام
 متولد گشت و بعد از اقامه و جمعی تحصیل نموده مشغول زراعت و تجارت
 شد چون ولاد و احضار و بی اتمام ضایع گشتند سر کرده و بزرگی جنبه
 بزرگش افتاد نمودند و این یاسست و دنیا کان ایشان تا بسید عبد
 الحامیل باقی بود نخستین کسی که بایران برگشت سید میر حسین جعفر بود
 که امور است جبل عامل را به پسرش سید جعفر محول داشتند خود
 در زمان شاه طهاسب صفوی وارد صفه ان کردید و بسبب
 علم و فضل که داشت متعدد بسلطان گردید چنانچه شمه از احوال
 آن سید جلیل در تاریخ عالم آرا مسطور است بعد از او پسرش
 سید حمید جای پیش روی گشت و همچنین تا فوت بسید عبد الحامیل

رسید

سید جعفر

رسید و از او پسری بوجود آمد سید عباس نام و او از ایران در کربلاست
 هندوستان فتد در آنجا متوطن شد و از او دو فرزند بوجود آمد یکی
 سید عبد الحیمل و دیگری سید عبد اللطیف هر دو در دوجان کردند
 و نسبی از آنها باقی نماند اما جعفر و محمد و حسین که از فرزندان زادگان حضرت
 امام محمد باقر بودند در موضع جرفان ایستادند مشغول شدند که امامان را
 و سلیمان با یکت خواب کردند و از او زادگان امام محمد باقر بودند در موضع جرفان
 آباد سیاه کوش سنانی شهید کردند اما علی بن حضرت امام زین العابدین
 را با دو همیشه در ولایت شهر یزد موضع زک بر لب آبی نشسته وضو
 می ساختند که کل قام زین العابدین دید ایشان را شهید کردند اما فرزندان
 قاسم بن امام محمد باقر زید و محمد بن او در شهر یزدان قلعه شهید کردند اما
 بن علی بن الرضا را در موضع شهر یزد در دیه ناصر آباد محصور و مشغول شدند
 که دو سه روز تن بهار که امام زاده در میان خاک خون در بر افتاد
 افتاده بود و کسی باز نبرد آن نبود که امام زاده را دفن کنند مردی بود که
 دید ناصر آباد نام وی الیاس شب آمده امام زاده را در آنجا دفن کرد
 اما موسی و اطهر با یکت همیشه زنده که فرزندان جعفر بن موسی کاظم بودند
 ایشان را در یازان دید که بودند شهید کردند و نیست که شخصیت تن
 از امام زادگان را در سار و قمش شهید کردند و سرهای ایشان را
 بریده برداشتند و خون بن حضرت امام موسی کاظم را گرفته بند کردند
 و نیز دامون الر شهید فرستادند چون ایوانک در ولایت ورامین
 بموضع که آنرا ناصر آباد میگویند رسیدند پیره زنی بود را بعد نام
 از نسل او زعفرانی وی الیاس و برادران و اقوام و طایفه بسیار
 بود قریب یکصد نفر از فرزندان و فرزندان زادگان و برادر و برادر
 زادگان خود را جمع نموده بر سر راه خارجیان فرستاد و آنها چون

شیران

شیران زخرو شهید و سر راه خارجیان گرفتند و جنگی عظیم بود
 چون شب آمد بر سر ایشان بخت قریب سه هزار نفر از خارجیان
 عرضه شمشیر نمودند و امیر ایشان سیاه کوش را کشتند و سرهای
 امام زادگان را گرفتند و در ناصر آباد بردند و خون که در سار و قمش
 در جنگ گرفتار بدست ظالمان گردیده بود و چندان جراحت
 در آن جنگ بر بدن شریفش رسیده بود چون بنا ناصر آباد آوردند
 او بخوار رحمت حق پیوست و سرهای امام زادگان را در ناصر آباد
 دفن کردند و آنجا را شخصیت آباد نام کردند بسبب آنکه شخصیت
 سر در آنجا دفن شد اما محمد و یعقوب و زکریا و ابوطالب و یعقوب
 و زکریا و ابوطالب طاهر و عبد الله و ناصر و عمار و عبد المطلب
 و هاشم و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که از فرزندان زادگان موسی کاظم
 بودند در سار و قمش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کندی رسیدند
 ایشان را شهید کردند اما فرزندان علی بن حضرت امام زین العابدین
 حسین و ابوالحسن را در قورنجان مجروح کردند چون بموضع کندی رسیدند
 کهواره تر ایشان رسیدند مردی حلوانی در آن کوه بود امام
 زادگان را بجا نبرد و سه روز نگاه داشت آخر الامم خارجیان
 که خبر یافته ایشان را شهید کردند اما علی بن جعفر بن امام موسی
 کاظم که ایشان امیر خوانده از بهزیمت سار و قمش بموضع کندی افتاد
 که خدا ای که نام او عبد الله مدنی بود آن دو امام زاده را بجا نبرد
 و عبد الله را زنی بود مؤمنه عصمت نام از شل زادگان پرسید
 شما چه گسیدید و از کدام قبیله اید امام زاده موسی گفت از خاندان
 چه میپرسی گفت من شنیده ام که از خیل و ذریت اهل سالت ذر
 این ولایت می چندانده اند و هر یک بجای افتاده اند علی بن جعفر

گفت

شیران
 در سار و قمش
 در ناصر آباد
 در کندی

ای نیک زن که محبت اهل بیت رسول خدا را آن مؤمنه گفت
 آری پس نگاه آن دو امام زاده حسب نسب خود را بیان نمود
 آن زن قدمهای ایشان را بوسید و در گرفت و تا یک هفته شربت
 خدمتکاری بجای آورد تا که شعیب بن حسن خبردار گشته بدو رضای علی
 آید امام زادگان را شهید کردند اما صالح بن زید بن امام موسی کاظم
 علیه السلام از غریبت سار و قش با هفتاد و سه تن از ذکویان و امانت
 روی شهر کربلا نهادند و از امام زادگان که همراه آن بزرگوار بودند
 بدین سامانند قاسم و شهید الله و حمزه فرزندان علی بن امام زین
 العابدین علیه السلام عقیل و ذکر یا و محسن فرزندان یحیی بن
 امام موسی کاظم علیه السلام سلیمان و ذکر یا و عقیل فرزندان
 فرزندان هرون بن زید بن امام حسن علیه السلام و تاج کنگان
 و توسع و شعیب یونس و زید فرزندان از بنین عقیل بن امام موسی
 کاظم علیه السلام بودند که با اصحاب کجید لغز بودند که دوی ایشان را
 نهادند چون شهر رسیدند از سجده فرود آمدند چون معاویه بن جندب
 یا قتیله قریب شش هزار سوار و پیاده بر سر امام زادگان آمدند و
 حرب عظیم در میان ایشان واقع گردید و چند تن از امام زادگان بر جبهه
 شهادت رسیدند از اتفاقات سالار بن اسد بن ضرغام بن عقیل
 خراسانی در آن شهر بود چون تقاول معاویه بن النبت با امام زادگان
 دیدم زاده خود و رقاه غالب عامر بن محمد بن عبد الله بن ورقاء را خبر کرد
 عامر را صاحب سده هزار مرد و شجاع نامی که از دوستان اهل بیت
 بودند جمع آوری کرده بر معاویه تا خندق در اقل جمله مقتصدین آن
 آن نامزدان را در همان مسجد بزرگ فرستادند و وصل بن زید بن
 امام موسی کاظم را با سایر امام زادگان بدر بردند عامر بن محمد آمدند

گفت من چندان از این حرب باز نمودم تا قاتلان امام زادگان را
 یکان یکان بقتل رسانم این جنگ و طبلها را کوفتند و طبلها را بفر
 سوار و پیاده بر گرد و پیاده آمدند نگاه عامر گفت هر که داند و اند
 هر که نداند بداند که منم عامر بن محمد بن عبد الله بن ورقاء مولای علی بن ابیطالب
 و من خودخواه این شهیدانم نیست از خار جیان که آمد و جواب مرا
 گوید بر من حرام است آسایش تا قصاص امام زادگان را بکنم
 یا چون ایشان بدر خندق شهادت رسانم این جنگ و با نکت بر مردم
 زده چون شکر گرسنه حمزه بر آن میدان کرد و وصف لشکر کردند
 از یکدیگر بروردید و ذر آب بن شریح که سردار مخالفین بود بدرگ
 و اصل شد و این علامت که این خالد بود یا شش هزار تن بقتل رسانید
 و شهر کربلا را متصرف شد و زن و فرزندان ایشان را اسیر کرد و بعضی را
 چون بندگان بفر و خندق و خانهای ایشان را آتش زدند و ان کرده
 از آن ملک آواره ساختند و این واقعه در سال دویست
 و پنجاه هجری بود با تمام رسید ذکر فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام
 حنیان هشتمین که در شمره شجره اعتقار حضرت علی علیه السلام
 می بودی کاظم علیه السلام را اقامه کردید و در کتب علمای شاف
 و تواریخ است قصاص نمودم آنحضرت را از سیزده بر عقیب بود و
 از چهار تن بسیار و از چهار تن متوسط و از پنج تن قلیل چون بیان
 اعقاب زادت آنحضرت را تفصیلی لازم است هر یک از
 اعقاب سه کانداه فضل بیان میستائیم فصل اول ذکر فرزندان
 آن بخت که اولادشان قلیل اند اما سالی نشان از این قرار است
 اقل عباس دوم هرون سیم اسحاق چهارم اسمعیل پنجم
 حسن احسن با نکت سپرد و جعفر نام و عقب او عقیق نیست

در کتب معتبره
 و تواریخ معتبره
 و کتب معتبره

و جعفر بن حسن را سپید بود و ولاد علی غریبی از نسل وی اند اما اسحاق علی
سپیدی بود موسی نام و عقیب و از نپیش جعفر است و بنو ابی القاسم
و بنو اوراق از نسل وی اند اما اسحاق را امیر گفتندی و عقیب
او از سه پسر است اول عباس دوم محمد سیم اسحاق ملهوس
و بنو ملهوس از فرزندان وی اند و محمد اولاد اندکی بود در بلخ
و طخارستان حسن بن اسحاق را ابو جعفر صورانی از اولاد
اوست و بنو وارث از نسل صورانی اند اما هر و بن طباطبا
نسب گوید که عقیب و از احمد بن مارون است و امیر کا بطوس
از نسل اوست اما عباس اولاد او در نهایت قلیل اند و عقیب
او از قاسم است فصل دوم ذکر اولاد و اعقاب جعفر چنانچه
مستطین بدین اشیاء اول زید القادر دوم عبد الله سیم
عبد الله چهارم حمزه اما حمزه را ابوالقاسم گفت بود و در
بلاد ایران عقیب و بسیارند و عقیب از نپیش قاسم است
حمزه بن حمزه را نیز عقیب است در بلخ و بعضی در خراسان
و قاسم بن حمزه را نیز اولاد است و ابو جعفر که محمد و جعفر
پدانی است و ابی ملک آل سامان مخالطت و زیدی از
فرزندان اوست و احمد مجید و از نسل قاسم است اما مجید
سپید بود و یکی محمد یانی و دیگر قاسم سیم جعفر اما محمد یانی را
عقیب از نپیش ابراهیم است و ابراهیم از ابو جعفر و احمد
شعرانی و اکثر اولاد ابو جعفر در حجازند و ابوالقاسم که در شیراز
با عضد الدوله بوده از نسل ابو جعفر است و احمد شعرانی را
نیز عقیب است اما قاسم بن مجید را نیز اعقاب بود و حمزه
اکثر از نسل وی است اما مجید را نیز عقیب از نپیش

بنو العاصم بن ابراهيم بن ابي

الحمد لله

تبرکات
موت و خروج
موت و خروج

مهر است موسی و علی بن حسن اول از نسل محمد بن عبید الله اند و جعفر
اسود از اولاد موسی بن عبید الله است و بنو ناصر از نسل وی اند
اما زید بن النضر بن امام موسی کاظم علیه السلام مطهر اشرف الهی و اخلاص
و دمان رسالت پناهی بود چون ابو السرایه در کوفه خروج کرد و محمد بن
طباطبایه را از پیش خود بنایب حضرت امام رضا علیه السلام ساخته
بر خود و سایر تابعان امیر گردانید و زید را به تنه بصره فرستاد و
چون شعله ناز بر بصره رسید ایستایافت و خانه های بنی عباس را
بسوخت و خانه های آتش زید بن سبب او را زید النار
گفتند و در آخر زید را گرفته ببردند و بر مامون شربت شهادت
نوشیدند و او را از چهار پسر عقب ماند اول حسن و اولاد وی در
قبره ان مغرب اند دوم حسین محدث و عقب وی در قبرین است
و سیم جعفر بار جان بنو صعب و بنو الکاظم از نسل جعفرند چهارم
موسی اصم فصل دیگر فرزندان اعقاب چهارتن پسران حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام که اولاد ایشان یاد بود اول حضرت علی بن موسی
الرضا علیه السلام دوم ابراهیم طبق بر تقی سیم عابد چهارم
جعبه اما جعفر را حواری گویند و اولاد او را حواریون و کجریون خوانند
و جعفر را عقب از پسرش موسی حسن است و موسی اعقب از پسرش
حسن بنی است و حسن بنی پدر محمد طبطبه است و طبطبه را عیدی
و قوی و انتشاری بوده و از قاصران عرب بود با قوت و شوکت
در حجاز و عراق عرب اما محمد عابد عقب از پسرش ابراهیم محبت
و ابراهیم را از پسرش عقب بود بنی محمد حایری و دیگر احمد بن قنبر
و سیم علی میر جان که مانند بنو احمد و آل ابوالانزیر و بنو ابی
وال ابو الحسین از نسل احمد بن حایری اند و بنو الضریع و آل ابوالحی

از مشق

18

از نسل حسن بن محمد و اعقاب احمد و علی منقرض شدند اما ابراهیم
که ملقب است بر قتی عقب و از دویست موسی ابوسبح
و جعفر اما موسی از پشت پیر عقب است چهار را قلیل و چهار
دیگر را کثیر اما عید الله و عیسی و علی و جعفر قلیل اعقابند و عید الله
اولاد در بصره و آل اند و عیسی با اولاد و احقاد و فارس بنیستند
و علی با اعقاب در دینور و شیراز بسیارند ابو علی صبیح و ابوالفضل
از این نسل اند و جعفر در ترند و زندان بسیارند اما کثرون
یکی محمد اعرج است و عقب او از موسی ابرش است و پس
او و ابراهیم عقب بوده ابو طالب حسن اولاد او بصره و
ابو احمد حسین بن موسی ابرش نقیب نقیای بغداد و ابودو
پسر بوده یکی محمد رضی و دیگر خوانده شده بعلی بر قتی علم الهدی و ابو
عبد الله احمد بن موسی را نیز اولاد است ابو البرکات نقیب سر
موسای بن محمد الشرف و ابو المظفر بن عبد بنی الموسی از این نسل اند
دوم از آن چهار تن احمد الکبر عقب او از حسین و صی است و ابراهیم
و علی احوال راغ از نسل علی احوال اند و بنی الرزاق از نسل ابراهیم اند
و ابن طلحه از اولاد حسین و صی است و احمد رفاعی نیز از نسل حسین
ستم ابراهیم عسکری بنو الممتنع از اعقاب وی اند و بنو الحسن بن
غروی هم از این نسل اند و بعضی اولاد ابراهیم در ابرق بوده اند چهارم
حسین قطعی و نسل او بسیار است منقح میشود بابی الحسن علی الدی
و عقب او از ابی الحارث محمد است و حسین اشقر و حسن برکه و ابو
النقیس بجایرو آل ابو السعادات از نسل ابی الحارث اند و جیدر
بن حسن از نسل حسین اشقر و ابن بیت الله و مشتق از نسل حسن
برکه است و الله اعلم کل شئان شرح حال علی بن موسی

الرضا

از نسل حسن بن محمد و اعقاب احمد و علی منقرض شدند اما ابراهیم
که ملقب است بر قتی عقب و از دویست موسی ابوسبح
و جعفر اما موسی از پشت پیر عقب است چهار را قلیل و چهار
دیگر را کثیر اما عید الله و عیسی و علی و جعفر قلیل اعقابند و عید الله
اولاد در بصره و آل اند و عیسی با اولاد و احقاد و فارس بنیستند
و علی با اعقاب در دینور و شیراز بسیارند ابو علی صبیح و ابوالفضل
از این نسل اند و جعفر در ترند و زندان بسیارند اما کثرون
یکی محمد اعرج است و عقب او از موسی ابرش است و پس
او و ابراهیم عقب بوده ابو طالب حسن اولاد او بصره و
ابو احمد حسین بن موسی ابرش نقیب نقیای بغداد و ابودو
پسر بوده یکی محمد رضی و دیگر خوانده شده بعلی بر قتی علم الهدی و ابو
عبد الله احمد بن موسی را نیز اولاد است ابو البرکات نقیب سر
موسای بن محمد الشرف و ابو المظفر بن عبد بنی الموسی از این نسل اند
دوم از آن چهار تن احمد الکبر عقب او از حسین و صی است و ابراهیم
و علی احوال راغ از نسل علی احوال اند و بنی الرزاق از نسل ابراهیم اند
و ابن طلحه از اولاد حسین و صی است و احمد رفاعی نیز از نسل حسین
ستم ابراهیم عسکری بنو الممتنع از اعقاب وی اند و بنو الحسن بن
غروی هم از این نسل اند و بعضی اولاد ابراهیم در ابرق بوده اند چهارم
حسین قطعی و نسل او بسیار است منقح میشود بابی الحسن علی الدی
و عقب او از ابی الحارث محمد است و حسین اشقر و حسن برکه و ابو
النقیس بجایرو آل ابو السعادات از نسل ابی الحارث اند و جیدر
بن حسن از نسل حسین اشقر و ابن بیت الله و مشتق از نسل حسن
برکه است و الله اعلم کل شئان شرح حال علی بن موسی

الرضا علیه السلام و علی و اعقاب انحضرت حضرت امام رضا
علیه السلام امام و خلیفه ششم است حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله اولادش انحضرت در مدینه در روز پنجشنبه یا زدهم ربیع الاول
سال یکصد و پنجاه و سه هجری بود و کنیتش شریفش ابو الحسن
العقاب وی بسیار شهرت در زمان اسم مبارکش علی عمری پنج و چهل
سال خلافت بنیت سال و مرقد مطهر وی در خراسان و قات
روز جمعه بنیت و یکم رمضان سال و صد و سه هجری قاتل وی
با مولی کشید و انحضرت را اوصاف و جلال قدر زیاده از
آنست که کسی تواند وصف نماید چنانچه در دایره امامت علی بن
موسى الرضا مکرر آمده و واقع شده و چنانچه نقشب دایره را حقیق
بر کار حکمت بسته ام و هر خطی که از مرکز خارج میشود البته محیط
حق است و باید دانست که بنیت با انحضرت خاتم انحضرت
منقح است بولایت و محنت ابای سببه و ابای اربعه انحضرت
این معنی در آت ضمیمه اهل بصیرت جلوه نماست که از زمان
حضرت یزید الله العلی لا علی تا عهد امامت امام موسی کاظم علیه السلام
بسیار است مختصر در معارف و بین مبین ظاهر گردید بی کیاستی گمانی
شد و زندقه زیدی شد و بی تعلیلی اسامی علی و موسی او قاتلش را
با حد است مسکات نادوسی صرف کرده و ابی موسی بنو خلافت
انحضرت موسی کاظم وقف کرد اما آن صاحبان بخت انصاف
که بشرف اطاعتش آن انصاف رسیده اند رسته
آباد و ابناء انحضرت گستره که اطاعت از اشاعت را
بر میان بسته اند و شیعه خالصی که حضرت یحیی و خرموده را زور
الی الخواص من شیعتنا الحمد لله الذی جعل من قرأ قصیده

از نسل حسن بن محمد و اعقاب احمد و علی منقرض شدند اما ابراهیم
که ملقب است بر قتی عقب و از دویست موسی ابوسبح
و جعفر اما موسی از پشت پیر عقب است چهار را قلیل و چهار
دیگر را کثیر اما عید الله و عیسی و علی و جعفر قلیل اعقابند و عید الله
اولاد در بصره و آل اند و عیسی با اولاد و احقاد و فارس بنیستند
و علی با اعقاب در دینور و شیراز بسیارند ابو علی صبیح و ابوالفضل
از این نسل اند و جعفر در ترند و زندان بسیارند اما کثرون
یکی محمد اعرج است و عقب او از موسی ابرش است و پس
او و ابراهیم عقب بوده ابو طالب حسن اولاد او بصره و
ابو احمد حسین بن موسی ابرش نقیب نقیای بغداد و ابودو
پسر بوده یکی محمد رضی و دیگر خوانده شده بعلی بر قتی علم الهدی و ابو
عبد الله احمد بن موسی را نیز اولاد است ابو البرکات نقیب سر
موسای بن محمد الشرف و ابو المظفر بن عبد بنی الموسی از این نسل اند
دوم از آن چهار تن احمد الکبر عقب او از حسین و صی است و ابراهیم
و علی احوال راغ از نسل علی احوال اند و بنی الرزاق از نسل ابراهیم اند
و ابن طلحه از اولاد حسین و صی است و احمد رفاعی نیز از نسل حسین
ستم ابراهیم عسکری بنو الممتنع از اعقاب وی اند و بنو الحسن بن
غروی هم از این نسل اند و بعضی اولاد ابراهیم در ابرق بوده اند چهارم
حسین قطعی و نسل او بسیار است منقح میشود بابی الحسن علی الدی
و عقب او از ابی الحارث محمد است و حسین اشقر و حسن برکه و ابو
النقیس بجایرو آل ابو السعادات از نسل ابی الحارث اند و جیدر
بن حسن از نسل حسین اشقر و ابن بیت الله و مشتق از نسل حسن
برکه است و الله اعلم کل شئان شرح حال علی بن موسی



این نقشه و خط نشان کلک است و او ای کرم به طاعت و احوال است
این دایره که مرکزش نام رضا است و نقشی از تکلیف خاتم دست علی است
مرویت که مامون الرشید در عراق سان روزی تمام بزرگان و
اعیان و علمای اطلب کرد و آنگاه لغت ایردمان مارا در شهر طوس
پیشوائی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی بن موسی الرضا را اندین
بطلبم تا پیشوای ما باشد آنگاه سلیمان بن ابراهیم محمد بن داود بن
قاسم بن هبیب الدین بن عبد الدین بن ارم که یکی از اصحاب
کبار امیر المؤمنین بود از جای خود برخاست و گفت ای خلیفه

میرزا اند

میرزا اند لکن سیرم که تو با علی بن موسی الرضا همان کنی که کوفیان با
جدهش حسین بن علی علیه السلام کردند آنگاه مامون الرشید گفت
یا سلیمان بدان و آنگاه با من یکجور می دانم حضرت کم نیکم و بر من ظاهر
است که هر که پیش از این از در فر دای قیامت نزد پیغمبر و علی شریف
خواهد بود و در دوزخ خواهد بود آنکه مامون است بمحضف بر نداد
و سوگند داد که من هیچ عظم و استم بر او دادم معصومین را و آنرا
داشت سلیمان بر حوا است و مردم طوس ایگان بجان سوگند
داد و صحبت نامه از هر یک میستانند تا آنکه چهار صد کس صحبت
نامه نوشتند و بدست سلیمان داده روانه مدینه رسول خدا
کردند که حضرت امام رضا بدان طرف شرف قدوم ارزانی فرماید
چون سلیمان بدید رسید و بخدمت امام رضا رسید سلام
کرده و قدوم آنحضرت را بپوشید و آن نامه را بدست حضرت
داد چون حضرت نامه را بدید مبارک بجنبشاید و آب از دیده
بگردانید آنگاه از مجلس برخاست و بکرم خویش رفت و اولاد
و اتباع و خویش را روانه کرد فرمود من بجانب طوس میروم
آنگاه نذار که سفر دیده روی بخراسان نهاد چون بشهر طوس
رسید مامون الرشید را خبر کردند مامون با تمامی لشکر از زرگان
و امر او علیا با استقبال فتند و آنحضرت را با عزا و اجال
وارد بشهر نمودند و مقدم آنجناب را بزرگ کر امی داشتند و
مردمان از آنجناب لارا و شمل مبارک بی جنبشیدار شده و دست
و پای مبارکش را بوسه میدادند اما مامون خواست خلافت را
بآن سرور تقیض کند و در آن باب الحاح نمود حضرت فرمود
مرا از جفر معلوم شد که اینکار تمام نشود پس مامون آنحضرت را

و لیجد

و لیله نمود و خطبه و سبک بیام آنحضرت کرد و هر روز خلق از اطراف و جوانب می آمدند و کمال و فضل آنحضرت را می دیدند و خدایش با کمال دل مشتاق بودند و تمام امالی و اموال خود را طبع و مستقداً به آنحضرت کردند و از مأمون روی بگردانیدند چنانچه مأمون بدید که کار از دست میرود آتش جبهه در کانون جبهه اش شعل درگشته گشته آنحضرت در دل گرفته آخر الامر حضرت را زنده نمودن شایسته آنحضرت در شکل و شمایل چون امیر المومنین بود و از هر چه سؤال میکردند جواب میفرمود و در نزد اجدادی بای خود در دنیا نیز میفرمود و با خد و غلامان طعام میخورد و در خانه لباس میپوشید و در نظر مردم زینت میفرمود اما فرزندان آنحضرت هشت تن بودند بدین اسامی امام محمد تقی و هادی و علی حسین و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی بن امام رضا را چهار فرزند بودند عبد الله و جعفر و محمد و داود اما علی بن امام رضا شش فرزند بود ابو طالب و حسن و محمد و صالح و ثابت و سالت اما یعقوب بن امام رضا را سه فرزند بود یونس و یوسف و اسحق اما ابراهیم بن امام رضا را هشت فرزند بود محمد و محمود و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و جافط اما فضل بن امام رضا را دو فرزند بود جعفر و عبد الله اما جعفر بن امام رضا را شش فرزند بود و یساکان و اسماعیل و یحیی و مالک و حمید و حمید اما عبد الله بن هادی بن امام رضا را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و بهمان و عثمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابو طالب بن علی بن امام رضا را ده فرزند بود یعقوب و یوسف و خالد

و در این کتاب
در بیان احوال و
خبر آن بزرگوار
علیه السلام

و حاد و صلح و ناصر و یاسر اما دختران علیمه و رحیم و سید اما یوسف بن یعقوب بن امام رضا را پنج فرزند بودند حمزه و کمره و غریب و قوج و ابراهیم اما حسین بن امام رضا را هشت تن فرزند بودند حسن و محمد و قاسم و زید و علی اما دختران زهری و کبری اما عبد الله بن جعفر بن امام رضا را ده تن فرزند بودند یحیی و سبیت و مختار و عباس و یارون اما دختران علیمه و سکینه و رحیمه و آمنه بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام امام زادگان می باشد و نهاده و معاندین هر جا که ایشان را میدیدند شهادت میکردند اما حسین بن حضرت امام رضا را پنج پسر و یک دختر بود حضرت امام رضا بود از غر اسلا برداشت و روی بولایت قزوین نهاد چون موضع خردان رسیدند قدری آرام کرده و طعام خوردند و روی براه نهادند چون کجالی قزوین رسیدند پنج پسر و یک دختر را گفت و پرسیدند شهر باش نامن بشهر رفته قارک منزلی بنامیم و بیایم و خود روی بشهر نهاد حسین و وساعت در آنجا نشست و هر خطبه صدای غوغا و هیاهو از شهر گوش می رسید پس برخاست و روی بشهر نهاد که معلوم کند آن غوغا چیست و آنست چون داخل کرد دیدند رجای سید و حکام رفت کوری را دیدند که نشسته و هر کس آمدی حکام گفتی بدوستی علی بن موسی الرضا کاشه ابی برسر من بریزد حسین قدری آب بر سر آن کور ریخت در ساعت آن کور دینا شد و دامن حسین را گرفت و فریاد بزدگای بیاران برداشت که این شخص امام با امام زاد و است آنگاه آن کور بیفتاد و از حمام برو شد و مردم شهر را خبر کرد چون مردم قزوین بن خبر رسیدند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی بآوردند و در حمام رفت امام زاده حسین را خنجر کردند اما فرزند این هادی بن حضرت امام رضا را عبد الله و محمد و داود

روی بولایت تبریز نهادند چون بوضع خجوان رسیدند وطن ساختند
وزیات ایشان زیاده شد با لقب رضوی سادات رضوی خجوان
از اولادان عبدالسد و محمود از اولاد پادشاهی نام رضا علیه السلام
اما فرزندان علی بن امام رضا علیه السلام ابوطالب حسین و صالح
و نعمت و صالح و بولایت کلپا بجان نهادند و در آنجا وطن ساختند
وزیات ایشان بسیار شد با لقب ضوی اما دختران عبدالسد
بن پادشاهی بن حضرت امام رضا فاطمه و خدیجه و سیمیه و شرفه و صفیه
از بغداد روی بولایت شیراز نمودند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را
شهادت کردند و در محله میدان شاه شیراز مدفون هستند و معروف
به بی بی دختران و قبرا ایشان زیارتگاه خاص و عام است اما فرزندان
ابوطالب بن علی بن حضرت امام رضا روی بولایت طایف
نهادند چون بطایف رسیدند وطن ساختند و زیات ایشان
بسیار شد با لقب ضوی اما دختران ابوطالب بن علی بن امام
رضا علیه السلام و حکیمه و حلیمه و ریحانه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند
چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهادت کردند اما فرزندان یوسف
و یعقوب بن حضرت امام رضا حمزه و کنده و عزیز و نوح و ابراهیم
در شهر طوس وطن ساختند و زیات ایشان بسیار شد با لقب
رضوی شهر شدند اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن حضرت امام رضا
حسن و محسن و قاسم و زید و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند
چون همدان رسیدند معا بن حسن و محسن را شهادت کردند اما قاسم
و زید و علی از همدان فرار کرده چون بولایت سلطانیه رسیدند ایشان را
نیز شهادت کردند اما فرزندان عبدالعزیز بن جعفر بن حضرت امام رضا
یحیی و موسی و سبیت و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت

روی نهاد چون بشتری سید مدتی روزگار بسر برد و آنکه او را
از روی بولایت شیران نهاد چون بجمار و علی سید معاندین
خبر شد و او را شنید کردند اما سیتب مختار روی بشرا اصحفان نهاد
چون با صفهان سیدند ایشان نیز بشهادت سید نهاد و علی
و بیرون را در روی شنید کردند ختم شد و کرامت علی بن موسی الرضا
علیه السلام و عقب آنحضرت از امام محمد تقی است
گلستان قصه شیخ حال حضرت امام محمد تقی اجوی علیه السلام
و از لای کاخفای آنحضرت حضرت امام محمد تقی علیه السلام امام
نیم و خلیفه نیم حضرت رسول خداست صلی الله علیه و آله و ولادت
آنحضرت در مدینه بود و در هجدهم شهر رجب سال تجد و نود و پنج
هجری مادران بزگوارام ولد موسوم سبیل از حوالی حبشه پدر نیز کرامت
علی بن موسی الرضا علیه السلام نیست ابو جعفر الشافعی و ابو الفضل
القاب آنحضرت تقی و جواد اسم مبارک محمد و شریفش نیست
و پنج سال چهار ماه و بیست روز مدت خلافت وی هجده سال
و یازده ماه و پنج روز و آنحضرت وقت وفات پدر بزرگوارش
هفت ساله بود و در زمانیکه مامون میخواست و غنم خود را مفضل با
با آنحضرت دهد جمعی از ملازمانش گفتند که او هنوز طفل است قابل
و اما دی نیست مامون گفت شما میدانید که این پسر ایضا از بزرگ
گوچک هم صاحب لیاقت و بزرگوار می اندیش مامون جمیع علما را
حاضر نمود و اجتناب تمامی آنها را طرد ساخته و مامون دفتر خود را
الفضل را بکلج آنحضرت در آورد و وفات آنحضرت در سال
دویست و بیست هجری روز سه شنبه یازدهم ذی الحجه بود قاتل آن
حضرت زوجه کشر ام الفضل بقرمک مقتصر بالبدین برون را ترشید

عبدالله بن عباس بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمود بن محمد بن سید
 مسیب بن قعقاع الخزاز بن محمد بن خرو و اما زادگان و جنگ ایشان
 با مخالفان و شهادت امام زادگان را بشنیدنی عمان و طایفه و
 اصحاب خود را جمع نموده گفت ای برادران بر خیزید تا که مقتضای
 بر میان شدیم و خون فرزندان امام محمد تقی علیه السلام را از این ظالمان
 بستانیم یکی گفتند فرمان برداریم انگاه علم مسیب را بر پا کردند و در
 بدان مخالفان بنامند چون بمحل امام زادگان رسیدند خود را بر زمین
 انداختند و فریاد و اولاد را آوردند و امام زادگان را دفن کردند و
 در همان روز عید الله و اصحابش ششاد شدند چون مخالفان رسیدند
 در محل اول و دوم از آنرا آمدند و یک فرستادند مخالفین بروی
 بزمیست نهادند عبدالله و اصحابش همچنان در عقب ایشان
 نشستند بعضی را کشته و بعضی را اسیر و دستگیر نموده قتل رسانیدند
 و دوستان آنها را قمار بستند و زن و بچه آنها را از دم تیغ بگذراندند
 و وجود پاک آن شاد جهان را از صفحہ روزگار بر انداختند پس
 عبدالله امام زاده جعفر و موسی مبرق را به خود آورد و در اجابت
 آنها را مرهم نهاد و تا بعد چند مدت صحت یافتند انگاه عبدالله
 و دختر خود زینب را بعقد نکاح جعفر در آورد و جعفر در آنجا وطن
 نمود و در زیارت او بسیار شد با نقاب رضوی نقوس -
 اما موسی بن امام محمد تقی علیه السلام از آنجا روی بقم نهاد چون
 بشهر قم رسید در آنجا مقام کرد و بویست بر روی می نشستند
 که این سبب و را موسی مبرق خوانند انگاه که اعراب فرموده
 پیغام فرستادند که ترا از آنجا ورت و همسایگی با یزید و با فکوت
 و این غراب از نواد عبدالله اخوی که پسران سعد بن ملک بن عامر

تاریخ طبرستان
 ج ۱ ص ۱۰۰

شهر سیست

شهر سیست بودند با جلد موسی مبرق از قم بکاشان رفت چون بکاشان
 رسید احمد بن عبد العزیز بن خلف را بجا که بزرگ کاشان بود وقتدم
 موسی اکرامی داشت و خلقهای بسیار و بار گیرهای نیکو و چندین
 تنجل بدو بخشید و مقرر کرد که هر سال هزار مثقال طلا بابت است
 مستحق بدو دهد پس ابوصبیح بن الحسین بن علی بن آدم با یکی از دوستان
 عرب در عقب موسی بیرون آمدند و حال موسی از اهل قم پرسیدند
 و اهل قم را بسبب بیرون کردن موسی توبیخ و سرزنش کردند انگاه
 رؤسای عرب را بطلب موسی مبرق نفرستادند تا شفا عیشت و او را
 بقر باز آورند و بسیاری اعزاز و اکرام کردند و از مال خود از برای او
 سرانی بخردند و بخت معاش وی املاک در قم خریدند و بیست هزار
 درهم از برای او قسمت کردند و بدو دادند و از مال دنیا جمع و مقرر کردند
 و موسی مبرق در قم متوطن شد و بعد از آن خواهرانش حکیم و خدیجه و ام
 کلثوم دختران حضرت امام محمد تقی علیه السلام در طلب او بقم آمدند
 و موسی بقم مقیم بود و از آنجا بجای دیگر فرستاد انگاه که او را وفات
 رسید در سال دویست و نود و شش هجری و او را در سزای کمره
 بود و که در قدیم محمد بن الحسن بن ابی خالد اشعری الملقب بشیخ و تلمیذ
 بود و دفن نمودند و عقب موسی مبرق از احمد بن موسی مبرق و عقب احمد
 بن موسی از محمد الاعرج هست و تلمیذ دینوری گوید که محمد بن موسی سیم
 عقب بود و انتساب بنی الحشاش بدوست و لکن محمد بن موسی
 بلا عقب از دنیا رفیق و در جمیع زمانها بنی سبب بنی الحشاش است
 است اما محمد اعرج را یکسپهر احمد نام و چهار دختر فاطمه و ام سلمه
 و بریده و ام کلثوم نام بود اما احمد بن محمد را چهار پسر بود ابوعلی محمد
 و ابو الحسن و ابو القاسم علی و ابو محمد الحسن و چهار دختران اما پسران

بعد از

بعد از فوت پدر بری منسبت نزد رکن الدوله رکن الدوله ایشان را تسلیم داد
 و رعایت نمود و گفت خراج بر ملک ایشان ننهد پس بفرمان کردید
 بعد از چندی ابوعلی محمد بن حاجت خراسان فوت ایلی خراسان او را
 اگر ام کردند و قدر و شرف او را بشناختند خراسان بفرمود تا وفات یافت
 بعد ابو القاسم علی بن خراسان فوت چون خراسان سید بعضی از رؤسای
 خراسان با او موافقت ورزیدند ابو القاسم علی بطوس وطن گرفت
 و کار او بنظم شد و دو پسر و یک دختر از او بود اما ابو الحسن موسی
 احمد تنها بقرمانه و بکار و بار برادرش ابوعلی محمد و خواهرانش قیام نمود
 و ضعیفها که از پدرش باز مانده بود بدست آورد و با مردم بوجه این
 معیشت و زندگانی میکرد و حقوق ایشان را رعایت مینمود تا بغایت
 که گویا از ایشان است پس ایل قم بصحبت او میل کردند و او سرور
 و رئیس ایشان شد و مؤید الدوله و ایراف الدین قدر او را بشناختند
 و او را ارامی داشتند و بعضی از خراج بدو بخشیدند و مجری داشتند
 و در سال سیصد و هفتاد و پنج رفت چون حج خانه جدا بگذارد بجا
 قم عزیمت نمود چون بقم رسید مردم قم بقدوم او شادی نمودند
 و بر سر کوچه و محله با آتش بختند و او مردی فاضل و متواضع بود
 با عنفوان جوانی و حدیث من نقابت سادات قم و نوایح بود
 مفتوح بود و فساد و طایف و رسوم و مراسلات سادات قم
 و کاشان و آبد و خورزن مجمع بدست و اختیار و فرمان او بود و عدد
 ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بود ابو
 الحسن موسی از اقم و ولد پسر بود نام او ابو جعفر و دخترش و یک پسر
 دیگر ابو جعفر احمد و ابو الحسن موسی دختر علی بن بن محمد را برای شوهر
 ابی جعفر بخوانست و در سال سیصد و هفتاد و چهار زفاف افتاد

خلاصه آنچه متفق علیه است این است نسل محمد عرج است از سید
 احمد که کنی ابو جعفر الله و نقابت قم چنانچه بر کتاب عمده الطالب و
 تاریخ قم هست راجع با او بوده و او را واداد و در قم نقابت
 طالب حسین داشتند و از جمله اشراف ایل بیت محبوب میشد و از
 احفاد او است سید عبد الله بن موسی بن احمد که ترجمه حال او در
 شرح فتح البین مسطور است و او را واداد و غالباً در قم در می بودند
 و از آنجا بقرمین و همان خراسان و کشیر و هندوستان و سایر بلاد
 منتقل شدند و آن در بلاد شیعیه و عظم و اعظم طایف سادات
 از حضرت ابو طالب بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام را چنانچه فرزند
 بود بزیان قطیف آنرا که با سزا آمدند بن ساسانی محمد و یک پسر و یک
 و یکا که ساسب و یکا که ساسب اما یکا حسین را دو پسر بود که یکا که
 و یکا روح الله و عبد الله بن یکا حسین اسد پسر بود که یکا که
 و یکا که روح الله و عبد الله بن یکا حسین اسد پسر بود که یکا که
 سعد و یکا که اسود و یکا که اسامیل و یکا که اسامیل و یکا که اسامیل
 زادگان در کوه پاید رستگار مقام داشتند چون مقتصد عباسی
 از حال ایشان خبر گردید جمعی از مخالفین ابر سر ایشان فرستاد چون
 مخالفین بکوه پاید رسیدند یکایان از آمدن ساجران فرستاد تا می
 ایل کوه که سواخواه امام زادگان بود اجتمع نموده با مخالفین جنگ
 و در انداختند از طرفین جماعتی زیاده کشیده شد روز دیگر سردار
 مخالفین کس نیز ایشان فرستاد پیغام داد که ایل هالی کوه پاید
 شما فرزندان ابو تراب را پنهان کرده اند و ایشان را نمیدیدید بکفر
 از شما را زنده نخواهیم گذاشت ایلی کوه پاید در جواب گفتند
 که شما اگر همه را قتل عام کنید ما ایشان را بشما نخواهیم داد و ما جان

این دو نفر از سادات
 ایل کوه پاید هستند
 که در کوه پاید
 با مخالفین جنگ
 کردند

داریم در جنگ میگوئیم از این خیال در گذر راه خود بر گیر و بروا لا بجز
 شمشیر بعد از این جواب تو نخواهد بود در میان آن چون دید که چاره
 نیست و از طرفین جمع گشته میشوند از ایشان دست برداشته
 از آن موضع در گذشتند پس روزی چند جعفر بجوار رحمت حق پیوست
 و از نسل جعفر در کیلان مدتها سلطنت کردند اما کی حسن بن عبدالله
 کیان جعفر بن ابیطالب بن امام محمد تقی علیه السلام مردی زاهد و عابد
 بود بسیار ز رقت و در آنجا چندی عبادت و ریاضت مشغول
 بود تا بجوار رحمت حق پیوست و هزار و ناکون در شیراز قریب
 بازار وکیل بستانده حسن کیا مشهور است - اما کیا محمدرقب برین
 کلاه در ولایت رستم دار رقت و در آنجا مدتی بسر ببرد و مردم را
 براه اسلام دلالت میفرمود و مردم آنجا تمام میداد و معتقد وی
 بودند و از وی کرامات بسیار میدیدند در آن زمان پادشاه عراقین سلطان
 سنج بود چون این خبر بوی رسید متوجه رستم دار شد چون بپایان کو رسید
 که مقام محمد کیا بود در آنجا طریقی گذشت که هرگاه محمد کرامتی دارد در
 آنرا به بین نماید چون سلطان قدم بر کوه گذارد که بالارود ناکاه بقدرت
 قادر متعال آن کوه بلرزه در آمد ترس و هراسی زیاده سلطان و هم
 را هانش دست داد که یکی ترسیدند و خوف آن بود که کوه از بهم
 بپاشد که ناکاه آواز می شنیدند که میگفت ایها الجبل سکن کوه
 در ساعت قرار و آرام گرفت سلطان بر کوه برآمد تا بنزد محمد کیا
 رسید و دست آن بزرگوار را بوسید و کمر خدمت آن بزرگوار را
 بر میان بست و آنچه در تصرف داشت همه را بخت اطاعت
 آنجناب در آورد و تقاضای خانه خود را بر باب استاز او قرار داد
 که تا حال باقی است و محمد کیا بعد از مدتی در میان موضع بجوار

محمد کیا
 در میان موضع
 بجوار رحمت حق

رحمت حق پیوست اما کر ساسب کیا و تحاسب کیا در ولایت
 مازندران رفته ساکن شدند و فریاد ایشان زیاد شد با نقاب
 زین کیا اما حسین کیا معروف برترین که از مازندران روی بولایت
 روی نهاد و در روی متوطن شد و نسل او با نقاب زین کیا مشهورند
 مرو گیت که در صفهان از اولاد حسن بن جعفر بن حضرت امام محمد
 تقی است بسیار بودند و مدتی بتقیه بسر بردند چون بمقتضی خبر رسید
 نامه بجاکم صفهان نوشت که چنین سمعی شده که در صفهان از آل
 ابو تراب بسیارند و نسب خود را بتقیه بنان دارند و در زمانه
 تقی حال ایشان را نموده آنها را زنده کن از چون نامه آن ملعون باین
 ملعون رسید حکم داد و از بار بستند و در حبس امام زادگان
 برآوردند تا که ایشان را بشناختند و بکفر حق اجازت داد امام زادگان
 چون حال را چنان دیدند بجا ربه و مجاهد پر دادند پس از محاربه بسیار
 وز و خور و دیشمار آخر الامر آنها مرده و بیرون بن محمد بن زید بن
 حسن و جمعی دیگر از امام زادگان بدرجه شهادت رسیدند و محقق
 مدفن آنها معروف بهارون ولایت شد اما ابراهیم بن محمد بن حسن
 بن جعفر بن ابوطالب بن حسین بن محمد بن هرون بن زید بن جعفر بن امام
 محمد تقی از صفهان بولایت ورامین رفتند چون بموضع نرسیدند
 رسیدند متوطن شدند و در نزد مروی بودند نام وی سلیمان
 عبداللہ کلبی بود و او را و ختری بود بعد ابراهیم در آورد و ابراهیم
 از آن دختر چهار پسر بوجود حسین و قاسم و محمود و ابوالحسن
 و در نزد وطن ساکن شدند و فریاد ایشان زیاد شد با نقاب
 ساوات تقوی و الله اعلم - گلستان محمد شرح حال حضرت
 امام علی النقی علیه السلام ذاتی لای و احقاب انحضرت

محمد کیا
 در میان موضع
 بجوار رحمت حق

محمد کیا
 در میان موضع
 بجوار رحمت حق

حضرت امام علی النقی علیه السلام امام و خلیفه دهم حضرت رسول
خداست صلی الله علیه و آله تولد آنحضرت در مدینه طیبیه بود پدر بزرگوار
حضرت امام محمد تقی مادر عالی مقامش سوسن مغریه ولادت وی
سید زهم رجب سال دویست چهارم هجری کسبت وی ابو
الحسن الثالث القاب النقی الهادی اسم مبارک وی علی
عمر شریف چهل و یک سال قات وی روز دوشنبه سیم ماه رجب
سال دویست و پنجاه و چهار قاتل آنحضرت معتز بن یزید
بن مرثدیه که آن بزرگوار را موقع مدفن و تربت طیبیه وی سر
من رانی نکاتل مؤثرش متوسط القامه و بسیار مرطوبی و روی
سرخ و سفید و گونه های مبارک اندک برآمدگی و پشمهای فراخ و از او
گشاده دندانهای درشت چهره دلگشا هر که غمی بودی بروی مبارکش
نگویتی غمهایش زایل گشتی صاحب هدایت و پیوسته لب
مبارکش در نیمه ذکر خدا بود در راه رفتن کاهیارا که چک
داشته و پیاده که رفتن بر آنحضرت دشوار بود و اکثر در راه رفتن
مبارکش عرق میکرد و آنحضرت را هفت تن فرزند بودند نخست
حضرت امام حسن عسکری ۴ و دوم محمد بن حسین چهارم علیه
السلام پنجم زین العابدین موسی هفتم جعفر که لقب مبارک از او بعد از
فوت برادرش امام حسن عسکری دعوی امامت کرده و مردم را
بجور و عنف تکلیف میکرد که با امامت وی قایل و مقرر گردند
خواست بر جنازه برادرش امام حسن عسکری نماز گذارد تا مرد
بدانند که بعد از آنحضرت امامت مختص اوست چنانکه پیش
ایستاد حضرت صاحب الامر که پس از سالها که بود و گریه
او را گرفته بجنب کشید و خود بر جنازه پدر نماز گذارد پس جعفر

عزله

عزله جعفر عسکری نوشته استند عاتق که خلیفه آمد و کند شاید که
جای برادرش را بگیرد خلیفه در جواب گفت که امامت امر است
خدا بر کس خواهد میدهد پدر و برادر است که امام واقعی بودند ما هر چند
خواستیم ایشان را بر طرف کنیم نتوانستیم اگر توفیق از خود خدا باشد
چنان خواهد بود و الا چه لازم که ما مدتی شخص فکرت که در آخر تو به
کرد و جعفر تو آب بقلب شده و او نیز ابو الکاسم بن کومید برادر او
کینه و طبیعت تن فرزندان بودند و عقیب جعفر از شش فرزند است
بدین اسمای اسماعیل و طاهر و یحیی و هرون و علی و ادريس اما
ناحیه و برادرش محمد ابو البقا از فرزندان اسماعیل اند و ابو القاسم
رفاقت است و ابو العلی و الی و اولاد طاهر اند و محمد نازک که طاهر
او را بنی نازک گویند از نسل علی اند و ابو الفتح بنی انزل یحیی و
احقاب وی در مصر اند و سادات حبیبه و جواد شام از اولاد
هرون اند و احقاب را برادر اسم گویند است بجا ایشان اسم برین
و احقاب و بدر و بنی کعب و مواجد همه از نسل قاسم اند اما محمد بن
حضرت امام علی النقی را نه تن فرزند از اولاد طاهر است و اولاد
و رحمت الله و عنایت الله و هدایت الله و اسمی و اسمی و اسمی
و محمد و جعفر اما حسین بن حضرت امام علی النقی با چهار فرزند بودند
جعفر محمود باقر بنین العابدین اما عبد الله بن حضرت امام علی النقی
چهار فرزند بودند سالم و قائم و محمد و محمود اما زین بن ابی النقی
شش فرزند بودند اسماعیل و ابراهیم و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
و الیاس اما موسی بن عقیب بن پسر از ششاد است حضرت امام
علی النقی هم با زین العابدین است جواد استین پدر او و در و جواد
که امام زادگان نامیده اند ششاد است میرزا که از جواد

و زید

جای برادرش را بگیرد
خدا بر کس خواهد میدهد
ما هر چند خواستیم
ایشان را بر طرف
نکند نتوانستیم
اگر توفیق از خود
خدا باشد چنان
خواهد بود و الا
چه لازم که ما
مدتی شخص فکرت
که در آخر تو به
کرد و جعفر تو
آب بقلب شده
و او نیز ابو الکاسم
بن کومید برادر او
کینه و طبیعت
تن فرزندان
بودند و عقیب
جعفر از شش
فرزند است
بدین اسمای
اسماعیل و طاهر
و یحیی و هرون
و علی و ادريس
اما ناحیه و
برادرش محمد
ابو البقا از
فرزندان
اسماعیل اند
و ابو القاسم
رفاقت است
و ابو العلی
و الی و اولاد
طاهر اند
و محمد نازک
که طاهر او را
بنی نازک
گویند از نسل
علی اند
و ابو الفتح
بنی انزل
یحیی و احقاب
وی در مصر
اند و سادات
حبیبه و جواد
شام از اولاد
هرون اند
و احقاب را
برادر اسم
گویند است
بجا ایشان
اسم برین و
احقاب و بدر
و بنی کعب
و مواجد
همه از نسل
قاسم اند
اما محمد بن
حضرت امام
علی النقی
را نه تن
فرزند از
اولاد طاهر
است و اولاد
و رحمت الله
و عنایت الله
و هدایت الله
و اسمی و اسمی
و اسمی و محمد
و جعفر اما
حسین بن
حضرت امام
علی النقی
با چهار
فرزند
بودند
جعفر
محمود
باقر بنین
العابدین
اما عبد الله
بن حضرت
امام علی
النقی
چهار
فرزند
بودند
سالم و
قائم و
محمد و
محمود
اما زین
بن ابی
النقی
شش
فرزند
بودند
اسماعیل
و ابراهیم
و یحیی و
یحیی و
یحیی و
یحیی و
الیاس
اما موسی
بن عقیب
بن پسر
از ششاد
است
حضرت
امام علی
النقی
هم با
زین
العابدین
است
جواد
استین
پدر او
و در و
جواد
که امام
زادگان
نامیده
اند
ششاد
است
میرزا
که از
جواد

وزید و حسین را در ساهر آشید کردند اما موسی بن علی التقی با برادران
روی بولایت قم نهادند و چند روزی در قم بسر بردند و آنجا خبر
یافتند که ایشان را آنجا شهادت کردند و آن جایگاه را شهادت موسی خوانند
اما فرزندان محسن حضرت امام علی التقی الحنفی و محمود و جعفر
و اسکندر از ساهر روی بولایت خوی و سلماس نهادند چون
بشهر کور رسیدند ایشانرا شهادت کردند اما فرزندان حسین بن امام علی
جعفر و محمود و باقر و زین العابدین از ساهر روی بولایت لاری
نهادند چون بلار رسیدند ایشانرا شهادت کردند اما باقی فرزندان محمد و
رحمت الله و لطف الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله
در کرمان شهادت کردند اما فرزندان عبداللہ بن حضرت امام علی التقی علیه السلام
سالم و قائم و محمد و محمود و بطوف روی رفتند چون بری رسیدند
محمد را در روی شهادت کردند و محمد را در رودخانه او را شهادت کردند سالم
و قائم را در قم شهادت کردند اما فرزندان حسین بن امام علی التقی ابراهیم و اسماعیل
و یعقوب از ساهر روی بشهر بیدان نهادند چون بیدان رسیدند
مدتی بقیقه میگذرانیدند و بعد از آن روی بولایت الموت نهادند چون
بالموت رسیدند ایشانرا در موضع خانه زاد بدرجه شهادت رسانیدند
اما فرزندان محمود بن عبداللہ بن حضرت امام علی التقی یوسف و سلیمان
و عزیز و محسن و قاسم و ابوالفضل و عبدالطلب بن عبدالعسالی از
بغداد روی بولایت طارم نهادند از ذکر و امانت بجاه تن بودند
سر کرده و سالار ایشان سید جلال الدین اشرف برادر علی بن موسی
الرضا بود با یکصد و پنجاه تن از اصحاب و دوستان که تمامی از
دلیران و شجاعان عصر خود بودند همراه داشتند چون بشهر زنکان
رسیدند معلوم ایشان شد که سنی هزار از خوارج در این شهر و طارم

و بزرگ

و بزرگ ایشان ابوالمعالی بن نوفل بن عثمان بن شمردی الجوشن است
پس سید جلال الدین فرمود تا خیمه و خمرگاه بر سر پا کردند و در آنجا فرود
آمدند از اتفاقات حسنه ملائکه استجواب از طایفه اترک ایرانند در
آنجا توطن داشتند چون خبر ورود امام زادگان را شنیدند با شغف و
به ایامی زیاد بخدمت امام زادگان شتافتند از جمله سرداران ایشان
حسن بیک و قاسم بیک و ابراهیم بیک و جعفر بیک و موسی بیک
و دانیال بیک که مردم شجاع و صابان خلی خیمه بودند بخدمت سید
جلال الدین اشرف شرف گردیدند عرض نمودند که بزرگوار امام زادگان
اراده جدال با خوارج دارند چند روز صبر فرمایید که ما بشتاب و فواید
خود خبر داده حاضر شوند و در کتاب امام زادگان جان فشان کنیم
سید جلال الدین اشرف برایشان حاضر گردید ایشان را طلب
طوائف و قبایل خود فرستادند در انکس زمانی پنجاه هزار شجاع
حاضر و باروی امام زادگان ملحق شدند چون قارجیان این خبر
شنیدند سار سپاه کرده از شهر بیرون شدند و در مقابل ایرونی
امام زادگان خیمه و چادر بر پا کردند و روزانه و یکصد صوف قتال
از طرفین آراستند و دیدم در آن استجواب در حمایت امام زادگان
در آنروز و او مردانگی دادند و لشکر مخالفین را چون طوبار بر سر خیمه
تا بوقت روز باز در جنگم جلال هر روز کرم بود و روز ششم لشکر
مخالف از ضرب شمشیر دیران اسلام رو به برکت نهادند تا پیش
رسیدند و جنگجویان اسلام مجال فرصت با ایشان ندادند
از عقب آنها رسیده شهر را بمصرف در آوردند ابوالمعالی
بن نوفل چون چنان دید روی ایروان آورده بجانب طارم بگریخت و باز
لشکری از قارجیان فراهم کرد بهر نعم محاربه بیرون آمدند سید جلال

الدین

عبدالمعالی بن نوفل بن عثمان بن شمردی الجوشن است

الدین با سپاهی گران در رسید و وجودنا پاک آن خمار جیان را
 از صفی روی کار بر انداخت و ولایت طارم را بقتضی در آن
 و از آنجا روی بهار المرحیلان نهاد چون بشهر لایمجان رسید
 مردم شهر آن بر کوار را استقبال نمودند و سید جلال الدین در
 لایمجان مدت نوزده سال بفرمانروائی مشغول بود تا در سال
 سیتم جهان ابد رود نمود و وصیت فرمود که چون وفات من رسید
 بعد از تقییل و تکفین جنازه مرا در تابوتی بنهید و آن تابوت در
 سفید رود انما زید و شاه از عقب تابوت باشد و بر جاک است
 تا بوقت مرگ من اندازد و مرغ سفیدی بیاید یکی بر بالای جنازه بنشیند
 و یکی بر پائین مرا در بجا دفن کند پس بهمان وصیت عمل نمودند
 در قریه الکیم مدفون گردید و مشیدی عالی بر او بساختند و بزرگو
 گرامات و حجرات هر سال از آن موضع مطهر ظاهر میشود بعد از
 رحلت سید جلال الدین بعضی از فرزندان دکان حضرت امام علی
 النقی رومی بولایت ری نهادند چون بری رسیدند مدتی در
 آنجا بقیه میر میردند آخر محمدا لقرین از حال آنها خبر یافته که آنها را
 بشهادت رسانیدند

در وقت حیات
 سید جلال

گلستان با خرد همی که امانه با خرد
 حضرت افام حسن العکبری علیه السلام حضرت امام حسن
 عسکری امام و خلیفه یازدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که
 بهایون ابن امام ذوی الاحرام در مدینه در شهر ماه ربیع الثانی سال
 دو و سی و سه هجری بود مادر آن بزرگوارم ولد و حدیثه نام داشت
 کنیت مبارکش ابو محمد اسم آن بزرگوار حسن القاب شریفش
 ذکی و بادی و عسکری آنحضرت و پدرش امام علی النقی و جد بزرگوارش
 امام محمد تقی

امام محمد تقی هر یک در زمان خود معروف باین الرضا بودند که ساد است
 بنوب باین چهار امام همه رضوی معروف و مشهورند و عمر مبارک
 آنحضرت منبت و نه سال بود مدت خلافت شش سال امام
 است بقیه ملک مغرب بود چندان پس از آن ملک هندی شد
 باز ده ماه و بیست و هشت روز پس ملک احمد المعتمد سال
 ششم خلافت معتمد عباسی حضرت را مسموم کرد و مدفون شد در قریه
 خود در سیمرغی اما سبب لقب آن بزرگوار عسکری این است
 که معتمد وقتی نود هزار مرد از ملکات محروسه خود جمع نمود در راه
 و امر کرد که هر یک از ایشان توبه کلی از یاد برداشته در صورت
 معصیت و نیت بدی لعن و عظیم شد پس خود بر بالای آن تل برآمد و آن
 حضرت را بدایم بخواند و گفت من تو را از بهر آن بدیجا آوردم
 که تمامی عسکر مرا نمائی یا نگاه امر کرد که تمامی آن لشکر را
 حرب بر آید آن تل صفت بر کشیدند و آن بزرگوار گفت یا ابو محمد هرگز
 عسکری بدین زمینت و کثرت مشاهده نموده و غرضش از غرض
 لشکر ترسانیدن آنحضرت بود آن بزرگوار ترسیده فرمود تو
 بهم لشکر را میخوانی مشاهده کنی گفت که ترا هم عسکر است که
 باشد تا آنحضرت فرمود نظر کن و اشاره نمود بطرف شرق
 و غرب معتد و مقربانش دیدند از شرق تا غرب و از زمین تا آسمان
 مملو از ملائکه و تمامی مملکت را با حربهایی عجیب صف در صف
 ایستاده اند معتد از دیدن این حال سراسیمه شده مدحش کردند
 چون بهوش آمد بنیال مشاهده آنحضرت افتاد و بدین سبب
 آن بزرگوار لقب عسکری گردید و آنحضرت را یک فرزند بود که
 بقیه الله فی العالم است شایسته نورش گندم کون و متوسط القامه
 بسیار

نه بسیار غریبه بسیار ضعیف جمیل الوجه و بر اعضا باندازه و بر وای بسیار
مستور و چشمهای فراخ و پیشانی گشاده کوه سرخ و خالی است در کوفه
دانت داشت دندانها منور و درشت و سفید چون مروارید لب
بیکال تراکت چون غنچه گل کردن بلند سینه پهن و مابین انگشتان گشاده
گوشت را نهی بسیار کلفت بسیار باهویت و خلالت و سیورسته
اما در وجود و در پیشانی مقتدر و محضرت ظاهر بود گلستان و در آن
ذکر امام در آن زمان حضرت محمد بن محمد صاحب العصر
قال لقمان عجل الله فرجه حضرت حمزه امام و خلیفه و در آن
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است پدر زکریا امام حسن
عسکری علیه السلام تولد با یون آن در فرج ولایت بقول اکثر اهل بیت
در شب جمعه نیمه شعبان لیله البرایت در سال دویست و پنجاه
و پنج روی نمود و مادر آن امام عالی کرام اتم ولد مسماة بنیر خاتون
دختر قیصر روم از نسل شمعون آن امام دوی بالا احترام در نام و کنیت
با حضرت خیر الامام مطابق است و مهدی و منظر و صاحب الزمان
حجة و قائم از جمله القاب آنجا است و در وقت پدر خود بروایت
که بصفت اقر است پنجاه بود و حضرت واجب العطاء یا آن شکوفه
چمن ولایت را مانند یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم که در طفولیت و رجوع
پسینبری که است فرمود و آنحضرت را نیز مرتبه امامت و ولایت در
صغر سنی از آن فرمود و آنحضرت را در غیبت است داده
غیبت صغری در زمان معتد در سال دویست و شصت و شوش
هجری و غیبت کبری در عهد راضی بن معتد رجاسی در سال سیصد و
میت و هشت هجری و فرقی میان این دو غیبت این است که در
غیبت صغری سقزای آنحضرت اول عثمان الشیخ العری دوم ابو جعفر

محمد بن عثمان سیم ابو القاسم حسین بن النوح چهارم ابو الحسن علی بن محمد
الشری این چهار تن یکی بعد از فوت دیگری میان حضرت و صلی الله علیه و آله
در ایصال توقیعات و اوامر واجب الاطاعة آنحضرت واسطه بودند
و بعد از وفات علی بن محمد الشری در سال چهار صد و بیست هجری
دیگر سیح سفیری امام را ندید و احیاناً سعادتمندی بدیدارها بودند
کردیده است چنانچه اسامی بعضی در بحار الانوار و منج الثاقلین
انافرج کلی که عبارت از ظهور آنحضرت است در آخر غیبت کبری
خواهد بود و فرجای جزوی نیز هست که از قبیل شرط فرج کلی است
و قبل از حصول آن بحسب اراده پروردگار از فوت بفعیل می آید
و دعای فرج که آن مأمور به تحصیل فرجای جزوی است که در حدیث
فرج کلی است که عبارت از ظهور است دخل دارد و در بعضی روایات
که وعده فرج در بعضی از منته و اوقات قبل از ظهور واقع شده مراد
یکی از آن فرجای جزوی است که علی بن بابویه در کتاب الکمال الدین
اشاره فرموده و صدور توقیعات خفیة در کتب شریفه اصحاب بسیار
است و این باقم جمیع توقیعات مبارکه اعلام شده بر نور طبع در آورده
موجودات و نیز کسانی که در عالم رؤیا خدمت آنحضرت رسیده
بسیارند من جمله این حقیر سر پا تقصیر را تم این اوراق در عالم روایت
حضرت حجة الله مشرف شد بیان این واقعه آنکه در شب سه شنبه
ماه جمادی الاول سال هزار و سیصد و سیزده هجرت در بیست و پنج
ویم در شیراز هستم و در خانه که نزدیک استانه مقدس حضرت سید
میر احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام بود ساکن بودم و این خانه در بالا
کوهی واقع بود و در آن منته آن کوه دریاچه بود خود استمکنار دریاچه فشته
و ضو کجیم درین پائین آمدن در پائین لغزشی شده اند بالا پائین افتادم

چون شرف بفرمود شدن نمودم متوسل حضرت حجه اند شده که ناکاه حضرت
 ظاهر شده بازویم گرفته و مرا در کنار دریاچه گذاردند و فرمودند حال وضو
 بگیر و نماز بخوان چون لاحظه حال با کمالی حضرت بنمودم صورتش نور
 گدازم کون در پیش مبارک من و انبوه و متوسط القامه و عمامه و کلاه
 بر سر مبارک بود تا االی الآن که سال بجز او سیصد و سی و چهار هجرت
 است هنوز نور جمال آن بر کوار از نظرم محو نشده امیدوارم از تقدی
 سیاحت و تعالی که مرا سر فراز گرداند و در بیداری طهارت مبارک است
 آنحضرت مشرف شد پس چشم گرفته داخل حرم محترم مسجد میر احمد
 علیه السلام شده مشغول نماز بودم که از خراب بیدار شدم و گفتم
 نیز برگاه مطلب مشکلی روی میدهد عینیت محض مبارک عرض میکنم
 نوری مشکلی آسان میشود را حقم گوید عجیب است از اشخاص صبیح
 قایل اند بر اینست که خواجه خضر و ایاس از انبیاء و شیطان در مجال
 از اعداد و قید حیاتند و انکار دارند وجود خود و حضرت صاحب
 الزمان حجه اند را و حال آنکه آنحضرت افضل است از جمیع اسما و صف
 و اوست و له صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه پس انکار چو
 آنحضرت در حقیقت انکار قدرت باری تعالی است نیست خدایا
 که حقیر را همچنان آفتاب و مشن است وجود آنحضرت را انکار میگردانم
 وجود آنحضرت را و لفظ مهدی صاحب الزمان را تاویل میکنند از کور
 دلی ایشان است و الا با ندک شعوری چه جای انکار است و با
 یمنی من تیشاء الی غیره استقیم اما سر غیبت آنحضرت از جمله
 اسرار مکتومه و آثار مخفی است که نمیکند او را مگر خدای علام الغیوب
 و را سخن فی العلم که بتعلیم الهی میداند لکن احتمال چند را و سیرود
 اقول که چون بنابر زمین خالی از حقین باشد و قرار آویز این شده آ

که کند

کند و الحمد و ازوه باشد بعد از بقای بی اسرائیل و بعد شویسته
 که در حساب عیش بی آدم بر آنهاست بقوله تعالی ان عده اشهر
 عند الله اثنا عشر شهرا پس خداوند عالم آنحضرت را از انظار
 فشا و قمار و ظلام و منافقین و کفار و اشرار غیب و مخفی
 فرمود که آنها با و دست رسی نداشته باشند که بواسطه اغراض و
 و خیالات شیطان شیده نمایند و او را چنانچه از حضرت صادق
 آل محمد علیه السلام سؤال نمودند از سر غیبت فرمود بجهت خوف از سر
 بردن مخفی میشود و بدست مبارک اشاره بکلی خود فرمود چنانچه علقها
 خلقای بی عباس که معاویه آنحضرت بودند سیماهای بیخه در اطفال و کن
 ذرا نور نمودند و از برای ایشان سیر نشد و خداوند او را حفظ فرمود و
 بسیاری از کفر و فجور و ظلم و ستم و باین آرزو فرمود و بجهت مطلب
 نرسیدند دوم آنکه چون این امت هر چه در آخر اتم ساخته و اتق
 شده است و بای آنحضرت قائم دین حجه امجد بزرگوار خود را راجع دهد
 و احکام شریعت او را رویشان آشکار نماید و زمان این امت تمت
 ناقیامت است لهذا باید شخص جناب و دینی از انظار غائب و
 مخفی باشد و لکن کسم و رسم او معلوم عوام و خواص شود تا آنکه بگوید
 ایام و از منزه او رویشان شود و قلوب نوامین شایق و مایل آرزو
 مندان سعادت مند شوند و محبت و مودت و ولایت و امامت
 و حکومت در بامست و سلطنت او در سینا و لسان و چشمه بار
 و ظاهر شود که کسی شک و شبهه در او نکند و چون ظاهر شود بجهت برقر
 صحوات با برات و کرامات طهارت شک شکاکین برطرف شود
 ششم غیبت امام بجهت امتحان و ابتلا مردم است و بایست که او
 عالم امتحان بندگان خود نماید تا آنکه خوب از بد و خبیث از طیب

جد

جدا و تمیز شود و کافر از مؤمن و فاسق از عالم و خوب از بد نمایان گردند
ایمان مؤمن خالص شود و شک و شبهه و بر طرف شود و کافر رسوخ
در کفر خود نماید و حجت الهی بر خلق شود تا آنکه ملک شود کسی که ملک
شده است از روی دلیل و برهان ملک شده باشد تا اینکه نبوده باشد
از برای مردم بر خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق خود تمام نموده باشد
و این مقام امتحان مقامی است که خداوند بندگان خالص خود را با او
امتحان است و میفرماید و این قیمة القهار جلال الهی است و بجهت ظاهر
شدن حال خلق است بیکدیگر بگویند و خداوند عالم دانایا
بهمیچ آشیاء ظاهره و کمنه میباشد محتاج به امتحان و ابتلاء بندگان است
و بدین امتحان خوب و بد او را میداند و اما از جمله صور توفیقات شریفه
که شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت نموده است
که اسحق گفت التماس نمودم از محمد بن عثمان بن سعید العمری که برساند
از من بخدمت حضرت مولای صاحب الزمان که کسی که مشغول بود بر
مسائلی که بر من مشکل میبود پس وارد شد توفیق مبارک که در آن مذکور
بود جواب در حل جمیع اشکالات آن ابواب و از آنجمله جواب
دو مسئله که در علت غیبت و تفرع مردم در این خالت مذکور
شده بود و بطور و متوقع بود و آنچه معنی آن باین راجع است اما
علت غیبتی که واقع شده پس بدینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن شَيْءٍ أَنزَلَ إِلَيْكُم فَهُوَ
عَنكُم سَاعَةً مِّن مَّوَدَعَةٍ كَذِبُكُمْ إِنَّكُمْ أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ
كِتَابًا مُّزِينًا و اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اید سوال
نکنید و پرسید از چیزی را بیکدیگر چون جواب آن بر شما ظاهر شود شما را
به آید بدینست که نبوده است هیچیک از پدران من الا که واقع شده است
در کردن و بیعت طاعتی کثیر الظقمان که در زمان او بوده و من

خواهم کرد و نخواهد بود بجهت هیچیک از طاعتیان در کردن من و آقا و
استفاد و فایده گرفتن از من در صیغیت هیچ استماع آقا است چون
غایب سازد از این چه شهادتی مردم و بدینست که من ایمان باینست
چنانکه استارگان فانیان آسمان اند و بعد از آن میفرماید بیدید
در برای سوال از آن چیزی که شما را بکار نمی آید و بسیار دعا کنید بجهت
تجلیل فرج بدینست که آن فرج شاست و از مضمون این کلام حقایق
لظلم مستفاد میشود که عقل بشری فایده را که اسرار الهی نمی نماید
و آدمی بدینستن هیچ ممکن نیست و دیگر از جمله منافع آنحضرت
نسبت بشیعیان دوستان در زمان غیبت آنکه روایت شده
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحال بندگان را میبوسند که رقیب
اعتدالند هرگاه و نوشته اند اعمال و جزو آخر روز را چون اراده عز و ج
بجای ملکوت کنند اول صحیفه عمل بندگان اخذ است امام
عصر عرض میکنند چون امام مطلع میشود بر این اعمال پس از آن عروج
میکند بآن اعمال و امام عصر اصلاح میفرماید آن اعمال را آنچه قابل
اصلاح است یا با استغفار یا با شفاعت نزد پروردگار یا بتقیض
بامام و از آنچه نیست الله علیم السلام از شیعیان طلب میکنند اعمالی را
که قابل اصلاح باشد - که عسلی مادی را از نظر مستور است
اما ز وجود او جهان نور است بهر چه که جان دیده غایت باشد
از پروردگار و گشودن معصوم است و در آنجا صحنه اهل بیت وارد است
که همیشه مؤمن نباشد که سعادت رویت آنحضرت را در نیاید
غایت ما فی الباب آنکه بابر حکمت و مصلحت چندی که بر حقیقت
اکثر آن جز علام الغیوب حق نیست آنحضرت را نشناختند
و بعد از آنکه آنحضرت را باید دانست ندانند و چون در غیبت کبری

بیرت و دهرشت عظیم مردمان حاصل بشود و لا جرم از آنجا که خدایای
 الطاف عالم طواف آنحضرت است جهت قریب مؤمنان رسوخ
 اقدام ایشان در رفع ترزاع و دهرشت حیانا چنانکه مذکور شد یکی را از
 مجبان خاص قبول درگاه قریب شرف ختم خاص میفرماید تا بصیقل
 آن جلی زانک دغدغهای شیطان و توهمات فاسده نفسانی
 از آئینه خاطر محققان مؤمنان مؤمنان زداید اما وقت
 ظهور آنحضرت معین نیست و از برای جدی غایت و نهایت غایت
 مشخص شده و هر کس اندر ای ظهور آنحضرت نیابتی قرار بدو قتی
 معین سازد و فرمود کذب خواهد بود زیرا که این مراز سرار مکتومه
 مکتومه مخفیست بلکه از جمله پادشاه است که مختص است اقدس آبی است
 بلکه از اخبار و آثار آمده اظهار معلوم میشود که پیغمبر و امام هر دو از برای
 بلکه خود حضرت صاحب الامر هم نمیدانند که وقتیکه آنحضرت را
 از آن بدیندا تا تکالیف عباد در زمان غیبت بالتشبه با امام علیه السلام
 و آداب بندگی رسوم فرمان برداری مانا که سر بریزان و اطاعت
 آنحضرت فرود آورده اند و خود را بعد طاعت و ریزه خیز حوال
 احسان وجود عام آنجناب الهیه و آنحضرت را امام و واسطه
 رسانیدن فیوضات الهیه و نعم غیرتناهیه دینویه و اخرویة قرار
 داده اند و از آنها چند چیز بیان میشود اول مهم بودن برای آنجناب
 در ایام غیبت و مفارقت و مستور و محجوب بودن از رسیدن
 و ست بدمان حالش و روشن کشیدن دیکان نور جمالش دوم
 از تکالیف انتظار فرج آل محمد است در هر آن و ترقیب بروز ظهور
 دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد و پر شدن زمین
 عدل و داد و غالب شدن دین حقیم بر جمیع ادیان که خداوند عالم

اینکه
 اینها
 اینها

بر نبی اکرم خود داده و وعده فرموده بلکه بشارت آنرا بجمیع مؤمنان و امام
 داده که چنین روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی از پرستش نمیداند چنانکه
 در زیارت مهدی آل محمد است که السلام علی المهدی و آل المهدی
 به الاثم ان یجمع به الکلم و یلم به الشعث و یلا به الالبس قد لا یقطع
 و یخرب به و قد المؤمنین یسیرن از تکالیف ده روز و نوبت است از
 برای حفظ وجود امام عصر از شر شیاطین افس و جن و طالع تبخیل
 نصرت و غلبه بر کفار و منافقین برای آنحضرت که این نوعی است
 از اظهار بندگی چهارم صدقه دادن است با آنچه میر شود در هر روز
 برای حفظ وجود مبارک امام عصر و کتاسایان لاخیر و عانی که
 برای صدقه دادن ذکر کرده چنین است **اللهم هذا لك و**
مینه و هدی صدقه من مولا **ج ۲** **بجمل الله فرجه صلا**
علیه باین اسفاده **در خرقا تیره و متکنا تیره فی ساعات لیلک**
و نهار و محدقه غایبینه و معایض منه و معایضه خمس
از تکالیف عامه رعایای حضرت امام عصر است و استغاثت
و استکفا با آنحضرت است در هر گاه شد و احوال و ملایا و
امراض و رواددن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب
و ندیدن راه چاره و طریق افتادن در تنگنای مضیق و غمناک
از آنحضرت حل شبهه و رفع کرب و دفع بلیه و سد غل و نشان
دادن راه مقصود در بیان نموده خود آنحضرت صلاح دانده توان
باین متنو مثل مستقیب برساند حسب قدرت الهیه و علوم
لذوقه را که داراست و بر حال هر کس در هر جا و اما و بر اجابت
مسئولش توانا بلکه پوسته فیضش باندازه قابلیت و استعداد
مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و میرسد و از نظر

در امور رعایای خود از مطیع و عاصی عالم و جاهل و قوی و ضعیف غفلت
نمیکند و نمیکند و خود آنحضرت در توقیفی که برای شیخ مفید فرستاده
مرقوم داشته که اگر چه منزل کردیم در مکان خودمان که دور است
از مساکین و غالیین پس تحقیق علم محیط است بجزایر شام و عیال
نمیشود علم ما هیچ چیز از اخبار شما و معرفت بیلافیکر شما میرسد
اما دعای توسل بحضرت قائم آنچند قبل الصبح ذکر کرده است
اللهم انک استنک بحق و کلیل و محبتک صاحب الزمان
الا احدثت فی به علی جمیع اموری و کفیت فی به مؤمنه کل شیء
و طالع و باغ و اعتق فی به فقد بلغ بجهودی و کفایتی کل
عدو و هم و دین و دلدی و جمیع اهل و اخوانی و من
یغیب فی امره و خفا صفتی امین رب العالمین اما دعای توسل
بروایت قبل الصبح در هر امر مشکلی از حضرت امام عصر اعانت بخوان
و بگو یا مولای یا صاحب الزمان انما استغثت بک و بجد
یا صاحب الزمان انک انت یا صاحب الزمان اذ و کنی
و اما دعای استغاثه بسوی حضرت حجه الله علیه السلام بحدیث
روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است و لکن نسخه
بنظر رسیده که در آنجا نیست لهذا نقل آنرا در اینجا لازم دیده
فاضل مشیر محمد بن محمد الطیب در کتاب انیس العابدین که مجلدی
در بخار و فاضل خیر میرزا عبداللہ صفهانی در صحیفه ثانیه از آن
نقل میکند نقل کرده از کتاب سعادت باب عبارت دعای
رقعه توسل برای هر منتهی حاجتی بسم الله الرحمن الرحیم توسل کند
الیک یا ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب

النبا

النبا العظیم و الصراط المستقیم بامک سیده دنیا العالمین
و یا یا مالک الظالمین و یا یا مالک الظاهرات برید و القرآن
الحکیم و الجبریت العظیم و حقیقه ایمان و نور التور و کتاب
مسطوران بکون سبقری الی الله فی الحاحه افلان بن فلان
و این رقیه در هر کس که زاده و بر جاو یا در آب روان بیندازد و در آنجا
بگوید عثمان بن سعید یا محمد بن عثمان و معلما قضتی الی صاحب الزمان
صلوات الله علیه - خاتم ذکره کتب سادات و قبیله امام
مزاری کان و نوادگان ائمه اطهار و هر چه در این فضا نازل
سازد امانت فاطمه مشتمل بر بیخ گلشن گلشن اول بیان
نسب سادات هندی سنان - از جانب سادات
بخار راست که در مملکت هندوستان در طمان و دلاهور و دهل و
بلوچستان متوطن میباشند جدا علی ایشان سیده جلال ماضی
بن بن سید علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمد بن
سید احمد بن سید عبداللہ بن سید علی بن سید صفر بن سید
جعفر کذاب بن حضرت امام علی النقی علیه السلام از عراق بخار
رفت و چون بعضی از ایام بعد از صحبت مرادیان آنجا قرار گرفت
دید که در میان شراریان اقامت بقایت دشواریست از روی
اضطرار متوجه کابل گردید و چون کابل رسید و دلهای آنجا عمت را
مانند اهل بخار بر تبرک شکست خارا میجا و در آنجا را نیز میسید
از غایت حیرت و طالت که باور رسیده زبان مضمون این بیت
قتل غامی از زود ارم ملاکوفار کاست به زانکه از سر نه کابل بخار
و آخر الامر از آنجا بولایت هند آمد و با مالی آنجا که بفضل عتاق خفته
بخار قناعت نموده اند اظهار کرد که از آنجا را نیم و در شرف شکست

خارا

دعای توسل
دعای استغاثه

دعای توسل
دعای استغاثه

دعای توسل
دعای استغاثه

دعای توسل
دعای استغاثه

دعای توسل
دعای استغاثه

خوارزم بنابر این سینه که در او لاد اجماد و لودت بسیار در سواد
 چند و کار می بنویسد و اینک را بنده و ارسطوین انجمن نظم و رعایت
 بی غایت میدیدند تا آنکه بسبب استمرار زمان در او تنقیح جمعی کثیر
 از آن طایفه علیه ذمه بدران بزرگوار را کرده و بسبب دنیا
 داری و مصاحبت چند یان که او شدند و بعضی از ایشان صاحب
 فضل و کرامت بودند مانند سید راجح حق است و بنیوه دند و مل
 حجت ایشان از لوث الزام تقیه در و ش خورش اند خفیه جفا شیه نزن
 و پاک بود و روی اجداد و بزرگوار خود را میگرداند اما سید راجح بن سید
 حامد الحسینی البخاری الی سیدی فاضل صاحب کرامت
 و شجاع و نیک نهاد در اشد اهل هند خصوص طایفه بلوچ مساعی
 جمیل نمود و در اظهار ذمه بای طهار خود الزام تقیه نمیفرمود
 حکایت کرده اند که سید راجح بقصد ملازمت بهایون پادشاه
 متوجه دلی شد و پاوشه مذکور چون سابقا صحبت بزرگوار کی گرامت
 او را اهل هند شنیده بود بجز قرار داد که هرگاه نزد کیت آید او را استقبال
 نماید و عبداله هندی لاهوری که مخدوم الملک لقب داشت
 و مخدوم کره حمار و جگر گوشه هند جگر خوار بود چون انضمون اشید مقام
 منع پادشاه مذکور شد و از وی خصیت فصلی در قدح سینه مذکور
 پرداخته او را بر نفس منسوب ساخت و گفت که تعظیم و استقبال او
 باعث استقلال شما در ولایت هند میشود پادشاه در جواب بی هیچ
 نفرمود روز دیگر که سید راجح نزد کیت ملی بر سید پادشاه بعزم
 استقبال از خانه بیرون آمد آن شاه مخدوم الملک رسید و در استقبال
 او منع پیش از پیش نمود و اظهار کرد که او مستعد و بی دین است و تاضع
 او موجب خلافت مذکور و غل در دولت است پادشاه چون

در این کتاب
 راجح بن سید
 بخاری

بنازه قسح ولایت هند نموده بود و با اهل هند در مقام استقامت
 در ارمید و لاجرم متوقف گشته فرمودند که می از برای تعظیم دین ما خط
 انکه بزرگی از اولاد سید المرسلین است استقبال او بمنزله دم عالم الانما
 میگردید که استقبال و منافی دین است نیروم آخر الامر پادشاه
 از غایت محبت که بر خاندان ولایت داشت نور دیده سلطنت
 جلال الدین محمد اکبر را با بریم خان که وکیل سلطنت بود با استقبال فرستاد
 و چنانچه لایق با خلاق پادشاهانه بود عذر خواهی فرمود القصد حین
 سید راجح در ذمه بفرستاده تقیه نمی و سید لاهور را از ارباب
 از اغیار می کشید روزی کسی باو گفت که چون در ذمه بای شای
 تقیه جایز است چرا شما از تقرض اغیار نیستید و در بنا و تقیه نمی
 گزیدید سید راجح گفت میترسم که تقیه کردن من موجب خارج شدن
 فرزندان من شود و الحق این سخن است لطیف و پسندیده که از
 زبان عقل صد تحسین شنیده و دیگر کتب سادات امر و به
 خلق مراد آباد هند است ایشان را از او سید شرف الدین شاه ابرین
 علی بن سید مرتضی بن سید ابی المعالی بن سید ابو الفرج احمدهندوی
 الواسطی بن سید داود بن سید حمید بن سید علی بن سید پروان بن
 سید جعفر کذاب بن امام علی النقی علیه السلام و نیز از اولاد سید
 پروان بن سید جعفر کذاب سادات جلیل الهند در بهراج از جمله سلسله
 نسب راجه سید اولاد حسین خان تعلقه دار بن سید سردار علی بن
 سردار بهادر محمد شاه کیدان بن امام شاه بن امیر الدین بن قمر الدین
 شمس الدین بن سید برهان بن سید محمد الدین بن سید عبدالوهاب
 بن سید محمد شاه بن سید غلام حسین شاه بن سید محمد بن سید

در این کتاب
 سید راجح بن
 سید بخاری

شد در بنگر و هو این سید شجاع بن سید ابراهیم بن سید قاسم بن سید
 زید بن جعفر بن سید حمزه بن سید هرون بن سید عقیل بن سید محمد بن
 بن سید ابو حسن علی بن شجاع بن سید جعفر کذاب و دیگر نسب سادات
 بنی قحطار از اخبار در زید رسول مختار نسب شریف ایشان بانی علی بن
 النقیب امیر الحاج منتفی میشود لغایت مشهور حضرت امیر علیه السلام
 و امارت حج الاسلام مدتی با کابر تسلسل معوض بود و سید جلیل
 القدر نقیب النقبانی ممالک عراق و خراسان شمس الدین ابو
 القاسم علی بن عمید بن عبد المطلب بن جلال الدین ابو نصر ابراهیم
 بن سید حمید الدین بن عبد المطلب بن شمس الدین علی ثانی در زمان
 سلطنت شاه هرخ شاه از نجف بخراسان رده در سبزوار متوطن
 شد و ایلت سبزواری را متعلق بود همچنین سید میر قاسم شتاب که در سبزواری
 متوطن است و میر شرف الدین علی از سبزواری مبلغ رفتند نقیب
 النقبانی مبلغ و توانع آن با ایشان مفوض شد بعد از فوت
 شاه شاهرخ شاه از آنجا بفرستند و الحال و احوال ایشان در هند
 اقامت دارند مشهور سادات بنی قحطارند و دیگر نسب
 سادات باره نمونند سید ابو الفرج الواسطی که از واسطه هند
 آمدند و از اولاد سید علی العراقي بن حسین بن علی بن محمد بن
 و دیگر نسب سادات رسول دار منتفی میشود سید قلام امیر بن سید
 ضیاء الدین ابی القاسم علی الحلی - و دیگر نسب سادات قحطیه
 نمونند زید عم سید صدر جهان القنوجی البهاوی سید علی القنوجی
 سید شایخ بن سید احمد و سید محمد بن سید محمد انداز
 کامل و در سبزواری و ساکن شد و آنجا و هو این سید عبد الله بن سید
 محمد بن سید سراج الدین بن سید تاج الدین بن سید علیم الدین بن

سید کمال

بنی قحطار

بنی قحطار

سید کمال الدین القنوجی این سید کمال الدین و اردشاه از ترند هند و هو
 شد و در قریه کتیل از اعمال سرهند بن سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید
 عبد الله بن سید طاهر بن سید زید معروف بزیید سید و نقیب قحطیه و
 القنوجی مذکور شد و نیز از ایشانند سادات بنو از صفات بنی قحطیه
 و نیز از ایشانند سادات سادات که بعضی از آنها معروفند با اولاد منجلی بنی
 سادات بخاری و دیگر نسب سادات زید پور و چند واره منصفانند
 و حنا پور و هو سید محمد و شاه از اولاد موسی مرتضی مستفی میشود
 گلشن سید شهاب الدین علی بن شهاب الدین شهاب الدین علی بن شهاب
 حضرت ابی امام حسین علیه السلام سلسله سادات انجری و انجری
 که گویند که سادات و علایک فاصد دیوانی باشد جدا علی آنها ابو
 قتاده زید سود بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ابراهیم طایه صابی بن اسماعیل
 بن ابراهیم بن حسن بنی بن امام حسن علیه السلام از که سبط شیراز است
 که شاهنشاه فخر و امیر محمد الدوله دیلمی برای ادای حج وایر کرد که زید
 ابو قتاده معروف بزیید سود و دیگر از سادات فرمود در زیارتان بزرگوار
 بایستاد بعد از زمان نزد میان محاورت زید چنین فرمود که در غلان
 شب سید خود حضرت رسالت پیامی از خواب دیدم که زنی با بخت
 نشان من بر میخیزد چون عرض الدوله آن نشان را شنید دانست که
 آن نشان در خواب خود اوست و از غرائب آنکه عرض الدوله نیز قبل از
 این سفر حج در خواب دیده بود که حضرت رسول او را در اول حج سید
 بختان نشان در آورد و این خواب البقیض بعد الدوله گفته بود عرض
 الدوله آن نشان را در زید و یافا خود ظاهر در عتد او و حج زید
 در آورده او را بصاحب خود در سال سید و پنجاه و ده از کربلا
 آورد و بعد از مدتی فاطمه خاتون وفات نمود پس عرض الدوله و حضرت

رحمت را

بنی قحطار

بنی قحطار

دخت را از نزد و اوج زید در آورد و اهلکی چند در فارس وقت نمود و نوشت
آنها را با ولاد کور زید تا بعد نسل و الگداشت و اهلک این سادات
طیبا طبیبی در فارس بسیار گردید تا زمان استیلائی سلطان مغول
در فارس تمام اهلک زید را سودا تصرف نمودند و آن اهلک را انجمن
گفتند پس سید ابوالمیاس حسن طیبا طبیبی برای استرداد اهلک خود
و عیش و خود از شیراز بدگرگاه سلطان خان آقا با خان برفت و کمال
احترام را از پادشاه بدیده و مدتی بماند لکن کاری از پیشش نرفت
پس در حضور انمائی دولت خان و اهلای شریع بنوی تید آن اهلک را
بوجه شرعی در سال ششصد و هفتاد و نه قتل نموده پشاهزاده انجمن
خان تید دیگر از بعد از حقوق طایفه خود به پیشش سید قطب الدین
احمد خان قرار گرفت سید ابوالمیاس حسن در ملازمت شاهزاده
ارغون خان در خراسان بماند و قدرت عود بشیراز را بداشت
تمامی اهلک سادات را را انجمن یعنی خالصه شاهجی نمودند تا زمانیکه
سلطنت برشاهزاده ارغون خان قرار گرفت برلیغ شاهجی صادر
کردید که نصف آن اهلک انجمن باشند و دیگر اربعه قطب الدین
احمد و الگ ازند پس از فوت ابوالمیاس حسن ارغون خان حکم چند
برلیغ فرمود که نیمه اهلک سادات را بمکلیت نزد تصرف سید قطب
الدین احمد و الگ ازند و نیمه دیگر را که سید ابوالمیاس پشاهزاده انجمن
خان بخشید و بود و بعضی از انجمن بقدرت سید قطب الدین احمد
و هند و از این زمان ولاد و احفاد سید قطب الدین احمد انجمنی
گفتند و از اعیان این سلسله میرفضل الدین انجمنی است از شیراز
به هند وستان رفت و بسبب انشی که داشت صدر الممالک
دولت سلطان محمد شاه بهمن پادشاه دکن گردید و در سال

استقام

هشت قصه و بیست و نه فصل است در جنگ سلطان محمد دلا جغتای هندو
 شجاعی فوق العاده نمود و عاقبت دست در هندوئی که رساله طاعت
 که از بود و بعد گرفته گشت و دیگر از اعیان این سلسله شاهان نجفی
 در شیراز بعد از تحصیل کمالات علمیه به هندوستان رفته و در ملک
 کجرات توقف نمود و در سال پنجم و بیست و نهم بر این نظام
 الدین شاه بهمنی او را از ولایت کجرات به ولایت احمد نگر خاسته مرگ
 و احکام مذهب اشعی عشره در از او بیاموخت و دیگر از اجداد این سلسله
 سید شاه فتح بعد از شیراز با فاد و عبادت میگذرانید پس
 بجای هندوستان برفت و تا سال پنجم و بیست و نهم
 در قندهار حیات بود و سادات انجومی هندو متوابع ایشانند اما نسب
 سادات مشهور بمولی در شیراز از اصل این سلسله از ناحیه حوزیه خوشتران
 و شوشتر از جد اعلای ایشان سید عبد الرضا بن سید محمد بن سید مبارک
 بن سید مطلب بن مولی سجاد بن سید بدر بن سید فلاح بن سید
 محسن بن سید حیدر بن سید علی بن سلطان محسن بن سلطان سید محمد
 بن سید فخر بن سید عبد الرحمن بن علی بن سید عبد الحمید بن ابوالفضل
 فنا بن ابوالفتاح بن ابوعبد الدین بن محمد بن ابوالاسود بن محمد بن بدین
 محمد صالح بن امام موسی کاظم علیه السلام در سال هزار و بیست و نهم
 از حوزیه بشیر از مدینه مدای صفی قلیخان و ولد امام قلی خان
 حکمران فارس برقرار گشته قریب نود و صاحب ضیاع و عقار و
 املاک گردید و اولادش اکنون در شیراز باقی اند و از آن سلسله
 آنچه در حوزیه توقف اند با مرات و ریاست آن فواجی برقرارند و چون
 خواهند نامی از آنها بگویند لفظ مولی را در اول نام او آورده مانند مولی عبد
 الله و مولی جعفر و غیره و آنچه از این سلسله در شیراز قریب هزارند چون

۴۱

نام آنها را در طاعونی آورده نام او آورند چون محمد جعفر مولی و سید علی اکبر
 مولی و این سلسله سادات مولی همیشه در شیراز می‌نشیند و سید علی اکبر
 بوده اند. اما سلسله سادات مشهور بدشتکی شیراز که در مقدم شیخ
 از نوکران ممتاز زاده اولاد ابی الحسن علی بن ابی عبد الله جعفر محمد سلیمان
 البقیع بن جعفر الشاعری بن محمد بن محمد بن زید الشید بن علی بن الحسن بن
 علی بن ابی طالب علیه السلام و از این سلسله جلیل اند سید
 اصیل الدین و برادر زاده اش جمال الدین عطاء الله مصنف روضه
 الاحباب سید نظام الدین محمد و سید محمد الدین حبیب الله و سید
 الدین محمد شیرازی بن سید ابراهیم بن محمد بن اسحاق بن علی بن عرب
 شاه بن امیر ابن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی الاغتر بن علی بن محمد بن
 علی بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید الشید و هم از این سلسله اند
 میرزا سید علی خان بن محمد بن محمد بن ابراهیم بن سلام الدین
 مسعود بن غیاث الدین منصور شایع صحیفه بجا و به نام از این سلسله اند
 جمال الدین محمد و صدر الدین احمد و ابراهیم اولاد برادران الدین الحسن
 علی بن صدر الدین محمد حاج میرزا حاج بن محمد بن یحیی بن عوض بن
 زید بن ابی الحسن علی بن ابی عبد الله مذکور و از این سلسله علی بن شرف
 الدین محمد و ابن شرف الدین سیدی جلیل و فاضل بود با مهرش ابن
 صدر الدین مذکور مقتول شدند و الله اعلم. اما سلسله جلالت
 دست حق شریف از منتهی می‌شوند علی بن الحسن علیه السلام اما وجه تسمیه
 دست غیب که نیکو یکی از اجزای آنها با شخصی مشهوره داشت و منتهی
 سیادت از آن سید می‌نمود و سستی از غیب ظاهر شد و شجره نامه را
 بدان سید افکند بعضی دیگر نوشته اند آن سید باو زیری بر سر
 ملک و زراعت می‌نوازه داشتند و زیر سید را حفظ گفت و سستی از

غیب

سلسله سادات مولی

سلسله سادات مشهور بدشتکی شیراز

غیب برآمد بر سید و زیر خود و مرد حال از نسل آن سید موجود اند
 میرزا ابی است الله مجتهد است و چند سید دارد یکی میرزا محمد و دیگری
 میرزا علی که بحسن عقیدت و نجابت ممتازند اما سلسله نسب
 سادات طباطبائی که از زوی و فلیانی که در شیراز می‌نشیند منتهی می‌شود
 با ابراهیم طباطبائی بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن شیخ بن حضرت امام
 حسن علیه السلام جدا علای آنها از حیل عامل شامات و ارویش نور
 کشته شدی و وقت نمود و بعد از آن کینفر از آنها میر حسن نام و اردلان
 که از زون شده با احترام تمام معیشت نمود و از اجزای اولاد او جاسطاج
 میر سید حسن مجتهد است و او از دوتن پس بود یکی سید عبد الله و دیگری
 سید محمد تقی اما از سید عبد الله نیز دو پس بود یکی حاج سید
 حسن و دیگری سید محمود و حاج سید حسن با یکت پس بود نام حاج
 سید عباس و از سید محمود پسری بوجود آمد سید محمد نام که در زمان
 فوت پدر در رحم مادر بود و سید محمد تقی سید پس بود یکی سید ابوطالب
 و دیگری سید مهدی و سید محمود اما سادات طباطبائی
 فلیانی حاج سید عباس و سید مصطفی فلیانی که هر دو پسرم بودند
 از عقبه فلیانی اردکان زون شده و حل قامت انداخته و سالها
 با احترام گذرانیدند حاج سید عباس را پسری بود حاجی سید حسین
 نام که فضل علمی عصر خود بود و زراعت و تجارت می‌نمود و در
 سال ۱۲۴۰ بدرود جهان نمود و حاجی سید حسین با یکت پس بود
 حاج سید عباس نام او نیز مجتهد بود و در سال ۱۲۳۸ درگذشت و
 متولد شد و تحصیل مقدمات علمیه نموده و اردو شیراز گردید و در
 سال ۱۲۴۰ از شیراز به نجف اشرف رفته در خدمت شیخ
 محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی تقیسی مراتب فقیهیه و اصول

نموده

سلسله سادات طباطبائی

سلسله سادات فلیانی

نموده خود بکار ورن نموده چند سال بنشر علوم فتاوی مشغول بوده در
 شیراز بر حمت ایزدی پیوست و پسرش سید علی مشغول تحصیل مراتب
 علمیست و دیگر از اجلاسادات فیلیانی که از رونی سید محمد علی است
 که سال است در شیراز کسب فنیایل علمیه نموده طایب علوم را
 از انکار خود بهرونی سازد و معیشتی بوجه تجارت نیاید
 اما سید سادات طباطبائی بهسپهان جده اعلای آئین سید فقیه
 و قریب پنجاب در بلده بهسپاهی یار نگاهبست و اول کسیکه از این سلسله
 در دایره اموات دیوانی و سادات میرزا حبیب است در سال
 ۱۰۹۲ که حسن علی خان کهنه والی و حکمران کوه گیلویه بود که از شیراز
 میرزا حبیب آمد و او که داشت بعد از وفات او پسرش میرزا قوام الدین
 بهسپانی در جای پدر قرار گرفت و در سال ۱۱۳۶ چندین بار سپاه
 افغان آمده بهسپهان امجا مرده نموده و از اجتام میرزا قوام الدین
 و مردانگی او کاری نگزیده باز گشته و بعد از فوت میرزا قوام الدین
 پسرش میرزا علی رضا بجای پدر نشست چون فوت سلطنت بکریم
 خان سید میرزا علی رضا از خدمات مرجع تعاده نموده و همیشه
 بر او اخبار فتح و فیروز از جانب محمد حسن خان قاجار داشت و چون
 از اطاعت کریم خان یوس بود سرچ و باره ی بهسپهان مستظفر گردید
 و در سال ۱۱۷۷ که یحسان بهرم تخیر بهسپهان از شیراز حرکت کرد
 میرزا علی رضا در حصار بلده بهسپهان متحصن گردید رئیس علی رضا
 فتوائی که امین میرزا علی رضا بود خیانت نموده بروج سپرد خود را
 خانی نمود و لشکر کریم خان ماداده بادی بعد از فتح بهسپان کریم خان
 رئیس علی رضا را بقلب خانی سرافراز نمود و او را حاکم زرکوه نموده
 و میرزا علی رضا را با عیال ز بهسپان روانه شیراز داشت و ده تن

در آنجا

در آنجا وقت داشت تا وفات یافت و علی رضا خان فتوائی در حکومت
 متکثر گردید و بعد از وفات او پسرش محمد خان بجای پدر نشست و سالی
 چند گذشت تا آنکه ابول خان کلاتر از طایفه کرد گیلویه بهو خراسانی میرزا
 سلطان محمد خان پسر میرزا علی رضای بهسپانی چهار نفر فتنهچی روانه خدمت
 حضرت خان نمود و عرضیه بدست آتنداد و چون این چهار نفر عرضیه
 بجهت خان دادند و شروع در خواندن آن نمود و او را بکشتند و انبی کار
 خود رفتند و این خبر در سال ۱۲۰۰ میرزا سلطان محمد خان سید
 میرزا یوسف و صوف از شیراز وارد بهسپان گشته بکومت نواحی پرداخت
 و با ستراحت بعیش و عشرت پرداخت و الله اعلم و دیگر از سلسله
 سادات حلیل القدر موسی سید اسماعیل بهسپانی است جده اعلای و
 سید عبدالله موسوی بحرینی در زمان سلطنت کریم خان بحرین
 به بهسپان آمده رحل اقامت افکنده و جماعتی از نسل او در بلده بهسپان
 باقی مانده اند و سید اسماعیل سالها متوقف بهسپان بود پس بطهران
 رفته متوفی گردید بعد از فوت او پسرش سید عبدالله در طهران
 با فاده و اخاضه علوم اشتغال داشت تا زمان مشروطیت و
 انقلاب طهران مقتول گشت و دیگر از اجلاسادات بهسپان حاج
 میر صالح بهسپانی است در رحل از بنی اعلام میرزا سلطان محمد خان
 بهسپانی است در بهبادی زندگانی در خدمت ملا محمد کاظم بهسپانی
 تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و در اماکن مشرفه آن دو علم را تحصیل
 نمود بجله اجتهاد زیور یافت و سالها در بلده بهسپان بنشر
 علوم و فتاوی مشغول بود و دو پسر از او بیاد کار مانده سید حسین نام
 در اوایل مراحل زندگانی است و دیگر از اشرف سادات بهسپانی
 میر عبداله حسینی حسینی بهسپانی و ولدان حدتش سید محمد حسن و سید

اکبر

از آنجا که

اکبر هر يك از نور علم و فضل زینت یافته اند سلسله سادات شریفی
 شیراز باید دانست که سادات شریفی دو طایفه اند یکی از نسل میر سید
 شریف علما و جرجانی اند آنها را سادات شریفی حسینی و دیگری کوبنده و جرجانی
 که از اولاد میر سید شریف استرآبادی اند آنها را سادات شریفی حسینی گویند
 اما سادات شریفی حسینی و دیگری شیرازی متولی استان مبارک که سید
 حضرت شاه چراغ این سلسله از احفاد میر سید شریف الدین
 بن علی بن محمد بن علی بن حسین میباشد در سال هفتصد و هشتاد و هفت
 میر سید شریف از جرجان وارد شیراز گردید شاه شجاع مظفری مقدم
 او را گرامی داشته مدرس مدرسه دارالشفای شیرازش نمود و در
 سال هفتصد و نود و پنج که امیر تیمور کورکان فارس از آن مظفر
 گرفت میر سید شریف و جماعتی از ارباب کمال ارواده دارالملک
 خود شهر قم نمود و بعد از وفات امیر تیمور میر سید شریف عود
 به شیراز فرمود و بعد از گذشتن هفتاد و شش مرحله زنگنه گانی در سال
 هشتصد و شانصد در شیراز وفات یافت و این سلسله شریفی تا
 کنون بعزت و احترام در شیراز مقام داشته اند بعضی بزور علم و برخی
 بپناهی صاحب دیوانی رسیده اند مانند میرزا حبیب الدین میر سید
 شریف شریفی شیرازی سالها بشرف علوم و مواظبات اقدام داشت
 و در سال نهصد و هشت در مسجد جامع شیراز بعد از ادای خطبه نام
 اندامی عشریه را بگفت چون بن جریب شاه سلطان مراد قیووی
 ترکمان سید حکم نمود او را زجر نموده خانه اش غارت کردند و در
 سال نهصد و نه که شاه اسماعیل صفوی شیراز آمد و این واقعه را
 شنید زبانه های او را تدارک فرمود و تولیت استان به شاه
 چراغ را با و گذاشت و خود میرزا حبیب الدین نیز ضعیل

و عثماری

و عثماری از خود و تحت استان نمود و مدرسه بسیار داشت و نام آن میر سید
 که داشت پس تولیت استان را به شاه خلیل الدین سپرد یک خود او و
 تولیت مدرسه را به شاه ابو القاسم سپرد که یک خود او گذاشت در اوایل
 زمان افغانی اولاد و کور شاه خلیل الدین میرزا بدیع الزمان منقرض گردید
 و تولیت استان را میرزا محمد حسین صاحب حسینی شیرازی که از
 اولاد شاه ابو القاسم بود تصاحب نمود و تا کنون در میان درازاگاه
 اوست و از متاخرین این سلسله است میرزا ابو القاسم شریف حسینی
 راز تخلص مشهور به زبانی در ویش و دیگری متولی استان به پاریس
 شاه چراغ و شیخ طریقه سلسله در نسبت که از جانب او در شیراز
 در ویش و دیگری است که روزگاری در شیراز در سلسله دینی است
 او را قیام قلب بر تاضان بود و در حقیقت ان جوی سیر و اهل طریقت
 و جریبه گردید و یا عنایت شاه را که در این سلسله استقامت داشت
 متحمل گشته تحصیل علوم را بوجه کمال کرده و در سال هزار و دصد
 هشتاد و شش در وقت هجرت از منزل قدس مشهد مقدس در
 منزل مورچه خورست بر حجت ایروانی پیوست و شش فرزند از او
 پیدا کار ماند اولی آنها میرزا جمال الدین محمد و دیگری لقب به جمال شریف
 میباشد که اکنون سر سلسله طریقه دهمسویه و متولی استان به شاه چراغ
 اما سلسله سادات شریفی حسینی مشهور بکمال نتران شیراز بعد از
 این سلسله میر سید شریف بن میر تاج الدین علی بن محمد و بعضی بن
 میر تاج الدین علی حسینی استرآبادی بشیراز آمد و در خیرین از نوادگی
 میر سید شریف جرجانی درانه دواج خود در آورده و در شیراز متولد
 گردید و فراده او میر سید شریف بن میر تاج الدین در سال نهصد
 نه در کابل شاه اسماعیل از شیراز برعت و در سال نهصد و پانزده

منصب

سلسله شریفی

سلسله شریفی

سلسله شریفی

نصب شد در عظمی سید و در سال پنصد و بیست و در جنگ
چالدران شهید گردید و پسرش میرزا اسماعیل در سال پنصد و بیست و نه
کلاتر شیراز گردید پس از وفات میرزا اسماعیل پسرش میرزا محمد کلاتر
شیراز گردید پس از او میرزا سلطان ابراهیم کلاتر شد بعد از آن میرزا
ابوطالب کلاتر شد و در زمان سلطنت افغان که کارم میرزا
مرج میگردید شدت میرزا ابوطالب که با سادات شریفی ایما میگردید
شریف جرجانی از جانب دارنستی داشت اشتباکی نمود و موقوفات
استان مبارک که شاه چراغ را از دست سادات شریفی حسینی
گرفت و مدتی در تصرف داشت تا که در سال هزار و صد و چهل و
دو تاج شاه از میرزا ابوطالب باز گرفته میرزا محمد حسین شریفی سیستانی
و اگذاشت و پسر میرزا ابوطالب میرزا اسماعیل در سال هزار و صد
و چهل و پنج نصب کلاتر شد شیراز برقرار گردید و در سال هزار
و یکصد و شصت که تاج شاه بر اهل فارس غضب نمود و چندین نفر
آنها را در خارج کرمان بکشت از جمله میرزا اسماعیل کلاتر بود که بعد از
کوشش او را بکشتند و کلاتر از خانان او بیرون رفت و در زمان
کلاتر بیست و یک سال بدو بیست و سی سال سید و الله علم
و دیگر از سادات معروف سلسله سادات شریفی حسینی میباشند
که از زمان قدیم سلسله سادات فارس را نگاه داشته کتابی در این
باب نگاشته اند و اسمای اشخاص هر طبقه از سادات در آن
بوضعی مخصوص مندرج ساخته و از انعام سلاطین معیشتی داشته
و مدتی است که این رسم منسوخ گشته و آن کتاب در اینجا داده
عاطل و باطل مانده و چندین نفر بغیر حق داخل منصب شده بر عدد
سادات افزوده اند و در حقیقت آنها کاسته اند که بر چه کمتر است عزیز

در این کتاب

بر چه بسیار شد و در هر چه که هر قسمی اگر فراوان شدی بیک میان
بودی و از این سلسله مردمان بزرگ برخاسته اند مانند فضل
المقا حنین میر سید تقی الدین محمد حسینی فایز شیرازی زما
شاه سلطان محمد صفوی احترامی تمام داشت و در سال پنصد
نود و هفت یافت و در کرازه اعیان این سلسله است میرزا محمد
مهدی شیخ الاسلام شیراز سالها با احترام تمام گذرانید و در سال هزار
و صد و سی در فتنه افغان در شیراز شریک شهادت جستید
و دیگر از این سلسله میرزا نوح منشا به است در عهد کریمخان زند
مواظبتی در این شغل داشت و بعد از وفات او این عمل منقطع
گشت است چون امالی این سلسله از عمل موروثی دزدیده و در این
نیز و طیفه و در رسوم آنها بریدند که گفته اند بدوئی خدمت میرزا
و میرزا نوح منشا به را و وقت پسر و یکدیگر بود اما پسران یکی میرزا محمد
و دیگری میرزا باقر اما میرزا محمد در فتنه افغان و چهارم در تمام داشت
و پسرش میرزا ابوالحسن بود و پسر است یکی میرزا محمد جعفر و دیگری میرزا محمد
که دارای همه چیزند جرف ساعدت بخت اما سکه بیک دختر میرزا نوح
تاج در ده سالگی در قایم کالالت مجرب شست شمار غلظت در سال
هزار و دویست و نود و یک در شیراز تولد یافته عزا آمده باکره رفته
و اشعاری بلند پایه فرموده و یافانی ساخته این بیت از او ثبت گردید
خفت فراغ حال از این بوستان خواه به پیوسته جور خار کش و به رخ باغبان
تا میرزا دوم میرزا نوح منشا به میرزا محمد باقر فزون تحریر و انشاء را موخته و
پسرش میرزا معصوم منشا به معیشتی از قلیل زراعت موروثی دارد و کس
نسب نام سادات فارس در خانه او محسوس چون بجان زلفی مصیبت
اما نسب سادات عظام رضوی شده مقدس نموده و سادات رضوی

در این کتاب

قم مجموع بابی عبدالله احمد نقیب قم ابن محمد الاعرج ابن محمد بن موسی المبرق
 ابن الامام محمد تقی علیه السلام منتی میشود و سید میر شمس الدین محمد کبیر
 واسطه بابی عبدالله احمد نقیب قم میر سدر زمان سلطنت میرزا شاهرخ
 از قم میشد آمد و میرزا ابوطالب مشهور از اولاد او است و سید ابی بکیر
 تبریز اشغال داشت و الحال فرزندان او و برادرزادگان او در مشهد
 مقدس در کمال حشمت و شوکت ساکنند - گلشن چهارم در کتب
 انوشاه قبی امامزادگان اجداد معظمه و از کتب نجفیه
 در کربلا قری غیره چنانکه در کتابهای قم مشطوری است
 از آنکه قری سنی فاطمه معصومه زهر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 در وفات پدرش که مذکور شد از دنیا رفت در قبرستان معروف بابایان
 مدفون شد و طلب خاتون زهر حضرت جواد برقرار و بقعه بنا نهاد و در
 آن بقعه منوره نهاده و مدفون میباشد یکی از آنها ام محمد و خرموشی
 محمد بن علی الرضایی و خرموشی میرق میباشد دیگر منوره و خرموشی میرق
 و دیگر ام اسحاق کز محمد بن موسی میرق و دیگر ام حبیب کز ابراهیم بن
 احمد الرضا و ایضا خواجه محمد بن موسی میرق باشد و دیگر زینب ام محمد
 و منوره و خرموشی حضرت امام جواد پس بر تپه و خرموشی میرق نیز در
 پناه آن مدفون شده پس در ضریح مطهره و در این بقعه منوره و خرموشی فاطمه
 نهاده و دیگر مدفون میباشد که و نامی است که منوره میباشد باقی نام که منوره
 از آنها و خرموشی حضرت جواد و چهار نفر دیگر و خرموشی میرق بن
 حضرت جواد میباشد و دیگر در قبرستان بابایان یکی قبر ابو الحسن بن
 الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام میباشد
 و دیگر قبر حمزه بن محمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن ابی ابراهیم امام
 زین العابدین علیه السلام است و ایضا فرزندان ابی جعفر بن حمزه را

در کتب نجفیه
 در کربلا قری غیره
 چنانکه در کتابهای
 قم مشطوری است

نیز در مشهد مدفون گردند و ایضا میر شمس الدین القاسم علی بن محمد بن حمزه
 نیز در آنجا مدفون است و در تاریخ قم مذکور است که در روز جمعه سلخ
 شعبان قاتل نمود و او را در بقعه متصل بقبر پدرش دفن کردند معلوم میشود که
 خود آنها بقعه ملاصقه داشته اند و الحال بیسج اثری از بقعه آنها
 نیست و ایضا چهار قبر دیگر از اولاد بابی سید سجاد در مثل عسبر
 اشرف بن امام زین العابدین در بابایان میباشد که یکی از آنها قری ابو
 علی احمد بن علی بن محمد بن حمزه القاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد
 بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و این بزرگوار
 صاحب استحقاق بسیار میباشد و صاحب حشمت و جاه بودند
 و رقم در عمده الطالب محمد الشریف الفاضل تفسیر کرده و باین طریق
 از بنی احمد حمزه بن احمد معروف بحمزه بن القاسم از برای او اعتقاد است
 از آنها ابو الحسن علی الرقی نقیب قمی بن محمد الشریف الفاضل ابن ابی
 القاسم علی نقیب قم ابن محمد بن حمزه مذکور و از برای او اعتقاد است
 بعضی از آنها نقباء و در ملک ری میباشد بعضی از آنها نقباء و در ملک
 ابی فضل محمد بن سید مطهر بن علی بن محمد الشریف است که خازن مشاء
 او را گشت بقعه دیگر قبر حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن علی بن
 حمزه بن حسن بن عبید الله بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و
 دیگر بقعه که متصل است به بقعه حمزه قبر شاهزاده احمد بن اسحاق بن
 ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر میباشد و دیگر بقعه که معروف
 است بسید سرکش و نسب شریفش از اینقرار است محمد بن عبدالله
 بن حسین بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق قمی که میداند این محمد بن عبدالله قم
 رفت طرف بغداد و او را بنزدان شمشیر کردند و تا بوقت بقیع آوردند
 نیز بیکت مسجد رضایه دفن کردند و بقعه دیگر قبر شاهزاده احمد بن محمد

علی بن عمر بن حسن بن علی بن امام زین العابدین است اما بقعه مشهور
 بشاهزاده ابراهیم و شاهزاده محمد نسب شاهزاده محمد از این قرار است
 محمد بن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی
 جعفر علیه السلام اما امام زاده ابراهیم نسب ابراهیم بن طریق است که از این
 بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام اما بقعه دیگر
 مشهور بشاهزاده اسماعیل بن احمد بن الحسین بن احمد صاحب السیف
 بن حسن بن احمد بن علی بن ابراهیم بن امام جعفر صادق علیه السلام میباشد
 صاحب عمده الطالب گوید که از برای شاهزاده اسماعیل از عتبات
 بسیار داشت و بعد از علم کفایت الامور اما مشاهیر منزهان
 زادگانی که در شهر هرات میباشند از جمله شاهزاده قاسم بن حضرت
 امام جعفر و دیگر شاهزاده منظر و شاهزاده یعقوب بن حضرت
 امام موسی کاظم و شاهزاده منصور بن حضرت امام رضا
 علیهم السلام و از اینها که از این شهر تشریف فرستاده شده اند
 صلوات الله علیهم و از اینها که در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت
 سلطان الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که فرموده
 نظر کردن بر ذریه ما عباد است گفتند یا رسول الله نظر کردن بر ذریه
 شما از شما عباد است یا بعد از ذریه رسول فرمود بلکه نظر بکنج ذریه نبی
 عبارت است مادامیکه از راه بیرون نروند و طوشت بکناه نشویند
 از این حدیث منقول بیان فضائل ذریه رسول و اولاد اجداد و اولاد
 بر اصحاب سعادت و احباب دو دمان سعادت روشنست
 که مودت ذوی القربی از اعظم ذخایر عقبات حقیقیست و محبت
 ذریه رسول و اولاد اجداد از اتم ذایمی معاد است و بنص
 کتاب اجر نبوت و عز و رسالت است قل لا استغفرکم الله الا

شاهزاده
 محمد
 بن
 حسین
 بن
 احمد
 بن
 اسحاق
 بن
 ابراهیم
 بن
 محمد
 بن
 موسی
 بن
 ابراهیم
 بن
 موسی
 بن
 جعفر
 علیه
 السلام

الموتة فی القربی چون معنی ذریه در فهم حدیث بی منفعت و محبت
 نیست بهر آنکه ذریه بحسب لغت آنست که جامع است مجمع مثل ابناء
 از سر و دختر با واسطه و بلا واسطه پس جمیع اولاد و دختر از پدر و دختر
 طاقا قبول و شفا معلوا از ذریه اند و قرآن مجید بر این معنی ناطق درین
 دعوی شاه صادق است قوله تعالی و من ذریته داود و سلیمان
 و ایوب و یونس و هود و عیسی و عیسی و الیاسی کل من الصالحین
 و ذکر نام و یحیی و عیسی و الیاسی کل من الصالحین
 ذریه نوح است نظر بر قرینت او و دیگر آنکه بعضی از نسبیه و معنیه
 در این آیات از ذریه ابراهیم نیستند مانند حضرت یونس و لوط
 و بعضی گویند ابراهیم است یا عتبار اینکه آیه در شان ابراهیم است
 و گویند چون غالب این نسبیه از ذریه آن جنابند شمار یونس و لوط
 از باب تعلیل است علی ای قول مدعی ثابت است که حضرت
 حق تعالی عیسی از ذریه شمرده و حال آنکه انتساب آنجناب از
 جانب مادر است و در این مسئله ائمه طاهران با حق تعالی
 آیه شریفه از آیات قرآن نیز احتجاج فرموده اند از اسمعیل این حکم
 و آیه سیار در سوره آل عمران و صفات ابراهیم و یحیی و عیسی
 که مشرفه کریم از یونین نجیب الطرفین که جامع سیادت و مجمع البحیرین
 سعادت و قاطب غیمه و علو قنداعنی ذریه الحسین و الحسین بن موسی بن جعفر
 صلی الله علیه و آله و جقیقت از زادگانی انشورند و چون سجد و سجد
 سید مرتضی و ابوالکلام است که گویند کسانی را که از طوشت مادر است
 بهر آنکه است تعلیل و محسوس غایب است اکنون بدانکه انتساب حضرت
 نبوت و نسب است نه از اولاد و لذات منقسم بدو قسمت است
 یکی جسمانی و دیگر روحانی اول است که بدن زنده شود و دوم که

روح از روح تراویده شود و نسبت بین این دو نسبت با اصطلاح محقق
عموم و مخصوص من وجه است چه مادر تصادفی اجتماع ولادت صوری
و نوریه است و در علماء عاقلین از ذریه که این مقام کمال سعادت است
و نظر مجنون حدیث نظر کردن با ناهماهنگی است که موجب تذکره و ذکر
خدا و مرغب بپایبست و اطاعت است عالم ربانی بدون ولادت طبیعی
که فرزند عاقلی است سبک دانه تقاروت و ماده دیگر اقراقی است
است که ملوث بمخاصی شده و از منسلح رسول مناروت و اگر تحصیل
وین طلب طبعان بیانی از قرآن مجرای خال الله تعالی من کتبهم
فانه منی انما المؤمنون اخوة و طایفه ان الله لیس من الخلق
از روی متابعت است انساب سلمان از جمله روحانیت است
اخوت مؤمنان یعنی نبوت از کفایت هم از این جهت است ابراهیم
و امیر مؤمنان که آثار علی بن ابی طالب از جمله روحانیت است
ولادت روحانیت متابعت در احوال و افعال و مشابیهت از عیال
و خصال است از حضرت مجیب الدعوات سید السادات است که عا
میکنند که بسادات تفریق طاعت و دیگر نسبت ابتدایی با این نسبت روحانیت
کامل کنند اما علامت ظاهر و شایع از این سبزه اول ظهورش در عهد
نامون عباسی بود زیرا که در بنی مروان دولت سرفراز سادات است
معتواری مستور بود و بطریق انساب منی انساب منی بود که برادر بنی
از برادر بود که فرزندان از سادات پدر و نسب خود بخیر بودند چنانکه در
بیان حال عیسی بر بنی مدینه طبع باوتم لاکشمال ذکر شد که با وجود علو
زاده و روح از بقیه اهل خود برتری داشت و بر اولاد از پدر مقام سروری
و در شجاعت از باطل جمال بود شخصی با این فضائل منی النسب منی
اللقب شده و تناسلی میکرد و بر صحت الهی پیوست چون و دان

صدی میرفت پیش از آنکه با ضلالت فرعون و قساوت شدادی
او را خلیفه شد ستم او بذریه رسول زید که شد سادات را آنکه
سر که شد منی منی و منی و منی بودند قصه پر قصه رخ و شدای منی کن
بر منی حال آنها دلیل روشن است چون نت خلافت رسید رسید
سادات را کسی اسلام ندید تا آنکه دوران خلافت مامون شد منی
فاطمه را بیان کند چون دید باطنی منی نیست اندیشه کرد که سادات را
فنا مان کند احضار حضرت امام رضا را بهانه اظهار و شهادت عاقلین
بود هرگز گمان بر که مقصود او ایشار و خلافت بر منی علی و انکار شرافت
ذریه منی بود بلکه میخواست که سادات معلوم و معلوم شوند و حضرت
کند و برده او را حاصل هر دو مقصود و باطل شد گفت اند جانم سبزه او
شمار قرار داد که کم محقق شد و علامت منحصر بود بقطعه جامه که بر جامه
بینا دانه رفته رفته انحراف از میان رفت باز سادات بی نشان بودند
تا او آخر قرن هشتم منی از سلاطین مصر که اشرف لقب داشت تجدید
علامت عامه کرد و اکنون در مصر و شام و بلاد دیگر اسلام حضرت
نشانه اولاد رسول است فرق این است که در بلاد عثمانیه بر سر یکدانه
و در بلاد عجم هم منی منی است و هم زبور که منی مردم اسلام از برای قیام
و احترام لقی بیام سادات کرده اند و عرب بشرف ملوک گنند
چون شریف مرتضی و شریف منی شرفا که در فادینه و در عجم که شرف
سواد عظم است سادات را لقب سید علم است و در عرفان ناما شرف
کسی نمیکند که مادرش سیده است هر کسی را سیدی بناده هر کسی را سیدی
و او دانه منی بر جامه منی نشانه سید سادات است از علم و علامت سادات
اختصاص باید و او هر که بکافران منی عامه بر سر کرده و این رنگ جامه بر
بند و بخلاف منی فرزند منی پیغمبر کرده باشد مطعون ملعون است عجب

که در آنها مورد نیاز برای خردی بر افراط و تفریط و کذب و زور است
 کما بی بخت شدت تدبیر احد و خلق سادات در زوایای خفا
 نشستند و با زانهار فریبستند و کاهی بازاده سلاطین شیعه و
 سلطنت فاطمیه صغیره فرزندان رسول حرمت و قبولی یافتند و در
 آن سینه و کینه جوانان کوشش آکنده را می و ابو زید دعوی سیادت
 نکردند و در خیر مقام خود نشستند و آذینه رسول در اثبات
 سیادت با قاضی شهادت محتاج نبودند که فقها فرموده اند که
 مدعی فقر را نقدی باید کرد و در دعوی نسب تحقیق باید کرد زیرا که
 فقر اصل در ذات انسان است ولی در احتیاط افراط مکن تحقیق
 سیادت با نداننده کن از شهرت و نیت منقطع حاصل شود که تحقیق
 در این مجال محال است موجب تعطیل حقوق و تحصیل حقوق خواهد
 شد اگر چه سادات در عرض عرصات بر ایانت گواه اثبات
 بخوابد و محبت و صمیمیت و عاجز از ثبوت خواهی شد ای برادر عزیز اگر
 رضایت بفرموده مقامی کافی گوشت را بخوابی در خدمت و محبت
 سادات شایسته تعاقب کن می خواهی افعال ایشان را هم عذر
 اینان افعال را احسان بدان که الصالحون لله و الطالحون لله
 فرموده نبی است باید طاعت کرد و زیارت را عدم مناسبت بود حایره
 فانی نسبت باینکه مکن و نسبت بسادات خلاف حرمت مکن
 که چنانچه نسبت میانه این دو ولوات ملازم نیست تا بتوانی
 در ملاطبات مالی و مالی متجمل باشی حاجات آنها را بقدر المقدور قبل
 باش که بسادات بجز مکن کردن خاطر شریف حضرت صدیق طاهر را
 رنجی که نسبت اعضا بدن هر کاه از استقامت سلامت دور
 شوند باز اجزاء تن هستند خلاصه آنچه مخصوصه سادات است

که بر غیر

که بر غیر سادات لازم و حتم است موافق اخبار و احادیث نبویه
 صلی الله علیه و آله اگر اول آنکه اگر مجلسی منعقد شود صدر مجلس حق
 است و است دوم آنکه دعای طفل سادات مستجاب است
 سیم تو اضع کردن و برخواستن مخصوص برای سادات است
 چهارم جایز نیست بجز در شخص عامی و زن سیده چه تواند
 احترام هر دو را نکاه داشت البته یکی آندوه شود و سبب
 اندوگی حضرت صدیق که بیست و پنجم اگر جنازه حاضر باشد
 و سیدی بتواند نماز میت را بخواند یا شرا اطلاق بر عالم عامی
 لازم است اقتداء بسید ششم نفس دادن بسادات است
 هفتم تصدیق بسادات عوام است هشتم سادات در
 هر طبقه که باشند اولاد پیغمبر است چنانچه میفرماید رسول خدا ص
 کلکم بنی و نسب منقطع قوم القیمة الا متبکبی فینبی
 و این اختصاص بذریه رسول خدا دارند سایر پیغمبران بعد از
 قرآن مقام اینهاست ان الله اصطفی ادم و نوحا و اال
 ابواهم مراد اال ابراهیم آل ابراهیم است و هم گناه کاران
 و سادات در روز قیامت بشوای کاران از آنها مجتهد
 میشود و اجماعا بهیشت میروند یا نه هم کسی مقدم بر سادات
 بهیشت نرود و از دهم فرمادی قیامت شفاعت رسول خدا
 اول برای ذریه خودش باشد بعد الا قرب فالاقرب سیزدهم
 باید مردم ذریه رسول خدا را بر ذریه خود مقدم دانند چهاردهم
 روا نیست مذمت احدی از سادات حتی جبر که آب نرود
 کینه و سادات را و عینو لیسند و ثوابش با هم دو برابر میشود
 آنچه مذکور شد از برای سادات فاطمیه است بیست

از

فخر لبشر الهادی المهدی القائم بالحق والداً علی
الصدق المطلق مولانا صاحب الامر والعصر الزمان
علیه سلام الله الملائک الملائک رو حاضره
فی پانزدهم شهر شعبان معظم روز مولود
حضرت قائم الزمان و صیبا ۱۳۳۵



فهرست کتاب یا فضل الانبیا و معجزات و تعیّن مطالب و مقاصد و هر باب

و بیایید سبب تالیف کتاب	و ذکر هجرت رسول خدا را که بدین
مقدمه و تعریف خود شناسایی حقیقت	و ذکر آمدن رسول خدا را که با و
چون اول و کتب و تفسیر کائنات از سید قطره	و ذکر تائید و آیتین و برین مسکن که یونس
و ذکر خلقت حضرت آدم علیه السلام	و ذکر خبر و وصایت علی بن ابیطالب
و ذکر اولاد و اعتقاد آدم	و ذکر خلقت رسول خدا
و ذکر آدم ثانی حضرت نوح	و ذکر روایات رسول خدا
و ذکر اولاد و اعتقاد حضرت نوح	و ذکر اولاد و این رسول خدا
چون دوم و ذکر و انبیاء و اعتقاد ایشان	و ذکر حال جدیقه که برین غایت الزمیر
چون سوم و ذکر علی نور محمدی و جین بنو نوح	چون چهارم و ذکر اعیان و نبی اعظم و توحید
و عقاید آن در اصحاب شایسته و ارحام	و ذکر حال عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا
مطهره از آدم تا قائم	و ذکر حمزه بن عبد المطلب
و ذکر قبایل عرب که بحضرت رسول می پیوستند	و ذکر حال ابوطالب عم حضرت رسول خدا
و ذکر نسب بنی امیه	و ذکر اولاد و اعتقاد او
و ذکر ولادت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله	و ذکر حال جعفر طیار و شهادت آنحضرت
و ذکر وفات عبد المطلب عم رسول خدا	و ذکر جنگ موت
و ذکر حال ابوطالب	و ذکر طریق نماز حضرت طیار برای انجام
و ذکر سراج حضرت رسول خدا	مطالب و مقاصد
و ذکر وجوب نماز پنجگانه	و ذکر حال عبد الله بن جعفر طیار
و ذکر وجوب زکوة ماه رمضان تبدیل قبله	و ذکر حال محمد بن جعفر طیار
از بیت المقدس مکه	و ذکر حال عقیل بن ابیطالب

ذکر سلسلہ وصایت
 گلستان اول ذکر قس بلا فضل رسول خدا
 حضرت امیر المؤمنین علیؑ
 ذکر عمر و حضرت فاطمہ الزہراء با حضرت
 امیر المؤمنینؑ
 ذکر عمر و اولاد حضرت امیر المؤمنین
 علی علیہ السلام
 ذکر حال سیدہ التامین محمد تقیہ بن
 امیر المؤمنینؑ و اولاد و اعتقاد
 ذکر حال عمر بن حضرت امیر المؤمنین
 و اولاد و اعتقاد
 گلستان دوم ذکر حال حضرت امام حسن
 و خلفاء انحطرت
 ذکر کثرت حضرت امام حسن اشیا
 ذکر کثرت مرویات طاعت حضرت امام حسن
 ذکر تغنیہ مرعادی علیہ السلام و صلح
 حضرت امام حسن
 ذکر شہادت حضرت امام حسنؑ
 ذکر عمر و اولاد حضرت امام حسنؑ
 ذکر پسران حضرت امام حسنؑ
 ذکر دختران حضرت امام حسنؑ
 نوادہ و نذران حضرت امام حسنؑ
 ذکر حال و بی بی حضرت امام حسنؑ و اولاد
 ذکر حضرت زین العابدینؑ

[illegible]

نسب سادات مجد و منش و ویران
وری شیخ و طالقان و بناد و ازاول و طایلی
نسب سادات یوسف و دریند و سمرقند
ازاول و ابراریم بن محمد طایلی
نسب سادات ترک و کاشان و دیر خیز
نسب سادات ملک و اصفهان از
اول و طایلی بن محمد طایلی
نسب سادات نبی قاسم و دیرند و بدین
و اصفهان ازاول و قاسم بن محمد طایلی
ازاول و عبدالرحمان شجری بن قاسم
بن حسن بن زید بن امام حسن
ازاول و محمد السدید بن عبدالرحمان
شجری بن قاسم بن حسن بن زید
ازاول و جعفر بن عبدالرحمان الشجری
ازاول و علی المشید بن حسن بن زید
بن امام حسن
ازاول و سید عبدالعظیم بن عبدته
بن علی المشید و طبرستان
ازاول و فرزندان زید بن حسن بن زید
بن امام حسن
ازاول و اسحق کوکبی بن حسن بن زید
بن امام حسن علیه السلام
ازاول و قاسم و خراسانی کوکبی معروف
بن ابی طالب و اصفهان

سادات رام هرز و فارس و قبا
 و بنی حمزه و بنی زید و بوخرامی و بلخاد
 و بهر و بنی اوس و رکو و خراسان
 و اواراه الهی متبتی میشو و بنی عبدالم
 بن حسن بن جعفر بن حسن مثک
 و کر بعضی از درباری حضرت امام حسن
 علی السلام
 اگر لقب طائفه با مجید و و این
 نسب بعضی سادات حسنی از دران
 متبتی میشو و بنی قریض بن محمد بن حسن
 مثک
 نسب بعضی سادات اشتر با متبتی میشو
 با بو تراب بن حسن مثک
 نسب بعضی سادات خراسان متبتی میشو
 بنار ش بن حسن مثک
 با تمام سید سادات حسنی
 اکنون شوع میشو و سلسله او
 حسینی

ذکر شهر باتو ز سید و خاتون
ذکر قاسم اٹالی بن حضرت قاسم مواتی

کلیستان چھارم

و ذکر اولاد او و احباب و حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و ذکر حال حضرت زید العباد علی بن الحسین
 زین العابدین علیه السلام
 و ذکر اولاد و اعقاب حضرت علی بن الحسین
 زین العابدین
 و ذکر عهد السیاحه بر علی بن الحسین اولاد
 و اعقاب آن بزرگوار
 و ذکر احوال محمد رضا عهده السیاحه
 و ذکر اولاد و محمد رضا بن عهده السیاحه
 و ذکر حال زید الشهدا بن حضرت علی بن الحسین
 علیه السلام
 و ذکر اولاد و اعقاب زید الشهدا
 و ذکر حال حسین و علی بن زید الشهدا
 و اولاد و اعقاب او

گلستان سحر

فكر شهادت حضرت زيدا الشهدا
اما عبد الله المحبين روضه فداه واولاد
ويا رب الحسين
فكر شهادت حضرت
فكر مبارک حضرت قاسم بن ابي حمزه

ذكر اولاد قاسم بن يحيى بن حسين بن موسى بن احمد
 ذكر اولاد محمد بن الحسن بن يحيى بن حسين
 بن موسى بن احمد
 ذكر اولاد عيسى بن يحيى بن حسين بن موسى بن احمد
 ذكر اولاد يحيى بن عيسى بن يحيى بن حسين بن موسى بن احمد
 بن موسى بن احمد
 ذكر فرزندان زيد بن عيسى بن يحيى بن حسين بن موسى بن احمد

بن حسین فی
 ذکر او لا یجی بن یحیی بن سین فی الله
 ذکر فرزندان حسن بن یحیی بن حسین
 قوی الامه
 ذکر او لا و عیاس بن یحیی بن حسین
 قوی الامه
 ذکر فرزندان ابو الحسن کتیل
 ذکر او لا حسن سوبیه
 ذکر نسب ساداتی که مشهور بنید
 اشهد بن حضرت امامزین العابدین
 سادات بنو العباس کوفه
 سادات زین الشرف و عیاس شرف
 سادات بنو الیمامه و عیاس شرف
 سادات یحیی و ذمردی جرجان
 و مصر
 سادات کوکی و سادات اکلمه و بنو قی
 سادات بنو ابی الحار و عیاس شرف
 سادات بنو ابی الشرف و عیاس
 سادات بنو ابی الاسود و عیاس
 سادات بنو زمان و عیاس
 بنو الطرف و عیاس
 سادات بنو کتیل و عیاس
 ذکر فرزندان عمر بن یحیی بن حسین

[illegible]

...

1

ذکر حال احمد الحنفی
ذکر اولاد احمد الحنفی
ذکر اولاد محمد بن احمد الحنفی
ذکر اولاد علی بن احمد بن محمد بن احمد الحنفی
ذکر اولاد عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن احمد الحنفی
ذکر حال محمد داعی کبیر بن زید الشہید
طبرستان
ذکر خروج علویان در زمان ملوک عباسی
ذکر اولاد و اعقاب محمد بن محمد بن زید
الشہید داعی کبیر طبرستان
ذکر نسب سادات و تنگی و کشید از
ذکر نسب سادات بنی قندہ و شیراز
ذکر نسب سادات بنو الشیبہ در بلخ
ذکر نسب سادات کرمان و خراسان
ذکر نسب سادات بارسند و تان
ذکر نسب سادات بنی عباس و بنی
عقرون و رکابین
ذکر نسب سادات بنی الجعد و ہرات
و خراسان و قزوین
ذکر حال عمر الاشرف بن حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام
ذکر اولاد و اعقاب عمر الاشرف
ذکر علی الاصغر بن عمر الاشرف
ذکر اولاد و عمر بن محمد
ذکر نسب سادات لامیان و تنگیان

از اولاد و عمر الاشرف
ذکر نسب سادات بنو انصر و عراق
از اولاد و عمر الاشرف
ذکر اولاد و نام کبیر اطروش مالک ملیم
ذکر اولاد ابی حسن بن علی الاصغر بن
عمر الاشرف
ذکر اولاد و جعفر و بیاج
ذکر اولاد و حسین الاصغر بن حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام
ذکر اولاد و اعقاب حسین الاصغر
ذکر اولاد و سلیمان بن حسین الاصغر
ذکر اولاد و حسین بن سلیمان بن حسین
ذکر نسب سادات بنو الفاطمہ و شرف و شرف
ذکر اولاد علی مرتضی
ذکر نسب سادات بنی مرتضی و اہواز
ذکر نسب سادات مرعشی و شرف
ذکر نسب سادات مرعشی و زعفران
ذکر نسب سادات مرعشی و ہندوستان
ذکر نسب سادات بھر و اصفہان و شرف و علی
مرعشی
ذکر نسب سادات بنی الموسوی و مصر
ذکر اولاد و علی بن حسین الاصغر بن حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام
ذکر اولاد و موسی شہید
ذکر اولاد و عبد الله بن حسن الاصغر

بن حضرت امام زین العابدین
ذکر سادات فقیہین
ذکر اولاد علی یکے جد ملوک رے
ذکر حال عبید الله الاعرج بن حسین
ذکر اولاد و عبید الله الاعرج
ذکر اولاد علی الصالح بن عبید الله الاعرج
ذکر نسب سادات طقطقیہ و شرف
ذکر نسب سادات بنو الحنفی و کرخ
ذکر نسب سادات بنو قواسم
ذکر نسب سادات بنو کونہ و بنو کونہ
ذکر نسب سادات بنی مختار و ہندوستان
ذکر نسب سادات بنو مہنا و جیل عامل
ذکر نسب سادات و قبا و ملوک بلخ
ذکر نسب سادات بنو کد و بنو قواسم
ذکر نسب سادات بنو طلائع
ذکر نسب سادات بنو الاعرج و رماز
ذکر نسب سادات و بنو منورہ
ذکر نسب سادات بنو عثمان و بنو
شقان و در حله
ذکر کلمات تسبیح حضرت امیر المؤمنین
ذکر نسب سادات بنو السبیت و آل
ربیع و در حله
ذکر حال علی الاصغر بن حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام
ذکر اولاد و علی الاصغر بن امام زین العابدین
ذکر نسب سادات بنو السبیت و شرف

ذکر حال حسن انفس بن علی الاصغر
ذکر خروج حسن انفس
ذکر اولاد و حسن انفس
ذکر حال علی الجوری بن حسن انفس
ذکر اولاد و علی الجوری بن حسن انفس
ذکر اولاد و عمر بن حسن انفس
ذکر اولاد و حسین بن حسن انفس
ذکر اولاد و حسن کثوف بن حسن انفس
ذکر نسب سادات انطیون
ذکر اولاد و ابو محمد رئیس
ذکر حال تلج الدین و وزیر و مجاہد
ذکر نسب سادات بنی مالک و کرم
ذکر نسب سادات بنو السکران و بنو
ذکر نسب سادات بنو کد و بنو
شرف و در اہواز
ذکر نسب سادات بنی برنج و در کوفہ
ذکر نسب سادات پلاس و بنو شاپور
ذکر نسب سادات خدا شای
و وقتندی و رجین
ذکر اولاد و عبد الله الشہید بن حسن
انفس
ذکر نسب سادات بنو الفخر و بنو
عشر و در ہندو
ذکر نسب سادات بنو الصلای و در حله
ذکر اولاد و علی الاصغر بن امام زین العابدین

منتهی میشود و بعد از این
 از امام زین العابدین سادات
 حسین از نسل حضرت علی
 بن حسین
 امام زین العابدین
 علیه السلام

گلستان پنجم

در ذکر حال امام محمد باقر بن حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام
 ذکر اولاد و اعقاب حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام
 ذکر نسب سادات از نسل منتهی میشود
 امام محمد باقر علیه السلام

نسب سادات از نسل منتهی میشود
 بعد از امام محمد بن اسماعیل بن محمد بن
 امام محمد باقر
 نسب بعضی سادات از نسل منتهی میشود
 بطلب بن ابراهیم بن امام محمد باقر
 نسب سادات طالقان منتهی میشود
 موسی بن محمد بن عبد الله بن امام
 نسب سادات منتهی میشود و بعد از منتهی
 میشود و بعد از منتهی میشود
 بن امام محمد باقر
 نسب سادات در راقی نشانی

منتهی میشود و بعد از این
 بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله
 بن امام محمد باقر علیه السلام
 نسب سادات امیری آذربایجان
 منتهی میشود و بعد از این
 بن ابراهیم بن اسماعیل بن محمد بن
 یعقوب بن وادین حسن بن مالک
 بن ابراهیم بن اسماعیل بن محمد بن
 عبد الله بن امام محمد باقر
 نسب سادات امیری الموت منتهی میشود
 میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم
 بن میر اسماعیل بن میر محمد بن عبد الله
 بن امام محمد باقر

گلستان ششم

در اولاد و اعقاب حضرت امام الهام
 جعفر صادق علیه السلام
 ذکر حال اسماعیل بن حضرت امام
 جعفر صادق
 ذکر اولاد و اعقاب اسماعیل
 ذکر خلفا و طایفه از اولاد اسماعیل
 در مغرب و مصر
 ذکر حال خلفا و طایفه از اولاد اسماعیل
 ذکر حال خلفا و طایفه از اولاد اسماعیل
 ذکر نسب خلفا و اسماعیلیه هندوستان

در ذکر نسب سلطان محمد شاه پیشوا ای مایه
 طایفه اسماعیلیه
 ذکر نسب سادات شمس اسماعیلیه
 هتان هند
 ذکر نسب سادات بنو وراثت وری
 منتهی میشود و بعد از اسحاق بن حضرت
 امام جعفر الصادق
 ذکر نسب سادات بنو الحارثی و طلب
 منتهی میشود و بعد از اسحاق بن کور
 ذکر نسب سادات بنو الشیخ بنو الطیار
 و بنو خازنیه منتهی میشود و بعد از سیاح
 بن حضرت امام جعفر الصادق
 ذکر نسب سادات بنو عزیز بن مرویه
 و مصر منتهی میشود و بعد از عربیه بن
 حضرت امام جعفر الصادق
 ذکر نسب سادات بنو بنیام الدین و بنو
 قمار و بنو ابو الشایر و بنو ثواب و بنو
 المنجیس منتهی میشود و بعد از عربیه بن کور

گلستان هفتم

در اولاد و اعقاب حضرت امام موسی
 کاظم علیه السلام
 ذکر حال میر سید احمد بن امام موسی کاظم
 لقب پشاه چراغ و شیراز
 ذکر حال میر سید محمد بن امام کاظم

در شیراز
 ذکر حال سید ملا الدین حسین بن
 امام موسی کاظم و شیراز
 ذکر حال شاه میر علی حمزه بن امام موسی
 کاظم و شیراز
 ذکر نسب سادات موسی
 نسب سادات نورزی و کرمان
 منتهی میشود و بعد از بنیام الدین بن
 حسن بن امام موسی کاظم علیه السلام
 ذکر نسب سادات بنو طایفه عقبه و بنو
 امام موسی کاظم در قم
 ذکر بنو بعضی از و خزان امام موسی
 کاظم علیه السلام
 ذکر نسب سادات موسی نجف
 منتهی میشود و بعد از بن امام موسی کاظم
 ذکر نسب سادات موسی اهل معروف
 بکال منتهی میشود و بعد از بنیام الدین بن
 بن محمد بن جیب بن وادین کمال
 بن محمد بن امام موسی کاظم
 ذکر نسب سادات موسی پس کربک
 منتهی میشود و بعد از بن حسن بن
 یعقوب بن سیان بن اسد بن حسن
 بن زید بن عابد بن عقیل بن عون
 بن امام علیه السلام
 ذکر نسب سادات موسی و شیراز

گلستان هشتاد و نهم

بنده می شود به ابوطالب بن معصوم
 بن جعفر بن وانیل بن زید بن ادری
 بن یوسف بن ناصر بن شمس الدین
 بن ادریس بن فاضل بن عبدالمعین
 امام موسی کاظم
 نسب سادات موسوی و در این منتهی
 میشود و بساج بن موسی بن باقر بن
 عبدالمعین بن اسماعیل بن عزیز بن
 نعمت الله بن خالد بن حبشیه بن
 عون بن امام موسی کاظم
 نسب سادات موسوی ابویعلی منتهی
 میشود و حمزه بن امام موسی کاظم
 نسب سادات موسوی پیر جان کرمان
 منتهی میشود و ابراهیم حجاب بن امام
 موسی کاظم علیه السلام
 ذکر نسب سادات موسوی فارسی شریف
 منتهی میشود یعنی بن امام موسی کاظم
 ذکر نسب سادات موسوی ابرو
 ذکر نسب سادات موسوی شمس
 خد رستان منتهی میشود و ابراهیم حجاب
 بن محمد بن زید بن محمد صالح بن امام
 موسی کاظم علیه السلام
 ذکر نسب سادات موسوی شمس شریف
 ذکر نسب سادات موسوی حجاب عامل
 منتهی میشود و حمزه بن امام موسی کاظم

گلستان نهم و سیصد و نهم

تقوی
 ذکر حال حضرت محمد تقی بن امام رضا
 علیه السلام

گلستان یکصد و نهم

ذکر اولاد و اعقاب حضرت امام محمد تقی
 ذکر اولاد و اعقاب موسی میر تقی بن امام
 محمد تقی علیه السلام
 ذکر نسب سادات رضوی تقوی کشیر
 و بعد از آن و خراسان و هندوستان
 منتهی میشود موسی میر تقی بن امام محمد
 تقی علیه السلام
 ذکر سادات رضوی تقوی رشتاد
 ذکر نسب سادات تقوی در هندوستان
 که منتهی میشود موسی میر تقی از اولاد
 میر امام الله در سامان و از جمله است اولاد
 سید محمد و شاه و در نیک پور و بهادر
 و چند دانه از مضامین که منتهی میشود
 و لا هر پور قطع دلی
 ذکر نسب سادات ریچن کیا در شیراز
 منتهی میشود و جعفر بن ابوطالب بن
 امام محمد تقی علیه السلام

گلستان دهم و سیصد و نهم

تقوی
 ذکر حال حضرت امام علی نقی علیه السلام
 و اولاد و اعقاب آنحضرت
 ذکر حضرت که ابی انوار بن حضرت امام
 علی نقی علیه السلام و اعقاب ابی انوار
 منتهی میشود و محمد بن تقی
 نسب سادات حبیبی است و آنگاه

سازند و از به حسن پور و سارنگ
و کلاهی پور و چون پور منتهی میشوند
چسین قزو و مع
نسب سادات حسینی محمد با و کوته
و و گس پور و چمن پور و خانه پور منتهی میشوند
به عبدالمبارک
نسب سادات چند و از به حسن پور
و شاه پور و قلمه و باریکه پور منتهی میشوند
به محمد امین بن امام جعفر صادق
نسب سادات موسوی چهار و اشلار
بهار منتهی میشود به عبدالمعز بن امام علی
کاظم علیه السلام
نسب سادات موسوی سید مارن
که اکثر سادات افغان از نسل منند
سادات لاریک و طغندی و دلاکوی
منتهی میشوند به ابراهیم بن حضرت امام
موسوی کاظم علیه السلام
نسب سادات رضوی کهره و قنود
و جانس سلول منتهی میشوند به جعفر بن امام
نسب سادات تقوی زید پور و کنگو
و متا پور و بعضی از سادات ارجیر
منتهی میشوند به موسی تبرق
نسب سادات نقوی قاری و کردیز
والد با و و گس پور و سید پور
و درو کام منتهی میشوند به جعفر بن امام علی

نسب سادات حسینی
نسب سادات حسینی انجو طایفه
منتهی میشوند به حسن شفی بن امام حسن
نسب سادات مولی شعیب و شیراز
نسب سادات حسینی و شکی شیراز
نسب سادات حسینی شرفی منتهی
میشوند به سید شریف جرجانی
نسب سادات حسینی شرفی کلا شتر
منتهی میشوند به سید شرفی شرفی آبادی
نسب سادات انجوشی الحیدری شیراز
نسب سادات دست غیب شیراز
نسب سادات طایفه کازرونی
نبیلیانی ماکو شیراز
نسب سادات طایفه طایفه حسینیان
نسب سادات موسوی حسینیان
نسب سادات رضوی بهر منتهد مقدس
نسب سادات رضوی عجم
قبور و مشایخ امام زادگان در ققم
قبور و مشایخ امام زادگان و دیگران
مشایخ سادات علایه رجالت خاخر

تمه



